

کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد آستان قدس رضوی

نام کتاب درر التیجان ج ۲

مؤلف متن محمد حسن خان وزیر انطباعات محشی

شارح .... مترجم ....

تاریخ تحریر ۱۳۰۹ نوع خط نسخ تعداد سطر ....

موضوع تاریخ زبان فارسی عدد اوراق ص ۱۹۴

طول ۳۲ عرض ۲۱ شمارهٔ عمومی ۱۲۱۴

وقفی / خریداری ....

تاریخ وقف .... نام کاتب ....

ملاحظات ....

هو الله تعالی شأنه

جلد دوم کتاب درر التیجان

فی تاریخ بنی الاشکان از مصنفات

جلیله جناب جلالتماب اجل اعتماد السلطنه

محمد حسن خان وزیر انطباعات و دار

الترجمه و غیرها دام اقباله العالی

سنه ۱۳۰۹ هجری

قیمت دوازده هزار

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و شکر موفقی متعال جلّ ذکره و عزّ اسمه را که به بندهٔ ناچیز توفیق نگارش جلد دویّم کتاب درر التیجان فی تاریخ بنی الأشکان داد و درود نامعدود و صلوات زاکیات بر انبیاء رحمت و اولیای کرامت که هادیان راه اند و عشایر و امم و قبایل و طوایف و لاد آدم را ملاذ و پناه (تا هست نام زآتش و از آب و خاک و باد)

وبعد چنانکه در جلد اوّل این کتاب وعده نموده‌ایم در این مجلّد باید بپردازیم بشرح سلطنت سلاطین اشکانی و وقایع خاصّهٔ قرن (زمان) از پادشاهان پارتی از اشک اوّل تا اواسط این سلسله که مقارن است با ولادت حضرت مسیح علی نبیّنا و علیه السلام پس وفای وعده را اینک شروع بذکر سلطنت نخستین سلطان این طبقه کرده و بترتیب پادشاهی آن خسروان نامدار و شهریاران جلادت آثار به ثبت سوانح و درج حوادث دوران هر یک از آن کشور ستانان سترگ و خاقانان ترک که انقلاب و تصاریف عالم و اغراض کارکنان عرب و عجم اسم و رسم آنها را از دفاتر ابود و صحایف خلود محو و نابود ساخته پرداخته از بذل جهد در صحّت و جامعیّت آن چیزی فروگذار ننمائیم و ارجو که بنحو دلخواه از عهده برآئیم بعون خداوند منّان و معین قدیم الاحسان

فصل اوّل

فصل اول

ذکر سلطنت اشک اول اولین پادشاه اشکانی

اول پادشاه طبقهٔ دویم از سلاطین عجم اشک بن اشکان معروف به ارشاک شاه است چه علمای السنهٔ قدیمه که بخواندن خطوط اعصار سالفه نایل آمده‌اند اسم این پادشاه را روی سکه باسیلئس ارساکو خوانده‌اند و چون تحریف و تصحیف زبانها را از این دو کلمه دور کنیم لفظاً و معناً ارشاک شاه میشود و این همان است که در کتب مشرق زمینی اشک بن اشکان یا اشغ نوشته شده و فرنگیها ارساس تلفظ مینمایند

کلیات مطالب تاریخی اشکانیان را در جلد اول با شرحی وافی نگاشته‌ایم و اگر در اینجا از آن مطالب چیزی بمیان آریم از مقولهٔ تکرار بنظر نیاید بلکه بتحقیق و قول تازه برخورده محض تکمیل مرام و حد استقصا بذکر آن مبادرت نموده‌ایم بنابرین گوییم نسب و نژاد سلاطین اشکانی را بدرستی مبین و معین نموده‌ایم عقیده که ذکر نشده و بعد متذکر آن گشته‌ایم و اهمیت آن بکمال است گفتهٔ (آرین) مورخ معتبر یونان است که میگوید ارساس موسس اساس سلطنت و دولت اشکانی پسر ارساس از دودهٔ فریاپیت میباشد و این کلمه بوضع نگارش و تلفظ مصنفین فرانسه است که از فریاپتیوس یونانی گرفته یعنی این کلمه را فرانسویها در کتب یونان دیده و آنطور در اوراق خود ضبط نموده‌اند پس ما باید بکلمهٔ فریاپتیوس که در مسطورات یونانیها نگاشته شده و بلاواسطه از زمان و صحایف مردم ایران نقل کرده‌اند رجوع نماییم چون در جوهر این لفظ ببینیم حروف فراسیاب مشاهده میشود و همه کس داند که فراسیاب مخفف افراسیاب است و یونانیها چون بای عربی ندارند و همه جا بجای آن پای فارسی مینویسند پس فریاپتیوس فریاپتبوس است و دارای تمام حروف فراسیاب مع شیء زائد و فی الجمله تقلیب و هر که ملتفت تغییر و تفاوت لهجهٔ ملل باشد و استحالهٔ کلمات را در نقل و انتقال از زبانی بزبان دیگر دیده داند که آن اضافه و تقلیبی که در فراسیاب شده و فریاپتیوس گردیده نسبت باضافه‌ها و تقلیبی که در سایر کلمات ما بواسطهٔ السنهٔ خارجه حاصل آمده کمتر چیزی نیست چنانکه هم اکنون فرانسویها کلمهٔ مجاور را میوژاور مینویسند و فریاپتیوس به فراسیاب اشبه است از میوژاور به مجاور و این تحقیق را مؤیدی است که باید آنرا برهان قاطع شمرد و دلیل تیز دانست و آن گفتهٔ محقق فاضل احمد رفعت افندی از اعضای

دیوان محاسبات مالیه دولت عثمانی است که در تالیف منیف خود یعنی کتاب لغات تاریخیه وجغرافیه تصریح مینماید که فریاپاتیوس افراسیاب میباشد بنابرین فریاپیت آرتین افراسیاب است واین مورخ اشکانیان را ازدودهٔ افراسیاب معروف دانند وهمانا بتحقیق اینقول مبین اوورده ومعین است که تا شخصی شاخص نباشد قومی وطایفهٔ بزرگی که تشکیل یکی از سلطنتهای عظیمهٔ سبعهٔ عهد قدیم را داده اند نسبت باو نمیدهند ونمیگویند اشک مؤسس اساس سلطنت اشکانیان پسر اشک بوده واشک ازدودهٔ فریاپیت آرتین ودو ازمفاد تفریرات مزبوره برما وهمگنان مبرهن ومعین میشود که اشکانیان را نسبت به افراسیاب میرسد وچون نژاد افراسیاب نیز به تور پسر فریدون پادشاه ایران میرسد توانیم گفت اشکانیان که بظاهر ترک واز قبایل اسکیث بوده اند وقتی که نسب خود را بسلاطین ایران میرسانده دروغ نمیگفته اند منتها نویسندگان که اینمطلب را ضبط کرده بالای شجره را ندیده یا از آن غافل بوده بوسط آن تمسک جسته بعضی گفته اند اشک بن اشکان از اولاد دارای اکبر است وبرخی اورا از اخلاف اردشیر دراز دست دانسته واین خلاف یعنی از نژاد سلاطین عجم بودن اشکانیان با وجود ترک بودن بدینوضع از میانه مرتفع میشود ومابعد ازین مقدمه میتوانیم یقین کنیم که اشکانیان اولاد افراسیاب بوده اند والحق دیگر جای شک وریب نیست وانچه گفته شد از جملهٔ شوایب مبرا وعری است

مسلم است که اشک اول معروف به اشک بن اشکان یا ارشاک شاه در زمان سلطنت آنطیوخس دوم ملقب به تئوس یعنی خدا سیمین پادشاه از سلاطین سلوکید سوریه رایت طغیان یا علم کشورستانی افراشته وپیش باز نموده ایم که سلوکید سلسلهٔ منسوب به سلوکوس نیکاتر میباشند که باسم سلطنت تر شام بسیاری از ممالک آسیا را در تحت تصرف داشته وسلوکوس نیکاتر یکی از خلفای اسکندر کبیر بوده است نهایت آنکه بعضی از مورخین تصریح کرده که این سرکشی وخودسری در سال یازدهم سلطنت آنطیوخس شروع شده وبرخی بتعیین سال نپرداخته وباجمال گذرانده اند اما آنها که تصریح کرده نیز گفته اند که آنطیوخس در سال دویست وشصت ودو قبل از میلاد بتخت سلطنت جلوس کرده در صورت صحت این گفته وصحت اینکه ابتدای استبداد اشک بن اشکان در سال یازدهم پادشاهی آنطیوخس بوده پس ابتدای ظهور دولت یا سلطنت اشکانیان سال دویست وپنجاه ویک قبل از میلاد

میباشد

میباشد اما بعضی اختلافات جزئی در مطالب مزبوره در تواریخ مسطوره مشاهده میشود از جمله جماعتی سال جلوس آنطیوخس تئوس را دویست و شصت قبل از میلاد ثبت کرده و ابتدای دولت اشکانی را در سال پنجاه و ششم سلطنت سلاطین سلوکیدی و دویست و پنجاه و شش سال قبل از میلاد ضبط نموده در اینصورت پنجسال در ابتدای ظهور اشکانیان تفاوت بهم میرسد و اگرچه این تفاوت و اختلاف جزئی است اما بوجهی رفع آن توانیم کرد و آن اینست که زمره ما بین خروج اشک اول و ابتدای دولت اشکانی قائل بمدتی شده اند و این مطلب عقلاً پسندیده بنظر می آید چه همانروز که اشک لوای یاغیگری یا جهانگیری را بر افراشته تاج پادشاهی بر سر نگذاشته و بمقام منیع سلطنت نرسیده البته حصول این رتبهٔ علیا بعد از چندی کشش و کوشش و زحمت و مجاهدت بوده است پس میتوانیم گفت سال دویست و پنجاه و شش قبل از میلاد سال اقدام اشک اول است و سال دویست و پنجاه و یک سال اول سلطنت اشک بن اشکان و ابتدای دولت اشکانیان است و از برای اینکه از هرگونه لغزش مصون مانده باشیم گوئیم بی هیچ شبهه و شکی خروج اشکانیان و ابتدای دولت و سلطنت ایشان فیما بین سال دویست و شصت و دویست و پنجاه قبل از میلاد یعنی محققاً در این عشره است

اما علت خروج اشکانیان اگرچه بتفصیل نگاشته شده در اینجا نیز اشارتی اجمالی با بعضی تحقیقات لازمه لزوماً مینمائیم و میگوئیم آنطیوخس دوم ملقب به تئوس معروف بسلطان بر شام که مالک اغلب ممالک آسیا بود خود عادتی زشت داشت و همتی بکار نظم مملکت و انجاح مرام رعیت نمیگماشت مهام سلطنت را بدو نفر برادر که ظاهراً پسران پادشاه قبرس بودند واگذاشته ساعتی از جام شراب ناب دست نمیکشید و اگر احیاناً نادراً امور دولتی میدید با چشمی بود که از سورت خمر نیک در آن بد و بد در آن نیک مینمود این غفلت آنطیوخس و غرض و بی کفایتی کارگزارانش مردم را ناشکی و متعصب را نافرمان دولت را متزلزل ساخت و حکمرانان اکناف را بخیال خودسری انداخت از جمله (آغاثوکل) (اغاثوکل) (اغاتوکلس) یونانی والی باختر که از جانب آنطیوخس ایالت و ولایت داشت بر این شد که ربقهٔ اطاعت پادشاه سوریه را از گردن خود اندازد اهالی را در این قصد با خود متفق ساخته استقلال خود را اعلان نمود اشک بن اشکان که در باختر بود

نخواست

نخواست با او موافقت کند از باختر با برادر صبیح المنظر خود تیرداد بسمت ایشیام کرنی
راند و نزد فرکلس یا فریکلس یونانی حکمران صفحات خراسان رفت فرکلس بموجب عادتی
که آنوقت میان یونانیان شیوع داشت یعنی غلامبارگی خواست از جمال و وصال تیرداد
متمتع گردد یا گردید اینمعنی بر اشک بی اندازه گران و دشوار آمده بمعاونت تیرداد و پنج
نفر نوکری که همراه داشتند و در خانهٔ فراکلس مهمان بودند شبا هنگام او را بکشتند
بعد از آن اشک در خودسری و ترتیب اسباب بزرگی و سروری جازم گشت

امّا آغاتوکل قومی او را حاکم باختر یعنی افغانستان حالیه و بعضی از نواحی ترکستان میدانند
وطایفهٔ میگویند او نایب السلطنهٔ انطیوخس تئوس و فرمانفرمای تمام متصرفات آسیائی
آن پادشاه بوده بعبارهٔ اخری بر کل ممالک واقعه از ساحل فرات تا کنارهٔ جیحون حکم
میرانده و حکومت مینموده فرقهٔ را عقیده این است که فرکلس نیابت سلطنت داشته و
آغاتوکل را او بولایت ترکستان گماشته و اینشخص است که بر خلاف انسانیت با تیرداد
معامله میخواسته امّا این گفته ضعیف بلکه سخیف است

چون اشک در اعلای لوای کشورگیری و تأسیس اساس شوکت و قدرت یکدل و یکجهت
شد از ترکستان عزیمت خطهٔ ایران نمود و با برادر خود تیرداد از جیحون گذشت و نقطهٔ را
که بهتر و مساعدتر با خیالات و مقاصد عالیهٔ خود دانست ناحیهٔ پارتی یا پارثیا بود
چه اگر وسعتی نداشت از حیثیت وضع مکان و حصانت اوّلین جای و محل بشمار می آمد
کوههای بلند آنرا احاطه کرده و درّه‌های با خضارت علوفهٔ کامل بمال و مواشی و
اغنام و احشام سکنهٔ آن سرزمین میداد و معاش مردم نیز برفاه میگذشت و پارثیا
چنانکه در جلد اوّل هم بتحقیق و تحدید آن پرداخته‌ایم همانجائیست که حالا بر درّهٔ
خراسان معروف میباشد یعنی خبوشان و بزنجرد (قوچان و بجنورد) و رادکان و
چناران و حوالی تا نزدیکی شهر مشهد مقدس که از یزدین و جاجرم شروع میشود
گویند بعد از مرگ اسکندر کبیر و تقسیم شدن ممالک وی در میان خلفای او حکومت
پارثیارا بهریک از رؤسای یونانی تکلیف کردند بواسطهٔ حقارت آن خطه از قبول آن
ابا و امتناع نمود آخرالامر شخصی اجنبی (استاسانور) نام که هیچ معلوم نیست از چه قوم و
قبیله بوده متقلد این شغل گردید و عجب آنکه همان ناحیهٔ کوچک که کمتر کسی بحکمرانی آن میل

میکرد

میکرد وسلاطین کیان از توابع ومضافات گرگان وضمیمهٔ حکومتِ حکمرانِ آن ولایت قرار داده بودند مقرّر یک طبقه از سلاطین عظیم الشان عجم شده مکانی نامی گشت و اسم ان بزرگ ابد الدهر بماند

بسیاری از مصنّفین مینویسند اشک وتیرداد از باختر منفیاً بپارتیا آمدند بلدون اینکه بطرف شمال آسیا بروند واز آنجا عازم این سرزمین گردند ومیگویند بعد از آنکه بطلمیوس فیلادلفوس سلطان مصر بر انطیوخس تئوس پادشاه بر شام مسلط شد وسلطنت سلطان سلوکیدی را ضعفی طاری گشت ایالات وممالک باختر وایران وارمنستان و آراکسیا (عراقوسیا) بخیال استبداد واستقلال افتادند (آراکسیا یا آراکیه چنانکه در بعضی از کتب معتبرهٔ لغت نگاشته اند ایالتی بوده است از ایالات قدیمهٔ ایران وآن حالا قسمتی از ممالک سیستان میباشد که در جنوب غربی افغانستان واقع است که یک ایالتِ آراکیه شهری بوده موسوم به آراکتوس که بنا از اسم او اسم ساختند وقتیکه اسکندر از اراکسیا میگذشت شهری در انجا بنا کرده وآنرا باسم خود اسکندریه نامیده ایالتِ مزبوره چنین مینماید که آن قسمت از سیستان است که کرسی ان جلال آباد میباشد ورود هیرمند اراضی انرا سیراب میکند ودریاچهٔ زره نیز در آنست ودر جنوب غربی افغانستان واقع شده زمرهٔ از مصنّفین گفته اند اراکسیا سیستان متعلق بافغانستان حالیه بوده در هر حال متاخرین از نویسنده های عرب آراکسیا را بعراقوسیا تعریب کرده اند) اوّل حکمرانی که خلع اطاعت پادشاه شام را اعلان کرد وخود را فرمانفرمای مستقل خواند تئودوت یا تیودسیوس والی باختر بود که در بلخ عصیان خود را اظاهر ساخت اشک نخواست دیگر با او همراهی کند لهذا با برادر خود تیرداد بطرف پارتیا راند وچون دید باطبع ایالات محکومهٔ انطیوخس تئوس سلطان بر شام مجزی ومستقل میگردید او نیز بر ین شد که قسمتی را متصاحب کند بنا بر این در پارتیا لوای جهانگیری را بلند نمود

یکی از مورخین میگوید چون اقتدار انطیوخس تئوس را بطلمیوس فیلادلفوس بکاست تیودسیوس در بلخ واسپاذنیس در عراق واشک در گرگان وارسامس در ارمنستان بدعوی استقلال وسلطنت برخاستند

مصنف دیگر آغاتوکل یا آغاتوکلس را رئیس کل عساکر یونانی در سلطنت سلوکیدی
بر شام مینویسد و میگوید چون اشک این رئیس کل را مغلوب ساخت به پیشرفت کار
خود امیدوار گردید

نگارندهٔ دیگر گوید اشک از جانب حکمران باختر در ناحیهٔ از نواحی اینمملکت حکومت داشت
چون حکمران کل باختر را در عالم مخالفت با آنطیوخس دید و از همراهی با او در این خلاف
استنکاف داشت از خدمتش استعفا نموده به پارثیا آمد و در اینوقت حاکم پارثیا بعقیدهٔ
آرین مورخ یونانی فرکلس بود و بزعم سنسل نگارندهٔ دیگر آغاتوکلس یونانی در هر حال حاکم
پارثیا چون نسبت به تیرداد بد اندیشید اشک او را بکشت و بخیال ریاست و ادارهٔ مملکت
افتاد یعنی قتل و کشتن حاکم یونانی او را مجبور بسرکشی ساخت و گرنه اشک را جز خدمتگذاری
قصدی نبود و اول روز که این هوا او را در سر جای گرفت جز برادر جوانش تیرداد و
چند نفر نوکر همدست و یاوری نداشت کیاست و کفایت وی او را دارای جمعیتی کافی
و انصاری خدمتگذار و اموال بسیار نمود و رسید بآنجا که رسید

از ظاهر مطالب مسطوره چنین بر می آید که اشک و تیرداد پس از شورش والی باختر از آن
مملکت به پارثیا آمده اند یعنی پیش از آن این خطه را ندیده اما نه چنین است قوم و قبیلهٔ اشک
از دیرگاهی در پارثیا سکنی داشته منتها این است که در اوان حکمرانی تئودت یا تیودسیوس
در باختر باینمملکت رفته از جانب او حکومتی یافته یا ایل بیگی بعضی ایلات شده در هنگام
انقلاب و اغتشاش بوطن خود باز گشته نه بناحیهٔ اجنبی و مؤید این گفته است اقوال بعضی
مورخین که ضمناً و تلویحاً مینمایند که هرجا از قوم پارث سخن رفته مقصود طایفهٔ اشک است
و معلوم میشود پدران اشک از دیری رؤسای قبیلهٔ پارث بوده اند

چنانکه اکثر مورخین متعرض شده اند چون چندی از وفات اسکندر گذشت خلاف
و نفاق در میان خلفا و سرداران او در گرفت و نایرهٔ جنگ داخلی اشتعال یافت یکی از
سرکردههای مزبور (اومن) نام داشت و او رئیس سواران خاصهٔ اسکندر بود (سواران
خاصهٔ اسکندر شبیه بغلامان کشیکخانهٔ عالیه بوده اند) در تقسیم ممالک اسکندری
نواحی پافلاگونی و کاپادس که عبارت از شهرهای کاستمونی (قسطمونی) و کیانکاری و
پاشالوسیواس و قرمان آسیای صغیر باشد متعلق به اومن شد   این سردار نسبت

باخلاف

باخلاف وخانوادهٔ اسکندر کمال وفاداری وجانفشانی را نموده بواسطهٔ حفظ حقوق
آنها با آنتیگون که او نیز از سرداران اسکندر بوده وسایر خلفا مصاف داد واز سال سیصد و
بیست قبل از میلاد تا سنهٔ سیصد و پانزده جنگ او با رتبا استدادیافته در سال مذکور
بدست آنتیگون کشته شد درین محاربات پارتها با قبایل دیگر تورانی متحد شده در خدمت اومن
شمشیر میزدند چون اومن مقتول گشت با سلوکوس نیکاتر بیعت کردند از این گفته معلوم میشود
که هشتاد سال قبل از ظهور اشک قوم وقبیلهٔ او یعنی پارتها مردان کاری وجنگی داشته
وجزو عساکر سلاطین آسیا ومشرق خدمت مینموده اند خلاصه بقول ناقلین همین اخبار پارتها
در خدمت سلاطین سلوکیدی بوده تا نوبت سلطنت به آنطیوخس دوم سیمین پادشاه سلوکید
رسید ومحاربهٔ چند سالهٔ او با بطلیموس فیلادلفوس وشکستهای عدیده که از وی
خورد قوتش را مبدل بضعف نمود وولاة واعاظم اهل مملکت از این حال باخبر گشتند
اول تئودت یا تئودسیوس حاکم توران زمین که بزعم ژوستن مورخ هزار شهر باختر را
در تحت حکومت خود داشت ادعای سلطنت واستقلال کرد (مقصود از هزار شهر
باختر بلاد ترکستان حالیه وبعضی مضافات بوده) بعد اشک بن اشکان اقتدا به
تئودت کرده با معدودی از اهل نهب وغارت بیخبر به ناحیهٔ پارتیا تاختن آورد اگراس
ایل بیگی پارتها را گرفته بکشت وخود را ایل بیگی اینقوم خواند واز مردم این خطه جمعی را
ضمیمهٔ سواران سابق خود ساخته بطرف گرگان که مجاور پارتیا بود راند واین مملکت را
مسخر نمود آنگاه از اهالی پارتیا وگرگان دسته قشونی معتبر ترتیب داد چه هم از پادشاه
تازهٔ باختر تئودت میترسید هم از انطیوخس پادشاه سلوکیدی مالک اغلب ممالک آسیا
بیم داشت اما چیزی نگذشت که تئودت پادشاه باختری درگذشت واز این طرف اشک
آسوده خاطر شد وهمتش در دفع تعرض پادشاه سلوکید سوریه واحد گردید
مورخین در ذیل شرح مسطور در فوق بعضی حوادث نگاشته واز آنجا که بطور یقین معلوم
نموده ایم که وقایع سلطنت اشک اول وتیرداد اشک دوم را مصنفین مخلوط کرده یعنی
نتوانسته اند از هم جدا ومتمایز نمایند چنین می پنداریم که اغلب بلکه تمام آن حوادث
متعلق بعهد سلطنت تیرداد اشک دوم است مثلاً مینویسند اشک پس از چندی با
پادشاه سلوکید بر شام که بقصد تنبیه وتدمیر او لشکر کشیده بود برابر شد وبر او غالب

آمد

آمد و پادشاه سلوکید معروف به سلوکوس کالینیکوس بجهت بعضی انقلابات که در طرف شام کرسی سلطنتش حادث شده مجبور بمعاودت گردید و فی الحقیقه این فتح و غلبه را باید ابتدای دولت و سلطنت سلسلهٔ اشکانی دانست چنانکه اشکانیان خود مادامیکه بر تخت پادشاهی بودند هر سال روز این فتح را جشن میگرفتند خلاصه بعد از معاودت سلوکوس کالینیکوس بشام اشک را وقت و فرصتی بدست آمده قلاع و حصون چند در متصرفات خود بساخت و قشون خویش را مرتب و منظم کرد و شهر دارا که دره گز حالیه باشد بنا نمود و آنرا پایتخت قرار داد و جهت انتخاب اینمکان بموجب مسطورات نویسنده های یونان آنکه اطراف محوطهٔ محیطهٔ بر شهر جبال شامخهٔ صعبه بود و با قراول و مستحفظی قلیل میتوانستند مانع ورود دشمن بآن ساحت شوند خاکش نیز برای ساختن ابنیه قدری مساعد و مناسب و پر قوت و مربی نبات و گیاه و اشجار و غیره و جنگلهای دامنهٔ کوهها که درختان آن غالبا گز و اورس و تاغ و سقز بود پر از شکار و چون اشکانیان بصید میل و رغبتی بکمال داشتند البته اختیار چنین مکانی در خور طبع و هوای ایشان بود

استادی پرفسر رولنسن در تاریخ خود میگوید هنوز اطلال و خرابه های اینشهر را پیدا نکرده اند اما امیدواریم که بمرور زمان این اکتشاف میسر گردد ایزیدور مورخ میگوید شهر دارا در میانه ناحیهٔ پارثیا و مارژیانا که مرو باشد واقع بوده در اینصورت شهر دارا که محققا اولین پایتخت اشک است بدون تردید همان دره گز میباشد و اینکه بعضی حکاتم پیلس را که دامغان یا قومس باشد و از ابنیهٔ اسکندر پایتخت اشکانیان دانسته صحیح است اما برای سلاطین بعد از تیرداد که سلطنتشان نضجی گرفته و قوت و اطمینانی حاصل نموده و محتاج نبودند که دفاین و خزاین و عرض و ناموس خود را بواسطه کوههای سخت و جاهای صعب و سفناقات و حصون حصینه و بروج مشیده حفظ کنند و اشک یا تیرداد در اختیار و انتخاب شهر دارا مصلحت دیگر نیز در نظر بوده و آن نزدیکی بمسکن و ماوای قبایل صحرانشین توراینست که گاه حاجت و لزوم بذیل اعانت آنها متمسک شوند چون مطمئن شدند برآنا اینکه باینطرف نزدیک شوند پایتخت را به هکاتم پیلس آوردند و بعد ها بری و بعد بهمدان و بعد بشهر طیسفون

ژوستن مورخ در وصف شهر دارا مینویسد این بلده در قله یا در دامنهٔ کوهی بوده

موسوم به زاپاپا و رشون که هم سقنا و معتبر است و هم جای با صفائی اطراف شهر را جبال احاطه
نموده طوریکه مطلقا محتاج بحصار مصنوعی نیست آراضی حوالی شهر حاصلخیز و محصولی
که از آن بدست آید اهل بلد را کافی باشد چشمه‌ها زیاد در اماکن اطراف شهر جاری است
و جنگلهای دور آبادی پر از شکار میباشد پس علاوه بر هر چیز شکارگاههای
معتبر هم دارد

معدودی از نگارندگان قدیم را عقیده اینست که اشک بن اشکان شهر هکاتم پیلس را
مسخر کرده آنجا را کرسی متصرفات خود قرار داد و چون سکنهٔ اینشهر یونانی بودند محض
استمالت و جذب قلب آنها خود را فیل هلن یعنی محب یونان خواند اما ما معتقد صحت
اینمطالب نیستیم چه اشک اول فرضا که هکاتم پیلس را هم مسخر کرده باشد در صورتیکه تازه
حکمران یونانی ترکستان را کشته و بر پادشاه بزرگ شام که سلطان اغلب ممالک آسیاست
یاغی گشته و قطعه از مملکت او را از ید تصرف حکام او منتزع میساخت چگونه خود را
محب یونان میخواند مگر اینکه از روی تدلیس و کمال تزویر بخواهد بگوید من تنها با حکمران
ترکستان که متعرض عرض و ناموس من شده بود یا میخواست بشود دشمن بودم نسبت بپادشاه
سلوکید یونانی دوست و مطیعم و اینهم با مملکت گیری و انتزاع متصرفات آن پادشاه منافات
داشت پس اقوال سابق الذکر را اعتباری نیست

اشک بن اشکان اولین پادشاه طبقهٔ اشکانی بعد از آنکه در حقیقت طرح دولت اشکانی را
ریخت و بنیان سلطنت اخلاف خود را بنا نهاد در یکی از جنگها بزخم نیزه جان بداد و
مدت سلطنت او را اکثر مورخین دو سال نوشته اند و ندرةً هم سه سال دیده شده و
همانا قول ثانی از حلیهٔ صحت عاطل باشد و چنانکه گفته اند ظن غالب این است که اشک
اول هیچ اسم پادشاهی و تاج بر سر خود نگذاشته و اگر اعقاب و خانوادهٔ او بعد از مرگش
وی را ارشاک شاه خوانده اند محض احترام است و سکه را اگر موجود میباشد و باو نسبت
میدهند مشکوک است منشا این اشتباه آنکه تمام پادشاهان اشکانی اسم اشک یا ارشاک را
بجای لقب با افتخاری بخود میداده و بر روی سکه‌های خود صورت و نام او را رسم میکرده
این است که وقایع سلطنت اشک دویم با اشک اول مختلط شده و در سکه تردید حاصل آمده
که از اشک اول است یا دویم

آرتبن

آرین و بسیاری از مورخین قدیم اشک اول را با خلاق حمیده ستوده و گفته اند تمام صفاتی که اسباب برازندگی سلطنت بشخص میگردد در وی موجود بوده نسبت بدوستان خوشخو و مهربان و در برابر دشمنان سخت و ثابت الارکان عقلش کامل و همتش چون قامتش بلند در غایتی که تازه مطیع او شده بودند محضرش را دوست میداشتند میدان رزم با مجلس عیش و بزم نزد او یکسان بوده و با بشاشت تمام بمبارزت و مقاتلت مبادرت مینموده منظر خوشی داشته و بخوبی همت میکاشته است

بعد از اشک برادرش تیرداد فرار کرده بطوایف تورانی که ظاهراً در طرف خوارزم سکنی داشتند پناه برد و تا چندی با پارتها مجدداً جزو ممالک انطیوخس دویم گشت اما در سلطنت کالینیکوس تیرداد قشونی از قبایل اسکیث وغیره مرتب ساخته امد و باز آن نواحی را مسخر نمود و بکشورستانی پرداخت چنانکه شرح آن بیاید انشاءالله تعالی

فصل دویم

در شرح سلطنت اشک دویم تیرداد

تیرداد که فرنگیها تیریدات مینویسند بجای برادر خود اشک اول پادشاه اول پارتها اول جلوس نمود و اسم برادر خود را بجای لقب قبول نمود ایراست که او را اشک دویم پادشاه دویم پارتها مینویسند چنانکه بعد از ژول قیصر جانشینهای او را قیصر گفتند و نظیر این امر چنانکه پیش هم اشاره نموده ایم بسیار اتفاق افتاده لکن مزیداً للتوضیح گوئیم این رسم چنین مینماید که تا آنوقت در ایران نبوده مبدع آن اشکانیان میباشند و ظن غالب آنکه در اینکار تقلید سلاطین توران یا کلدانیان کرده باشند چه مسلم است که افراسیاب اسم یک سلسله از پادشاهان تورانی است وگرنه معقول نیست که یکنفر افراسیاب از زمان منوچهر تا اوان کیخسرو بماند و سلطنت کند و نمیتوانیم اقوال مورخین عرب و عجم را یکباره افسانه دانیم و همین احتمال را در لفظ ضحاک میدهیم یعنی هزار سال سلطنتی را که بضحاک نسبت میدهند اگر مقرون بصحت یا قریب بصحت باشد سلطنت یک طبقه سلاطین میدانیم که همه علاوه بر اسم شخصی لقب ضحاک داشتند و خود را باسم مؤسس اساس سلطنت ملقب ساخته

خلاصه

خلاصه اینکه تیرداد برای تمام سلاطین اشکانی سرمشق شده محض افتخار و بقای نام بانی بنای پادشاهی اشکانیان همینکه بتخت سلطنت جلوس میکردند خود را اشک یا ارشاک یا ارساس مینامیدند و حال آنکه قبل از حصول اریکهٔ شهریاری هر یک را اسم مخصوصی بود

تیرداد صغیر بود که بتخت سلطنت جلوس نمود و در اینحال مسلم است که چندان قوت و استقلالی نداشت

مقدمتر گوئیم در سال دویست و چهل و سه قبل از میلاد فیمابین سلوکوس کالینیکوس پادشاه سوریه و بطلمیوس سلطان مصر متارکهٔ ده ساله یا مصالحهٔ موقتی برقرار آمد توضیح آنکه آنطیوخس ملقب بخدا یا خداوندگار در سنهٔ دویست و شصت و یک قبل از میلاد بر سریر پادشاهی شام و عراق عرب و تمام ایران تا سیحون و رود پنجاب جلوس کرد و پس از پانزده سال سلطنت زندگانی را بدرود نمود و در اینوقت دو سال تمام از کشته شدن اشک اول گذشته بود

اوزب مورخ سال وفات انطیوخس را دویست و چهل و شش قبل از میلاد نوشته گوید انطیوخس دو زن داشت یکی مسماة به لاودیس (لاودیکس) دیگری برنیس (برنیکیس) که شاهزاده خانم مصریه و خواهر بطلمیوس پادشاه مصر بود لاودیس چون برنیس حسد میبرد شوهر خود انطیوخس را زهر داد و پسر خود سلوکوس دویم را بجای پدر بتخت سلطنت نشانید نیز برنیس ضرهٔ خود را بلافاصله هلاک ساخت پادشاه مصر چون این بشنید بانتقام قتل خواهر لشکر بشامات کشیده آنمملکت را مسخر نمود و لاودیس مادر سلوکوس پادشاه را بکشت و بیشتر از بلاد سلوکوس را بحیطهٔ تصرف در آورد مقارن اینحال شورشی در مصر کردند و بطلمیوس مجبور بباز گشت شد

ژوستن مورخ میگوید اگر شورش مصر بطلمیوس را ناچار بمعاودت نمینمود سلطنت سلوکیدیه سوریه را منقرض میساخت و تمام ممالک وسیعهٔ این سلسله را مالک میشد چون چنین شد فقط دمشق و درهٔ مابین دو کوه لبنان را که از بلاد سوریه است ضمیمهٔ مصر کرده حکومت اراضی ماوراء فرات را بر اکزانتیپ (وقسانتیپوس) نامی از رجال دولت خود داد و ایالت سیلیسی را که عبارت از ایالت آدانای حالیه باشد بر آنطیوخس ملقب بهیراکس برادر سلوکوس بخشید و بمصر بازگشت نمود با آنکه بطلمیوس خیلی اسباب خرابی و خسارت مملکت پادشاه سوریه گردیده عود او بمصر سلوکوس را زیاده

ازحد

از حد آسوده و مشغوف ساخت بر همت ممالک خود را نظم داده بعد با برادر خود انطیوخس که از جانب سلطان مصر حکومت سیلیسی داشت بنای سازش را گذاشتند و قرار دادند که اگر انطیوخس او را مدد نماید و بتوانند از پادشاه مصر انتقام کشد سلطنت تمام آسیای صغیر را که عبارت از اناطولی باشد مستقلاً باو دهد انطیوخس که چهارده سال داشت و با صغر سن حرص زیاد دعوت برادر را اجابت نمود و جمعی از طایفهٔ گل را که فرانسه‌های قدیم باشند بمعاونت خود طلبید و گلها آنوقت درمیان قبایل اجنبی که در فرنگ سکنی داشتند از همه رشیدتر بودند و سخت تر جنگ مینمودند خلاصه چون انطیوخس و گلها به سلوکوس پیوستند و بطلیوس اورگتوس سلطان مصر از اتحاد دو برادر و همراهی گلها خبردار شد بنرسیده ده ساله با سلوکوس مصالحه و متارکه نمود سلوکوس همینکه از طرف سلطان مصر خود را آسوده و ایمن دید اول کاری که کرد خلف وعده با برادر بود انطیوخس با همان گلها که بکمک سلوکوس آورده حمله بوی کرد او مجبور شد که در حصن انطاکیه متحصن و محصور شود انطیوخس شهرت داد که سلوکوس در جنگ بقتل رسید گلها بعد از این فتح دیگر اعتنائی به انطیوخس نکرده بنهب و تاراج شامات پرداختند انطیوخس هرچه خواست جلو آنها را بگیرد ممکن نشد بلکه منع او گلها را با وی دشمن کرد با او جنگیدند و از دور انطاکیه او را دور نمودند و این در سال دویست و چهل و سه قبل از میلاد بود

مورخین یونان شرحی از منازعهٔ بطلیوس سلطان مصر و سلوکوس پادشاه سوریه نوشته چون مدخلیت بتاریخ ایران دارد در اینجا خلاصهٔ آنرا نقل مینمائیم میگویند سال جلوس بطلیوس بتخت سلطنت مصر و سال جلوس سلوکوس تقریباً یکی بود و بطلیوس در سنهٔ دویست و چهل و پنج قبل از میلاد بخونخواهی خواهرش لشکری جرار بشام کشید و سلوکوس دوم را شکست داد و انطاکیه را که پایتخت او بود بگرفت و از شط فرات عبور کرده و مردم عراقین و بابل و شوش و فارس تماماً ربقهٔ اطاعتش بگردن گرفتند و خود بشخصه تا بابل براند و در بعضی الواح که از وی یادگار مانده گفته است جمیع ولایات مشرق زمین تا حدود باختر در تحت استیلای من درآمد بالجمله این بطلیوس مصری مردی شجاع بوده و از سواحل نیل تا کنار دجله همه جا را فتح نموده و این در آنزمان کاری بسیار صعب بنظر میآمد

سلاطین آسیا و اروپا تشویش داشتند که مبادا پادشاه مصر بطریقهٔ اسکندر کبیر را پیشنهاد سازد و بجهانگیری پردازد چیز یکه بطلیوس اورگتوس را از این خیال بازداشت لئامت و دنائت او بود

وهرنا چیدرا که فتح مینمود اوّل کارش اینکه آنچه نفایس در معابد وسایر اماکن مییافت عنفاً تصرّف میکرد وبا رشترها نموده بمصر میفرستاد واز ممالک مفتوحه خراج گزاف میگرفت وبظلم وجور مردم را میرنجانید بنابراین وقتیکه لابد بمصر بازگشت تمام متصرّفات او که بزور شمشیر گرفته بود باز از دست او رفت

چون سلوکوس دوّیم پادشاه سوریه از طرف سلطان مصر مطمئن گشت لشکری برای تنبیه وتدمیر اهالی پارت که تبعیّت واطاعت اشک اوّل ودوّیم نموده بودند وخراسان را کلّیةً بی نظم ومغشوش ساخته تجهیز کرده متوجه آنسامان گشت تیرداد بمقابله پرداخت وچند دفعه زد وخورد نمودند امّا چون عساکر سلوکوس کالینیکوس بسیار وقشون تیرداد کم بود پادشاه جوان یا صغیر اشکانی تاب مقاومت نیاورده گریخت وبطایفهٔ اسکیث از طوایف تورانی پناه برد اسکیثها صحرانشین بودند ودر طرف مشرق ایران سکنی داشتند وآنها را داهی یا داهوی یا داجیک میگفتند استرابن میگوید از طایفهٔ بزرگ داهی یک شعبهٔ عمده که موسوم بپارنی بودند ودر ساحل جیحون میزیستند بمدد تیرداد برخاستند

بعضی از مورّخین مینویسند طایفهٔ آپازیاس یا اسپازیاتر از طوایف تورانی که در ساحل جیحون ودر مصب این رود که بدریای ارال میریزد محل سکنی وبورت داشتند بتیرداد کمک کرده اند دور نیست که این طایفه همان طایفهٔ اباره باشند که حالا در طرف جنوب کوه قفقاز ودر سواحل قرادنگیز ساکن میباشند وقبول دین اسلام کرده اند

پلیب مورّخ وبعضی دیگر گویند ان طایفهٔ تورانی که تیرداد را پذیرفته پناه دادند وبیاری او دامن بکمر زدند مابین سیحون وجیحون که ترکستان حالیه باشد اقامت داشته اند باری تیرداد از اینطرف رفت واز آنطرف پادشاه سوریه از این فتح ونصرت خود چندان محظوظ ومستفید نشد چه بعضی از بلاد ماورای فرات در سمت شامات بروی شوریدند باینجهت یکسال بعد از غلبه بر تیرداد خراسان بلکه سایر ممالک ایران را تخلیه کرده بجانب عراق عرب رفت

مولّد شورش واغتشاش داخلهٔ مملکت سلوکوس کالینیکوس چنانکه تلویحاً اشاره بدان نمودیم برادرش آنطیوخس هیراکس بود که راه طغیان می پیمود اهالی بعضی از بلاد آسیای صغیر با او همدست شده فتنه برپا میکردند همینکه سلوکوس خراسان وسایر اقطار ایران را گذاشت و ببلاد ماوراء فرات رفت که بفتنه برادر واطفای نائرهٔ فساد او پردازد تیرداد از ماجری

خبردار شده با نور انسان که اقوام و همجنسان او بودند بملک پارث مراجعت نمود
زمره از مورخین گفته اند در سال دویست و چهل و سه قبل از میلاد بود که آنطیوخس برادر خود
سلوکوس را در قلعهٔ انطاکیه در بند محاصره داشت و گلها اورا از آنجا دور کردند و مخصوصا
ژوستن مورخ میگوید در همین سال و در همین وقت بود که تیرداد با جماعتی از مردم توران که
بمعاونت و همت کماشته بودند بنا چیز پارث معاودت کرد چه شنیده بود که آنطیوخس سلوکوس را
شکست داده و ضعیف ساخته خلاصه تیرداد بتملک مملکت پارث قناعت ننمود بلکه سایر بلاد
خراسان را در تحت تصرف و استیلا در آورده آندراگوراس را که از جانب سلوکوس
در این ولایت حکومت داشت از کار انداخت و از آنجا که پادشاه سوریه چند سال با برادر خود
در زد و خورد و کشمکش بود وقت موسع و فرصتی بدست تیرداد آمده قلاع و حصون قدیم را مستحکم
نمود و سقفهای جدید بساخت و شهر دارا که دره گز باشد بنا نموده آنرا پایتخت قرار داد
و در اسم این شهر تحقیقاتی بعمل آمده که ذکر آن خالی از فایدتی نیست
چنین بنظر می آید که شهر دارا ابتدا نام دارا گرد بوده یعنی این کلمه بذال معجمه ختم میشده
چه اکثر دالها در کلمات فارسی دیده میشود و مهمله است بیشتر از اینها معجمه بوده و ذال تلفظ
مینموده اند و هنوز مردم فارس خدمت را با آنکه عربی است خذمت میگویند بنابراین میتوانیم
گفت داراگرد است که دره گز شده ژوستن مورخ گوید این شهر در دامنهٔ کوه زاپااورتن
واقع است موقع آن بسیار خوب و اطراف آنرا کوههای سخت صعب گرفته اسباب دفاع از آن فراهم
و تسخیر آن بسیار مشکل میباشد پلین از مصنفین معروف اسم این بلد را داریوم ثبت کرده
و گوید در ناحیهٔ آپاورتن (ابیورد) بوده سرزمینی حاصلخیز و در سمت مشرق بحر خزر واقع است
آیزیدر شاراکی از مورخین یونان نام ناحیه را که شهر دارا در آن واقع بوده اپاوارک طیسن
ضبط مینماید و میگوید آن ناحیه در طرف شمال ایالت پارث میباشد بطلمیوس مصری نیز در مسالک
و ممالک خود این شهر و ناحیه را نگاشته جمعی بر این اند که شهر دارا در ایالت ابیورد بوده
اگر این عقیده صحیح باشد در سمت شمال غربی خراسان واقع میشود اگرچه حالا دره گز و ابیورد
از هم جدا و متمایز است اما یقینا آنوقت یک ایالت و در یک ناحیت بوده برغم بعضی از نویسندگان
قدیم شهر منظور را تیرداد ساخته و آنرا موسوم بدارا نموده مگر بقصد متنفر ساختن ایرانیان
با خود در معاندت و عداوت با یونانیها یعنی اینشهر را دارا نام داد تا مردم ایران از شنیدن این اسم

اخرین پادشاه خود را که در جنگ با عساکر یونان کشته شد بیاد آرند و غالب تعصب و خصومت
اینها با یونانیها بهیجان آید و در دفع پادشاه یونانی که سلوکوس باشد و لشکریان او با نبرد داد
همراهی کنند بعقیدهٔ ما دارا در لغت فرس قدیم بمعنی پادشاه است و دارا گرد که ترجمه
آن قلعهٔ دارا میشود نظیر سلطان آباد و شاه آباد است بعضی از مورخین یونان مثل کنت
کورس و پلوتارک و آرین که غالباً بضبط فتوحات اسکندر پرداخته مینویسند در آنمکان
که دارا بدست سرداران خود مقتول شد شهری بنا کردند و آنرا باسم آن پادشاه موسوم
نمودند زمرهٔ نیز گفته اند پس از آنکه دارا در اربل شکست خورده گریخت و اسکندر بتعاقب او پرداخت
از تنگهٔ خوار گذشت و بناحیهٔ پارت رسید در آنجا او را کشتند و از کسانیکه تصریح باین قول
نموده ژوستن میباشد که از ثقات رواة است همین مورخ میگوید مقدر بود اخرین
پادشاه یک سلسله کوکب عمرش در ناحیهٔ افول کند که نیّر اقبال و جهانگیری اولین شخص سلسلهٔ
دیگر طلوع مینماید و ممالک او را که یونانیان غصب کرده منتزع و مسترد میسازد
نیز ژوستن گفته است دارا را سرداران او در سارا یا چارابانارا بزنجیر بستند
از اینجمله بر می‌آید که دارا در پارت کشته شده و قلعهٔ دارا یا دارا گرد را که تیرداد ساخته
و پایتخت قرار داده تقریباً در مقتل آن پادشاه کیانی بنا نموده اند
خلاصه در آن ایام که سلوکوس مشغول انطیوخس بود و تیرداد از خوش بختی با خاطر آسوده
بنیان سلطنت خود را محکم میکرد گرگان و یک قسمت عمده از مازندران را نیز بگرفت و باید
دانست که پارت و گرگان از عهد کیان تا آن زمان ایالت و ناحیهٔ واحد محسوب میشد یعنی چون
پارت وسعت و جمعیتی نداشت قابل نبود خود جداگانه ولایتی باشد بنابراین آنرا از مضافات
گرگان قرار داده بودند و هر کس ولایت گرگان داشت پارت را هم داشت چنانکه استرابن
مینویسد مالیات گرگان و پارت هر دو بتوسط یکنفر والی بخزانهٔ پادشاه ایصال میشد در این
صورت طبیعی بود که تیرداد گرگان را زودتر از سایر اقطار ایران تصاحب نماید
از آنطرف سلوکوس کالینیکوس دوم هم چندسال متوالیاً با برادر خود انطیوخس که یاغی
شده بود مصافها داد و چند بار قشون او را منهزم ساخت آخر الامر انطیوخس مجبور شده
پناه باریاراس پادشاه کاپادس که حالا ناحیهٔ از قرمان و سیواس است برد در آنجا هم زیست
نتوانست نزد بطلمیوس مصری رفت وی نیز محض اظهار دوستی با سلوکوس او را نپذیرفت بلکه

حبس کرد. مورخین غلبهٔ سلوکوس را بر انطیوخس در اواخر سنهٔ دویست و چهل قبل از میلاد و اوایل سال دویست و سی و نه نوشته‌اند و پادشاه غالب بیادگار این فتح و غلبه شهر کالینیکوپلیس را در کنار فرات بساخت و باسم خود موسوم نمود. بعد از آنکه از طرف برادر آسوده شد بخیال تیرداد افتاد و آن بکیفیت و پادشاه یونانی باختر دیودت از جانب دیگر حمله بر حکمران اشکانی نمودند تا بنیاد شوکت و اقتدار او را براندازند. تیرداد را بخت یاری کرده دیودت قبل از آنکه او را دوچار مخمصه نماید بمرد و تیرداد با تئودت پسر دیودت باختری صلح نمود و بعقیدهٔ بعضی از مورخین این واقعه از سوانح سال دویست و سی و چهار قبل از میلاد بود. یکسال از این مقدمه نگذشته یعنی در سنهٔ دویست و سی و سه قبل از میلاد در میانهٔ خوار و دامغان تیرداد با سلوکوس روبرو شد و چنان قشون پادشاه سوریه را شکست که سلوکوس فرار کرده بری آمد تیرداد او را تعاقب نموده در حوالی همدان یا مابین این شهر و کرمانشاه مجدداً با وی مصاف داد. در این جنگ علاوه بر اینکه عساکر پادشاه سوریه منهزم شدند خود او هم بدست لشکریان تیرداد گرفتار و اسیر گشت. شهریار اشکانی که بعد از این نصرت بقدرت و عظمت فایز آمد کمال عزت و حرمت را بدستگیر و محبوس خود مینمود. اشکانیان یا پارتها روز فتح تیرداد و گرفتاری سلوکوس را مبارک و میمون دانسته بنابراین هر ساله روز مزبور جشنی بزرگ میگرفتند و تا دولت اشکانی بود این رسم نیز مرسوم بود.

مورخین یونان خاصه پوزیدونیوس مینویسد بعد از آنکه سلوکوس در عراق عجم مغلوب تیرداد شد و او را اسیر کردند حکمران پارتی برخلاف ترقب بقدری بسلطان سوریه احترام کرد که هیچ وقت نسبت به پادشاه خود آن احترام نمینماید و سلوکوس در سنهٔ دویست و بیست و شش قبل از میلاد درگذشته و چنین معلوم میشود که پادشاه شام چند سال در مملکت اشکانیان محبوس بود و در این مدت دو پسر او که یکی نیز سلوکوس نام داشت و دیگری انطیوخس امور دولتی مملکت پدر را اداره میکرده‌اند و از بیم آنکه لشکرکشی بکشور اشکانیان اسباب آسیب یا اتلاف پدر ایشان شود پیرامون این خیال نمیگشتند تا وقتیکه انطیوخس هیراکس برادر پادشاه محبوس که خود نیز در حبس پادشاه مصر بود از محبس بگریخت و بطرف ممالک برادر راند و راهزنان در بین راه او را کشتند. تیرداد سلوکوس را با لشکری جرار بمملکت سوریه و مضافات گسیل نمود و او نیز بدبختی در اثناء سفر از اسب بیفتاد و راه جهان دیگر پیش گرفت

جماعتی را

جماعتی را عقیده اینست که سلوکوس بعد از اینکه در بریدر حبس تیرداد بود سلامت بمملکت خود
معاودت نمود و سالها پس از آن زندگانی کرده و با برادر خود زد و خورد داشته و در منصرفات
و املاک خود یعنی در سوریه از اسب افتاده و مرده اما این قول ضعیف است

اگرچه بعد از غلبهٔ تیرداد بر سلوکوس او را پادشاه دانسته اند اما مسلم است که لقب و عنوان
پادشاهی را سلوکوس در همان اوان که محترماً در حبس تیرداد بود بوی داد و از آنوقت اسماً رسماً
پادشاه شد و ملقب به مکاس گردید و دانشمندان این کلمه را به سلک معظم ترجمه کرده اند و از عجایب
امور عالم است که متنبی نا نا رو تورانی که مطلقا از علوم حربیه خبردار نبودند و در آداب و فنون
لشکرکشی مهارت نداشتند با دسته قشون معتبر یونانی که بالنسبه عالم و ماهر بوده و پادشاه
بتجربه سردار بی آنها مینموده مقابله کنند و غلبه انها را نا باشد پس معلوم میشود که فتوحات
جنگ ماراتون و ترموپیل که یونانیها بخود نسبت میدهند اغراق بلکه افسانه است و چند
کرور قشون ایرانی را که در جزو از جنس تورانیان اشکانی دستجات داشته با سی هزار لشکر یونانی
شکست داده اند محال مینماید و اگر بگویند پس اسکندر چگونه بر دارا غلبه کرد در جواب گوئیم
استیلاء و قهرمان مقدونیه بواسطهٔ استعداد و قوه حربیه یونانیها نبود و دخلی بقابلیت آنها
نداشت بلکه ملت ایران از سوء سلوک حکام و اعیان بستوه آمده خود جویای نجات دهنده
بودند و نظایر و امثال این واقعه بسیار اتفاق افتاده و در تواریخ ثبت شده است از انجمله استیلای
عرب بر عجم نیز استیلای عرب بر روم و غیره است

تیرداد با وجود رشادت و شجاعت چندان قیدی بتوسعه مملکت نداشت بباختر و پارت و گرگان
و طبرستان و قومس و دهستان و قسمتی از مازندران و خراسان تا خوار ری قناعت کرده بود
اخلاف وی ذیل فتوحات را طویل نمودند

اما قشون تیرداد اغلب از طایفهٔ تورانی بودند و آن طایفه آنوقت از ساحل دریای سیاه تا سرچشمهٔ
سیحون و جیحون یورت و سکنی داشتند و اشکانیان بمعاونت این قوم فوق گرفتند و مالک
ممالک گشتند و با سلاطین یونانی شام و باختر و بعدها با قیاصرهٔ روم جنگیدند

اما روز غلبهٔ تیرداد بر سلوکوس را که هر سال اشکانیان جشن میگرفتند اگرچه در جلد اول
بموجب روایتی روز بیست و نهم ماه مه فرنگی از سال دویست و چهل و پنج قبل از میلاد که مطابق
روز اول ماه جوزا میشود نگاشته ایم و بقولی روز اول از ماه جوزای سال دویست و پنجاه

لکن از بس در تواریخ اختلاف است اصراری در تعیین آن نمی‌نمائیم فقط میگوئیم جشن معتبر با شکوه اشکانیان یادگار غلبهٔ تیرداد دوّم پادشاه اشکانی بوده است بر سلوکوس کالینیکوس چهارم سلطان سلوکیدهٔ سوریه

چون فی الحقیقه تیرداد بدرستی واستقلال مالک ممالک گشت واسم پادشاهی یافت بعضی او را اوّل پادشاه اشکانی نوشته اند ومدّت سلطنتش را سی وهفت سال وبرخی وفات او را در سنهٔ دویست ونه قبل از میلاد وبعضی در سال دویست وهفده ضبط وثبت نموده اند بهرحال چون او درگذشت پسرش اردوان اوّل یا اشک سیّم جانشین او گشت

فصل سیّم

در سلطنت اردوان اوّل معروف به اشک یا ارشاک یا ارساس سیّم

چون تیرداد اوّل یا اشک دوّم در سال دویست وهفده قبل از میلاد یا در سنهٔ دویست ونه درگذشت پسرش اردوان اوّل بجای او بتخت سلطنت جلوس کرد وخود را اشک یا ارشاک یا ارساس سیّم نامید ومکاس که بمعنی معظّم یا کبیر است لقب یافت در اوان پادشاهی اردوان اوّل آنطیوخس سیّم سلطان سلوکیدهٔ شام که ملقّب به کبیر یا اعظم بود با صد هزار پیاده وبیست هزار سوار از دجله عبور کرده که با اردوان مصاف دهد وعراق عجم وخراسان را بلکه کلّیهٔ متصرّفات جدّ خود سلوکوس نیکاتور را دوباره متصرّف شود در اینجا مورّخین اختلاف کرده بعضی گفته اند با آنکه عساکر پادشاه اشکانی عدداً اکثر از قشون سلطان سوریه بود آنطیوخس جرأت جنگ نکرده با اردوان مصالحه نمود جماعتی دیگر را عقیده اینست که حربهای عظیم کردند وشهریار اشکانی غالب آمد بعد از آن جدالها سلطنت اشکانیان مصدّق گشت ودر اینکه مبانی دولت اشکانی در عهد اردوان اوّل مستحکم گشته حرفی نیست وآنها که از جنگ آنطیوخس واردوان سخن رانده ماجری را از قرار ذیل شرح داده اند

وقتیکه اردوان بر اریکهٔ سلطنت جلوس کرد آنطیوخس سیّم پادشاه سلوکیدهٔ شام گرفتار اغتشاش

اغتشاش اهالی خود بود یعنی کاتوس نام که یکی از حکام انطیوخس کبیر و عم او بود بر او
یاغی شده ورایت طغیان بلند کرده و تمام توجه انطیوخس اینکه نایره فساد او را منطفی سازد
این که تاری سلطان سلوکید اسباب خوشبختی پادشاه اشکانی گردیده مجال و فرصت یافته
(مید) را که عراق عجم باشد تا کوه زاکروس که عبارت از تنگه حلوان ما بین کرند و ذهاب است
متصرف شد نیز انچه از مازندران را پدرش تسخیر نکرده او با گیلان ضمیمه ممالک خود
ساخت همدان پایتخت عراق عجم که حکام سلطان تا هشتام در آنجا اقامت مینمودند او را شد بلکه بزعم
بعضی از مورخین تا عراق عرب و شهر بابل را اند همینکه باین سرزمین رسید انطیوخس پادشاه سوریه
با لشکری جرار بجلوگیری و تدبیر او آمد اگرچه ژوستن مورخ میگوید انطیوخس صد و بیست
هزار پیاده و سوار را فقط برای جنگ اردوان و تسخیر ایران تجهیز نکرده بود بلکه میخواست
تا ساحل سیحون و کارکنک هندوستان را که ممالکی اکه جدش نیکانر در تصرف داشت
وی نیز متصرف شود اردوان چون از حرکت و قصد انطیوخس خبردار شد بتخلیه عراق عرب
پرداخت و از تنگه حلوان یا کوه پای طاق عبور کرده در همدان و کرمانشاه نیز نمانده بری آمد
و این ناحیه را معسکر خود قرار داد و از آنجا که در بلاد مزبوره یعنی کرمانشاه و همدان ساخلوی
اشکانی نگذاشته از آنها گذشت انطیوخس بی مانع وارد همدان رسید و آنجا را بچاپید
مورخین یونان مینویسند در آن وقت که اردوان از جلو انطیوخس فرار میکرد و متوجه ری بود
اکثر قنوات واقعه در راه و معبر قشون یونانی را از همدان تا ری خراب کرد که آنها در آن فصل
گرمی و تابستان که احتیاج بآب بیشتر از دیگر فصول است از تشنگی مستاصل شوند و بعضی را هم که
خراب نکرد نهرهای بسیار دراز آنهای آنها بجنت تا میشا آمیخته بسموم دشمن را محکم سازد
مع ذلک استبداد و عزم پادشاه شام این مخاطرات را مانع نیل مرام نپسنداشته خود را با
لشکریان بری رسانیده و از اینجا هم کوچ کرده از تنگه خوار گذشته بدامغان آمد و این
کوچیدن و عقب نشستن نیز از کم دلی و ترس نبود بلکه اینکار برای آن مینمود که سلطان سلوکید را
بیشتر بداخله مملکت بر انگشاند و چون در دل کشور جای گیرد از پشت سر راه مراوده او را
قطع کند و از پیش رو بر او حمله نماید بعبارة اخری انطیوخس و عساکر او را در میان گیرد
و کار شاه و سپاه را بسازد خلاصه انطیوخس دامغان را نیز گرفت و اردوی اردوان به
دامنه جبال مازندران رفت انطیوخس بعد از چندی توقف در دامغان و راحت نمودن

قشون

قشون خود بر آن شد که از راه چشمه علی مالیه حرکت کرده بر اردوان حمله نماید اما عساکر اشکانی
در تلال و وهاد طرف یسار جلگه دامغان سقناقها ساخته بودند و باستظهار ان امکنه محکمه
جنگهای سخت خونریز با قشون پادشاه سوریه نمودند در سر هر دره که معبر بود و در هر گردنه لشکر
اشکانی سنگرها از سنگ و چوب بسته و چون قشون آنطیوخس بانجا میرسیدند مانند برگ درخت
که از باد خزان ریزد بخاک هلاک میریختند مختصر آنطیوخس و همراهانش چند سال در
جبال یعنی گرگان و مازندران و دامغان و شاهرود و بسطام با سپاه اشکانی زد و خورد داشتند
وچون خود را از غلبه عاجز دیدند مجبورا راضی بمصالحه گردیدند
زمرهٔ از مورخین میگویند چون پادشاه سوریه از تصرف و تسخیر ممالک پارت و گرگان مایوس گشت
مصمم شد بسلاطین یونانی که در حدود ترکستان سلطنت میکردند حمله کند این بود که در مصالحه
با اردوان یکی از شروط بیطرف بودن او را در اینکار قرار داد اردوان که پادشاهی عاقل بود
و مصلحت خود را در اضمحلال یا ضعف سلاطین باختریه یونانی میدید تا بعد از مراجعت لشکر
شامی آن نواحی را باسانی تصاحب نماید و بر ترکستان استیلا یابد بقبول این شرط پرداخت
آنطیوخس بر اوتیدموس پادشاه باختریه یونانی حمله کرد وی در جنگ پایداری نموده نگذاشت
سلطان بر شام بر او غالب آید این جنگ هم ناچار منجر بصلح شد و شرایط مصالحه از
قرار ذیل بود
(اولا) سیورسات اردوی عساکر پادشاه شام را تا عراق عرب پادشاه باختریه یونانی
تهیه و تقدیم کند
(ثانیا) تمام فیلهائی که پادشاه باختر دارد بپادشاه شام پیشکش نماید
(ثالثا) آنطیوخس دختر خود را به دمتریوس پسر پادشاه باختر بزنی دهد
و از حرفهای پادشاه باختر که سلطان بر شام را متقاعد بصلح نمود این بود که میگفت اگر سلطنت
مستقل متمدنی مثل سلطنت من در ترکستان نباشد چینیان و تاتارها و تورانیهای ماوراء
سیحون تمام بلاد ترکستان و ایران بلکه عراق عرب و شامات را میستانند و میچاپند بالجمله در سال
دویست و شش قبل از میلاد آنطیوخس از ایران مراجعت کرد این پادشاه از سلاطین سلوکید
بر شام که ما اسامی تمام آنها را در جلد اول این کتاب ثبت کرده ایم آخر پادشاهی است که بواسطه
حروب کثیره با اشکانیان تاریخ او مختلط بتاریخ ایران شده و بنابراین اختلاط بر ماست که مجملی

از شرح سلطنت او در اینمحل ایراد نمائیم و معلوم کنیم این پادشاهان یونانی ایران که باسم خلفای اسکندر نام برده میشوند در اینمملکت حتی در بلاد خراسان تا چه حد اقتدار و تسلط داشته اند

بتصریح بعضی از ارباب خبر انطیوخس سیم معروف به کبیر پسر سلوکوس دویم و برادر سلوکوس سیم بعد از فوت برادر عقیم خود در سال دویست و بیست و سه قبل از میلاد وارث و مالک تخت و تاج او شده باسم سلطان سوریه پایتخت شام بر سریر پادشاهی جلوس نمود و در اینوقت نوزده ساله بود توضیح و تبیین آنکه چون سلوکوس سیم درگذشت و فرزندی از و نمانده که جای پدر گیرد ارکان دولت و امنای سلوکوس متوفی برای برآن شدند که آکائوس عم او را بسلطنت نشانند آکائوس مردی سلیم النفس بود بنابراین از تقلد این شغل خطیر ابا نمود در اینوقت انطیوخس در مدرسه شهر بابل بحکم پدر و برادر تحصیل میکرد بعد از آنکه آکائوس زیر بار پادشاهی نرفت با شاهزاده خود او تاج سلطنت را رجال دولت از انطاکیه که پایتخت سلاطین سوریه بود ببابل آورده بر سر انطیوخس برادر سلوکوس گذاشتند همینکه پادشاه جوان مالک مملکت شد هرمیاس نامی را بوزارت و صدارت برگزید و دو نفر از سرداران قشون سوریه را که برادر بودند بحکومت دو قسمت ایران منصوب و مامور داشت اسم یکی از این دو برادر مولون و نام دیگری اسکندر بود مولون فرمانفرمای تمام عراق عجم و اصفهان و یزد و کرمان تا خوارزم گردید و اسکندر حکمران فارس و خوزستان و لرستان شد و حکومت اناطولی را انطیوخس بعم جوانمرد خود آکائوس داد یکسال که از این اتفاقات گذشت اسکندر و مولون هر دو دم از خودسری زدند و هر یک دعوی استقلال نمودند و بقید اطاعت انطیوخس را از گردن انداخته خود را مستقلا پادشاه خواندند سایر حکام بلاد ایران که از سوء سیرت و سلوک هرمیاس صدر اعظم متاذی شده بودند با این دو برادر طاغی اتفاق نمودند انطیوخس دسته قشونی بسر مولون مامور و گسیل نمود این حکمران چون از پیش تهیه کار خود را دیده بود عساکر پادشاه سوریه را هزیمت و شکست داد و تا ساحل دجله راند و شهر طیسفون را بگرفت و دسته لشکر دیگر که انطیوخس بجنگ مولون فرستاده بود در ظاهر طیسفون مغلوب گردید و بسیاری از سپاهیان انطیوخس در مصاف راه دیار عدم پیش گرفتند و این در سال دویست و بیست و یک قبل از میلاد بود

این فتح بسیار بزرگ مولون را بیشتر جری نمود و بر قوت قلبش افزود شهر سلوکیه را در آنطرف

دجله

دجله بلکه تمام ایالت بابل و عراق عرب بالجمله تصرف در آورد آنطیوخس را اینواقعه زیاده از حد
متألم و متأثر ساخته در سنهٔ دویست و بیست قبل از میلاد خود بنفسه سرداری قشون را متقبل
گشت و با اردوی بزرگی بساحل فرات آمده در آنجا قشلامیشی کرد چون زمستان گذشت بر آپلونیه
که شهری از حالیه باشد راند در اینجا فریقین تلاقی نمودند چون صفوف عساکر جانبین باهم روبرو
شدند لشکریان مولون که در حقیقت سپاهیان پادشاه برحق بودند از سلطان خود آنطیوخس
شرم کرده ابتدا میمنهٔ قشون مولون اسلحهٔ خود را انداخته بجنود پادشاه سوریه رفتند و عذر گناه
خود را تقریر کرده امان خواستند میسره و قلب لشکر نیز بتقلید میمنه پرداخته همین کار کردند مولون
که حال خود را تباه و روزگار را سیاه دید شمشیر خود را کشید و پهلوی خویشتن را درید آنطیوخس بدون
اینکه باستعمال آلات حرب محتاج شود کامروا بازگشت اما هرمیاس که نمیخواست پادشاه را سالما
غانما در حال مراجعت ببیند بلکه آپولوفن طبیب خود را با آنطیوخس همراه کرده بود که در بین راه بطوری
او را مسموم سازد متوحش گشت آپولوفن در اثنای سفر به انطیوخس گفته بود که هرمیاس چنین دستور
العمل بمن داده ولی من اهل این خیانت نیستم و آنطیوخس بر این غدر و خیانت واقف گشته آن را
بروی خود نمی آورد تا در موقع کار هرمیاس را بسازد این بود که روزی در شکارگاه وزیر را به
کناری کشید و شکارچیان را گفت او را هدف تیر اجل نمایند و اینواقعه در حوالی شهر آپامه
که حالا موسوم بقرنه است واقع شد چون از خبث نفس این وزیر قاطبهٔ ناس بستوه آمده بودند
از هلاک او زاید الوصف مشعوف گشتند بلکه زنهای شهر بخانهٔ او ریخته عیال و اطفال
او را بضرب سنگ و کلوخ بکشتند و از سیئات اعمال هرمیاس آنکه آکائوس عم با فتوت انطیوخس را
که تا آنوقت با کمال صداقت مشغول خدمت بود از پادشاه رنجانده بطغیان وادار نمود و
کار عم و برادرزاده بجدال کشید و در سال دویست و هفده قبل از میلاد انطیوخس از آکائوس
شکست خورد اما آخر الامر در سنهٔ دویست و پانزده قبل از میلاد در شهر صارد آکائوس را
گرفتند و سرش را از بدن جدا نمودند و این خادم صدیق بواسطهٔ بدرفتاری هرمیاس این تیره
روزی بدید و دولت انطیوخس نیز از فقدان چنین سرداری خیرخواه و کاردان ضعیف گردید
(آنطیوخس بواسطهٔ جنگهائی که در مشرق کرد ملقب بکبیر یا معظم گردید)

سوانح مزبوره تماما چنانکه پیشتر اشاره نمودیم به خوش بختی و اقبال اردوان کمک مینمود و
اسباب فراغت و آسایش او بود تا اطمینان تمام بکار مملکتداری و استحکام مبانی و دعایم دولت
و سلطنت

وسلطنت اشکانی میبرداخت لکن سوانح تاریخی این پادشاه بعد از صلح با انطیوخس معلوم و مبین نیست بلکه تاریخ اشکانیان باین نقطه که میرسد مدت بیست سال آن مجهول است و کسی از وقایع آن ایام خبری نداده چنانکه سال وفات اردوان معین نیست همینقدر محقق است که بعد از وی پسرش فرپاپاتوس یا پرپاپاتیوس یا پامپاتیوس بجای او بتخت سلطنت جلوس کرده و بعضی از محققین فرپاپاتوس را محرف فراسیاب دانسته اند در هرحال اردوان اول پادشاهی صلح طلب بوده و با بیگانگان و همسایگان برفق و مدارا سلوک و حرکت مینموده و اهتمامی در آسایش رعایا داشته چنانکه از فوت او عامهٔ اهل مملکت زیاده از حد متاسف واندوهناک شده و نام او را به نیکی میبرده اند

فصل چهارم

ذکر شرح سلطنت فرپاپاتوس یا پرپاپاتیوس یا پامپاتیوس یا فرهاپاتس معروف به اشک یا ارشاک یا ارساس چهارم

اسم چهارم پادشاه اشکانی را اکثر مورخین فرپاپاتوس ضبط کرده و چنانکه مذکور شد حدس زده اند که این کلمه محرف افراسیاب باشد بعضی هم پرپاپاتیوس و پامپاتیوس نگاشته اند و این حدس اکثر را صائب ندانیم احتمال میدهیم این اسم با تغییراتی که در ضبط مصنفین مشاهده میشود از اعلام نیست بلکه کنیه است در اینصورت باید بگوئیم در اصل فرهاپاتر بوده یعنی پدر فرهاد و مسلم است که بعد از این پادشاه پسرش فرهاد پادشاهی کرده ممکن مثل بعضی از ملل محض احترام اسم او را نمیبرده بجای آن بکنیه او را انتطاب مینموده و فرهاپاتر میگفته اند بعد فرهاپاتر فرهاپاتز شده و فرهاپاتز فرهاپاتس گشته و تحریف پس از تحریف تا باشکال مسطوره در فوق رسیده است برخی بنی گمان کرده اند اسم اشک چهارم فرهاد بوده و بتصحیف بصور مختلفه در آمده اما این خیال بکلی بی اصل میباشد چه جمهور مورخین پسر این پادشاه را باسم فرهاد اول یاد نموده اند در هرحال چهارم پادشاه اشکانی نیز ملقب به مکاس بوده بعلاوه لقب فیلادلفس که بمعنی دوست پدر است و لقب فیلهلن که بمعنی محب یونان است داشته و پوشیده نماند که پادشاهان

که پادشاهان اشکانی پیش از فرهاپاتوس خود را فیل هلن لقب میدادند یعنی امیدوار
بودند که مردم ایران آنها را از خود بدانند و اجنبی نخوانند فرهاپاتوس چون دید این خیال
صورت پذیر نیست برای اینکه یونانیان را با خود متفق و متحد سازد تا اگر اهل ممالک ایران نسبت
با آنها قصد طغیان نمایند ملت یونان در اطراف تا بره فساد ایشان با اشکانیان همراهی کنند
دم از مودت یونان زد پس سلاطین اشکانی برای جذب قلب دولت و ملت یونان خود را از این وقت
ببعد محب یونان گفتند و فیل هلن را ضمیمه سایر القاب خود کردند و قصد از دولت یونان
دولت سلاطین سلوکیه معروف بسلاطین بر شام است که اولاد سلوکوس نیکاتر بوده و از ملت
یونان هم رعایای آن سلاطین است هم یونانیهای تبعه خود اشکانیان چه پادشاهان اشکانی
تبعه بسیار از یونانیها داشته اند

از سوانح و وقایع عهد سلطنت فرهاپاتوس چیزی که در صحف و دفاتر ملل دیده نمیشود همانا
این پادشاه کار عمده در سنین حکمرانی خود نکرده فقط هم او مصروف حفظ معاهده بوده
که پدرش با انطیوخس کبیر منعقد نموده یا آنکه انقلاب غیر سلوکی حوادث عصر اشک چهارم را
از الواح خواطر و اوراق دفاتر محو و مجهول ساخته

ایپین مورخ مینویسد در سال صد و نود قبل از میلاد که عساکر روم در مانیزیه با پادشاه
بر شام جنگ میکردند سواران شهر پا راشکانی که بکمک سلطان سورتیه آمده بودند که
جزو قشون سلطان یونانی شام دیده میشدند این گفته ایپین مؤید خیال و احتمال اولی است
و مانیزیه که حالا آن را مانیسا و مانیکا مینامند از شهرهای اناطولی و در جهل کبلوتره از ازمیر
و در شمال شرقی آن واقع میباشد

چیزیکه از تاریخ فرهاپاتوس محقق است این است که پادشاهی منصف و عادل بوده و با کمال بردباری
و حسن سلوک با رعایا و تبعه خود رفتار مینموده چنانکه بعد از وفات او اکثر مردم او را دوست
میداشتند جسدش را سوختند و خاکسترش را قسمت کردند و هر کس بقدر خردلی از آن خاکستر
سهم و حصه یافت با اعزاز و احترام تمام آن را حرز خود ساخت و همراه داشت سال جلوس
و وفات فرهاپاتوس هیچوجه معلوم نیست همینقدر مینویسند مدت پانزده سال یعنی از سنه
صد و نود و شش قبل از میلاد الی سال صد و هشتاد و یک سلطنت کرده و معاصر بوده است
با انتهای دموس پادشاه باختر و پسرش دمتریوس

جلعبی

جماعتی برآنند که اشک چهارم را قابلیتی نبوده بلکه در اعضا و بدن خود نقصی داشته بنابراین در زمان حیات پسر دوم خویش مهرداد را نیابت سلطنت داده و مستقل تمام امور لشکری و کشوری گردید و از بیرو بعد از مرگ او توس میبایست مهرداد بتخت پادشاهی جلوس کند اما از آنجا که فرهاد برادر بزرگتر بود مجلس اعیان سلطنت وی را تصدیق نمودند اگرچه چندان بر سریر حکمرانی نماند و بزودی جای خود را بمهرداد داد و این خلیه را بعد انشاء الله تعالی

مقارن ایام سلطنت اشک چهارم بود که سلاطین یونانی باختر بأوج اقتدار خود رسیدند و در ساوری ای جیحون و حدود هندوستان دارای متصرفات و ممالکات شدند و ممکن که هنر اقتدار حکمران باختر پادشاه اشکانی را متقاعد ساخته چندی بیکار نشانده باشد و چون از این سلسله باختری مکرر سخن رانده و خواهیم راند مناسب آنکه شمه از شرح سلطنت آنها را که از مسائل مهمه تاریخی و بسیار مشکل است و از اسرار مکنون شمرده شده بموجب اسناد معتبره و تحقیقات انیقه بیان نمائیم

وجه تسمیه این قسمت از آسیا بباختر که فرنگیها باکتریان میگویند چندان محقق نیست مگر بتحقیق آن پردازیم اکثر استعمال باختر در کلمات فصحا و بلغا بمعنی مغرب است و آنرا با خاور بمعنی مشرق برابر مینمایند اما گاه نیز بمعنی مشرق استعمال شده و خاور بمعنی مغرب چنانکه عنصری گفته است

چو مهر او بکند سوی خاور گریغ
هم از باختر بر زند باز تیغ

و ذکر کرده اند که گریغ بمعنی گریز است و مقصود از تیغ زدن آفتاب طلوع است و ائمه لغت گفته اند باختر بمعنی باخترست و چون ماه و آفتاب هر دو را ختر ند پس مشرق و مغرب هر دو را باختر میتوان گفت مرد مدقق میداند که در این گفته مسامحه رفته است لکن در اینکه باختر را بزرگان بمعنی مشرق نیز استعمال کرده اند جای تردید نیست و همان گفته عنصری دلیل روشنی است از این رو توانیم گفت باختر را چون از ممالک شرقی ایران تا بدیشمرده مردم این مملکت این اسم را بآن سرزمین نهادند فرهنگنا بخواهیم پیروی قول صاحب فرهنگ دساتیر را نمائیم و باختر را بمعنی مشرق خطای بزرگ و غلط محض پنداریم آنوقت میتوانیم گفت هر مملکت شرقی از ممالکی که در امثال این اقطار باشند نسبت بمملکتی دیگر میتواند مغربی باشد و اهل آن مملکت بتوانند

آنرا

آن را باختر نامند مثلاً چینیها که در تمدن و علم خیلی قدیم‌تر از ایرانیها و یونانیها و مصریها بوده ممالک منظوره چون تقریباً در طرف مغرب منحرفاً جنوب غربی چین واقع میشده آن را به اصطلاح خود ممکن است بلاد غربی نام داده باشند در اینصورت باید معتقد شویم که ایرانیهای قدیم این عبارت یا کلمهٔ چینی را به باختر ترجمه کرده‌اند این است که ما در این احتمال خود رسوخی نداریم و باز میگوئیم طبیعی است که مردم ایران خود اولاً آن ممالک را باختر گفته و مقصودشان باختر بمعنی مشرق بوده و بطلیوس و هرودوت و سایر مورخین یونانی که آن قطر را اکثراً باکتریان گفته همان باختر ایرانی است که اینطور تلفظ نموده‌اند و این بصواب اقرب باشد و محتمل که باکتریان مصحف نیز بوده یا مردم این مملکت باختر تلفظ کرده آنوقت باید بگوئیم قصد آنها از این کلمه نمیدانیم و معنی مجهول است اما این احتمال هم ضعیف است

احتمال دیگر که باز اعتماد را نشاید آنکه سکنهٔ آن ممالک چون طایفهٔ اسکیث بوده و غالباً از طرف شمال شرقی مهاجرت بجنوب غربی نموده خود آنها این اسم را اختیار کرده باشند یا چینیها بآن طوایف باختری گفته در هر صورت مقصود از باختر چنانکه علمای جغرافی یونان و مورخین آن مملکت نوشته‌اند خوارزم حالیه و بخارای کبیر و افغانستان و بلوچستان و مکران و مرو و سمرقند و بلخ و هرات و قندهار و سیستان و کابل میباشد این قسمت از مملکت ایران در زمان سلطنت کیان یعنی در تقسیم ایالات کیخسرو و داریوش کلیتهٔ در تحت فرمانفرمائی و نایب السلطنه گی شخص واحد بوده اگرچه حکام جزء هم داشته است و فرمانفرما و نایب السلطنهٔ باختر غالباً از منتسبین خانوادهٔ سلطنت انتخاب میشده و این رسم معمول بود تا عهد داریوش کدمان آخرین پادشاه کیان و شهر بلخ حاکم نشین و کرسی مملکت بود و چون اکثر کرسی مملکت اسم خود مملکت را میگیرد این شهر را هم باختر میگفته‌اند و از اینجا که اغلب پایتخت دولتی را باسم تمام مملکت نام میبرند مثل اینکه میگویند پایتخت المان و انگلیس و ایران شاید بلخ را پایتخت باختر خوانده و بعد باسم خود باختر نام برده باشند

نیز باید دانست که سلسلهٔ پامیر سرچشمهٔ رودخانه‌های بزرگ آسیا است چه آنها که بطرف هند و چین میروند چه آنها که بسمت ترکستان جاریست و قدما تصور میکرده‌اند همانطور که رودخانه‌های بزرگ از اطراف سلسلهٔ مزبوره باکناف و جهات اربعه جریان دارد بنی نوع بشر هم از دامنه‌های کوه پامیر باقطار عالم رفته و متفرق شده‌اند و بزعم بعضی از علمای جغرافیا اول شهری که در سمت

ایران

ایران بنا شد و مسکون گشت بلخ بود و چون بلخ در مغرب مایل بجنوب سطحهٔ پامیر واقع شده اورا
باختر گفته اند یعنی مغرب پامیر (پامیر را جغرافیدانهای غرب بام و سقف دنیا نامیده اند
و آسیا را بدو قسمت سطحهٔ پامیر و کوههای اطراف آن قسمت کرده و اکثر امم که از جانب شمال
و مشرق آسیا بجنوب و مغرب افریقا حرکت و مهاجرت کرده اند از پامیر گذشته و علمای جغرافی چین
ماورای پامیر را ترکستان مغرب مینامیدند)

خلاصه در زمان سلطنت دارای سیم معروف بدارا یوش کدمان بسوس نایب السلطنه باختر بود
وقتیکه دارا بجهة دفع و مقابلت با اسکندر تجهیز عسکر مینمود از هر ایالت مقداری قشون
طلب کرد بسوس هم با لشکریان تورانیه که زبده و منتخب سپاه ایران محسوب میشدند بمعسکر
دارا حاضر آمد اما بیشتر از مورخین بر این اند که بسوس بدارا خیانت نمود و نگذاشت
قشونیکه با خود همراه داشت طوریکه باید و شاید بروز دلیری و رشادت خود را دهند
و چون تورانیان تقاعد کردند دارا شکست خورد و از جلو اسکندر فرار میکرد تا در حوالی
دره گز بسوس نایب السلطنه باختر او را بکشت این حکمران خیانتکار گمان میکرد چون دارا کشته شود
اسکندر خود را کامیاب میشمارد و عمل خود را در آسیا همین غلبه و برانداختن خصم ختم مینماید
و نابود شدن دارا آخرین فتوحات خود در آسیا قرار داده عطف عنان میکند و بمقدونیه
باز میگردد آنوقت بسوس در ایالتیکه وکالة حکمران بود اصالة حکمرانی میکند بلکه چون
اولاد ذکور از دارا نمانده که جای او گیرد بسوس بر سریر سلطنت کیان جلوس مینماید چه از بنی
اعمام دارا و شاهزادگان عجم است و میتواند دارای این حق باشد و سلطنت تمام ایران اورا
شود لکن خیالات بسوس جمله هیچ شد و چنانکه در تواریخ اسکندر ضبط است فهادم مقدونیه
اورا تعاقب نمود و در بلاد ترکستان بچنگش آورده و بدارش کشید و این سوانح از سال سیصد
و سی تا سیصد و بیست و دو قبل از میلاد سانح گردید اسکندر بعد از غلبه بر بسوس
و تصرف ایالت محکومه او بطرف پنجاب و هند رفت و مملکت باختر در حیات اسکندر تقسیم شد
و هر قسمتی را بیکی از سردارهای اسکندر که یونانی بودند دادند چنانکه بلخ و سغد و مرو
به فیلیپوس داده شد و هرات و سیستان براشناساگز و مکران و سند و قسمتی از شمال سیستان
بر سیبورتیوس و پنجاب و لاهور و آنحدود که بعضی اوقات در تحت حکم حکمران باختر بود خاص
حاکم دیگر گشت و تقسیم ممالک مزبوره تا سنه سیصد و شش قبل از میلاد بنهج مذکور همانطور

بود

بود که خود اسکندر قرار داده چون سلوکوس نیکاتر اول پادشاه بر شام و ایران براین
بلاد استیلا یافت ناچار حکومت بلاد هند و پنجاب را که در تصرف حکام اسکندر بود به کاندرا کوپتا
داد در سال سیصد و یک قبل از میلاد ایالت موسوم به پاروپامیزاد که نواحی قندهار
و آنحدود باشد بتصرف اوتیدمس حاکم بلخ درآمد و فی الواقع از سنهٔ دویست و چهل و شش
قبل از میلاد سلاطین یونانی باختر که در بلخ پای تخت داشتند مستقل شدند و ربقهٔ
اطاعت سلاطین سلوکید بر شام را از گردن انداختند و در سال مزبور دیودتس نامی بود
که از جانب پادشاه سوریه حکومت میکرد استقلال خود را اعلام کرد و خویش را پادشاه خواند
و آنطیماخس نام نیز بلاد هندوستان را که در تصرف پادشاه سلوکید بود دارای سلطنت مستقلی
نمود پاناتالیئن نیز با آن دو اتفاق کرده هرات و بعضی قطعات دیگر را منتزع ساخته سلطنتی
برای خود تشکیل داد تواریخ صحیحهٔ این سه سلطنت موضوع شده را نیست همینقدر معلوم میشود
که حدود مشخص و معینی نداشته اند یعنی هر وقت زور یکی از این سه پادشاه بر رقبای خود
میچربید با آنکه ضعیف بود تعدی مینمود بعبارة اخری گاهی این پیش و آن پس و زمانی
بالعکس و چون این سلاطین خود مجال نکردند که تاریخی برای خود بنویسند و از یونان هم
دور افتاده بودند یعنی اشکانیان میان ایشان و یونان جای گرفته و حایل شده و قطع ارتباط
آنها را نموده مجهول الحال بماندند و ملل متمدنه دور با دور گاهی سخنی از ایشان رانده
و تحقیقی ناقص بعمل آورده قرنها در حجاب ظلمت و اختفا بودند تا این اواخر حفریاتی در
حوالی بلخ و سایر امکنه شد و مسکوکات زیاد بدست آمد و سکهٔ این نقود بوجه ما
تاریخ آن سلاطین را بدست داد

بعقیدهٔ ماژر کوننگام این سلاطین باختر و هندوستان و هرات که از سال دویست و چهل و
شش قبل از میلاد تا سنهٔ صد و بیست سلطنت کرده اند عدداً سی و یکنفر بوده و غالباً با هم
قرابت داشته فرضاً که عقیدهٔ ماژر مشار الیه کاملاً مطابق با واقع نباشد اینقدر مسلم است
که سلاطین یونانی در این قسمت آسیا و در شمال غربی هندوستان مدتی سلطنت کرده اند
و ما آنچه را کوننگام نگاشته بعینه بتحقیق مینگاریم

اسامی سلاطین مستقل یونانی که در باختر سلطنت کرده اند

دیودتس

دیودتس اول که از سال دویست و چهل و شش قبل از میلاد تا سنه دویست و سی و هفت سلطنت کرده

دیودتس دوم ملقب به ستر که از سال دویست و سی و هفت قبل از میلاد تا سنه دویست و بیست و پنج سلطنت نموده

اکرادیتس یا اوکراتید که از سال صد و هشتاد و هفت قبل از میلاد تا سنه صد و شصت و هفت سلطنت داشته و در سال صد و شصت و پنج مملکتش میان اولادش قسمت شده و بلاتس نامی که شاید ولیعهد و جانشین اکرادیتس بوده از سنه صد و شصت و پنج بعد تاریخش معدوم و غیر مذکور است اما شخصی موسوم به هلیوکلس از سال صد و شصت و پنج تا سنه صد و شصت و دو قبل از میلاد سلطنت کرده و در همین سال یکی از طوایف تورانی هجوم آورده و بمملکت او حمله نموده سلطنت باختر را بر انداختند لکن اپالندس نامی که نیز از یونانیها و اولاد اکرادیتس بوده در کابل از سنه صد و شصت و پنج تا سال صد و شصت و دو قبل از میلاد سلطنت کرده در سنه صد و پنجاه و هفت این سلطنت کابل نیز منقرض شده است در هندوستان هم ایضا یفید تا سال صد و چهل و شش بلکه تا سال صد و چهل قبل از میلاد سلطنت داشته اند پس از آن هندیها بر آنها بشوریده و خود مستقلا اشغال سلطنت کرده بودند

تاریخ این ملوک چنانکه گفتیم مرتب و مبوب نیست قطعه قطعه چیزهایی بدست می آید از جمله معلوم میشود که موا نامی از طایفه سگا که یکی از شعب بزرگ اسکیث بوده بر سلاطین و ملوک مزبوره در سال صد و بیست و هشت قبل از میلاد غلبه نموده است این است کلیات اطلاعاتی که از سلاطین باختر بدست آمده

فصل پنجم

در شرح سلطنت فرهاد اول معروف به اشک پنجم

اشک یا ارشاک یا ارساس پنجم را اسم شخصی فرهاد بوده و معروف به فرهاد اول است

اگرچه

اگرچه یونانیها اسم این پادشاه را فراهاتس ضبط کرده اند امّا محقق است که صحیح آن فرهاد میباشد
و او پسر ارشد فریاپاتوس که اشک چهارم باشد بوده برادر کهترش مهرداد که فرنگیها متری داد
میگویند در لیاقت خاصّه در شجاعت و قشون کشی بر فرهاد مزیّت داشت و چنین مینمود که
او جانشین پدر گردد امّا مجلس شورای اعیان نظر به ارشد بودن فرهاد او را بسلطنت انتخاب
کردند یعنی پادشاهی او را تصدیق نمودند

فرهاد چون بتخت سلطنت جلوس کرد خود را اشک پنجم خواند و ملقّب به تئوپاتر شد
و معنی این کلمه ابن الله است و از آنجا که برادر رشید خود مهرداد را در کار سلطنت دخالتی
شبیه بشراکت داد لقب دیگر او فیلادلفوس میباشد یعنی دوست برادر و سکّهٔ از این پادشاه
نزد نگارنده موجود است که این لقب روی آن نقش شده

از سوانح معظمهٔ اوائل سلطنت اشک پنجم جنگهای او با طایفهٔ مارد است و غلبه کردن او بر اینجماعت
که بجنگجوئی و دلیری و خشونت و سختی مشهور عالم بوده اند مارد قومی بوده اند که در مملکت
ماردی سکنی داشته و حدّ ماردی از یکطرف رود قزل اوزن و از طرف دیگر گرگان میباشد
بنابراین مملکت ماردی عبارتست از تمام مازندران و استراباد و یک قسمت از گیلان
رود خانهٔ قزل اوزن را نیز در آن زمان رود ماردی و اماردی میگفته اند

قبایل مارد که مازندرانیهای آن زمان باشند نهایت شریر و راهزن و سرکش و خشن بوده
و مطلقا تمکین بسلاطین کیان نمینموده و باج و خراج نمیداده فقط اسماً تبعیّت بآن پادشاهان
داشته و علامت تبعیّت ایشان اینکه گاهگاه در اوان لشکرکشی کمکی به اردوهای سلاطین کیانی
میفرستاده اند اینطایفه اصلاً تورانی بوده و معلوم نیست در چه عصر و زمان از توران
بمازندران آمده هرودت ابو المورّخین اسمی از اینطایفه میبرد کنت کورس مورّخ اسکندر
میگوید از طایفهٔ مارد در جبال فاصل بین اصفهان و خوزستان ساکن میباشند پلین
میگوید مارد ها در سمت ترکستان بودند امّا شعبهٔ وحشی تر و قوی تر اینطایفه آنهائی هستند
که در ساحل جنوبی دریای خزر سکنی داشته استرابن از مشاهیر علمای جغرافی طایفهٔ مارد
ساکن مازندران را آمارد ضبط کرده و در زبان قدیم ایران هر وقت حرف (آ) در جلو کلمه
گذاشته میشده معنی کبیر بهم میرسانده در اینصورت آمارد یعنی طایفهٔ مارد بزرگ
از قرار مسطورات مورّخین معتبر اسکندر کبیر از طرف گرگان متوجّه مازندران شده و نواحی

ساری‌ها ندانسته‌اند و ندانستند پیشتر بر ما معلوم است که ماردها جلو او را گرفته و آن قهرمان
ضربهٔ خود را در زد و خوردها با این قوم شریر بیباک نداشت و از این گفته استنباط میشود که معنی
دیو مازندران که فردوسی علیه الرحمه میفرماید چیست و آن گفته افسانه صرف نیست

این بدر شاراکس مورخ میگوید بعد از آنکه فرهاد اول بر طایفهٔ مارد غالب آمد عدهٔ کثیری
از آنها را کوچانده بطرف خراسان و مرو برد و در آن اراضی سکنی داد و قسمت دیگر از این قوم را
بشهر شاراکس که نزدیک سردرهٔ خوار است ساکن نمود و شاراکس نزدیک سردرهٔ خوار همان
ایوان کیف است و نباید دانست که در قدیم شاراکس شهری را میگفتند که حصار و قلعهٔ آن
از چیز پاکیزه باشد دور نیست که چیز پاکیزه پارشی که بلغت مازندرانی دیوار حصیری و چوبی را
میگویند تصحیف و تحریف شده و شاراکس گشته باشد یعنی یونانیها این تحریف و تصحیف را
نموده باشند در هر حال مازندران که موطن ماردها بوده اسم خود را از این طایفه اخذ نموده
با این معنی که ماز مصحف مارد است و مازاندران یعنی مملکتی که مازها در آن اند برخلاف قول
مشهور که گفته‌اند ماز بمعنی کوه است و مازاندران یعنی مملکتی که کوه در آن است و کوهستان
است و مازندران مخفف مازاندران میباشد پس از این تحقیق و مقدمه گوئیم از هنرهای فرهاد
اول پادشاه پنجم اینکه در اوائل سلطنت خود حمله بر ماردها نمود و آنها بعد از مقاومت و چند
جنگ مقهور و مطیع پادشاه اشکانی شدند و مازندران ضمیمهٔ مملکت اشکانیان
گردید

مملکت ماردی از ممالک سلوکیدها بود و ماردها اسماً با رسماً رعایای آن سلاطین بودند
اما وقتیکه اشکانیان حمله بماردی کردند ظاهراً پادشاهان ترشام طوری بخود مشغول بودند
که بخیال حفظ مملکت و حراست رعیت خود که ماردی و ماردها باشند نیفتادند چه شنیده نشده است
که در جنگهای فرهاد اول با ماردها از طرف سلاطین سلوکید جنبشی شده باشد و جمعی این
تقاعد را بضعف و بعضی بجنگ با روم نسبت داده‌اند

بعقیدهٔ بعضی از مورخین و مصنفین اول پادشاه اشکانی که از سردرهٔ خوار بطرف مغرب را اند
و استیلا حاصل نمود فرهاد اول بود که بعد از مغلوب کردن ماردها از حد متصرفات طبیعی خود
قدم بیرون گذاشت و جلگهٔ ری را تا دشت قزوین تملک و تصاحب کرد و این ناحیه از آب
رودخانه‌ها کرج و جاجرود و کردان و غیرها و چشمه‌های بسیار و قنوات و انهار سیراب میشد

و انرا مکنه

واز امکنهٔ خاصلخیز بشمار می آمد اگرچه عرض جلگه بالنسبه بطول کم بود چه از طرف جنوب
دو جائی منتهی بکوه میشده واز طرف شمال بسلسلهٔ کوه البرز اما از شرق بمغرب تا قزوین امتداد داشت
واراضی که عبارت از بلوک خالصه و ورامین وسا وجبلاغ و شهریار و سایر بلوک قزوین باشد
نهایت آباد بوده و گویا همین ایالت و این ناحیه در انتهای شرقی جلگه واقع و جزو قلمرو بزرگ
(مد) که حالا بعراق عجم معروف است بوده و در آن ازمنه آن را مدو اجبا ناهیا میدانند
یعنی ناحیهٔ ری که متعلق بعراق عجم است و قاعده و پایتخت آن را راجز یا راگز می گفته اند
و در زند واوستا راجز یا راگز را اغاز نگاشته اند و در تورات والواح بیثون هم این اسم ثبت
شده و در همه جا معین و معلوم است که مقصود ری است یعنی راجز یا راگز یا راغا راز شده
و راز ری گشته و مسلم است که در قرن اخیره هم ری را راز میگفته اند و منسوب بان را رازی
چنانکه شیخ بهائی رحمة الله علیه میفرماید (گر بود شاگرد تو صد فخر رازی) و مقصود
امام فخر رازی است
بزعم بعضی از فضلا راگز یا ری قلعهٔ ایرج است که نزدیک شهر ورامین میباشد اما ظن قریب بیقین
شهر ری همان حدود و اراضی جنوب شرقی دار الخلافه طهران است که زاویه مقدسه حضرت
عبد العظیم ع از آن اراضی میباشد و جلگهٔ ری چون تا ورامین منبسط است قلعهٔ ایرج
در انتهای شرقی جلگه مزبوره واقع و در آن وقت قلعهٔ نظامی معتبری بوده و سلاطین کیان آن را
برای حفظ مملکت ملکی و محروس داشتن آن از تطاول و حملهٔ قبایل توران ساخته و قشون
و ساخلو در آن گذاشته و چون در جلگهٔ ری بنا شده و چندان از شهر ری دور نبوده ممکن
که آن را هم قلعهٔ راگز می گفته اند از زمان استیلای اسکندر تا سلطنت فرهاد اول پادشاه
اشکانی که یونانیها بیش و کم در مملکت مد تسلط داشتند برای حفظ این قسمت از متملکات
خود علاوه بر چند قلعهٔ قدیمی از قبیل قلعهٔ ایرج و قلعهٔ شهر ری که حالا آثاری از آن پدیدار است
اردوی نظامی محصوری هم در حوالی دوشان تپه در شمال شرقی این محل که حالا بیرا بنیهٔ
رفیعهٔ سلطنتی مزین است ساخته و آن را قلعهٔ آپامه مینامیده اند و ظن قوی که بانی قلعه
یا اردوی محصور نظامی سلوکوس نیکاتر اول پادشاه سلوکید بر شام بوده است و آثار
بروج و خرابه بیوتات حتی تماشاخانهٔ یونانی که سیرک میگفته اند هم اکنون بدرستی دیده
میشود و ما شرح این بنا را در آخر جلد اول نگاشته ایم

خلاصه

خلاصه فرهاد اشکانی پنجمین پادشاه اشکانیان که جمعی از طایفهٔ ماردرا در شاراکس که ایوان
کیف باشد جای داد میخواست که سد طبیعی فاصل ما بین متصرفات او وجلگهٔ ری یعنی سردرهٔ
خوار را در تصرف داشته باشد تا اهالی ری به تبعیت واطاعت او مجبور باشند

بعضی از مورخین گویند اشک پنجم ری وقزوین را ضمیمهٔ مملکت پارت نمود واو اول پادشاه اشکانی است
که باین مقصود نایل گشته چه اگر پیش از او عساکر اشکانیان درین دو ناحیه امکنه باشند بطور تاخت وتاز
بوده یا ازین حدود عبور مینموده بطرف عراق عرب میرفته اند یعنی چون زوری داشته مردم این دو
ولایت یا آنها را همی از وقت میداده تا آنکه خود را رعیت آنها میدانسته وآنها را مالک مملکت
فرهاد اول باین تملک وتصاحب فایز آمد چه در عصر او سلاطین بر شام یا مراوده درستی با
این دو ولایت نداشتند یا بدرستی دستشان از اینجا کوتاه شده بود در هر حال ضمیمه شدن
ری وقزوین بممالک اشکانیان از نتایج قدرت ودلایل عظمت فرهاد اول یا اشک پنجم
است

فرهاد پسر فریاپاتوس مردی فاضل ودانشمند بوده وزبان یونانی را در کمال فصاحت تکلم
مینموده وصاحب تالیفات وتصنیفات است واز مصنفات او یکی وقایع لشکرکشی دمتریوس
باختری بهندوستان است واین کتاب تا هزار سال قبل موجود بوده مورخین مائهٔ هشتم
ونهم عیسوی رؤیت این کتاب را ادعا نموده اند معروف است مناندر نام از منسوبان دمتریوس
باختری فرهاد اشکانی را در این تالیف کمک کرده وبمعاونت او کتاب مدون شده است
در سال جلوس فرهاد اول ومدت سلطنت او اختلاف کرده وهر کس چیزی گفته اشهر اقوال
این است که این پادشاه در سال صد ونود قبل از میلاد جلوس نموده وبیست وپنجسال
پادشاهی کرده بعضی سال جلوس او را سنهٔ صد وهشتاد ویک قبل از میلاد نوشته وزمرهٔ سنهٔ
مزبوره را سال وفات او دانسته جماعتی بکبر فوت ومرگ فرهاد اول را از وقایع سال صد و
هشتاد وسه قبل از میلاد شمرده وگفته اند منتهای مدت سلطنت او هفت سال بوده وبرخی
بجای هفت سال پنجسال ضبط کرده اند واین اختلاف ناشی از طول عمر ومدت متمادی
سلطنت جانشین او مهرداد اول است

فرهاد اول یا اشک پنجم معاصر انطیوخس اپیفان یا ابیفانس چهارم پادشاه سلوکید
بر شام بوده در اواخر عمر با آنکه اولاد متعدد داشت برادر خود مهرداد را ولیعهد داد

چه او را بواسطهٔ شجاعت و جسارت و حسن ادارهٔ سلطنت ایران و دفع دشمن و حفظ ملک از فرزندان خود الیق و احق میدیدند و این درایت و بصیرت با حسن انصاف و حقگذاری فرهاد اوّل را دانشمندان تمجید کرده و از محسنات وجود او شمرده اند

فصل ششم

در سلطنت مهرداد اوّل که اشک یا ارشک یا ارساس ششم باشد

ششم پادشاه اشکانی را نام مهرداد بوده و اکثر مورخین فرنگ مهرداد را متریدات و متریداتس منسوب کنند این پادشاه ملقب به مگاس ابیفانس اوئرژتس دیکائیوس فیلهلن شده یعنی کبیر نامدار شاهنشاه عادل محب یونان پس مهرداد اوّل پادشاه اشکانی است که لقب شاهنشاهی یا ملک الملوکی داشته گویند چون قدرت اشک ششم در سلطنت و کشورستانی بکمال رسید بتقلید رقیب خود انطیوخس چهارم پادشاه برشام خود را شاهنشاه خواند

مدققین اهل تاریخ جلوس مهرداد را در سال صد و هفتاد قبل از میلاد نگاشته و فوت او را در سنهٔ صد و سی و هشت ضبط کرده از این رو مدّت سلطنتش تقریباً سی و دو سال میشود بعضی سال جلوس این پادشاه را صد و هفتاد و سه و جمعی صد و هفتاد و چهار و زمره صد و شصت و چهار دانسته و برخی صد و شصت و مدّت ملکش را سی و پنج سال گفته طایفهٔ سال وفاتش را صد و چهل قبل از میلاد نوشته چنانکه جلوس پسرش فرهاد دویم را از وقایع همین سال شمرده اند

این شاهنشاه اشکانی شهریاری عاقل و سرداری رشید بود ژوستن مورخ را عقیده این است که مهرداد چنانکه پیش اشارت نمودیم در زمان سلطنت پدرش فریاپاتوس بواسطهٔ قابلیت و رشادتی که داشت در کار سلطنت به اجازت و امر پدر مداخله میکرد بلکه در سلطنت برادرش فرهاد اوّل اگر کلیهٔ زمام امور مملکت داری با او نبود اقلاً حکومت بعضی ایالات بزرگ و سپهسالاری قشون با او بود فرهاد که چندان اولاد نداشت و فرزندان معدود خود را

وابل

قابل سلطنت نمیدید یا صغر سن آنها اجازت نمیداد که یکی از ایشان را بولیعهدی منتخب نماید بنابراین مهرداد را بجانشینی خود تعیین کرد و محتمل که میدانست بعد از وی سران سپاه و رجال دولت و عظمای مملکت مهرداد را بسلطنت برمیدارند و اگر از پسرهای او یکی اسم ولیعهدی داشته باشد خلاف در میگیرد و میان عم و برادرزاده کار منجر بنزاع میشود و سلطنت اشکانیان رو بضعف میگذارد محض بقا و ازدیاد قوت دولت اشکانی در زمان خود برادر را در کارهای ملک دخالت و شراکت داد و چنین اسباب فراهم آورد که بعد از وی تخت و تاج از آن مهرداد باشد و بعضی از مورخین که مدت سلطنت این پادشاه را زیاد نوشته اند اوان دخالت و اختیاری را که در عصر فرهاد داشته بشمار آورده اند

در سال صد و نود و سه قبل از میلاد که فرهاپاتوس بر سریر پادشاهی جلوس کرد و پسر خود مهرداد را در امور دولت مداخلت داد چنین معلوم میشود که این شاهزاده سنی نداشته و قابل تقلد مشاغل خطیره نبوده است

لوسین مورخ تاریخی مخصوص معمرین تألیف نموده در آن کتاب مینویسد سه نفر از سلاطین که معروف بارتاکزرکسس بوده عمر طولانی کرده و بسن پیری رسیده اند از این سه نفر پادشاه معمر دو نفر را از طبقه کیان نوشته آنگاه میگوید ایزیدور شاراکسی گفته است در عهد پدران من یکی از سلاطین ایران که او را ارتاکزرکس میگفتند عمر طولانی نمود و مدت مدیدی سلطنت کرد برادرش توزیجسرس (شاید خسرو باشد) او را از هرداد پادشاه مسموم نود و سه سال زندگانی کرده بود چون ایزیدور مورخ مشهور یونانی الاصل و شاراکسی المسکن میباشد و شهر شاراکس در خوزستان واقع و بعد از دوره کیان یعنی پس از غلبه اسکندر کبیر بنا شده و ابتدا موسوم به اسکندریه بوده و از شهرهائی است که اسکندر مقدونی ساخته و باسم خود موسوم نموده ارتاکزرکس که ایزیدور میگوید ممکن نیست از سلاطین کیان باشد باید او را از اشکانیان بدانیم و اگر کسی بگوید از پادشاهان اشکانی نشنیده ایم سلطانی باشد ارتاکزرکس نام در جواب گوئیم ارتاکزرکس بمعنی شاهنشاه و لقب است نه اسم و در اصل ارتاخشتر بوده و این کلمه مورد تحریفات و تغییرات گردیده چنانکه آنرا ارتاکز و ارتاکزیا و ارتاکرس تلفظ نموده و ارامنه ارداشیر میگفته اند و گرجیها ارتشیل و آخر الامر اردشیر شده و ارتا در لغت قدیم ایران بمعنی کبیر است و آنرا از آریای زند گرفته اند

گرفته‌اند واکرزیسس معنی پادشاه دارد واز حشیخ دوی زند گرفته شده است وپیلو از ترکیب معنی آن پادشاه کبیر میشود که در حقیقت شاهنشاه باشد وچنانکه پیش ذکر شد اول پادشاه اشکانی که لقب شاهنشاهی یافت مهرداد بود که بعد از فتوحات بسیار و بسط ممالک و حصول عظمت تمام توانست خود را ملک الملوک خواند واز آنچه بعد در تاریخ این پادشاه نوشته میشود معلوم میگردد که مهرداد سلطنت اشکانیان را بزرگ کرد و باوج کمال رسانید در بهصورت میتوانیم بگوئیم پادشاهی اکه این پدر شارا کیسی ارتاکرزیسس نام داده و در گردوران پدران او سلطنت کرده همان مهرداد است که باسم شاهنشاهی او را یاد نموده است و مؤید این گفته قول ژوستن مورخ است که میگوید مهرداد در پیری بمرد اما نه براجل طبیعی پس آن ارتاکرزیسس مشتهر موسوم باید مهرداد اشکانی باشد نه اردشیر کیانی وچون فوت مهرداد را بعضی از مورخین در سال صد و سی و هفت قبل از میلاد نوشته‌اند چنین استنباط مینمائیم که این پادشاه در سال دویست و سی قبل از میلاد در زمان سلطنت جدش تیرداد متولد شده و در سنه صد و هفتاد و سه که بتخت پادشاهی نشست میبایست پنجاه و هفت سال داشته باشد در بهصورت تقریباً سی و شش سال یا سی و هفت سال سلطنت کرده است

چون مهرداد را کمال العظمت و قدرت نصیب آمد لفظ تئوس را که بمعنی خدا است بر القاب خود افزود بعبارة اخری دعوی الوهیت نمود مع ذلک او را مورخین باوصاف حسنه ستوده‌اند و در زمان سلطنت این پادشاه بود که اکراتید پادشاه یونانی باختری با دمتریوس پادشاه یونانی که سلطنت حدود پنجاب و دهلی داشت مصادف آمد و با شصت هزار لشکر سیصد هزار نفر قشون وی را بشکست پادشاه باختری بیاد کار این فتح شهر اکراتیدیه را بنا نهاد و باسم خود موسوم نمود اما جا و موقع این شهر حالا غیر معلوم است و بعد از آنکه اکراتید بر دمتریوس غلبه کرد مداخله هند تاخت عجب آنکه بعد از این نصرت و ظفر پسرش بر او بشورید و برا بکشت و بجای پدر نشست و این پسرهم اکراتید نام داشت خلاصه مهرداد چون سلاطین باختری را در سمت هندوستان مشغول دید باعساکر زیاد بعراق عجم راند و آن ناحیه را متصرف نمود و باکاسی نامی را حکومت آن سرزمین داد

وقتیکه مهرداد در عراق عجم مشغول فتوحات بود مملکت گرگان بر او بشورید مهرداد از عراق عجم دو اسپهراه گرگان پیش گرفت و آن ایالت را امن کرده باز بمعسکر خود که در عراق

عجم بود شناخت ولرستان وخوزستان وفارس را تا خلیج آن بحیطهٔ تصرف در آورد
درسال یکصد وچهل ویک دمتریوس نیکاتر پادشاه بر شام طریفون نامی را در مملکت خود
نایب السلطنه کرده وبجای خویش گذاشته با لشکری جرار از دجله عبور کرد که با مهرداد
مصاف دهد چون مردم ایران از سلطنت اشکانیان خوشوقت نبودند ودود ورود وهجوم
سلطان سوریه را باین مملکت فوزی عظیم شمردند ومردم خوزستان وفارس عساکر
خود را در زیر رایت دمتریوس نیکاتر آوردند که درجنگ با مهرداد ویرا کمک کرده باشند
واشکانیان را از میان برداشته این بود که درچند محاربه سپاهیان شام وفارس و
خوزستان بر لشکریان پادشاه اشکانی غلبه کردند لکن عاقبت مهرداد بر پادشاه بر
شام غالب آمد واورا اسیر نمود وباقبح وجوه ویرا در تمام بلاد ممالک خود بگردانید چنانکه
عامهٔ ناس اورا مسخره میکردند پس از بر خفت واذیت دمتریوس را در گرگان حبس کرد
لکن در حبس رفتاری از روی بزرگی وهمت پادشاهی با او نمود یعنی اسباب عیش وعشرت
در خور شان سلاطین برای وی فراهم آورد ودختر خود را بزنی باو داد واورا امیدوار
کرد که بزودی قشونی با او همراه مینماید و آنها ویرا کمک کرده بسلطنت نایل مینمایند وبمملکت
از دست رفته اش میرسانند ودولت اورا که طریفون نایب السلطنه غصب کرده از چنگ غاصب
منتزع مینمایند وبصاحب آن یعنی دمتریوس مسترد میکنند اما اثری از وفای باین وعده
بظهور نرسید ومهرداد بسن پیری رسیده پسر خود فرهاد را ولیعهد خود کرده وخود در گذشت
دمتریوس چون خبر فوت مهرداد شنید فرار کرده عازم شام شد فرهاد اورا تعاقب نموده
مجدداً ویرا بدست آورده محبوس کرد دختر مهرداد از دمتریوس دارای چند پسر شد ودمتریوس
باز بگریخت این دفعه هم عساکر فرهاد اورا در حوالی دجله دستگیر کردند وبحضور پادشاه
اشکانی آوردند ودر سلام پستانکی که بعد از باز گرفتن اطفال از شیر بدست آنها میدهند
که بجای پستان بمکند ومشغول شوند در پیش روی او گذاشتند یعنی تو هنوز طفلی
وباید پستانک بمکی

استاد المورخین مستر رلنسن انگلیسی که فضایل اورا پیش ذکر نموده ایم در کتاب خود گوید
وقتیکه مهرداد بعد از برادر خود فرهاد بتخت سلطنت جلوس کرد مملکت اشکانیان وسعتی
نداشت وعلی الظاهر از طرف مغرب بیرابواز کیف یا شهرزی یا فرویی محدود بود واز طرف دیگر

منتهی

منتهی بهری دود میشد اورد زمدت سی و هفت سال سلطنت این مملکت کوچک را به اعلی درجهٔ وسعت و اقتدار رسانید و علی التحقیق اگر سلطنت این پادشاه نبود دولت کوچک غیر معتبر اشکانیان را بمرور دهور سلاطین سلوکید بر شام یا رومیها مضمحل و نابود مینمودند و بهتر این است که ما در این محل پیروی استاد المورخین را نموده حسب المناسبه وضع مملکت اشکانیان و دول مجاورهٔ متصلهٔ بآن را بیان نمائیم تا اسباب ازدیاد بصیرت و خبرت مطالعه کنندگان گردد بنا براین گوئیم

سلاطین یونانی باختری مملکت وسیعی را در تحت تصرف خود داشتند و آن عبارت بود از ترکستان حالیه یعنی ممالک واقعه مابین سیحون و جیحون و هرات و تمام افغانستان و بلخ تا دهلی بلکه در سیستان و قسمتی از بلوچستان نیز حکمرانی داشتند در اوایل سلطنت دمتریوس که یکی از سلاطین یونانی باختری بود کم کم ضعفی سلطنت ایشان را طاری شد مملکت وسیعی که از زمان اسکندر تا اوائل سلطنت این پادشاه در تحت اقتدار شخص واحد بود تجزیه شد و بعدها چهار بلکه پنج حکومت گردید و پیداست که این تجزیه قدرت را هم مجزی و کم میکند لکن باید دانست که تا اوان سلطنت اکراتید یونانی باختری هنوز پرده از روی کار برداشته نشده و چندان وهنی بنظر نمی آمد اکراتید چون مجبور شد لشکر به پنجاب و دهلی کشد ولایات شمالی پادشاه باختر از دست او رفت یعنی تورانیان از صحاری کاشغر و ختن بولایات شمالی سلاطین باختری حمله آوردند و بعضی از آن نواحی را مسخر کردند و مبلغی سلطنت باختری را ضعیف ساختند پس در زمان مهرداد سلطنت یونانی باختری رو بضعف گذاشته بود

اما دولت سلاطین سلوکید بر شام باید دانست که از اقتدار این دولت هم در عصر مهرداد بسیار کاسته شده بود تبیین آنکه تقریباً یکسال قبل از جلوس مهرداد انطیوخس اپیفان بجای برادر خود سلوکوس چهارم بتخت سلطنت سوریه نشست چه بسیاری از مورخین جلوس اپیفان را در سال صد و هفتاد و پنج قبل از میلاد نوشته و جلوس مهرداد را در سنهٔ صد و هفتاد و چهار و انطیوخس اپیفان اگرچه شخص رشید و دلیر و باعزم و معتدل بود اما پیوسته خیال داشت در سمت مصر و فلسطین و ارمن بفتوحات پرداخته بر بسط ممالک خود بیفزاید و ایران که در حقیقت

مملکت

مملکت او محسوب میشد مطلقاً بخاطرش خطور نمیکرد و بکار این کشور نمیپرداخت شورش
جماعت یهود در بیت المقدس و غلبهٔ اپیفان پادشاه شام بر اینطایفه و قتل عام آن شهر
و غارت کردن نفایس و اشیاء گرانقیمت معبد بیت المقدس و اصرار اپیفان به هدم
و برانداختن بنیان مذهب یهود و آنها را مجبور بقبول کیش و آئین یونانیان نمودن
اسباب انقلاب و هرج و مرج مملکت انطیوخس اپیفان گردید و اغلب از حکام بزرگ او
در این آشفتگی ربقهٔ اطاعت و تبعیت او را از گردن انداختند و خود را پادشاه
خواندند و خصومت و خلاف در گرفت و این نفاق در مملکت سلوکیدها نه تنها
در مدت سلطنت اپیفان در کار بود بلکه بعدها این رشته امتداد یافت و تا پنجاه
سال بعد از فوت او یعنی در مدت هفت سلطنت اینطایفه و اینخانواده این خصومت
اسباب مخمصه و مفسده میشد و طایفهٔ یهود که تا عصر سلطنت انطیوخس اپیفان تابع یا
حلیف سلوکیدها بودند از آنوقت راه مخالفت پیمودند و همواره در کار این دولت
اخلال نمودند اگرچه انطیوخس در سال صد و شصت و شش قبل از میلاد در ارمنستان
فتحی کرد و ارتاکزیاس نام پادشاه ارمن را مغلوب ساخت اما این فتح جبران شکستهای
او را ننمود و چندان بنظرها با جلوه نیامد و دامن اقتدار سابق بچنگ او نیفتاد
همچنین جنگهای متوالی و فتنههای پی در پی در داخله و خارجه خزانهٔ اپیفان را خالی کرده
از مسکوکات و فلزات گرانبها چیزی در آن نگذاشت از این جهت بخیال افتاد که بنهب
معبد واقع در سمت خوزستان و لرستان که اموال بسیار در آن بود و از شرّ تطاول
اسکندر و اخلاف آن محفوظ مانده پردازد معبد مذکور بنام ناهید بنا شده
و بقصد نهب آن انطیوخس با این قسمت ایران که باجگذار او بود لشکر کشید مردم لرستان
و خوزستان بجهت تعصب دینی شمشیر بروی او کشیده در جنگ ایستادگی کردند تا وی را
مجبور بعقب نشستن نمودند سلطان سوریه بکنار رود تاب رفته در آنجا از فرط غصه
بیمار شده درگذشت اهالی خوزستان و لرستان علت این مرگ ناگهان را قصد بی
احترامی بمعبد ناهید دانستند و یهود بیت المقدس شهرت دادند که چون انطیوخس
معبد این شهر شریف را غارت کرد صاحب معبد بپاداش جرم جانش را بباد داد
و از آنجا که او پادشاه بیباک و پرطمعی بود میتوان احتمال داد که او را مسموم کرده باشند

درهرحال

در هر حال بعد از وفات انطیوخس اپیفان انطیوخس پاتر که نه ساله یا دوازده ساله بود بسلطنت بر شام برقرار گشت و لیزیاس نام از امرا و امنای دولت نایب السلطنه او شد و اول کاری که کرد این بود که با طایفهٔ یهود بجنگید یهودان در این محاربه رشادت و جرأت غریبی بخرج دادند در بین حیص و بیص فلیپ نام که سمت اتابکی و للگی پادشاه جوان داشت از لیزیاس نایب السلطنه رنجیده کدورت و نفاق بلکه جنگ و جدال در میان آن دو در گرفت و عساکر پادشاه شام دو دسته شدند دسته طرفدار لیزیاس گشتند و دستهٔ دیگر بهواخواهی فلیپ برخاستند نایب السلطنه و اتابک دو سال تمام باهم زد و خورد نمودند آخر الامر در سال صد و شصت و سه قبل از میلاد فلیپ در میدان جنگ کشته گشت و آنغایله رفع شد اما در اینوقت شهزادهٔ پادشاه جوان دمتریوس پسر سلوکوس چهارم که از زمان سلطنت پدرش بطور گروگان در شهر رُم توقف داشت و خود را وارث بالاستحقاق سلطنت بر شام میدانست و مجلس شورای روم در باطن اینخیال او را تقویت و در ظاهر منع میکرد از شهر رم فرار نمود و در سفینهٔ از سفاین اهالی کارتاژ نشسته از مدیترانه عبور کرده خود را بیکی از بنادر شام رسانید و در قلیل زمانی اسباب فراهم آورده مردم را با خود متحد ساخته و تاج سلطنت شامات را بسر نهاد

از شرحی که در باب سلطنت باختر و وضع دولت سلاطین سلوکیهٔ سوریه نگاشته شد معلوم میشود که دول مجاورهٔ مملکت مهرداد در زمان او چه حالتی داشتند و کار آنها تا چه حد مغشوش بوده و البته پادشاهی بعقل و دانش مهرداد چنین موقعی را مغتنم میشمارد و در صدد توسعهٔ مملکت خود برمی آید

مهرداد اول بطرف باختر نهضت نمود و دو ولایت را مسخر کرده ضمیمهٔ متصرفات خود ساخت اسم یکی از این دو ولایت توری وا و دیگری اسپیونس نام داشت و هر دو در شمال غربی واقع اما در موقع آن اختلاف کرده اند بعضی از مورخین ولایت توری وا را همان مملکت توران دانسته اند و بزعم آنها اگر چه از دورهٔ ساسانیان بترکستان توران گفته شده اما مستبعد مینماید که در قدیم شهری

بوده

بوده موسوم به تورو ابعد این اسم را بمملکت ترکستان داده و آنرا توران خوانده باشند لاسن مصنف را عقیده این است که دو ولایت یا دو شهر مزبور در کوههای هزاره نشین و در جنوب میمنه واقع بوده در هر صورت مهرداد این دو شهر را از سلطنت باختر منتزع و مجزا کرده در هر دو حکمران مستقل و ساخلو معتبر گذاشت نیز در آنوقت که لیزانیاس و فلیپ با هم زد و خورد داشتند و سلطنت بر شام در هبوط و وبال بود مهرداد قشونی تجهیز کرده بطرف مغرب مملکت خود راند

پیش ازین ذکر نمودیم که فرهاد اول در قسمت شرقی مدی که از ری تا قزوین باشد تسلطی پیدا کرد لکن در سایر نواحی مدی که عراق عجم باشد اشکانیان را استیلا و اقتداری نبود پس مزید اللتوضیح گوئیم بیشتر از قلمرو مدی اگرچه اسما هم بوده باشد در تحت تبعیت سلاطین بر شام بود چه ژوستن مینویسد که مملکت مدی حکمرانان مستقل حکومت مینمودند بلکه سکه هم میزدند و با لشکر آراسته مهرداد جنگهای سخت میکردند و بعد از آنکه چند بار قشون او را شکستند آخر الامر مطیع و مقهور او گردیدند و چون مملکت معمور مدی ضمیمه متصرفات مهرداد شد حکومت آنجا را بشخصی که باکازیس نام داشت داد مقارن اینحال در شهر دارا که پایتخت اشکانیان بود شورشی شد علاوه اهالی گرگان نیز شوریدند و علت شورش مردم گرگان اینکه آنها از نسل و نژاد طایفه آرین یعنی ایرانی الاصل بودند و در زمان سلطنت کیان بعضی حقوق و امتیازات داشتند اشکانیان ترك تورانی که فطرة از دشمنان ایشان بشمار می‌آمدند بعد از تسلط و استیلای بر گرگان بنای سختی را با گرگانیها گذاشتند مردم گرگان در بدو شورش امیدوار بودند که اهالی ماردی یعنی مازندرانی با آنها همراهی نمایند اما فرهاد دو مهرداد طوری آنها را مقهور و مطیع ساخت که از عهده این جسارت بر نمی‌آمدند و قدرت حرکت نداشتند

بعضی از مورخین گویند نسبت شورش باهالی گرگان در زمان مهرداد خطا است چه آنها دیری بود که مطیع اشکانیان بودند این شورش را طایفه وحشی دیلمی کرد که کوهستان شمال قزوین تا ساحل دریای خزر سکنی داشتند نمودند در هر صورت

مهرداد

مهرداد از مد بسرعت برق و باد بر سر شورشیان تاخت و آنها را تأدیب و آرام کرده
بطرف اردوی پدر دلیر خود که در عراق عجم بود رایت معاودت افراخت و تمام مملکت مد
یعنی اصفهان و همدان و قم و کاشان و ملایر و تویسرکان و بروجرد و نهاوند و یزد
وغیرها او را شد و با پارس و خوزستان و لرستان همسایه گشت و نوبت تصرف این ممالک
نیز رسید مهرداد اول بمملکت خوزستان تاخت در آنوقت مملکتین خوزستان و لرستان
را الیمائیس میگفتند و پادشاه مستقلی داشت که باجی بسلاطین سلوکیه برسم میداد
و این تا آنوقتی بود که انطیوخس اپیفان از خوزیها شکست نخورده بود بعد از آن هزیمت
که پیش ذکر آن شد سلاطین الیمائیس دیگر اعتنائی بسلاطین برسم نکردند نه رعیتی
داشتند نه باجی میدادند و همان سلاطین مستقل در برابر عساکر با اقتدار مهرداد
تاب مقاومت نیاورده شکستهای فاحش خوردند و مجبور بر اطاعت این پادشاه شدند
و مملکت ایشان ضمیمه متملکات مهرداد گردید اهالی فارس و کرمان که این بدیدند
دانستند مرد میدان مهرداد نیستند سلماً تابع و مطیع او گشتند و اهالی بابل و
مردم کالده (عراق عرب) پیروی آنها و اطاعت مهرداد نمودند سنین تاریخ این
فتوحات بدرستی معلوم نیست اما کلیةً میتوان دانست که آنجمله از سال صد و
شصت و سه قبل از میلاد تا سنه صد و چهل صورت وقوع یافته

نیز از سوانحی که در همان اوان سانح گردیده طغیان هلی او کلس باختری است تفصیل
این اجمال آنکه اکرادیتاس پادشاه باختر بعد از حمله مهرداد باین مملکت و تصرف
دو ولایت که پیش شرح آن نگاشته شد با پادشاه اشکانی بنای دوستی گذاشت
و آن دو ولایت را ملك او دانست پسرش هلی او کلس از اینحالت پدر رنجیده
نتانداشت که و شهر باختر را مهرداد تصاحب کند و پدرش پادشاه باختر با دشمن
خود دوستی کند و از دو ولایت صرف نظر نماید و بر انتقام و تلافی پردازد بنابراین
جمعی از رؤسای قشون را با خود متحد و متفق ساخت و به آنها گفت پدرم پیر و خرف
شده و ملت و دولت خیانت کرده با اشکانیان در صلح و صفاست باید او را
از میان برداشت مختصر بمعاضدت آنجماعت پدر بیچاره را بکشت و خود بر تخت
سلطنت جلوس کرد چون مهرداد از این واقعه باخبر گشت و شرارت هلی او کلس را هم

از خارج

از خارج مید انست دست از فتوحات خود در سمت مغرب کشید و بمملکت پارت آمد در آنجا نیز درنگ نکرده بادشاه لشکری کابی متوجه باختر شد و شاهزادهٔ پدرکش را شکست داد و نصف بیشتر مملکت اورا بگرفت و از آنجا بهند رفت و تا رود هیداسپ که حالا معروف به جلم میباشد تاخت و این همان رود خانه است که در سال سیصد بیست و شش قبل از میلاد اسکندر کبیر از آن عبور کرد و با پادشاه هند مصاف داد اگرچه عقیدهٔ بعضی از مورخین این است که اسکندر تا کنار این رودخانه آمد ولی از آن نگذشت بالجمله سلاطین یونانی باختری تا سال صد و بیست و شش قبل از میلاد در کابل و پنجاب تسلط و اقتداری داشتند از آن سال بعد دستشان از آن ممالک کوتاه شد و آنحدود ضمیمهٔ متصرفات اشکانیان گردید

پس از آنکه این فتوحات نصیب مهرداد شد دولت اشکانیان باوج عظمت و قدرت خود رسید و محتمل که در اینوقت مهرداد خود را آرتاکزرسس یعنی شاهنشاه نامیده باشد بدبختی و زحمت مهرداد که در اواخر عمر و سلطنت متحمل شد همان لشکرکشیدن دمتریوس ثانی پادشاه برشام بطرف ایران بود و متفق شدن پارسیها و خوزیها با آن پادشاه چنانکه پیشتر شرح داده شد و علت این مرارت آنکه ممالک و ولایاتی که مهرداد گرفت اغلب بغلبه و عنوةً بود و پس از گرفتن عساکراو بقتل و غارت پرداخته و مردم را آزرده و مکدر ساخته بودند آنها هم که خود تسلیم شده از روی وحشت شده نه بمیل از انظرف دمتریوس اطمینان و اعتمادی به یونانیهای سکنهٔ بابل و شهرهای دیگر کالده داشت چه با او همجنس و هموطن بودند و با اشکانیان بالطبع دشمن و پادشاه برشام گمان میکرد بجهات مذکوره بر سلطان اشکانی غلبه خواهد کرد چنانکه بمدد خوزیها و پارسیها چند بار هم بر مهرداد غالب آمد اما عاقبت بشرح مسطور در فوق مقهور و اسیر شد و سالها در حبس مهرداد بماند و آن خیالات و تصورات همه باطل گشت

برخی از مورخین فرنگ که در تاریخ مشرق زمین و ملل و ممالک آسیا خبرت و بصیرت کامل حاصل نموده مهرداد را از اندازه زیاده از حد ستوده تا آنجائی که گفته اند اول پادشاه اشکانی او است و پنج نفر ما قبل او را رؤسای صاحب حشم دانسته اند بعضی از مهرداد

بتفصیل

بتفصیل سخن رانده و برخی باجمال و برای تتبع کامل مطالعه کنندگان ما در هر مختصر و
مفصّلی فایده ملاحظه میکنیم بنقل آن میپردازیم یکی از مورّخین مغرب گوید
مهرداد ششم پادشاه اشکانی مکرّر با سلاطین سلوکید بر شام جنگ کرد و بابل را فتح
نمود و سلطنت سلاطین یونانی باختری را منقرض ساخت و مملکت خود را بدرجه
وسعت داد که یک حدّ آن ساحل رود جمنای هندوستان شد و از این رود بلکه از
سواحل گنگ تا ماورای سیحون و فرات و خلیج فارس و کوه قفقاز تمام بلاد و ممالک
بتصرف او در آمد میتوان گفت دنیا در آنوقت منقسم بدو قسمت شده بود یک قسمت آنرا
دولت روم داشت قسمت دیگر را پادشاه اشکانی یعنی مهرداد
مورّخین ارمن را عقیده اینست که دریای مازندران دریاچهٔ وسط مملکت اشکانیان
با شوکت و قدرت بوده است
ارز مورّخ مینویسد از روی حقیقت مهرداد پادشاه حقیقی مقتدر اشکانی بوده
و از عهد سلطنت او میتوان گفت اشکانیان بسلطنت مستقله و استقلال واقعی رسیدند اسلاف
مهرداد اگر مملکت خود را بسط داده بطور تاخت و تاز بود هر جا را اگر فتح میکردند قتل و
غارت مینمودند پس از آن بمملکت پارث بر میگشتند امّا مهرداد ممالک را مثل سلاطین
میگرفت و متصرّف میشد پدران مهرداد اگرچه اسم و لقب پادشاهی داشتند لکن
در معنی باج تابع سلاطین بر شام بودند مهرداد خود را از این تبعیت خارج نمود و بدرجه و
رتبهٔ شاهنشاهی رسانید شهر سلوسیه را که در ساحل دجله بود مفتوح و مسخّر ساخت آراست
کرارامنه او را ارشاک اعظم (اشک اعظم) خوانده اند چنانکه قسطنطین هفتم ملقّب به
پرفیروژنت امپراطور قسطنطنیه که مرد دانشمندی بوده و در سنهٔ نهصد و دوازده
میلادی بتخت سلطنت جلوس کرده و کتابی موسوم بمحسّنات و معایب ازو باقی مانده
در آن کتاب شرحی از مهرداد بطور مثل ایراد مینماید و میگوید مهرداد که از سلاطین
عادل و سپهسالاران قابل بشمار میاید علاوه بر این خصایص و اوصاف مردی مقنّن
بوده و قانونی مرکب از قوانین ملل مختلفه که رعیت و مطیع اوامر و احکام سلطنتش
بودند مرتب نموده بلکه از آداب و رسوم سایر امم آنچه را خوب و برای مملکت خود مناسب
دانسته در قانون مذکور داخل کرده و باید دانست که امپراطور قسطنطنیه ناقل این

اخبار خود را از نسل وطایفهٔ اشکانیان میداند وشرح این مطلب در موقع خود
بباید انشاء الله تعالی

اما آثار دیگر از زمان سلطنت مهرداد ماند وقانونی که مرتب کرد باید دانست چون
مملکت اشکانیان در سلطنت مهرداد وسعتی بهم رسانیده وبنسبت وسعت بر عدهٔ
رعیت افزوده همچنین بر لشکریان وخدم وحشم واعضا وارکان دولت وغیرها
مهرداد دید وقت است که تأمل ونظری در قانون قدیم اشکانیان کند وبجرح وتعدیل
آن پردازد وطوری مرتب سازد که با اخلاق وعادات امم وملل مختلفه که رعایا وتبعه
او میباشند سازش داشته باشد قبل از مهرداد دولت اشکانی مجلسی موسوم به
مجستان داشته که اجزای آن رؤسای ادیان وعقلا وکملین اهل مملکت بودند لکن
مهرداد وضع واصول ترتیبات اینمجلس را خیلی منظم ومضبوط ومستحکم ساخت ومجلس دیگر
نیز از شاهزادگان خانوادهٔ سلطنت واعاظم رجال دولت تشکیل داد وضع این دو
مجلس بعینه مثل مجلس لردهای انگلیس ومجلس پارلمنت انگلیس در این عصر وزمان بوده
وشرح این دو مجلس در جلد اول کتاب که مقدمه است ذکر شده یکی از مورخین
گوید

مهرداد مملکت وقلمرو خود را به چهارده یا پانزده خدیو نشین تقسیم نمود در فارس و
خوزستان وآدیابن که قسمتی از کردستان بوده واز رودخانهٔ زاب سیراب میشده و
در مملکت عوزروعن که شهر ادسا پایتختش الآن معروف بعرفه است وسلاطین آنجا را ابقاد
میگفتند وارمنستان ومدی که عراق عجم باشد وآتروپاتن یعنی آذربایجان علاوه
بر اینکه خدیوهای مستقل داشتند آن خدیوها ملقب بوسپاکسایا وبتاکزا بودند
زبیون مورخ گوید ایالات مستقله که در تحت سلطنت مهرداد بودند بوضع ملوک الطوایف
میزیستند یعنی خدیوی بطور ارث بخانواده وطایفهٔ خود شان میرسید بعضی از آنها
باج کمی بپادشاه اشکانی میدادند ودر مواقع جنگ کمک قشونی باو میکردند
اما سلاطین اشکانی بعواید وقوانین آن ایالات خدیو نشین کاری نداشتند
ودر امور داخلهٔ آنها مداخله نمی نمودند

لقب شاهنشاهی مهرداد بعضی اوقات روی سکه ها دیده میشود ودر لوحی که بالای

چشمه بیستون است این پادشاه اشکانی را باسم ساتراپ ساتراپان یعنی حاکم حکمرانها
نام برده
بلاد یونانی یعنی شهرهائی که اهالی آنها کلیةً یونانی الاصل بودند و از زمان اسکندر
در آن بلاد سکنی گرفته تا تقریباً دو ثلث سکنهٔ آن یونانی و یک ثلث از ملل مختلفه بودند
در ممالک اشکانیان زیاد بود و حکومتی بوضع جمهوریت داشتند و از طرف و جانب سلاطین
اشکانی حاکم قبول نمیکردند و بموجب سطورات ایزیدر خاراکسی و آمین مورخ عدهٔ این
قسم شهرها زیاده از سی و پنج بود و یکی از آن بلاد شهر معروف سلوسی یا سلوسیا است
که بکنار دجله واقع بوده و عدد سکنهٔ آن در مائهٔ اول میلادی بششصد هزار نفر رسید
و از آثار خرابهٔ اینشهر که آنطرف دجله و در مقابل مداین حالیه میباشد عظمت آن معلوم
میشود و شهر سلوسیا مجلس شورائی از خود داشته مرکب از سیصد نفر اعضا و اجزاء آن
از میان مردمان متمول باعقل و شعور بلد انتخاب میکردند و رتق و فتق تمام امور بلد برای
این مجلس شوری مفوض میبودند مهرداد که بر مردم اینشهر و بعضی بلاد یونانی نشین دیگر
غالب آمد فقط باسم تبعیت اهالی و مالکیت خود قناعت نمود بلکه بزعم بعضی محض
جذب قلب و تملق مردم این قسم شهرها خود را فیل هلن یعنی محب یونان خواند و
تا سلاطین سلوکید یونانی در شام با استقرار و تمکن میزیستند و منقرض نشده
بودند بلاد یونانی نشین اشکانی اسباب زحمت اشکانیان بود چه قلوب هموطنان
و همجنسان طبعاً بیکدیگر مایل و راغب میباشد بلکه بعد هم که رومیها با اینطرفها
حمله میکردند اگرچه مذهباً و ملتاً با یونانیها مخالف بودند اما نظر بجنسیت اروپائی
بودن اهالی شهرهای یونانی نشین این حدود بجان و دل بکمک آنها میپرداختند
بالجمله مقنن قوانین صحیحه دولت اشکانیان مهرداد است و قبل از وی هیچیک آن قدرت
و استعداد در خود نمیدیدند که خویش را شاهنشاه خوانند
مهرداد اول پادشاه اشکانی است که تاجی شبیه بتاجهای سلاطین قدیم ایران و
پادشاهان بنی آشور ساخته بر سر گذاشت و علاوه بر لقب شاهنشاهی چنانکه پیش
ذکر شد خود را خدا خواند و بعضی عذر این جسارت را خواسته و گفته اند مقصود از
خدا خواندن مهرداد خود را نه دعوی الوهیت بود بلکه قصدش آنکه من مظهر جلال و

جبروت

جبروت و قدرت و عظمت پروردگارم

چون مملکت مهرداد خیلی وسعت بهم رسانید شهر طیسفون را که مدائن حالیه بوده مقابل سلوسیا باشد پای تخت زمستانی و قشلاقی خود قرار داد بلکه عقیده بعضی مورخین این است که بنای این شهر را هم اشکانیان نموده اند و غرض ایشان از ساختن این شهر در طرف یسار دجله آنکه شهر سلوسیا را از اعتبار بیندازند چنانکه ولوجز اشکانی نیز در زمان سلطنت خود در همان نزدیکی شهر ولوجزوسرتا را بهمین قصد و نیت ساخت یا باسم او ساختند

استرابن از علمای جغرافی گوید از زمان مهرداد دیگر سلاطین اشکانی زمستان را یا در طیسفون بسر میبردند یا بگرگان رفته در آن حدود قشلامیشی میکردند و اقامتگاه تابستانی و محل ییلاق ایشان همدان و در امتداد کوه الوند بوده

مورخ دیگر آتنوس نام گوید مهرداد و اخلاف او در فصل بهار در شهر ری اقامت مینمودند و از مهرداد ببعد که هر پادشاهی از پادشاهان اشکانی برای توقف بپای تخت اولیه این طایفه که دارا باشد و بپای تخت دویم یعنی دامغان رفته اگرچه تا زمان استرابن قصر قدیم سلاطین اشکانی در دامغان باقی بوده ولی یک مطلب را رعایت مینموده اند و آن این است که هر پادشاه اشکانی که بدرود زندگانی و تخت و تاج میگفت جسد و نعش او را یا بدارا میبردند یا بدامغان

نیز همین مورخ میگوید مهرداد مردی مدبر و شجاع و متهور بود چون برخصم غالب میشد بطور لطف و مرحمت با او حرکت میکرد در غیر میدان جنگ بسیار خوش خلق و مهربان بود و مردم را بیشتر بتجرب زبانی و سخنان شیرین مطیع خود میساخت و اگر درست ملاحظه کنیم می بینیم مهرداد بانی و سر سلسلهٔ دویم سلطنت و سلاطین اشکانی است و اسم او در تمام عالم مشهور میباشد

مورخ دیگر گوید چون مهرداد بر ارمن مسلط شد برادر کهتر خود واقارس شاق یا والارساس را اخذ بوی ارمن داد و بعضی اسم این شاهزاده را واقارس شاق ملقب بارساس نوشته اند در هر حال واقارس شاق اول پادشاه است از سلسله اشکانیان که در ارمن سلطنت کرده و این سلسله مدتها در این مملکت پادشاهی داشته اند

داشته‌اند و اغلب با بنی اعمام خود که سلاطین ایران بودند جنگ کرده و بتقریبی ذکر آنها در این کتاب خواهد شد وفاء مورتیت و افا رس شاق یا والارساس یا ارمن و جلوس وی را بتخت سلطنت این مملکت بعضی در سال صد و پنجاه قبل از میلاد نوشته‌اند نگارنده گوید در صورتی که اسم برادر مهرداد والارساس باشد این کلمه مرکب شده است از وال وارساس اما ارساس همان اشک است که همه اشکانیان بآن موسوم و ملقب بوده لکن وال در ملو این لفظ یا بمعنی برادر است آنوقت والارساس یعنی برادر اشک یا بمعنی کوچک است یعنی اشک کوچک لکن باید دانست که این اسم بارها تحریف شده از امثر وافار بر شاق و عجم بالاش یا والاش و یونانیان بلوژزس و بلافارسو و لوفرکفته‌اند و در حال مورخین یونانی و رومی چندان بشرح و بسط این شعبه سلاطین اشکانی که در ارمن سلطنت کرده نپرداخته‌اند شفاژ و ستن میگوید مهرداد شاهنشاه اشکانی پادشاه ارمن را که (اورتوادیست) یا (آرتوادیت) یا (آرتاوازدس) نام داشت مقهور و مغلوب ساخت و برادر خود را پادشاه مملکت مدو ارمن نمود و این قول مطابق است با آنچه مورخین ارمن نوشته‌اند و سند صحیح این موضوع است آنها مینویسند بعد از آنکه مهرداد برادر خود را پادشاهی ارمن داد یک قسمت از مملکت مدی را که موسوم به آدرباذقان بود ضمیمه مملکت برادر ساخت این آدرباذقان که آذربایجان حالیه باشد و یونانیها آتروپاتن تلفظ کرده‌اند سالیان دراز در تصرف سلاطین اشکانی ارمنستان بوده و اگر مهرداد برادر خود پادشاه ارمن را در ممالک وسیعه خویش دنبه شخص دوم داده باشد چندان تازگی ندارد.

موسی خورنی مورخ ارمنی میگوید آرام پادشاه ارمن معاصر بود با نینوس ملک الملوک بنی آشور و نینوس آرام را شخص دوم مملکت خود خوانده بود

یکی از مورخین معروف یونان که در مائه نهم میلادی زندگانی مینموده گوید بابل معروف بمقدونی امپراطور قسطنطنیه از نژاد اشکانیان ارمن بود

عقیده مورخین معاصر امثر این است که ابتدای سلطنت اشکانیان در ارمن مقارن سنه صد و چهل و نه یا صد و پنجاه قبل از میلاد بوده

بعضی از مورخین مینویسند مهرداد یکنفر از شاهزادگان اشکانی را حکومت هند
وافغانستان داد و شاهزاده دیگر از فرزندان خود را بر طوایف تورانی شهرنشین
و بادیه نشین دشت قبچاق ریاست داده مسلط ساخت

گویند بعد از آنکه مهرداد بر دمتریوس پادشاه شام غلبه کرد دختر خود رودگونا
را بزنی باو داد و رودگون مرکب از رود و گون است رود در فارسی بمعنی فرزند و
روناس آمده و گون در فارسی درخت بید و رخسار و رنگ است و در ترکی بمعنی
آفتاب و روز میباشد پس اگر رود و گون هر دو فارسی باشد بمعنی بید قرمز و سرخ گونه است
و معنی دوئم مناسب تر آید و اگر رود فارسی و گون ترکی باشد بمعنی فرزند آفتاب طلعت
یا روز صفت خواهد بود و در هر حال پس از ازدواج چنانکه پیش گفته شد مهرداد
بر دمتریوس وعده داد که او را در ثانی بر سریر سلطنت بر شام متمکن نماید طریفون را
که غصب سلطنت او نموده بود مقهور و بر طرف سازد اما پیش از آنکه اینکار را انجام
دهد درگذشت و بعد از وفات مهرداد ساطهاد متریوس در رکاب در حبس پسر مهرداد
که فرهاد دوئم باشد بود این مورخ مزاوجت دمتریوس را با شاهزاده خانم اشکانی
بعد از فوت مهرداد نوشته است شاید سهو کرده باشد در هر حال بعد از آنکه
دمتریوس لشکر بایران کشید و مغلوب مهرداد گردید اسم اشکانیان بفرهنگ رسید قبل از
آن هیچ اینطایفه را نمی شناختند بعبارة اخری رومیها چون مراوده زیادی با سلاطین
شام داشتند وقتیکه سلطنت شام را مقهور اشکانیان دیدند لازم دانستند
از وضع و حالات این سلسله اطلاع کامل حاصل کنند و بر این شدند که با سلاطین
اشکانی بنای مکاتبه را گذارند و بهانه برای اینکار بدست آوردند و شرح
ما جری از قرار ذیل است

سیمون نام از رؤسای مذهبی یهود و پیشوای بزرگ اینطایفه که ساکن بیت المقدس
بود سفیری بروم فرستاد و سپری از طلای خالص بوزن هزار لیره که تقریبا صد و
شصت و شش من بتبریز میشود با او برسم هدیه بدربار دولت روم ایفاد نمود
و از مجلس شورای روم درخواست کرد که دولت مشار الیها ملت یهود را در تحت حمایت
خود داشته باشد و از تعرض و تطاول غیر محفوظ دارد مجلس شورای روم درخواست

واکر بدست مفادرن نشود تفاوت کلی خواهد داشت و در هر حال سلطنت فریاپاتوس
و فرهاد اول از میان می افتد پس باید بگوئیم رشد و لیاقت و رشادت مهرداد اولا
پدر او فریاپاتوس و ثانیا برادرش فرهاد اول را بر آن داشتند که کلیهٔ امور سلطنت را
بکف کفایت او وا گذارند و مفوض نمایند اینست که اکثر مردم مخصوصا آنهاکه خیلی
دور بوده اند فریاپاتوس یا فرهاد را نمیشناختند هر چه میشنیده اند از مهرداد
میشنیده اند اینست که مدت سه سلطنت را بیک سلطان نسبت داده اند و بهمین
جهت است که مورخین چه در شرح سلطنت فریاپاتوس و چه در شرح سلطنت فرهاد
اظهار بی اطلاعی و بیخبری مینمایند و اخرالامر یک مطلب دیگر را هم باید ملتفت
بود و آن اینست که چون بعد از مردن هر یک از سلاطین اشکانی با ستثنای چندین
جنگ در میگرفت و بعضی شاهزادگان و غیره مدعی سلطنت میشدند و گاه میشد
که جنگ چند سال طول میکشید بلکه در این چند سال مدعی و غاصب بسلطنت
مشهور میشد و پس از کشمکش بسیار و زد و خوردها ولیعهد و وارث حقیقی تخت
و تاج بپادشاهی میرسید دفع این مخمصه و غایله را بعضی سلاطین اشکانی
ولیعهدهای خود را در حیات خود مشارکت در سلطنت میدادند تا بعد از آنها
بمیراث نیفتند پس این زمان اشتراک اولیای عهد در امور سلطنت همچنین اوقات
مخاصمه و مجادلهٔ آنها با مدعیان و غاصبین اسباب اغتشاش تاریخ شده بعضی
ایام غصب را از میان انداخته برخی نسبت بهمان شخص غاصب داده زمرهٔ ضمیمهٔ
سنین سلطنت وارث حقیقی نموده این است که فیما بین مورخین رومی و یونانی
وارمنی در سنین سلطنت پادشاهان اشکانی و حوادث متفرعه بر آن اختلاف
بسیار پدیدار آمده و حاصل کلام آنکه آنهاکه مدت ملک مهرداد را پنجاه
و شش سال نوشته اند سلطنت پدر و جدش را هیچ شمرده مدت هر دو را ضمیمهٔ
مدت سلطنت مهرداد اول کرده اند

فصل هفتم

در سلطنت

در سلطنت فرهاد دویم که اشک یا ارشاک یا ارساس هفتم باشد

فرهاد دویم پسر مهرداد اول بعد از وفات پدرش بر سریر سلطنت ایران و سایر متصرفات اشکانیان جلوس کرد و این در سال صد و سی و هفت یا صد و چهل قبل از میلاد بود این پادشاه در زمان حیات پدرش مهرداد نیز در مهام ملک و امور دولت مداخله میکرد و چنانکه پیش گفتیم بعضی از سلاطین پیشین اشکانی چون میدانستند بعد ایشان تنی چند مدعی سلطنت میشوند و ولیعهدهای آنها را بزحمت می اندازند لهذا در اوقات زندگانی خود ولیعهدها را در سلطنت شراکت و دخالت میدادند تا چون نوبت ایشان شود بی معارض و مزاحمی مالک تخت و تاج گردند و فرهاد از همان اشخاص بود و در عهد مهرداد هر نوع دخل و تصرف در کار ملک مینمود یعنی پدرش چون با وجود برادرهای متعدد بهمین تدبیر و وسیله بسلطنت رسید برای پسر نیز اینکار از همین راه بساخت تا اصلا فرهاد دویم را لیاقت و استعداد و سعادت و اقبال مهرداد نبود و همت و خیالش آن بلندی نداشت که از طرف مغرب مملکت یعنی در ماورای فرات که متملکات سلاطین سلوکید تر شام بود بتوسعه کشور و سوق لشکر و عسکر پردازد نیز در وفای وعده هائی که پدرش به دمتریوس پادشاه تر شام که محبوس او بود کرده جهد و کوشش نمود مهرداد به دمتریوس گفته بود او را بمرد و مال مدد نماید و بطرف تر شام فرستد و ملک موروثی ویرا از چنگ غاصبین منتزع سازد و احقاق حق را بدو واگذار کند چون مهرداد نماند پسرش فرهاد میبایست مقاصد و منظورات پدر را مجری دارد اما چنین اثری از اشک هفتم بظهور نرسید شاید انقلاب و آشوبی که در داخله مملکت اشکانیان حادث شد فرهاد را مجال نداده باشد که آن فریضه را بجای آرد

اول فتنه و وهنی که فرهاد را مشغول و مکدر ساخت مجزا شدن مملکت اوسرهوئن بود که ادس باشد این مملکت را مهرداد در حیطهٔ تملک داشت و در سال دویم سلطنت فرهاد از تصرف او خارج شد و مملکتی جداگانه و مستقل گشت

دنیز تلمهاری در وجه تسمیهٔ این مملکت باین اسم گوید اول پادشاهی که در ناحیهٔ ادس راایب

رایت استیلا برافراشت اوردهوئی با رشو و پسر خونای عرب بود که در هزار و هشتصد
هشتاد سال بعد از حضرت ابراهیم بسریر سلطنت این قطر جلوس نمود و آن مطابق است
با سنهٔ صد و سی و شش قبل از میلاد اعراب این پادشاه را ملکا میخوانده اند و در مسکوکات
این سلسله ملکا و ملکا ملکا هر دو دیده شده پس اوسرهوئن یعنی مملکت اوردهوئی
پروکوب مورخ اسم پادشاه مزبور را اوسرهواس ضبط کرده و میگوید اوسرهوئن یعنی
مملکت اوسرهواس نگارنده چنین می پندارد که در نیز تلهادبی و پروکوب و
سایر مورخین رومی و یونانی اسم این پادشاه را با تحریفی نوشته باشند و احتمال میدهد
که در اصل خسرو باشد و اختلاف لهجه و تلفظ این کلمه را آن صورت داده در هر حال
اوسرهوئن عبارت است از ادس و ناحیه که ابشهر در آن واقع شده و تحریفهای دیگر
نیز در این کلمه شده چنانکه ادامنرآنرا اورهانکاشته و اعراب هاکفته و امروز معروف
براورفه و تابع ولایت حلب است و مانند ذیل این فصل از دیاد بصیرت و توضیح را مختصری از
این ناحیه و سلطنت آن خواهیم نکاشت بالجمله اول وهنی که بسلطنت فرهاد دویم را
عارض شد مجزا شدن ولایت اوسرهوئن یا ادس یا اورفه بود که حکمرانان آن
ربقهٔ تبعیت و اطاعت پادشاه اشکانی را از گردن انداخته دعوی خودسری و استقلال
نمودند پس از آن اردوان برادر مهرداد که عم فرهاد بود بر برادرزاده بشورید و
بنای یاغیگری را گذاشت و این فقره اسباب آشوب و انقلاب و جنگ داخله گردید
و باید دانست که اردوان را پسر مهرداد محرک طغیان و عصیان بود و اگرچه این
پدر و پسر دیگر این وقت بمقصود خود نرسیدند و فرهاد دویم آنها را مغلوب و مقهور ساخت
اما این سرکشی پادشاه اشکانی را بزحمت انداخت و دنباله کار قطع نشده بود بعد از
کشته شدن فرهاد همین اردوان یاغی چندی سریر سلطنت ایران را مالک شد و بعد
از و پسرش نیز زمانی پادشاهی کرد و شرح اینجمله بیاید اما دمتریوس محبوس پادشاه سلوکید
بر شام در اوان دولت فرهاد دویم نیز مدتی در محبس ماند و در گرگان بزیست و پادشاه
اشکانی چون مشغول حوادث و فتن داخله و اعادهٔ نظم و آسایش بود بر دمتریوس نپرداخت
و با آنکه لوازم راحت و فراغت سلطان سوریه را از هر جهت فراهم آورده بود نه همان
بی اختیاری و اسیری و محرومان از تخت و تاج وی را مکدر بلکه معذب داشت

ژوستن

ژوستن مورّخ گوید دمتریوس با کلیماندر که از خواص او بود در باب فرار کردن و رفتن
بشام مشورت نمود و بر آن شدند که متنکّراً خود را از خاک ایران خارج سازند در
آنوقت که فرهاد با عمّ خود اردوان زد و خورد میکرد و سرگرم جنگ و جدال بود کلیماندر
پادشاه برّ شام را لباس اشکانی پوشانده خود نیز با همان قسم پوشش با وی مصمّم حرکت
شد و برای بلدی و راهنمائی یکی از مردم گرگان را اختیار کرده مبلغ خطیری باو داده
و بدلالت وی از میان جنگلهای مازندران و گیلان و طوالش و خاک آذربایجان بطرف
کردستان رفته از آنجا خود را بعراق عرب رسانیدند چون فرهاد از فرار دمتریوس خبردار شد
چند سوار از عقب او فرستاد و در آن ساعت که سلطان سوریه با لباس مبدّل
وارد شهر بابل میشد سوارها باو رسیده و ویرا شناخته بگرفتند و دست بسته نزد پادشاه
اشکانی آوردند فرهاد کلیماندر را وفادار با عزاز و احترام پذیرفته بر و پیکرش را بخلعت
پادشاهی مزیّن ساخت امّا به دمتریوس سخنان تهدیدآمیز گفته مجدّداً او را بگرگان
نزد زوجه‌اش روانه نمود و امر بحراست او را بیشتر از پیشتر محکم کرد چندی نگذشته که
مستحفظین تازهٔ دمتریوس غفلت نموده باز این پادشاه راه فرار پیش گرفت امّا از
بدبختی این دفعه هم در کنار فرات گرفتار گردید و چون او را بحضور فرهاد آوردند
با وی بی احترامی کرد یعنی هر روز او را در بارگاه شاهی حاضر میساختند و مجبور مینمودند
که با اطفال خورد سال قاپ بازی کند و مقصود از اینکار آنکه باو بگویند تو هنوز طفلی
و کار تو بازی است نه سلطنت و سرافرازی الّا اینکه قاپهای بازی دمتریوس را با طلا
ساخته بودند امّا بعضی اصرار فرهاد دوّم در حبس و نگاهداری دمتریوس آنکه برادرش
انطیوخس در اوان غیبت او در برّ شام سلطنت مینمود فرهاد اندیشه و خوف داشت که
در اثنای اغتشاش داخله و گرفتاری او انطیوخس بحدود غربی ممالک اشکانیان لشکر کشد
پس دمتریوس در دست فرهاد بمنزلهٔ اسلحهٔ دفع انطیوخس بود

فرولیش مورّخ اوّل فرار دمتریوس را در سال صد و سی و چهار قبل از میلاد و فرار
دوّم را در سنهٔ صد و سی و دو نوشته امّا محقّقین اهل فن فرار اوّل پادشاه برّ
شام را از وقایع سال صد و سی و شش قبل از میلاد گفته و دوّم را در سنهٔ
صد و سی و دو

پیش اشاره کرده ایم که بعد از مغلوب شدن دمتریوس و دستگیر نمودن مهرداد او را
طریفون نامی از سردارهای سلطان سلوکید که پادشاه بر شام هنگام نهضت خود
بطرف ایران او را نایب السلطنه کرده بود چون پادشاه خود را اسیر و محبوس دید قسمت
عمده ممالک او را تملک نموده خویش را مالک و سلطان آن اقطار خواند کلیئوپاطر
زوجه دمتریوس که از شاهزاده خانمهای مصر بود در اینحال مجبور بفرار شده بشهر سلوسیه
آمد و در آنجا پناه جست طریفون با قشون زیاد در سلوسیه آمده این بلد را محاصره
نمود که هم شهر را فتح کند هم ملکه شام را اسیر نماید کلیئوپاطر برادر شوهر خود انطیوخس
که حکومت بعضی بلاد داشت ملتجی و متوسل گردید آنطیوخس بسرعت تمام خود را بشهر
سلوسیه رسانده ملکه شام را از شر طریفون آسوده نمود در اینوقت خبر رسید که دمتریوس
رود گونه شاهزاده خانم اشکانی یعنی دختر مهرداد را بزنی گرفته است کلیئوپاطر که این خبر
شنید زیاده از حد برنجید و خود را مطلقه دانسته با برادر شوهر خود انطیوخس
عقد مزاوجت بست آنطیوخس بعد از این ازدواج و با وجود اسیر بودن برادر سلطنت
بر شام را برای خویش مسلم میداشت بنابراین با قلبی قوی عساکر یونانی حاضر در اقطار
شام را جمع آوری کرده بر سر طریفون تاخت و او را بروزی انداخت که از استیصال
خود را بکشت و ملک انطیوخس مصفا و بدون منازع گشت و از آنوقت خود را سوتر
و اوزب یعنی نجات دهنده و مقدس نامید لکن مورخین وی را انطیوخس سیدتس
نام داده اند و سیدتس بمعنی صیاد است چون این پادشاه میل و ولعی تمام بشکار
داشت او را انطیوخس صیاد یا شکارچی گفته اند خلاصه ممالک و بلاد دمتریوس تمکین
برادرش آنطیوخس نمودند و تسلیم او شدند الا معدودی از نواحی و شهرهای بزرگ
که پادشاه حقیقی خود همان دمتریوس محبوس را میدانستند و سکه بنام او میزدند
مالیات و باجی به انطیوخس و کلئوپاطر نمیدادند و پیوسته مترصد و منتظر آن بودند
که پادشاه ایشان از حبس فرهاد خلاصی و نجات یابد و بملک موروثی خود عود نماید
و از آن بلاد یکی شهر تیر بود و بعضی شهرهای دیگر و در مدت چندین سال گرفتاری
و اسر دمتریوس اطلاع صحیحی از مملکت سلوکیدها یعنی شامات بدست نیست
همین قدر ژوستن مورخ لاتینی که اقوال او محل اعتماد است مینویسد در سنین حبس

دمتریوس همواره مابین هواخواهان او و انطیوخس که بواسطهٔ تزویج کلئوپاطر خود را
پادشاه بر شام میدانست کشمکش و نزاع بود و دمی آسوده نبودند آخر الامر
انطیوخس باسم اینکه میخواهد برادر خود را از حبس پادشاه اشکانی خلاص کند لکن
در حقیقت بقصد حصول استقلال کامل تجهیز قشون نموده از فرات عبور کرده و
بداخلهٔ ایران راند تا بلکه بعد از جنگ با فرهاد یا قبل از آن بوسیلهٔ با پادشاه
اشکانی صلح کند و دمتریوس را وجه مصالحه قرار داده او را از فرهاد بخواهد همینکه
فرهاد دمتریوس را باو تسلیم نماید وی برادر را بنحوی مقتول سازد و دل از کار او
برد از دو مملکت و سلطنت بمدعی آن او شود و باشد از آن طرف فرهاد دوم که
گروگانی مثل دمتریوس در دست داشت اولاً گمان نمیکرد با اینحال انطیوخس خیال جدال
او تواند نمود ثانیاً اگر غرور و جوانی یا نادانی او را باینحرکت محرک شود فوراً دمتریوس را
رها نماید و فقط بعنوان دمتریوس بطرف شام کار انطیوخس را بسازد و دیگر نتواند به
ممالک اشکانیان و تاخت و حمله بطرف ایشان ببرد و چنانکه بعد از غلبهٔ کلی انطیوخس
فرهاد همین کار نمود یعنی دمتریوس را آزاد کرد و او راه شام را پیش گرفته متوجه مملکت
خویش گشت و ذکر آن بیاید

بعضی از مورخین تصریح نموده میگویند چون کلئوپاطر همیشه اندیشه و هراس داشت
که شوهر اولش دمتریوس که روزی از حبس پادشاه اشکانی بیرون آید و خلاص شود
بواسطهٔ شوهر کردن به انطیوخس و بیوفائی آنچه تواند بسر او خواهد آورد لهذا
انطیوخس شوهر دوم خود را بر آن داشت که قصد مصاف فرهاد نماید بلکه در ضمن این
حرکت دمتریوس را بچنگ آرد و او را معدوم کند تا کلئوپاطر آسوده خاطر شود و از
تزلزل و تشویش بیرون آید در هر حال مقصود اصلی از این اقدام اعدام دمتریوس بود
و بعد از آنکه با لشکر جرار از یونانی و شامی و یهود از فرات عبور نمود اولاً شهرهای
یونانی نشین مابین فرات و دجله که از تعدی اشکانیان شاکی و ناراضی بودند و کلیةً
از تبعیت اشکانیان ننگ داشتند با انطیوخس متحد شده و منقاد وی گردیدند
ثانیاً ولاة مقتدر و فرمانفرماهای معتبر که فقط باجگذار سلاطین اشکانی بودند
و از این دولت رنجیده نیز بر انطیوخس پیوستند ثالثاً سمت مشرق مملکت اشکانیان
که حدود

که حدود باختر و ممالک ما بین سیحون و جیحون تا هندوستان بلکه تا دهلی تابش شهرهای
یونانی نشین که از زمان اسکندر بنا شده بود سلاطین مستقل داشتند و مهرداد پدر
فرهاد قهراً سلطنت آنها را بهم زده و جبراً ایشان را مطیع کرده و ممالک آنها را متصاحب نمود
اولاد و ورثهٔ آن سلاطین همیشه منتهز فرصت بودند که دوباره تخت و تاج خود را مالک شوند
و خود را از قید رقیت و عبودیت برهانند و کدام وقت و موقع برای انجام این خیال بهتر از زمان
حملهٔ پادشاه سلوکید بر ملک سلطان اشکانی بود آخر الامر حکام خوزستان و فارس و
کرمان و بلوچستان و سیستان بلکه عراق عجم هم چون از حال ضعف فرهاد و حشمت انطیوخس
خبردار شدند به تبعیت و اطاعت پادشاه پرتشام مبادرت کردند چنانکه بعضی از مورخین
تصریح کرده و گفته‌اند انطیوخس بعد از عبور از دجله یکدسته کشتی جنگی و یک اردو قشون
بطرف جنوب مأمور کرد و مردم قطر جنوبی بی زد و خورد تسلیم شدند و یقین است که قطر جنوبی
مصب شط العرب و سواحل خلیج فارس و مسقط و بنادر کرمان و هرموز و بندر بوشهر و غیرها
میباشد فی الحقیقه انتهاض انطیوخس و عبور او از فرات و دجله فتنهٔ بزرگی برپا کرد
و فرهاد بدبخت بزحمت غریبی افتاد و برای او نماند مگر مملکت اصلی او که پارتینی باشد
و ناحیهٔ گرگان و جز طوایف تورانی که در طرف مرو و خوارزم سکنی داشتند دیگر
پادشاه اشکانی را در این وقت رعیت تابع و مطیعی نبود که حمایتی از او نماید و بخدمت
و جانفشانی برخیزد و از آن طرف انطیوخس مرد کار و حریفی قهار بود شخصاً دلیر و
رشید و در آداب لشکرکشی و فنون نظامی قابل و ماهر و اتفاقاً در تمام مدت
سلطنت سلاطین سلوکید یعنی از عصر جد انطیوخس که سلوکوس نیکاتر باشد
تا آن وقت پادشاهان پرتشام قشونی با این علت و آراستگی حرکت نداده بودند
چنانکه ژوستن مورخ عدد سواران شاهی را هشتاد هزار و از مورخ یکصد هزار
نوشته است و همچنین سپاهی معلوم است نه تنها مملکت اشکانیان را بهم میزند
بلکه ماورای سیحون و ممالک ختا و ختن تا دیوار چین را و از طرف دیگر تمام هندوستان
زیر و زبر میکند و همه را مسخر مینماید و با این برگ و ساز و تهیه جا داشت که
انطیوخس یقین داشته باشد کار بی که اسکندر کبیر نکرده او از پیش او برفت او
خواهد کرد و از پیش خواهد برد اما تمام محسنات انطیوخس و لشکر جرار آراسته

او را یک عیب ضایع و باطل داشت و آن حرص و ولع وی بعیش و عشرت خاصه بمیگساری و شراب خواری بود شرب مدام را بر هر مقصد و مرام مقدم میداشت و دولت هر دو جهان را بر سر اینکار میگذاشت و از مجالس عیش و باده نوشی این پادشاه چیزها نوشته اند از جمله پس از یکی از فتوحات و غلبه بر فرهاد مجلس شرابی بامر انطیوخس آراستند در این بزم از اجناس وحوش و طیور خاصه خرگوش و غاز و آهو کباب آوردند و مقرر بود که از هر یک از انواع مزبوره کباب که می آوردند درسته و تمام کباب کرده باشند و اعضای آنها را جدا ننموده و دست نزده بیاورند و در پیش روی هر یک از حضار تاجی از طلا و جامی از نقره گذاشته که آن تاج را بسر گذارند و آن جام را بدست گیرند بعد از آنکه یکی از اهل مجلس بدرستی مست و سرخوش میشد باید با معشوقه ماه روی و غلامی زرین کمر سه نشینه بر شتر سوار شود و در صحرا بتاخت و تاز پردازد و چون چنین میکرد پادشاه آن محبوبه و غلام و شتر و تاج طلا و جام نقره را باو می بخشید

فلاسفه و حکمای مملکت چون از وضع انطیوخس و افراط شراب و متنفر بودند و معایب و مضار این کار را فهم مینمودند بنهی و منع او پرداختند اما سودی نکرد بلکه آن جماعت مبغوض او شدند و حکم کرد تمام آنها را از اردو بلکه از مملکت بیرون کنند و فرمانی که در این باب انطیوخس صادر نمود و برای حکام ممالک و بلاد فرستاد از قرار مضامین ذیل است

(چنانکه سابق نوشته بودم فلاسفه و حکما را نه در شهرها و نه در سایر آبادیهای ایالت خود راه ندهید از قراریکه بعرض ما رسید باز جمعی از این طبقه هستند که جوانان ما را از راه بدر میبرند چون شما در اطاعت اوامر من تکاهل و تسامح نموده اید مجدداً میگویم در ولایت و قلمرو حکومت خود اعلان کنید که فلاسفه و حکما بیرون روند و هر جوانی که نزد آنها تحصیل کند او را بردار زنند بلکه پدر آن جوانها را نیز تنبیه کامل نمایید تا از حکم من سر نتابند)

هر کس دارای کتاب ناسخ باشد در جلد چهارم در صفحه پانصد و سی ام سواد این فرمان را میتواند ملاحظه نماید

اکثر مورخین متعرض شده و گفته اند هیچیک از سلاطین بر شام بلکه احدی از

پادشاهان

پادشاهان یونان بقدر انطیوخس در شرب خمر حریص نبود و افراط نمیکرد هر وقت سفره شراب او را میگستردند طول مدت آن کمتر از دو شبانه روز نبود در مجلس شراب او تمام امرا و خاصان یعنی آنها که شان جلوس داشتند و میتوانستند در حضور پادشاه بنشینند باید حاضر شوند و از علایم دلاوری و رشادت یکی این بود که پی در پی قدح را پر کنند و بپیمایند و هر که اینکار میینمود معزز تر و محترم تر بود و از پادشاه تا ادنی سرکرده گاه میشد که در مجلس از خود بیخبر شده می افتاد و با جام و صراحی و سایر اسباب مجلس مخلوط و درهم میشد و لباسش از رنگ شراب و چربی الوان اطعمه شکل و وضعی مضحک بهم میرسانید گذشته از افراط در شرب انواع فسق و مناهی در این مجلس در کار بود و فواحش میرقصیدند و با پایان مستی هر یکی زنی فاحشه را در آغوش کشیده میخفت بلکه عمل شنیع لواط که در میان یونانیان شیوع داشت هیچ قبیح بنظر نمی آمد و بی پرده مرتکب میشدند و بدیهی است که چون پادشاه اینطور بفسق و فجور مفتون باشد آحاد و افراد سپاهیان بلکه عامهٔ ناس پیروی او مینمایند یعنی طبع سلاطین بهر چیز رغبت کند آن مطبوع رعیت و خدم و رجال دولت و مملکت میگردد و مثل الناس علی دین ملوکهم در کمال شهرت است و خود بتجربه دیده و دانسته ام که مردم چون در این ممالک مجذوب ملوک اند مجذوب اعمال و افعال آنها نیز باشند اگر ببدی روند بدی رواج گیرد و اگر دنبال نیکی گیرند نیکی همه جا غالب آید و حکیم طوسی فردوسی علیه الرحمه فرماید

چه بر دین کند شهریار آفرین   برادر شود پادشاهی و دین

چنان دین و شاهی بیکدیگرند   تو گوئی که در زیر یک چادرند

نه بی تخت شاهی بود دین بجای   نه بی دین بود شهریار بپای

چو دین را بود پادشه پاسبان   تو این هر دو را جز برادر مخوان

خلاصه پادشاه بهر چه و هر کس اقبال کند آن مقبل جملهٔ عالم است بنا بر این میتوان وضع و حال اردوی انطیوخس را دریافت نمود و دانست چه هنگامه در آن موکب بوده از زور شستن که هر دو از مشاهیر مورخین میباشند میگویند سیصد هزار نفر آدم غیر لشکری از قبیل فواحش و امارد و رامشگر و مطرب و مقلد و آشپز و شیرینی ساز و خمار و غیرها با این اردو حرکت میکردند اما استاد المورخین مسیو رلنس در این مطلب

تحقیقات

تحقیقات بعمل آورده و اجتهاد درستی درین مسئله کرده فرمایند گفته اند ازو ژوستن را
در باب مردم غیر لشکری اردوی انطیوخس اغراقی زیاد است سیصد هزار نفر مردم متفرقه
کرد و مورخ مشار الیهما نوشته اند زیاده از چهار برابر عدد لشکریان شمشیر زن است که
ژوستن قلمداد کرده و این غیر ممکن است که فرع چهار برابر اصل بلکه زیاده از آن باشد
پس ازو ژوستن را درینباب سهو و اشتباهی دامنگیر شده   اوروسیوس مورخ
که تقریباً در ظرف قرن قبل از میلاد مشغول نگارش تاریخ خود بوده میگوید عدد
سپاهیان جنگی انطیوخس سیصد هزار بود و عدد غیر لشکری و متفرقه صد هزار
و این عدد و نسبتی است که عقل از قبول آن امتناع نمینماید و میتوان آنرا صحیح پندارد
چه مسلم و ثابت است که انطیوخس اردوئی حرکت داد که نظیر آن کمتر دیده و شنیده شده
بود و جلال و جبروت این اردو و زینت و حشمت اهالی آن چون مثل سایر در افواه
دایر گشته چنانکه نوشته اند سربازها و سواران نعل چکمه های خود را با میخهای طلا
استوار میکردند و متمولین هم بپولکهای طلا و نقره و چفت و بستهای کفش و چکمه لشکریان
انطیوخس که ازین دو فلز قیمتی بوده اشاره نموده نیز دیگران از دیگها و ظرفهای سر سفره
که همه طلا و نقره بوده سخنها سروده و گفته اند چادرها و خیام سواران و سربازان آن
اردو از پارچه های زری و زربفت و سایر اقمشه نفیسه دوخته و ترتیب یافته و
ژوستن میگوید این جمعیت کثیر طوری حرکت میکردند که گویا بمهمانی و جشنی میروند
نه بجدال و جنگی و از برای دشمنی و لوع و حرص مثل اشکانیان طعمه و نواله خوبی بودند
اما عده قشون فرهاد را که میبایست با عساکر انطیوخس برابر شوند ازو موسی خورنی
هر دو صد و بیست هزار سوار تیر انداز نوشته اند
فلاویوس مورخ یهود مینویسد وقتی انطیوخس پادشاه بزرگ شام مصمم جنگ و حمله بر
پادشاه اشکانی شد نامه به حنا یا یحیی پسر شمعون که در آنوقت هم پادشاه یهود
هم پیغمبر ایشان بود نوشت و ازو خواهش کرد که با عساکر یهود و برا مدد نماید حنا
قبول آن خواهش نموده جمعیت زیادی از بیت المقدس حرکت داد و بقشون پادشاه شام
ملحق شد و اول مصادفه لشکریان انطیوخس و سپاهیان فرهاد در کنار رود لیکوس که حالا
معروف به زاب بزرگ است اتفاق افتاد و درین مقابله و مقاتله عساکر یهود طوری

برشادت

برشادت جنگ کردند که سواران پادشاه اشکانی را شکست دادند و همین شکست دیگر
نگذاشت فرهاد در برابر اردوی انطیوخس زیست کند این بود که رو وا پس نمود و بگریخت
پادشاه برتشام بتعاقب او پرداخت و دو سه جنگ دیگر نیز کردند و در هر جنگ باز
فرهاد مغلوب و انطیوخس غالب بود مختصر پادشاه برتشام از دجله عبور کرده وارد عراق
عجم شده از همدان و ری و سردره خوار و سمنان و دامغان گذشته همه جا فرهاد را
دنبال مینمود و در این اثنا حنا یا یحیی پیغمبر و پادشاه یهود را بطرف گرگان فرستاد
و او آن ناحیه را بگرفت از اینجهت انطیوخس او را هیرکانس لقب داد یعنی فاتح هیرکانی که
گرگان و مضافات باشد و در اعطای این لقب به حنا از جهت فتح هیرکانی شائبه هست
چه دو سه نفر دیگر از سلاطین یهود باز همین لقب داشته اند

بعضی از مورخین از قید و تعصب مذهبی یهود سخن نموده گفته اند بعد از آنکه انطیوخس
در کنار رود زاب بر فرهاد غالب شد خواست بعجله از رود عبور کند و فرهاد را تعاقب
نماید حنا گفت چون فردا روز شنبه و عید پانت کت است و ما طایفه یهود لابد روز
شنبه نمیتوانیم حرکت کنیم و در عید از جای خود بجنبیم خواهشمندم آنقدر توقف
فرمایید که ما رسوم مذهبی خود را بعمل آریم بعد حرکت نماییم انطیوخس با آنهمه تعجیلی
که داشت محض خاطر یهود سه روز در کنار زاب توقف کرد

اما عید پانت کت یکی از اعیاد معتبره معظمه یهود است و آن پنجاه روز تمام از روز
عبور حضرت موسی و قوم او از دریای احمر است و در این روز در طور سینا الواح بحضرت
موسی نازل شده در روز عید پانت کت یک فطیر بسیار کلفتی طبخ میکنند و آنرا
سینا هم مینامند و این فطیر هفت طبقه است و یهود در حساب روز عید پانت کت
که درست پنجاه روز از روز عبور از بحر احمر گذشته باشد خیلی دقت میکنند و گاه
از فرط احتیاط که مبادا حسابی که کرده اند صحیح نباشد دو روز عید میگیرند
که یکروز آن لابد با روز منظور مطابقه نماید یعنی روز پنجاهم بعد از پاک باشد و
در این روز یهود معابد و خانه های خود را با سبزه و گلها آرایند و از میوه های نوبر
و حاصل زمینی و دخنی در راه خدا صدقه میدهند و انفاق میکنند و نصاری
نیز این عید را میگیرند و حرمت میگذارند و عقیده آنها این است که پنجاه روز بعد از

زنده شدن حضرت عیسی علیه السلام روده روز بعد از رفع آنحضرت روح القدس بحواریین نازل شده و این همان روز است

خلاصه در دو بیست جنگی که انطیوخس و فرهاد با یکدیگر نمودند هر جا پادشاه اشکانی مغلوب و سلطان ترشام غالب شد مقهور از پیش و قاهر از دنبال و میراندند تا داممغان و باید گفت در اینوقت تمام متصرفات اشکانیان پادشاه سلوکید شد چه آنها را که بفتح و نصرت کرفته او را بود و باقی هم خود بواسطهٔ رنجش از سلطنت و دولت اشکانی بپادشاه ترشام پیوسته بودند فرهاد چاره را منحصر در رها کردن دمتریوس دید و باید دانست که پادشاه اشکانی در اوان جنگ با انطیوخس همه جا برادر او دمتریوس را با خود همراه داشت که هر وقت لازم داند او را آزاد کرده بطرف شام فرستد که او در آنجا بار دیگر داعیه تخت و تاج موروثی پرداز و انطیوخس را دچار مشکلات سازد بالجمله در همین موقع دمتریوس خلاص شده متوجه شام گشت اما مقصود فرهاد دویم از راه دیگر حاصل شد تبیین آنکه انطیوخس بعد از استیلاء بر ممالک اشکانی چون فصل زمستان در رسیده بود در قشلاقی از قشلاقهای خراسان یا ری یا نقطهٔ دیگر از نقاط جبال کوه بزعم بعضی در طرف کرمانشاه و ماهیدشت و نهاوند و کرند اقامت و توقف نمود و عساکر خود را در اطراف ممالک و اقطار متفرق ساخت که از جهت آذوقه و سایر لوازم در مدت سردی هوا دچار زحمت و تعب نباشند و پس از گذشتن زمستان مجدداً در یکجا جمع شوند و کار فرهاد را یکباره تمام کنند و آسوده خاطر ممالک اشکانی را ضمیمهٔ دولت سلوکید نمایند در این قشلاق پیشی سپاهیان بود چون طاقت تحمل بر ما نداشتند حتای ملقب به هیرکان پادشاه و پیغمبر ایشان از انطیوخس اجازه خواستند تا جبش و همراهان به بیت المقدس معاودت کرده و مبلغی از قوت پادشاه سلوکید کاست اما دسته های قشون متفرق شده در نواحی و نقاط که متوقف گشتند بواسطهٔ اعتنا بعیش و عشرت و احتیاج بنفوذ بنای ظلم و تعدی و دست اندازی بعرض و مال مردم را گذاشتند و اهالی را بستوه آوردند و از چنان قشون و تقاضای آن زمان و آن غلبه و پیشرفت که غالباً کمتر شام را نصیب شده بود اینقسم حرکت بلکه هر نوع نظام اطلاق امری مستبعد نیست بلکه طبیعی است مختصر سپاهیان انطیوخس کاری کردند که مردم ایران

برخلاف میلی که ابشان بمتابعت سلطان برشام داشتند بیچاره ازو تنافر و انزجار کرده همراهان وی متنفر گشتند و یکمرتبه بشوریدند و دست به اسلحه برده هر جا از قشون سلوکید یافتند بکشتند سپهسالار لشکر انطیوخس که اتهنیز نام داشت و با اردوی بزرگی در حوالی اصفهان یا در خود اصفهان میزیست نیز دو چار همین بلیه گردید یعنی تمام سپاهیان و اهل اردوی او کشته گشته خود او پیاده قدم در راه فرار گذاشت و در راه بکدائی نان تحصیل مینمود میخورد و راه می پیمود مگر خود را به انطیوخس رساند لکن شدت سرما بکرسنگی کمک نموده اتهنیز را از زحمت پیاده روی خلاص کرده بدیار عدم رساند

ژوستن مورخ گوید چون انطیوخس از ماجرا خبردار شد با قشونی که در رکاب او بودند حرکت نمود که خود را با ردوهای دیگر رساند و به آنها کمک کند ژولیوس و آلین که هر دو از مشاهیر مورخین میباشند میگویند وقتی انطیوخس بقصد امداد اردوهای دور دست خود حرکت کرد طلیعه بهار در رسیده و پرستو آمده در ناحیه که او بود آشیانه ساخته از جمله پرستوئی در سراپرده او آشیانه بنا کرده بود و شامیان یا یونانیان آشیانه ساختن پرستو را در امکنه ایشان میمون و مبارک میدانستند و خراب کردن آن را مشئوم و مورث خرابی و گزند تصور میکردند انطیوخس چون میخواست بزودی خود را به اردوهای ولایات رساند اعتنائی به آشیانه پرستو نکرده حکم کرد سراپرده او را جمع نمودند جمع کردن سراپرده و حرکت کردن انطیوخس همان و رسیدن فرهاد با یکدسته سوار جرار و حمله کردن بر او همان و در همین جنگ و حمله انطیوخس مقتول شد و بواسطه یک دکشت و بغضت موقع فرهاد کار یکسره گشت و عجب اینست که ژولیوس و آلین سابق الذکر میگویند چون انطیوخس اعتنائی به آشیانه پرستو نموده آنرا خراب کرد بخت او برگشته دوچار وبال و ادبار و هلاکت گردید

بعضی از مورخین را عقیده اینست که انطیوخس و قشون حاضر رکاب اردوی او در قشلاق بوده که در اول حوت هوای آن اعتدال هوای اول حمل امکنه دیگر را داشته برفها جمله آب شده و موسم آمدن پرستو در رسیده و این قول شاید خالی از صحت نباشد و در صورتیکه داستان پرستو راست باشد باید هوای قشلاق اقامتگاه اردوی

انطیوخس را

انطیوخس را بوضع مذکور دانیم یا بگوئیم پادشاه پرتشام در ماه حمل حرکت کرده و دوچار فرهاد شده و بوادی بوار رفته است

بنا بر مسطورات اکثر مورخین قبل از آنکه فرهاد پادشاه اشکانی بطرف اردوی انطیوخس حرکت کند مردم شهرهای ایران که گرفتار تعدی لشکریان پادشاه پرتشام بودند عریضه شکایتی بشهریار اشکانی نوشتند و او را در حمله کردن باردوی انطیوخس تحریک و تحریض نمودند و متعهد شدند که در همان روز که او بر سر پادشاه شام میتازد آنها هم باردوهای شامیان بتازند و کار آحاد و افراد آنها را بسازند پس حملهٔ فرهاد بر اردوی انطیوخس و حملهٔ مردم بلاد و ممالک ایران بر اهالی اردوهای دور دست او بدرستی در یکروز بوده است گویند فرهاد برای اینکه انطیوخس را بکلی غافل و خام نماید قبل از حرکت سفرا نزد آن پادشاه فرستاده خواهش صلح و مصالحه نمود انطیوخس از فرط غرور سه شرط برای مصالحه قرار داد یکی آنکه فرهاد برادر او دمتریوس را مغلولاً و تحت الحفظ برای او بفرستد بدون اینکه وجهی مطالبه کند غافل از اینکه فرهاد دمتریوس را چندی قبل مرخص کرده و از راه بیراهه بشام فرستاده شرط دویم آنکه تمام ولایاتی که مهرداد اول در طرف عراق و عرب از سلاطین شام منتزع ساخته فرهاد بجانشینان سلطنت سلوکید مسترد سازد شرط سیم آنکه بعدها فرهاد خود را شاهنشاه نخواند و این لقب را از خویش مسلوب انگارد بنام پادشاهی اکتفا کرده و هر ساله نیز مبلغ گزافی بعنوان باج از ایران بپای تخت پادشاه پرتشام فرستد

جوابی که انطیوخس بسفرای فرهاد داد بیشتر پادشاه اشکانی را بر سر غیرت آورد و او را مصمم بطرف سلطان مغرور راند و شعلهٔ خوف و غرور او را در یکدم فرو نشاند

اکثر مورخین نوشته و گفته اند انطیوخس در اثنای کارزار کشته شد اما این مورخ میگوید چون پادشاه پرتشام خود را مقهور و شهریار اشکانی دید و دانست که محال است از چنگ او خلاص شود با خنجری که در دست داشت خود را هلاک نمود و الیان مورخ مینویسد انطیوخس با خنجر خود را هلاک نکرد بلکه در بالای کوهی ایستاده بود همینکه گرفتار و اسیر شدن خویش را یقین نمود خود را پرت کرد و این واقعه را از سوانح سال صد و بیست و نه قبل از میلاد نوشته اند

چون انطیوخس هلاک شد فرهاد اردوی او را غارت نمود و بقیة السیف قشون او را اسیر کرفت یا بقتل رسانید و عده مقتولین عساکر شام را از آنها که در اردوهای متفرق بودند تا آنها که در اردوی کوچک با خود انطیوخس کشته شدند بعضی سیصد هزار نفر نوشته اند و استاد مستر لنسن نیز این خبر را تصدیق نموده است و اما در میان اسرا یک شاهزاده و یک شاهزاده خانم نیز دیده میشد اما شاهزاده سلوکوس پسر انطیوخس مقتول بود و شاهزاده خانم خواهر شاهزاده و بعضی شاهزاده خانم را دختر انطیوخس ندانسته بلکه دختر دمتریوس محبوس سابق الذکر گفته اند و چنین اظهار داشته که مشار الیها با جو بخانه عموی خود حرکت کرده و با بران آمده در هر حال وقتی او را بحضور فرهاد آوردند پادشاه اشکانی مفتون جمال او گشته در همان مجلس وی را در حباله نکاح خود در آورد و باید دانست که این ازدواج فقط از روی مهر و محبت و عشق و هوا نبود بلکه فرهاد دوم میخواست بواسطه ازدواج با شاهزاده خانم سلوکید حقی هم بر سلطنت بر شام پیدا کند

چون نایرهٔ حرب و قتال منطفی شد و جوش و خروشها نشست و نعش انطیوخس را بحضور پادشاه اشکانی آوردند اگرچه فرهاد پای خود را روی سینهٔ انطیوخس گذاشت و بجسد او خطاب کرده گفت (جسارت و مستی تو را فریب داد ای انطیوخس تو گمان میکردی همانطور که جام شراب را مینوشید مملکت اشکانیان را نیز در طلی گران گذاشته بنوشی این پندار باطل و غرور بی خادع بود) پس از این سخن حکم کرد جسد انطیوخس را بشستند و لباس سلطنت در براو نمودند و تاج پادشاهی بر سرش گذاشتند و در تابوت نقره او را بستند بشام فرستادند که در مقبرهٔ سلاطین اجدادش دفن کنند و بعد از آن با پسر انطیوخس که سلوکوس نام داشت مهربانی زیاد نمود و از اینجا معلوم میشود که فرهاد دوم اشکانی پادشاهی بزرگوار و پر اغماض و با علو همت بوده چه انطیوخس خیلی اسباب زحمت فرهاد شده و کمتر کسی است که اینهمه زحمت از شخصی ببیند و بعد با جسد و پسر آنشخص رفتاری صحیح با مهربانی و محبت نماید و مخصوصاً مورخین متعرض این مطلب شده و صفات حسنهٔ فرهاد را وصف کرده و گفته اند هرقدر این پادشاه در وقت جنگ سخت و صلب بود در غیر وقت جنگ مروت و رحم و مهربانی داشت

بعد از

بعد از هلاک شدن انطیوخس فرهاد از رها کردن دمتریوس و فرستادن او بطرف شام
پشیمان شد و جمعی سوار از عقب او فرستاد که اگر بشام نرسیده و مالک تخت و تاج نشده
او را گرفته معاودت دهند اما تیر از شست و صید از دست در رفته بود و سواران بی نیل مقصود
باز گشتند و دمتریوس بعد از ورود بمقر سلطنت با کلئوپاطره زوجه قدیم خود که زن
انطیوخس برادرش شده بود صلح نمود این پادشاه سلوکید طبعاً بظلم و شرارت میل
داشت و عجب آنکه بعد از چند سال محبوسی ظالم تر و شریرتر شده کارهای بد میکرد
از جمله مادر کلئوپاطره زوجه او که ملکه مصر بود بحرکت وی گشته که لشکر بمصر کشد یعنی
شوهر خود را از سلطنت خلع کرده و دمتریوس را امداد خود را بمصر طلبیده که بقوت
او پسر خود را بر سریر حکمرانی مملکت فرعون جلوس دهد دمتریوس بمغز دیوانه وار
سپاهی تجهیز کرده بطرف مصر راند اما همین که از شام خارج شد اهالی انطاکیه
که پایتخت مملکت بود بشوریدند و دمتریوس وارد مصر نشده بطلمیوس پادشاه
مصر دوم ثانی بر سریر خود متمکن گردید و برای آزار و اضرار دمتریوس یکنفر جوان مصری را
با مرد و مال بشام فرستاد و او را اسکندر نام داد جوان مصری چون بشام رسید به
دستور العمل بطلمیوس سلطان مصر ادعا نمود که من پسر انطیوخس برادرزاده
دمتریوس و وارث تخت و تاج سلطنت بر شام میباشم از آنجا که رعایای دمتریوس
کلاً شاکی و از و ناراضی بودند طبیعی است که دور جوان مصری جمع شوند و بدون بینه
و برهان دعوی او را مسلم دارند جوان مصری مدعی سلطنت شام که خود را اسکندر
مینامید چون تاجرزاده بود زابینا لقب یافت و زابینا در لغت شامی بمعنی تاجر
باشد و مقصود اسکندر تاجر و کاسبزاده خلاصه زابینا دمتریوس را دوچار مشکلات
نمود و دوچار سختی و مشقت بود که از این طرف فرهاد دوم با قشون اشکانی بعراق
عرب تاخت و ممالکی را که در حدود بابل و بین النهرین پدرش مهرداد تملک نموده و
انطیوخس از تصرف او بیرون آورده مجدداً از چنگ سلوکیدها منتزع ساخت و برای
اینکه تفریق کلمه و خلاف و اختلاف در دولت و سلطنت شام پاینده و مستدام باشد
نامه و هدیه با سفیر نزد اسکندر زابینا فرستاد و سلطنت او را در شام تصدیق
کرد و آب در فتنه دوباره بجوی آمد و دولت اشکانی باز نضج و قوامی گرفت لکن ناسازگار

روزگار زحمت و اشکال دیگر برای فرهاد تراشید توضیح و تفصیل آنکه در هنگام استیلای
انطیوخس بر تمام ممالک اشکانی فرهاد از ناچاری بطرف مرو و خوارزم و آن نواحی رفته
و با بلاد تورانی پناه برد و بموجب مسطورات ژوستن با آنها قرار داد که بسواران صحرا
نشین ترک او را امداد نمایند تا شر انطیوخس را دفع کند و ممالک اشکانی را مصفا سازد
و متقبل شد که بعد از غلبه و فراغبال از مالی وافر و مبلغی گزاف بسواران مذکور دهد
و نتیجهٔ گفتگو این شد که در بهار سال صد و سی قبل از میلاد یا صد و بیست و نه صد هزار
سوار تورانی در دره گز جمع شوند و از آنجا حرکت کرده باردوی انطیوخس پادشاه بر شام
حمله نمایند فرهاد بعد از این عهد و قرارداد خود بدره گز که پایتخت قدیم اشکانیان و
مأمن ایشان بود آمد و قبل از آنکه سواران تورانی بمیعادگاه آیند و مهیای کار شوند
عساکر انطیوخس چنانکه ذکر شد مردم را از ظلم و تعدی بستوه آورده و بشورش وادار کرده
بشرح مذکور مصمم دفع و اعدام شامیان شدند و فرهاد از ماجرا خبردار شده بی درنگ
با معدودی از قشون اشکانی آهنگ اردوی انطیوخس نمود و دل از کار او بپرداخت و
عساکر یونانی را تعاقب کرده از حدود متصرفات اشکانی که شط فرات باشد آنطرف انداخت
در اینصورت معلوم است فرهاد دیگر محتاج بسواران تورانی و تجشم آنها نبود اما در
آنوقت که مظفر و منصور در حوالی بابل اقامت داشت شنید صد هزار سوار تورانی
وارد خاک خراسان شدند فرهاد خواست آنها را بمبلغی خیلی کمتر از آنکه وعده کرده بود
راضی کند و معاودت دهد و میتوان گفت فرهاد بی انصافی نمیکرد و ناحق نمیگفت
چه سواران تورانی بدون زحمت جنگ و کشته شدن و مجروح گشتن فی الجمله غنیمتی
بدست آورده بودند و خود عود مینمودند اما حرص و طمع سواران ترک و وعدهٔ مال
بسیاری که بخود داده بودند نمیگذاشت گوش بحرف حسابی دهند نه دلیل و برهان
گماشتگان فرهاد بخرج آنها رفت نه استمالت ایشان در آنها اثری کرد و برای اینکه
فواید منظوره را از راه دیگر حاصل کنند بتاخت و تاراج پرداختند چون فرهاد
از این غایله خبردار گردید هیمر نام را که احتمال میدهیم در اصل ماه مهر بوده
نایب السلطنهٔ عراق عرب نموده خود بجمع آوری قشون مشغول شد تا بواسطهٔ لشکر و زور
اسلحه دفع شر سواران تورانی را نماید

هیمر

(هیرمند کور جوانی زیبا بلکه بگفتهٔ بعضی از مورخین صبیحی بدیع الجمال و ملیحی در
نهایت اعتدال بوده و فرهاد با او عشق و تعلقی داشته و منصب ساقیگری باو داده و از
معتمدان فرهاد بشمار می آمده و اصلاً گرگانی بوده است) فرهاد در اینموقع خبط
کرد یعنی قشونی که جمع آوری نمود اکثر آن عبارت بود از یونانیهای جنگی که در شهرهای
سواحل دجله و فرات سکنی داشتند و جمعی از اسرای یونان که در اردوی انطیوخس آنها را
اسیر کرده و میتوان گفت دو ثلث از تمام لشکری که فرهاد برای نبرد سواران تورانی
تجهیز کرده بود یونانی بودند و مسلم است قشون یونانی برای پادشاه اشکانی چه قسم
جنگ میکند و وفاداری او تا چه حد و اندازه است مختصر با چنین لشکری فرهاد
بطرف خراسان راند و با سواران تورانی برابر شد یونانیهای منزجر و مکدر از فرهاد
بی تعلل بتورانیها پیوستند و خود مدعی و منازع پادشاه اشکانی گشتند که بلکه
کلیهٔ اشکانیان را نابود کنند برای فرهاد نماند مگر معدودی از عساکر اشکانی این نبرد
که طولی نکشید که مختصر قشون فرهاد شکست خورد و خودش نیز کشته شد و کشته شدن
فرهاد دویم را باید اول زوال یا انحطاط دولت و سلطنت اشکانیان دانست چه بعد
از آن با اینکه چند پادشاه قابل در این سلسله وجود یافتند باز رو بترقی نگذاشتند
بلکه در حقیقت در طریق تنزل بودند و قتل فرهاد دویم شاهنشاه اشکانی در سال
صد و بیست و شش قبل از میلاد یا سنهٔ صد و بیست و پنج اتفاق افتاده و اسامی طوایف
تورانی که فرهاد را از تخت و تاج و زندگانی هم محروم ساختند بعضی از مورخین
سارانکو و آزیانی و توخاری ضبط کرده اند و سارانکو احتمال میرود اجداد طایفهٔ
ساروق از ترکمانان حالیه بوده باشند و توخاری همان طایفهٔ توخار اند که ناحیهٔ
طخارستان منسوب بآنهاست و مورخین چینی تورانیهائی را که بر فرهاد غلبه کردند
باسم یووپیشی یا یومیتی نام برده اند و ما را گمان اینکه آنها اجداد طایفهٔ یموت بوده اند
استرابن طایفهٔ سارانکو را ساراکول نوشته و آن محرف سالور است خلاصه معلوم
نیست فرهاد اولاد ذکوری داشته و مجلس شورای اعیان سلطنت او را تصدیق نکرده
از این جهة بعد از فرهاد عم او اردوان دویم که مردی پیر بود بجای او بسریر پادشاهی جلوس
نمود یا فرهاد فرزندی نداشته که جانشین او شود در هر حال چون خبر کشته شدن فرهاد

بعراق

بعراق عرب سبب همین سابق الذکر رایت خودسری برافراشته خودرا پادشاه مستقل عراق عرب ومضافات خواند

فرهاد اگرچه پادشاهی خوشبخت نبود امّا از رشادت وجلادت وبزرگی وبزرگواری وعزم وحزم وفطانت وهوش بهرهٔ کامل داشت در آنوقت که هنوز دوچار بدبختی نشده بود برای اینکه ظاهراً اظهار میل بسلاطین سلوکیه ترشام نماید تاجی بشکل تاج پادشاهان شامی برای خود ساخته برسر میگذاشت ودر روی سکهٔ خود نقش کرد (مگاس ارساکو فیل هلن) یعنی ملک معظم ارشک محب یونان واکثر مورخین لقب فرهاد دویم را امگاس تئو پاتر اوئرژتیز اپیفانس نوشته اند یعنی اعظم وابن الله ونیکوکار ونامدار

امّا شرح اورهوئن وتاریخ آن باید دانست که آن ناحیه میباشد که امروزه شهر اورفه که مرکز لوا متصرف نشین وتابع ولایت حلب میباشد در آن واقع است واین ناحیه در ازمنهٔ مختلفه والسنهٔ ملل بچند اسم موسوم شده چنانکه آنرا آدس وآود واورها وروها ورآفیا نامیده اند واخرالامر رافیا اورفه شده پس اورهوئن قدیم اورفهٔ حالیه است وفرنگیها آنرا ازدیس مینامند وشهر اورفه امروزه دارای سی هزار نفر جمعیت میباشد مسجد جامعی در آن ساخته شده که از حیثیت طرح وبنا ممتاز است مزار مشاهیر رجال اورفه زیارتگاه زوّار گردیده واماکن متبرکهٔ شریفهٔ دیگر نیز در آن دیده میشود واز آنجمله است مغارهٔ معروف به مولد حضرت ابراهیم علیه السّلم ودر آن مغاره صندوقی مانندی از سنگ مرمر سبز است که آنرا گهوارهٔ حضرت ابراهیم میدانند گویی که محل ولادت حضرت ابراهیم باشد واسم محلهٔ آبادی از این شهر است متصل بمغارهٔ مزبور چند مزار میباشد ومیگویند آن مزارات مضاجع حضرت ایوب علیه السّلم وجابر انصاری وابوعبیدهٔ جراح وبدیع همدانی ومسعود خراسانی است ومردم بزیارت مضاجع مزبوره می آیند در عهد قدیم آتشکدهٔ بسیار بزرگ معتبری از مجوس در این شهر بوده وهمیشه در آن آتش افروخته وآن فروزنده سوزنده را نایب مناب آفتاب جهانتاب که مجوس پرستندگان آن بودند پنداشته ووایالوصف بان آتش حرمت بلکه ستایش مینمودند آبی از زیر سنگ متصل بقلعه از خارج بیرون می آید ودر حوض با اصطلاحی میریزد که صد ذراع طول وهفتاد ذراع عرض آنست حوض مزبور را با قطعه سنگهای

سنگهای بزرگ تراشیده بشکل مربع مستطیل ساخته اند و آبی که در آن میریزد و از آنجا
در جدولهای منظم جریان یافته باغات و زراعتهای حوالی شهر را سیراب میکند معروف
بعین خلیل الرحمن است یعنی چشمهٔ حضرت ابراهیم ع

مرحوم سلطان سلیمان ملقب و مشهور بقانونی ابن سلطان سلیم اول زاویهٔ معتبری در
اورفه بنا نموده که فقرا و ابناء سبیل و ارامل و ایتام در آن منزل میکنند و بآنها اغذا
داده میشود قلعهٔ خرابه از ابنیهٔ قدیمه در این شهر دیده میشود و آن معروف بعمارت
سلطنتی نمرود است دو ستون از سنگ تراشیده بالای برج قلعهٔ خرابه نصب کرده اند
و فاصلهٔ ستونها از یکدیگر چهل ذراع است اهالی اورفه بر این اند که این ستونها را
برای منجنیق (مِنجانیك) حضرت ابراهیم علیه السلام ساخته اند و از آنجا آنحضرت را باتش
انداخته جمعی از علما و فضلا و شعرا و صاحبان تالیف و تصنیف منسوب باین شهر میباشند
از آنجمله سلطان الشعراء نابی که از اساتید شعرای عثمانی گفته اند از معاریف اورفه است

اما تاریخ قدیم اوسرهوئن یا اورفه آنچه متعلق بما قبل اسکندر کبیر است حتی این است
که از آن خبر و اطلاع درستی نداریم همینقدر میدانیم یونانیها که با اسکندر باین حدود
آمدند این ناحیه را بنام پای تخت قدیم مقدونیه که ادس یا ادسا نام داشت ادس
گفتند و چون اسکندر کبیر درگذشت این ولایت نیز مثل اغلب ولایات و ممالک آسیا
داخل قلمرو سلاطین سلوکیه در شام گردید یعنی حکمرانان اوسرهوئن باجگذاران
پادشاهان سوریه گردیدند

پیشتر ذکر شد که چون اودهوی بارشو ثو یا اوسرهواس پسر حویای عرب بسلطنت
این ناحیه جلوس کرد این مملکت را اوسرهوئن گفتند یعنی مملکت اودهوی یا
اوسرهواس یکی از مصنفین گوید بنای آبادی شهر این ناحیه را اودهوی نهاد
و چون ولایت را معمور و دارای شهری نمود خود را پادشاه این سرزمین خواند
و اکثر اورهوی را اهل شام دانسته و گفته اند این سلطنت تا دویست و چهل و سه
بعد از میلاد در خانوادهٔ او بماند

بعقیدهٔ بعضی در زمان سلطنت انطیوخس هفتم شهر اورفه که آنوقت معلوم نیست
چه نام داشته پایتخت مملکت و سلطنت اوسرهوئن شده و این تقریبا مطابق با سال

یکصد و سی

یکصد و سی قبل از میلاد میشود و او ان پادشاهی فرهاد دوم پسر مهرداد که شرح سلطنتش نگاشته شد

یکی از مورخین که اسامی چند نفر از سلاطین اوسرهوئن را ضبط کرده گوید بعد از اورهوئی عبد و پسرش ساعور یا ساعور بسلطنت جلوس نمود و پس از و فراداشت بعد مبار و بعد بکرو و طایفه بکرو که بنی بکر باشند چون در ناحیه دیار بکر سکنی داشته آن ولایت باسم آنها موسوم شده بعد از بکرو و پسرش بکر پادشاهی یافته بعد مانو بعد ابکار یا ابقار و چند نفر از سلاطین اوسرهوئن مسمی بهمین اسم که ابکار باشد بوده این است که برخی گفته اند چنانکه سلاطین اشکانی همه خود را اشك یا ارشاك یا ارساس مینامیده سلاطین اوسرهوئن هم همه خود را ابکار نامیده و در سکه های آنها لفظ ابکار و مانو هردو نقش شده

حق اینست که سلاطین این سلطنت کوچك را باید باجگذاران یا حکام سلاطین اشکانی و بعد از آن حکمرانان دولت قیاصره روم گفت نهایت آنکه اسم سلطنتی هم داشته اند چه از سال صد و چهارده قبل از میلاد که رومیها بر ارمن غلبه کردند تا سنه سی و چهار قبل از میلاد این ایالت در تصرف دولت روم بود مگر قسمتی از جنوب این مملکت که از اولاد سلاطین قدیم مالك بودند و در آن حکمرانی مینمودند تا ارشام یا ارسام برادر تیگران اول که ظاهرا سیزدهم پادشاه اوسرهوئن باشد اینمملکت کوچك را تصاحب و تصرف کرد و نیز تلمهارای از مورخین شام اسم ارسام یا ارشام را معن سافلو ضبط کرده محققین اهل خبر گفته اند ارسام یا معن نه تنها یك قسمت ارمن و تمام اوسرهوئن را ضبط و مسخر نمود بلکه مملکت ادیابن که حالا موسوم بموصل گردیده است او را شد و پسرش ابقار یا ابکار او خومو یا او خومو بعد از پدر جای او بگرفت و این ابکار را منو یا زس نیز نامیده اند و یکی از اولاد او که معروف بر ان ت است و او را منو اسانا در وغ میگویند و شاهها ایازس بعد از منو یازس سلطنت یافت

مورخ دیگر فهرست اسامی سلاطین اوسرهوئن و سال جلوس و وفات آنها را از قرار ذیل نگاشته است

اورهوئی یا رشوز و یا شیوز و جلوسش در صد و سی و دو قبل از میلاد و اورهوئی

رهاء ابن بلند بن مالك بن ذعر را دانسته اند وكلبى در كتاب انساب البلاد میگوید رهاء بانی شهر معروف ادس پسر سبند است و او پسر مالك ابن ذعر ابن حجر ابن جذيلة ابن لخم میباشد آور هوئی در سال صد و بیست و هفت قبل از میلاد درگذشته و باقی را ما بنحو فهرست مینگاریم

عبدو بارماز ور یا عبد بن معذور	جلوس ۱۲۷ قبل از میلاد	وفات ۱۲۰ قبل از میلاد
یاراداشت بارفابار و یا بن غابر	جلوس ۱۲۰	وفات ۱۱۵
بکرو یا بکر اول بار یاراداشت	۱۱۵	۱۱۲
بکرو یا بکر دوئم بار بکرو	۱۱۲	۹۲
معنو یا معن اول	۹۲	۹۰
ابقار یا ابکار اول ملقب به فیکو	۹۰	۶۹
ابکار دوئم بار ابکار	۶۹	۵۳
معنو یا معن دوئم ملقب به الوهو یعنی خدا	۵۲	۳۴
یاکوری یا فیروز	۳۴	۳۰
ابکار سیم	۳۰	۲۶
ابکار چهارم ملقب به سوموکو	۲۶	۲۳
معنو یا معن سیم ملقب به سافیلولو	۲۳	۶
معنو یا معن چهارم بار معنو	۶ بعد از میلاد	۱۳ بعد از میلاد
ابکار پنجم ملقب به اوخومو	۱۳	۵۰
معنو یا معن پنجم بار ابکار	۵۰	۵۶
معنو یا معن ششم بار ابکار	۵۷	۷۰
ابکار ششم بار معنو	۷۱	۹۱

از سال نود و یك بعد از میلاد تا صد و هشت سلاطین اشکانی ارمن در ناحیه اوسرهوئن سلطنت کرده بعد باز از خانواده سابق الذکر غیر آنها در تحت سلطنت سلاطین اشکانی ایران از قرار تفصیل ذیل حکمرانی نموده اند

ابکار هفتم بار ایازس	۱۰۸	۱۱۵

یاردنا ناسپات

پارتا ناسپات اول غاصب سلطنت	۱۱۶	۱۲۰
پارتا ناسپات دوم ایضاً غاصب	۱۲۰	۱۲۱
معنو پامعن هفتم پار اباز	۱۲۱	۱۳۸
معنو پامعن هشتم پار معنو	۱۳۸	۱۶۲ از سلطنت خلع شده
وال پادوصاهر پاوائل بر صخر غاصب	۱۶۲	۱۶۴
معنو پامعن هشتم پار معنو در ثانی پادشاه شد	۱۶۴	۱۷۶
ابگار هشتم سبی ور روس پار معنو	۱۷۶	۲۱۳
معنو پامعن نهم پار ابگار	۲۱۳	۲۲۵
ابگار نهم پار معنو	۲۲۵	۲۴۳

وهرجا لفظ پار در این لوحه دیده شود بمعنی ابن و پسر است مثلاً ابگار پار معنو یعنی ابگار پسر معنو و حاصل کلام آنکه ناحیهٔ اوسرهوئن مدتی در تحت سلطنت سلاطین اشکانی ارمن بوده بعد جزو سلطنت پادشاهان اشکانی ایران شده و رومیها در سال دویست و شانزده بعد از میلاد این ناحیه را سوای شهر پایتخت که در تصرف ولاد سلاطین قدیم ادس بود تصرف کردند و در سال دویست و چهل و سه بعد از میلاد کلیتهٔ آنرا تملک نمودند و غانوادهٔ سلاطین آنجا را برانداختند و ولایت اوسرهوئن در تصرف سلاطین روم بیزانس بماند تا تقریباً سال ششصد و چهل بعد از میلاد بعد اعراب و مسلمین آنرا متصرف شدند و بنی همدان در آنجا حکومت یافتند بعد از آنها بنی عقیل که در موصل سلطنت داشتند آنجا را متصاحب کردند و در سال هزار و چهل میلادی مطابق چهارصد و سی و دو هجری ناحیه و شهر ادس را سلاجقهٔ روم بگرفتند بعد سلاطین بنی امیه آنرا از مسلمین منتزع ساختند و حکام بر آنجا کاشتند آمّا حکمرانان آنها مسلط و مستقل شده خود را دوک خواندند پس از آن بودون بولونی از اهل اروپا با مجاهدین فرنگ آن ولایت را مسخّر کرد و تا هزار و صد و چهل و شش میلادی مطابق پانصد و چهل و یک هجری در تصرف فرنگها بود آنگاه نورالدین چلبی در سنهٔ مذکوره آنجا را فتح نمود در سال هزار و صد و هشتاد و دو میلادی مطابق پانصد و هفتاد و هشت هجری صلاح الدین ایوب سلطان مصر بتملک آن ایالت پرداخت

در سنهٔ هزار و دویست و سی و چهار میلادی مطابق ششصد و سی و دو هجری سلاجقهٔ
قونیه آن ناحیه را گرفتند در هزار و دویست و پنجاه و شش میلادی مطابق ششصد و پنجاه
و چهار هجری هلاکوخان آنجا را قتل و غارت نمود در هزار و سیصد و نود و یک میلادی
مطابق هفتصد و نود و چهار امیر تیمور گورکان آن ملک را مسخر کرده مدت بیست روز
در این ناحیه ماند و اهل خبر دانند که سنهٔ مذکوره سال اول یورش پنجسالهٔ
امیر تیمور است و مورخین ما اغلب اورها و رها را که همین اورفه و اوسرهوئن باشد
رهاء نوشته‌اند بعد از آن زمانی تراکمه و چندی دولت ایران مالک آن مملکت بودند
تا در سال هزار و ششصد و سی و هفت میلادی مطابق هزار و چهل و هفت هجری
دولت عثمانی آنرا ضمیمهٔ سایر ممالک خود ساخت

فصل هشتم

در سلطنت اشک پادشاه هشتم موسوم به اردوان دوم

این پادشاه که ملقب به مکاس تئوپاتر یعنی اعظم و ابن الله و فاتح بوده در سال
یکصد و بیست و شش یا اوایل سنهٔ صد و بیست و پنج قبل از میلاد بجای فرهاد بر تخت
سلطنت جلوس کرد و باید دانست مجالس شورای دولتی او را بسلطنت انتخاب و
اختیار کردند پس معلوم میشود که فرهاد پسر مهرداد پادشاه سابق فرزند و پسری
نداشته که بجای پدر نشیند یا اگر داشته قابل پادشاهی نبوده بنابراین دو مجلس دولتی
عم فرهاد را که اردوان دویم باشد جانشین او قرار دادند اردوان دویم وقتی بپادشاهی
رسید پیر بوده و دو سال یا سه سال بیشتر سلطنت ننمود و میتوان گفت از این قلیل
مدت حکمرانی هم تمتع و لذتی نبرد چه عراق عرب کلیهٔ مغشوش گشته و دشت قبچاق و
ارمنستان که تمکینی بسلاطین اشکانی داشتند و باجی میدادند دم از خودسری
و استقلال زدند و در فارس و خوزستان ولات نیز خود را پادشاه مستقل خواندند
تبعهٔ یونانی پادشاه اشکانی هم نمیتوانستند بعدها خود را طرف وثوق و اعتماد
اشکانیان

اشکانیان فرار دهند تورانیها هم که بخود سری و دشمنی پرداختند و فرهاد را کشتند
در بینوقت خصم و مدعی بشماری آمدند پس از چنین وضع آشفته و پریشان اردوان دویم
چه حظ و بهره میتوانست برد و توضیح آنکه هیمرسس نامی را فرهاد در طرف بابل حکومت
داده بود او بواسطهٔ جنگهای بیمعنی با همسایه و تعدیها که بر غایا کرده بوده مبغوض
جمله گشته مردم بابل و کلیهٔ عراق عرب بطوری با او بد شده بودند که هرگز ممکن نبود
اظهار رغبت و میلی بپادشاه اشکانی نمایند و قصد خدمت او داشته باشند
یونانیها هم که در جنگ فرهاد با تورانیها بیوفائی کرده و بدشمن پیوسته فرضاً که عرض
خدمتی میکردند تکیه بگفتار و اظهار آنها ممکن و معقول نبود تورانیها که بهترین
یار و مددکار و خدمتگذار اشکانیان بودند حالا رنجیده خاطر و دشمن و خونی اند
سایرین هم که این ضعف و انقلاب را مشاهده میکنند فرصت را غنیمت شمرده بار تبعیت
و اطاعت را از دوش می اندازند بلی فقط خوشبختی موقتی اردوان دویم این بود که
تورانیها بتاراج بعضی از بلاد خراسان قناعت کرده مراجعت به اهل و الوس خود
نمودند سال اول سلطنت اردوان دویم باین نهج گذشت اما چون پادشاه پیر مرد
و مدبر بود یقین داشت اگر تورانیان را که هر گونه جسارت نموده اند و خون پادشاهی را
ریخته تنبیهی سزا ننماید بیشتر جری و جسور شده مملکت او را خواهند تاخت بنا
بر این پیشتر دستی کرده در ابتدای سال دویم سلطنت خود لشکری فراوان تجهیز
نموده بجنگ وحشیهای توران رفت و با آنها مصاف داد و در اثنای محاربه تیری
در سال دوم ببازوی او خورد و هلاک شد و این واقعه یعنی قتل اردوان دویم یا سیم
سلطنت او بود

در اینجا مزید بصیرت و اطلاع مطالعه کنندگان را مجملی از وضع و حالات و عادات این
طایفهٔ وحشی صحراگرد تورانی که در آن زمان اسباب خرابی و وحشت ملل متمدنه
بوده اند مینگاریم

اولاً طوایف وحشی صحراگرد تورانی که جار لصیق ممالک مشرقی اشکانیان بودند
در صحراهای وسیع شمال آسیا که از محیط آرکتیک بجبال تیانشان و رود خانهٔ
زاکسارت که سیحون باشد امتداد یافته از ازمنهٔ سالفه که هیچ تعیین آن ممکن نیست

بهمین روش یعنی بصحرا گردی معتاد و چند طایفه بوده و هیچوقت پادشاه یا رئیس مستقلی نداشته اند گاهی برای تاخت و تاز بلاد متمدنهٔ مجاوره باهم اتفاق نموده جمعیتی زیاد از سوار و پیادهٔ غارتگر جنگی تشکیل داده باطراف هجوم و حمله نموده بعد از قتل و غارت و بدست آوردن الجه و اسیر به یورتهای اصلی خود مراجعت مینمودند گاهی هم تاخت و تاز آنها بطور الامانی یعنی بغتته بود که از سیحون و جیحون گذشته داخل صحرای خوارزم شده تا گرگان و استرآباد می آمدند هرچه بدستشان می آمد چپو میکردند و باز میگشتند در اوایل سلطنت اشکانیان یعنی در سال دویست و بیست قبل از میلاد یا چند سال پیش و پس این الامانی و غارتگری طوایف تورانی را خیلی خوش آمده لذتی از آن برده بنابراین بر جسارت آنها افزوده شد و مایل به اقامت بعضی از نقاط ترکستان که عبارت از اراضی بین النهرین سیحون و جیحون باشد شدند و اشکانیان چون اصلاً از این طایفه بودند بسابقهٔ هم جنسی با آنها مدارا مینمودند بلکه معاهده فیما بین آنها و دولت اشکانی برقرار شد مبنی بر اینکه در بعضی مراتع و النگها و سبزه زارها اغنام و مال و مواشی خود را بچرانند و باجی یعنی چیزی از این بابت بسلاطین اشکانی بدهند و چون موسم سبزی صحرا در گذرد به یورت و مساکن اصلی خود معاودت نمایند و یورت و مسکن اصلی آنها از قراری که خود انتخاب کرده بودند بالای سمرقند در ساحل رودخانهٔ آقسو بود

بنابر مسطورات مورخین چینی در سال دویست یا دویست و پنج قبل از میلاد دو طایفهٔ بزرگ از طرف شمال یعنی از اراضی واقعهٔ در مغرب شانسی حرکت کرده بجانب جنوب آمدند این دو طایفه موسوم به یوشی بودند و چون قوم با عدت و عظمت هیاطله آنها را غارت نمودند غارت زده ها مجبور شده جلای وطن اختیار کردند و قدری که راه پیمودند دو قسمت شدند قسمتی مستقیماً بسمت جنوب رانده تبت را متصرف نمودند قسمت دیگر بطرف جنوب غربی حرکت کرده بطایفهٔ سو که در صحاری مغرب رودخانهٔ ایلی سکنی داشتند رسیدند طایفهٔ سو از حملهٔ طایفهٔ یوشی فرار کرده بحدود فرغانه و سیحون آمدند که در این صحرا فیما بین یوشی و طایفهٔ اوزبوم که شاید اوزبک باشد جنگی اتفاق افتاده یوشی شکست خورده بطرف سیحون رانده

آخر الامر طایفهٔ سو در سمت کاشغر و باختر و آن نواحی قرار گرفتند و یوشی که از
او ز یوم شکست خورده در اراضی ما بین جیحون و بحر خزر یعنی در صحرای خوارزم بودن
اختیار کردند و این دو طایفه اسباب وحشت ملل متمدنه نزدیک با آنها گردید و مسلم
است که در هر عصر و زمان متمدنین اهل عالم از حمله و غلبهٔ وحشیان صحراگرد بیشتر
وحشت داشتند تا از استیلای دولتی با تمدن چه اگر دولت متمدنی بر مملکتی غلبه نماید
بنیاد تمدن یعنی صنایع و علوم و حرف آنها را بر نمی اندازد برخلاف ملل وحشی
که اثری از آن اصول و دعایم عالم انسانیت باقی نمیگذارد بلکه اول آنجمله را باطل
کرده بعد بقتل و نهب میپردازد و نظیر این واقعه بسیار واقع شده از جمله در زمان
کی اکبر پادشاه پیشدادی ایران تقریباً در ششصد و سی سال قبل از میلاد جماعت
تورانی با یران تاختند و بسا خرابیها کردند و بعد جنگهای سختی که کیخسرو بزرگ و
دارای کبیر با تورانیها کردند غالباً برای این بود که آنها را مانع شوند و نگذارند
بمملکت ایران ورود نمایند خلاصه همینکه طایفهٔ سو و یوشی در صحراهای خوارزم و
فرغانه و بالای سمرقند سکنی گرفتند مسکن خود را مأمن اشرار و قاطعان طرق و
قاتلین قرار دادند هر کسی با هر طایفهٔ شرارتی میکرد یا مالیات دیوان را ادا نمینمود
پناه با آنها میبرد و این بود و بسط اراضی منصرفی طایفهٔ یوشی تا با طراف دریاچه
هیرمند سیستان رسید این بود که سیستان را ساکاستانه خواندند یعنی اراضی
طایفهٔ ساکا یا سیت و ساکاستانه رفته رفته سکستان شد و سکستان را اعراب
سجستان کردند و یک شعبه از طایفهٔ یوشی که در اراضی مذکوره سکنی داشتند
بقصد تاخت بسمت هندوستان راندند و تا پنجاب رفتند و اکر در سال
پنجاه و شش قبل از میلاد پادشاه هند جلو آنها را نگرفته بود تمام هندوستان را
چاپیده بودند و باید دانست که اگر چه اسم مخصوص طایفهٔ مزبوره یوشی بود
اما معروف به ساکا و سیت شده و چون شعب کثیره از آنها منشعب گشته هر شعبه هم
اسم مخصوص داشته چنانکه ژت و داهی و طخاری و خراسمی و ساکاروکی هم از
این طایفه بوده اند و داهی آنها بوده که در دهستان بورت اختیار کرده و طخار
در طخارستان و خراسمی در خوارزم و ساکاروکی باید ساردی گلی باشد و این

قبایل

قبایل اکرسامی علیحده داشتند اما همه را یکی الک و عادت بوده جمله احمال و اثقال خود را بواسطهٔ عرابه دو تکره حمل و نقل میکردند اسلحهٔ آنها تیر و کمان و نیزه بوده آهن را نمیتوانستند از سنگ خارج کنند از مفرغ پیکان میساختند و در چادر آینه و کلاه خود قطعات طلا نصب میکردند بعضی از مورخین را عقیده اینست که این طوایف آدم هم میخورده اند و گویند مخصوصاً پیران قبیله را میکشتند و گوشت آنها را می‌پختند و در ضیافت میخوردند و پیکان تیرهای خود را با خون متعفن شده انسان یا با سم زهرآلود میکردند و اردوان دویم که در جنگ با این مردم کشته شد یکی از همان تیرهای زهرآلود کار او را ساخت و شک نیست که کشته شدن اردوان باز مبلغی بر جسارت طوایف تورانی افزود چه در مدت قلیلی دو نفر پادشاه اشکانی را کشتند و اینمعنی بالطبع آنها را متهور میسازد و بر قوت قلب آنها می افزاید

سال عمر اردوان دویم را مورخین نود و شش سال نوشته اند

فصل نهم

در سلطنت اشک یا آرشاک یا ارساس نهم موسوم به مهرداد دویم

اشک نهم یا مهرداد دویم را لقب مگاس او و ژنترا پیفانس تئوز فیلهلن بوده یعنی اعظم و نیکوکار و نامی و خداوندگار یا خداوند و محب یونان و مورخین ارمنی اسم این پادشاه را ارشاقان ضبط کرده اند

مهرداد دویم در سال صد و بیست و سه قبل از میلاد به تخت سلطنت جلوس کرد و از همان روز که خود را مالک تخت و تاج دید بخونخواهی پدر و بنی عم خود فرهاد دویم و اردوان دویم که بدست قبایل تورانی کشته شده بودند کمر بست و با آنقوم جنگهای بسیار سخت کرد

ژوستن مورخ میگوید مدت محاربهٔ مهرداد دویم با طوایف تورانیه بدبگشت

یعنی چند سال طول کشید و اخر الامر بر آنها غالب آمد و از شاهزادگان خانوادهٔ
سلطنت اشکانی یکی را حکمرانی ترکستان و افغانستان و حدود هند داد و این شاهزادهٔ
حکمران سر سلسلهٔ سلاطین اشکانی هند و تورانی است که معروف بسلاطین
کوشان میباشند

اردوان دویم در قلیل مدت سلطنت خود چنانکه پیش ذکر شد اهتمام تمام در مقهور
نمودن قبایل تورانی داشت لکن باین قصد و فوز فایز نگردید چه این سعادت و خوشبختی
مهرداد دویم را نصیب بود و در مدتی که اردوان دویم و مهرداد دویم باینکار خطیر
و امر مهم اشتغال داشتند گویی کلیتاً حدود غربی مملکت خود را فراموش کرده بودند
و عراق عرب و شام و سلطنت سلاطین بر شام و دولت سلوکیدی و فوایدی که در آن وجود
داشتند از خاطر آنها رفته و اگر این دو پادشاه اشکانی گرفتار کار طوایف تورانی
نبودند در چند سال آخر میتوانستند تمام ممالک سلاطین بر شام را انتصاحب و
تملک نمایند چه در مدت مزبوره دولت سلوکیدی دچار انقلاب و سوانح عظیمه بوده و
ضبط و تسخیر مملکات آن دولت برای پادشاه اشکانی کمال سهولت و اسانی را داشت
اما مهرداد دویم اگرچه باین نعمت و فیض عظیم فایز نگشت لکن از طرف قبایل وحشی
تورانی آسوده شد و دوباره سلطنت اشکانی را بزرگ کرده آب رفته را بجوی آورد
بعقیدهٔ بعضی از مورخین چون مهرداد دویم بر طوایف تورانی غالب آمد مملکت
سیستان را نیز ضمیمهٔ سایر ممالک خود گردانید و تا آنوقت اشکانیان در سیستان
دخل و تصرفی نداشتند مختصر بعد از آنکه مهرداد کار حدود شرق پرداخت بسمت
مغرب تاخت چه اینطرف را نیز هیمر حکمران عراق عرب و مضافات مغشوش کرده بود
بالجمله چون موکب پادشاه اشکانی بطرف عراق نهضت نمود بدون زحمت و مشقت
بسیار هیمر مقهور و مغلوب شد و بحکم مهرداد او را بکشتند پس از آن شهریار
اشکانی بر فارس و کرمان و خوزستان تسلط یافت و این نواحی جمله او را
مصفا گشت

در اینجا مناسب مینماید که مجملی از وضع سلاطین سلوکیدهٔ برشام که با مهرداد دویم
معاصر بوده اند بنگاریم بنا بر انچه را یکی از مورخین در سال نود قبل از میلاد

نوشته نقل مینمائیم نویسنده مزبور میگوید سلطنت سلاطین بر شام از سال صد و
بیست و پنج قبل از میلاد رو بضعف و تنزل گذاشت بلکه مایل بزوال گردید
بعد از الکساندر دبینا چنانکه پیش گفتیم انطیوخس هشتم ملقب و معروف به
کریپس پادشاه شد و کری پس بمعنی دماغ کج است این سلطان و مادرش
کلئوپاطره شراکت سلطنت مینمودند و انطیوخس هشتم تا اطاعت مادر میکرد سلطنتش را
قوتی بکمال بود لکن پس از چندی بنای خودرائی و نافرمانی را گذاشت لهذا مادرش
خواست او را مسموم کند چنانکه برادرش سلوکوس را همینطور تلف کرده بود انطیوخس
ملتفت شده همان زهری را که مادر برای او آماده کرده بخورد خود شداده او را
نابود نمود و مدت هشت سال با قدرت تمام کار سلطنت میپرداخت پس از اینمدت
برادر مادری او که نیز انطیوخس نام داشت و پسر انطیوخس سیدتس که بدست فرهاد ثانی اشکانی
مقتول شد طغیان کرد و بر برادر یاغی گشت این دو برادر که یکی معروف به انطیوخس
هشتم و دیگری مشهور به انطیوخس نهم بود چند جنگ با هم کردند اولی که انطیوخس
دماغ کج باشد در قطری از مملکت شام مسلط بود و دومی که او را انطیوخس
سیزیک میگفتند در ناحیه دیگر و این دو دست از زد و خورد نکشیدند تا در سال
نود و شش قبل از میلاد انطیوخس هشتم معروف به دماغ کج در میدان جنگ کشته شد
و از وی پنج پسر ماند و هر یک پنج مدعی سلطنت بر شام بودند یعنی هر یک خود را وارث
تخت و تاج پدر میدانستند و هیچیک تمکین آن دیگری نمینمود و اسامی این
پنج پسر از اینقرار است سلوکوس ششم انطیوخس یازدهم فلیپ دمتریوس
انطیوخس دوازدهم

خلاصه انطیوخس نهم ملقب به سیزیک نیز بعد از برادر خود انطیوخس دماغ کج
نتوانست چندگاهی از سلطنت متمتع گردد چه سلوکوس ششم در جنگ سختی طوری
او را مقهور ساخت که وی از بیچارگی و استیصال خود را بکشت و پسری از وی باقی
ماند که او را انطیوخس دهم گفتند و انطیوخس دهم خود را اوزبیوس یعنی مقدس خواند
انطیوخس مقدس قوتی تجهیز کرده با پسر عم خود سلوکوس ششم مصاف داد و چون
مردم از تعدی و سوء سلوک سلوکوس ششم خیلی مکدر بودند بلکه بستوه آمده

دفع

دفع شر او نمودند یعنی وی و اهل و نزدیکانش را در قصر سلطنتی بسوزانند چون او
از میان برداشته شد انطیوخس یازدهم و برادر کهتر او فلیپ مدعی سلطنت شدند و
متفقاً بپادشاهی پرداختند و با انطیوخس مقدس جنگ کردند و شکست خوردند و
در هنگام فرار و عبور از رودخانهٔ اورنت که نهر عاصی باشد انطیوخس یازدهم در
آب این رودخانه غرق شد و تنها فلیپ ازین هنگامه جان بدر برد و تهیهٔ کار پرداخت
و قشونی جمع آوری کرده سال بعد با انطیوخس دهم (مقدس) مجدداً مصاف داد
انطیوخس دهم درین جنگ مغلوب شده فرار نموده در مملکت اشکانیان پناه
جست و بعد از فرار او فلیپ مملکت بر شام را با برادر خود دمتریوس سیم قسمت کرد
انطاکیه پای تخت فلیپ و دمشق دار الملک دمتریوس گردید و بعدها میان این
دو برادر نیز نزاع در گرفت دمتریوس ابتدا انطاکیه را محاصره نمود پس از آن
حلب را و در آن هنگام که فلیپ در حلب محصور بود سردار اشکانی موسوم به سیناکی
که در آن حدود اردو داشت و یکی از مشایخ اعراب که او را ازیزن یا زیزن
میگفتند بکمک او آمدند اردوی دمتریوس را زده و از حلب پراکنده ساختند
و خود او را اسیر کرده نزد پادشاه اشکانی فرستادند پادشاه اشکانی کمال
مهربانی را با او نموده مملکتی از ترکستان را بسیورغال بوی داد دمتریوس با آن
مملکت رفته بعد از چندی توقف در آنجا درگذشت و این واقعه چون در سال
نود قبل از میلاد واقع گردیده و جلوس مهرداد چنانکه گذشت در سنه صد و
بیست و سه یا صد و بیست و چهار قبل از میلاد بوده باید گفت واقعهٔ مزبوره
تقریباً مقارن سال سی و چهارم سلطنت مهرداد دویم واقع شده و ازین جمله
روشن و آشکار میگردد که اگر مهرداد گرفتار طوایف تورانی و سوانحی
که از آشوب و طغیان آنها متولد شده نبود درین هرج و مرج سلطنت بر شام
چه قدر میتوانست منتفع شود بعبارة اخری ممکن بود تمام ممالک سلاطین
سلوکید را تملک نماید

نیز یکی از مفاسد که ناشی از طغیان طوایف تورانی شد و اسباب زحمت
مهرداد دویم گردید استقلال سلطنت ارمنستان بود   توضیح آنکه

ازچند

از چندگاه پیش یکی از شاهزادگان اشکانی در ارمنستان حکمرانی داشت و اگرچه او و
اخلاف او را پادشاه میخواندند ولی تا اینزمان مطیع و خراجگذار بنی اعمام خود یعنی
پادشاهان اشکانی ایران بودند و ایشان را بشاهنشاهی میشناختند حکمران
و شاهزادهٔ ارمنستان چون مهرداد را گرفتار کارزار با ایل وحشی تورانی دید آن
اوایل سلطنت این پادشاه استقلال خود را اعلان نموده ظاهر ساخت

یکی از مصنفین میگوید چون تیگران پادشاه ارمنستان خود را مستقل دانست و در
آسیای صغیر و قفقاز استیلا و قوتی حاصل نمود خود را شاهنشاه ارمن خواند بلکه
مورخین ارمنی میگویند مهرداد دویم شاهنشاه اشکانی ایران از لقب شاهنشاهی
استعفا کرد و شاهنشاهی پسر عم خود پادشاه ارمن را تصدیق نمود و خود بخطاب
پادشاهی قانع گشت بعضی آثار امنه بجای تیگران اسم پادشاه مستقل ارمن را آرداشز
نوشته اند و آرداشز همان اردشیر است

زمرهٔ از مورخین لاتین میگویند مهرداد دویم چون در مملکت ایران مجدداً باوج
اقتدار رسید لقب شاهنشاهی خود را باز دارا گشت و ازدیاد بصیرت را از اینجا
شرحی از ارمنستان و سلطنت و حدود مملکت آن درج مینمائیم

تاریخ ارمنستان از تواریخ ممالک و دول لعدکمال شرح و بسط است ما در اینجا مجمل
و خلاصهٔ از آن باندازهٔ لزوم مینگاریم و ابتدا بجغرافیای آن میپردازیم

ارمنستان در طرف مغرب مایل بشمال ایران واقع است حدود آن در شمال رود کر
و کوههای گرجستان است تا سرچشمهٔ شط فرات و در شمال غربی تا بحیرهٔ جلو و فرات
و از این نقطه تا کوه جبلو واقعه در مرگور و در جنوب سلسلهٔ جبال کردستان
و در مشرق نیز بعضی از نقاط غربی آذربایجان آن مملکت را محدود میسازد و در
آن اوقات میتوان گفت محال ماکو و خوی و ارومی و قراباغ و ایروان و نخجوان
و قارص و غاقرمان و بایزید و موش و تبلیر و وان و ارزنجان و خربوت و ملاطیه
و بیره جملهٔ از ارمنستان بوده است این بود حدود ارمنستان کبیر اما ارمنستان
صغیر این مملکت تقریباً در شمال لوای قره سرای شرقی و در غرب لوای توقات تابع سیواس
و لوای بیکدن تابع ولایت قونیه و در جنوب لوای ایچ ایل تابع ولایت اطنه و لوای عینتاب

و لوای

ولوای اورفه تابع ولایت حلب و در شرق لوای ملاطیه و خرپوت تابع ولایت معمورة العزیز
و لوای ارزنجان تابع ولایت ارزنة الروم محدود میباشد و بطرز محدوده اربعهٔ مسطوره
لوای سیواس و لوای قیصریه و لوای مرعش و لوای قوزان و لوای اطنه داخل این مملکت
بوده است و امتداد ارمنستان صغیر از شمال شرقی بجنوب غربی است

اما تاریخ ارمنستان از قراریکه مورخین ارمنی نوشته اند سه هزار سال قبل از
تولد حضرت عیسی علیه السلام شخصی موسوم به هایق از اولاد حضرت نوح ع در این مملکت
تشکیل سلطنت داده و هم اکنون ارامنه خود را منسوب به هایق دانسته خیلی میل
دارند که آنها را های بگویند و مملکت آنها را هایاستان و به های و هایستان
بیشتر راغب اند تا به ارمنی و ارمنستان و میگویند از سه هزار سال قبل از میلاد
تا زمان اسکندر کبیر پنجاه و چهار پادشاه از نسل و نژاد هایق در ارمنستان سلطنت
کرده و اسم و رسم جمله ثبت و ضبط است جز اینکه سال و مدت سلطنت افراد آن
اشخاص بدست معلوم نیست این گفته مورخین ارمنی به افسانه بیشتر شباهت
دارد تا بتحقیقات تاریخی اما عقیده مورخین یونان و لاتین و تاریخ سلاطین
بنی آشور را اگر ملاحظه کنیم مطالب قریب بصحتی از آنها در باب تاریخ ارمنستان
استخراج توانیم نمود

از مسطورات مزبوره چنین مستفاد میشود که زیاده از چهار هزار سال قبل
از میلاد مسیح طایفهٔ از طوایف تورانیه از سرمنزل اصلی خود کوچ کرده
باین سرزمین یعنی ارمنستان و گرجستان آمده این اراضی را معمور
و مسکون نموده اند

از قراریکه در تاریخ بنی آشور نگاشته شده ابتدا ارمنستان منقسم بچندین بوت
گردید و بعدها این بوتها متبدل بنواحی و ولایات گشت و اسامی این بوتها
یا نواحی و ولایات از قرار ذیل بوده

آوراردزو   میلدیش   میلامانا   نائیری   موسات سیر   آوراردزورا

مملکت آرارودی نامیده اند و این همان ولایت میباشد که کرسی آن وان حالیه
بوده و بمزید قوت بر سایر ولایات برتری داشته یعنی ولایات دیگر تبعیتی به
آرارودی

آرارودی می‌نموده‌اند
از ولایات ارمنستان آن قسمتی که در حدود مملکت بنی آشور بود در زمان پادشاهی توغولتی پال ایشارای اول سلطان بنی آشور که از هزار و صد و پانزده تا هزار و صد قبل از میلاد در مملکت آشور (آسیریه) سلطنت میکرد تابع سلاطین بنی آشور شد اما مملکت آرارودی تا نهصد سال قبل از میلاد باستقلال میزیست در سال مذکور شولمانو آشاریدی دویم پادشاه بنی آشور بر آرامه پادشاه این مملکت غالب آمد و از این تاریخ تا ششصد و چهل قبل از میلاد سلاطین آرارودی با پادشاهان بنی آشور زد و خورد داشتند گاهی غالب و زمانی مغلوب میشدند و غلبهٔ آنها این بود که خود مستقل باشند در سال ششصد و چهل قبل از میلاد ساردور سیم پادشاه آرارودی بیکباره مطیع و تابع دولت و سلطنت بنی آشور گردید و باجگذار آنها شد بعبارة اخری از این تاریخ حکمرانان آرارودی پادشاه نبودند بلکه حکامی بودند که از جانب سلاطین بنی آشور در این مملکت حکومت مینمودند

بنا بر منقولاتی که در جبال وان پیدا شده از اولاد آرامه پانزده نفر سلطنت کرده‌اند تا وقتیکه مملکت آرارودی ضمیمهٔ ممالک بنی آشور گشته و این مملکت و سایر نواحی ارمنستان منقاد و تابع بنی آشور بودند تا دولت سلاطین بنی آشور که معروف به نماردها میباشد منقرض گشت و اواخشتارا که او را کی اکسر هم میگفتند و از سلاطین پیشدادی ایران بود ممالک نماردها را مسخر و ضبط نمود و کی اکسر احتمال میرود همان کیومرث معروف در تاریخ ایران باشد که ما او را جمشید میدانیم در هر حال کی اکسر که مملکت بنی آشور را متصرف نمود مملکت ارمنستان را هم تصاحب نمود و در زمان سلطنت این پادشاه پیشدادی ایران قومی از طایفهٔ آرین یعنی از مردمی که اصلاً ایرانی بودند از وطن خود مهاجرت کرده به ارمنستان رفتند و با تورانیهائی که از قدیم در آنجا سکنی داشتند مخلوط گشتند پس سکنهٔ ارمنستان اختلاطی است از تورانی و ایرانی

یکی از مورخین میگوید در اواخر سلطنت بنی آشور که معروف به نماردها بودند دو دودمان

هفتم

هفتم قبل از میلاد در بابل سلطنت داشتند سه طایفه از مهاجرین قدیم توانی که موسوم به آراردی و نائیری و مینی بودند مملکت ارمنستان را در میان خود تقسیم کردند طایفهٔ آراردی در محال قراباغ و ایروان و نخجوان و بایزید و وان سکنی گرفتند و طایفهٔ نائیری در محال قارص و قاغزمان و بعضی از محال بایزید و موش و تبلیس و ارزنجان و خرپوت و ملاطیه و بیره جک یورتا اختیار کردند و محال ماکو و خوی و ارومی و سلماس اقامتگاه طایفهٔ مینی گردید و ما میتوانیم گفت این سه طایفه غیر از اسامی مزبوره نام دیگر داشته اند و آن اسامی نام نواحی و امکنهٔ آنها بوده بعد طوایف مجاور هر طایفه را باسم مسکن آن نامیده چنانکه آراردی را آرارات اسم کوه معروف آغری داغ است که در راس حدود ایران و عثمانی و روس واقع شده و در سفر تکوین تورات بهمین اسم مذکور است و حوالی کوه مزبور طایفهٔ آراردا سکنی داشته پس ظن قریب بیقین آنکه اینقوم را باسم آنکوه نام برده و نامیده اند

در سال پانصد و پنجاه و هشت قبل از میلاد که طایفهٔ کیان پیشدادیان را مضمحل و منقرض ساختند و سلطنت ایران را خاص خود نمودند تیگران نام والی ارمن نیز ربقهٔ تبعیت و اطاعت کیخسرو کیانی را بر گردن گرفت

در سنهٔ سیصد و سی قبل از میلاد اسکندر کبیر بر دولت ایران غالب آمد و پادشاهی این مملکت او را شد در همین وقت اهالی ارمن مطیع و منقاد آن شهریار قهار گردیدند

چون اسکندر درگذشت و ممالک او میان خلفای او تقسیم شد ارمنستان بسلاطین سلوکیدی شام رسید و چیزی نگذشت که آردوانش نام حکمران این مملکت بر پادشاه سوریه بشورید اما مقهور آن پادشاه گردید و باز ارمنستان در تبعیت سلطنت شام بود تا در سال صد و هشتاد و نه قبل از میلاد آرتاکزیا و زاریادراد و حاکم ارمنستان کبیر و ارمنستان صغیر بر پادشاه سلوکیدی شام شوریده رایت خودسری برافراشتند و دو مملکت ارمنستان بواسطهٔ این دو حکومت مستقله تشکیل یافت و موسوم به ارمنستان کبیر و ارمنستان صغیر شد

صغیر شد اما ارمنستان کبیر یا مملکت ارمن کبری واقع در طرف شمال شرقی عبارت بود از ارزنة الروم و قارص و وان و ایروان و ارمنستان صغیر یا ارمن صغری که آنرا مملکت سوفن هم میگفتند و در سمت جنوب غربی واقع ناحیه طرف فرات و آن حدود را که حالا دیار بکر میگویند شامل بود و بود خانه مراد از آن نواحی میکذشته پای تخت آن ساموسات که حالا معروف به سامسات

بالجمله ارمنستان کبیر در سال صد و پنجاه و پنج قبل از میلاد مسخر مهرداد اول پادشاه اشکانی گردید و حکومت آن را ببرادر خود والارساک یا والارشاک داد و او سر سلسلهٔ سلاطین اشکانی ارمن است

یکی از مورخین گوید که وقت غلبهٔ مهرداد دوم بر ارمن اینمملکت در تحت سلطنت ارتو او پیتو یا آرتاد ستی یا آرتاو استی بود و این اسامی محرف آردا شیر است که اردشیر باشد و اردا شیر قبل از تیگران در ارمن پادشاهی کرده و شاید اردا شیر پدر تیگران بوده چنانکه موسی خورنی تصریح باینمطلب کرده است و اردشیر و تیگران از شاهزادگان اشکانی بودند

در سنهٔ سی و چهار قبل از میلاد در اواخر سلطنت تیگران اول پادشاه اشکانی ارمنستان رومیها بر این مملکت غلبه نمودند و فی الحقیقه از آنوقت سلطنت مستقل پا قدر بی در ارمنستان نبود گاهی رومیها آنرا متصرف میشدند زمانی ایرانیها و باز طایفهٔ اشکانی تا سال چهار صد و بیست و هشت بعد از میلاد مختصر سلطنتی در بعضی از قطعات ارمن کبری داشتند اما از این سال دیگر این مملکت کلیتهٔ ضمیمهٔ متصرفات سلاطین ساسانی گردید و دست سلاطین اشکانی ارمنستان از این مملکت کوتاه گشت

در سال ششصد و سی و دو بعد از میلاد سلطنت ساسانیان دوچار انقلاب شد یعنی که رفته رفته مقدمهٔ استیلای عرب بر عجم کردیده سلاطین قسطنطنیه این موقع مساعد را مغتنم شمرده ارمنستان را متصرف شدند و از آنحدود تا دیری برای تصرف این مملکت فیما بین خلفای اموی و عباسی و امپراطورهای قسطنطنیه کشمکش درکار بود تا در سنهٔ هفتصد و چهار میلادی اعراب کلیتهٔ آنجا را مسخر کردند

وحکام

وحکّام مسلمان برای آن مملکت تعیین شد و اوّل حاکم مسلمان ارمنستان قاسم نام داشت

در سنهٔ هشتصد و هشتاد و شش میلادی اشوط نام از طایفهٔ باگراتید چون استیلائی که در ارمنستان حاصل کرده بود خلفای بنی عبّاس سلطنت او را در ارمن تصدیق کردند امّا بشرط دادن خراج و او این شرط را قبول کرده یازده نفر از این سلسله در ارمن پادشاهی نمودند

در سال هزار و چهل و پنج میلادی قاکیغ دوّیم پادشاه ارمن کبری که خراجگذار اسلام بود مقهور و مغلوب امپراطور قسطنطنیّه شد

در سنهٔ هزار و شصت و چهار میلادی قارص را سلاطین سلجوقی فتح کردند و تمام مملکت ارمن را از امپراطورهای قسطنطنیّه منتزع ساختند و چون سلاجقه بر ارمنستان غالب آمدند این مملکت بچندین ایالت قسمت شد و در هر ایالت یک نفر حاکم مسلمان بحکمرانی پرداخت و حکّام مسلمان ایالات ارمن چند سلاله بوده اند که باستقلال حکمرانی کرده و اسامی آنها از این قرار است

سلالهٔ کرد مروانی سلالهٔ بنی ارتق سلالهٔ ایوبی که در آمد و دیاربکر و ماردین و میّافارقین سلطنت میکردند سلالهٔ شاه ارمن که در اخلاط یا خلاط حکمرانی داشتند سلالهٔ آل حمدان و بنی عقیل که در موصل پادشاهی مینمودند و اتابکان حلب از بنی لؤلؤ و بنی اسد و بنی مازیاد و دانشمندیّه و بنی منقذ و بنی شدّاد و بنی صادق

در هزار و چهارصد و هفتاد و دو میلادی قسمت عمدهٔ ارمنستان کبری را سلاطین صفویّهٔ ایران تصاحب کرده و نواحی جنوبی را عثمانیها متصرّف شدند

در سال هزار و هشتصد و بیست و هشت میلادی آن قسمت ارمنستان که جزو ایران بود آنِ روس گردید

در سنهٔ هزار و هشتصد و هفتاد و نه قارص و یک قسمت عمده از ارمنستان که در تصرّف دولت عثمانی بود ضمیمهٔ متصرّفات روس گردید

امّا مملکت ارمن صغری موسوم بسیسه مؤسّس اساس سلطنت در آن سرزمین زادریادس حاکم سلوسی بود و سه نفر از اولاد او تا سنهٔ نود قبل از میلاد در این مملکت سلطنت داشتند

در سال مذکور تیگران اول پادشاه ارمن کبری ارمن صغری را ضمیمهٔ مملکت خود نمود
و در هر دو ارمنستان بحکمرانی پرداخت
در سال شصت و چهار قبل از میلاد رومیها ارمنستان صغری را متصرف شدند
این مملکت ما بین امپراطوریهای قسطنطنیه و اعراب و دولت ایران همواره محل متنازع
فیه بود و بعضی اوقات سلاطین ارمن کبری در آن تسلطی بهم میرسانیدند آخر الامر در
سنه هزار و چهارصد و نه میلادی سلاطین قراقویونلو آنجا را تملک نمودند و در
هزار و پانصد و هشت صفویه آنرا از دولت قراقویونلو منتزع ساختند و بعد از صفویه
بعثمانی رسید و الی الآن بدست آن دولت میباشد
چون مجملا از جغرافیا و تاریخ ارمنستان مستحضر شدیم گوئیم در زمان مهرداد دویم
سلاطین اشکانی ارمن چندسالی دم از استقلال زدند بلکه رایت شاهنشاهی
برافراشتند اما مهرداد بعد از غلبه بر تورانیها و منقاد نمودن فارس و عراق و خوزستان
و غیرها باز بر ارمن مستولی شد و آن مملکت در تحت تبعیت و خراجگذاری او در آمد
اما وفات مهرداد دویم اسباب انقلاب غریبه شده تیگران پادشاه ارمن بعضی از
بلاد این مملکت را که مهرداد دویم تصرف کرده بود دوباره بگرفت و مستقل شد
یکی از مطالب مهمه تاریخ مهرداد دویم باز شدن راه مراودهٔ رومیان است با اشکانیان
که از قرار مسطورات اهل خبر این اتفاق در عهد این پادشاه افتاده پس از برای توضیح
مطلب گوئیم تا سال صد و نود قبل از میلاد عساکر روم وجهاً من الوجوه قدم در خاک
آسیا نگذاشته بودند و عموم اهالی این اقلیم از اناطولی که معروف به آسیای صغیر است
گرفته تا آسیای مرکزی که ایران و ترکستان و غیرها باشد و بلاد منتهای نقطهٔ شرقی که
چین و غیرهاست از حال روم و رومی بیخبر بودند و معرفتی باوضاع آن ملت و مملکت
نداشتند و اسم رومی بر زبان آنها نمیگذشت مردم آسیا از تمام اروپ با نقطهٔ که مراوده
مینمودند یونان بود در سال صد و نود قبل از میلاد اول دفعه بود که جمهوری بزرگ
روم خود را در آسیا شناسانید و تفصیل آن اینکه قسمتی از مملکت یونان را رومیها
در تصرف داشتند انطیوخس سیم پادشاه سلوکیه بر شام قشونی تجهیز نموده
بقصد بیرون کردن رومیها بطرف یونان رفت و در آن مملکت در ترموپیل با عساکر

رومیها تصادف نمودند و جنگ سختی کردند و انطیوخس شکست خورد و مقهوراً از یونان بمملکت خود باز گشت سال بعد از آن که سنهٔ صد و نود قبل از میلاد باشد رومیها بر ماینزی آمده در آنجا با لشکر انطیوخس باز مقابل گشتند دفعهٔ دیگر آنها را شکست دادند امّا رومیها از ماینزی تجاوز نکرده در آنجا عهد صلحی با انطیوخس بستند و مراجعت نمودند و دیگر تا سال نود و یک یا نود و دو قبل از میلاد بطرف آسیا نیامدند جمهوری بزرگ روم عهد کرده بود که یک شبر از خاک آسیا را تصرف ننماید و متصرفات خود را از اینطرف وسعت ندهد امّا بعد از چندی که آن دولت بر کارتاژ غالب آمد و تمام مقدونیه و یونان را تصرف نمود پلیتیک جمهوری بزرگ روم تغییر کرد و از آنوقت بخیال دست درازی به آسیا افتاد و سلطنت پرگام وسیله و اسباب کار آن دولت شد

تبیین اینمقال آنکه سلاطین پرگام که عبارت از لوای کارامیه و لوای سارونغان باشد از سال دویست و هشتاد و سه قبل از میلاد سلطنت مستقلی برای خود تشکیل دادند و بعد از جنگ ماینزی خود را در ظل حمایت دولت جمهوری بزرگ روم کشیدند و اسامی پادشاهان پرگام از اینقرار است

فیلتر اومن اتال اومن دویم آتال دویم آتال سیم اریستونیک

چون در اواخر سلطنت این سلاطین جمهوری روم دانست که این سلطنت رو بانقراض است از آتال سیم سندی گرفت که بعد از وفات او مملکت پرگام مستقیماً در تحت تصرف دولت جمهوری بزرگ در آید آتال سیم در گذشت و برادر صلبی او اریستونیک که نتیجهٔ مواصلت غیر مشروعی بود بجای آتال جلوس نمود چه آتال فرزندی نداشت که جانشین او باشد رومیها مترقب که پرگام را ضمیمهٔ مملکت خود نمایند و اریستونیک در خیال که نوشتهٔ برادر را که سند رومیها در تصاحب پرگام است باطل سازد و خود را بمملکت بسلطنت برداز دولت جمهوری روم چون طفره و تعلل اریستونیک را در تسلیم کردن پرگام دید با مهرداد ششم که در آنوقت پادشاه پونت بود متحد شد و با اریستونیک جنگ کرد و بر او غالب آمد و چون مهرداد ششم پادشاه پونت در اینموقع بدولت جمهوری روم

خدمت

خدمت کرده بود دولت مشار الیها در عوض قسمتی از مملکت کاپادوس را باو واگذار نمود مهرداد ششم پادشاه پونتا اگرچه در تحت حمایت رومیها نبود و خود مستقلاً و مستبداً امارت میکرد لکن مدة العمر با رومیها حالت اتحاد داشت چون او درگذشت پسرش مهرداد هفتم در سال یکصد و بیست قبل از میلاد در سن یازده سالگی بجای پدر نشست و بر خلاف طریقهٔ پدر با رومیها رفتار کرد

این پادشاه یعنی مهرداد هفتم که ملقب به اعظم بود بواسطهٔ رشادت حالت خودسری داشت لهذا در سنهٔ نود و نه قبل از میلاد مملکت کاپادوس را که در تحت تصرف یا حمایت رومیها بود بتاخت رومیها او را مغلوب کردند و قهراً بتمکین وا داشتند لکن او کینهٔ رومیها را در دل گرفته بر این شد که امم و بلادی را که در اناطولی در زیر حمایت رومیها بود حتی المقدور بر آنها بشوراند و بعصیان وا دارد این بود که بتحریک و تفتین پرداخت و با تیگران پادشاه ارمن نیز بساخت و در خفا اردوئی از قشون ارامنه و پونت تشکیل داده مجدداً بر کاپادوس حمله نمود و در سال هشتاد و هشت قبل از میلاد هر چه در شهرهای اناطولی مأمور دیوان از جانب رومیها بود با هر چه کاسب و تاجر رومی که در بلاد مزبوره میزیستند همه را بکشت چنانکه عدهٔ مقتولین بصد هزار نفر رسید بنا بر این دولت جمهوری بزرگ روم سیلا را که از سردارهای بزرگ نامی و از اعاظم رجال دولت روم بود بدفع او مأمور نمود مهرداد هفتم مملکت خود را وسعت داده و تا شهر آتن دار الملک یونان را در تحت تملک داشت سیلا بر نایب الحکومهٔ مهرداد که در آتن بود غلبه کرده آتن را بگرفت و فاتحاً پیشتر راند تا وارد اناطولی شد گویند دویست هزار نفر از قشون پادشاه پونت را سیلا در جنگهای مختلف بکشت

در سنهٔ هشتاد و پنج قبل از میلاد مهرداد هفتم مجبور بمصالحه شده و در سال شصت و نه قبل از میلاد چنان بدبختی و بیچارگی باو روی آور شد که بیکی از سربازان خود حکم کرد او را با خنجر هلاک سازد

مهرداد هفتم پادشاهی بس رشید و متهور بود و اگر سردارهای بزرگ روم از قبیل سیلا و لوکولوس و پمپه با او برابر نشده بودند هر آینه او رومیها را کلیةً

از آسیا بیرون میکرد و طوریکه آنها را ذلیل و مقهور میساخت که دیگر قدم از اروپا بیرون نمیگذاشتند و هرگز بخیال تصرف اقطار آسیا نمی افتادند

مهرداد هفتم علاوه بر رشادت و جلادت مردی فاضل بود و به بیست و دو زبان حرف میزد خلاصه در اثنای محاربات رومیها با مهرداد هفتم بود که دولت جمهوری بزرگ با سلطنت اشکانیان مستقیماً مراوده و مرابطه حاصل نمود

پلوتارک مورخ میگوید وقتیکه سیلا سردار بزرگ رومی مأمور کمک و اعانت اریوبارزان پادشاه کاپادوس که ایالات سیواس و مرعش و قرامان حالیه عثمانی باشد بود و میخواست اریوبارزان را از تعدیات مهرداد پادشاه پونت محفوظ دارد با مهرداد دویم پادشاه اشکانی بنای مراوده را گذاشت و بمعاضدت و مظاهرت آن پادشاه بر پادشاه پونت غلبه نمود و تا سواحل فرات آمده در آنجا اروباز سفیر مهرداد دویم پادشاه اشکانی با او ملاقات کرد و عهد مودتی بتوسط سیلا و اروباز مابین پادشاه اشکانی و دولت جمهوری روم منعقد شد اما اروباز بیچاره ظاهراً موافق دستور العمل مهرداد پادشاه خود رفتار نکرده همینکه از مأموریت خود بازگشت و بپایتخت رسید بحکم مهرداد سر شرا بریدند

بعضی از مورخین تصریح بتقصیر اروباز نموده گفته اند در هنگام ملاقات با سیلا سردار رومی را بر خود مقدم نشانید پادشاه اشکانی این بشنید برنجید و این رفتار را مضر بشأن سلطنت و دولت خود دانسته و دید آیین بود که حکم بقتل اروباز نمود

خلاصه در سال نود و یک یا نود و دو عهد مودتی پادشاه اشکانی با دولت جمهوری روم منعقد ساخت

فوت مهرداد دویم را والیان مورخ در سال هشتاد و هفت قبل از میلاد نوشته و مدت سلطنت این پادشاه را سی و هفت سال گفته

استاد المورخین مستر لنس وفات مهرداد دویم را از سوانح سال هشتاد و نه قبل از میلاد دانسته و هستند از مورخین که میگویند مهرداد دویم در سال هفتاد و شش قبل از میلاد درگذشته در هر حال بعد از وفات این پادشاه مملکت و دولت

اشکانیان دوچار انقلاب و اضطراب غریبی گردید

مهرداد دویم از جمیع سلاطین اشکانی رشیدتر و عاقلتر بود فتوحاتش از روی
قاعده و بصیرت روابط و مراودات و مودتش چه با دولت جمهوری روم چه با دول
مجاور در کمال راستی و درستی و از کشتن او رو بانزسپهر خود چنین معلوم میشود
که در اجرای امور و قوانین دولتی خود ابستادگی تمام داشته و مجرمین خلاف و خیانت
تنبیه سخت میکرده منتهی مدت سلطنت او را چهل و هفت سال نوشته اند
و برخی چهل و بعضی سی و پنج گفته اند

چون درین فصل مکرر ذکر مملکت پونت شده باید مجملاً حال آن مملکت را
معلوم نمائیم بنابراین گوئیم پونت یکی از نواحی آسیای صغیر است و حدود آن
مختلف میشده یعنی هر وقت سلاطین پونت اقتداری داشته از اراضی مجاوره
آن اطراف و اکناف ضمیمه ملک خود مینموده اند و گاه از ضعف حکمرانان همسایه
از آنها بعضی قطعات منتزع میساختند و در هر حال چون از طرف شمال محدود به
قراد نگیز بوده و قراد نگیز را پونت اکسین میتامیدند این مملکت را هم بعلاقه
مجاورت با آن دریا پونت میگفتند

مملکت پونت از طرف مشرق بر قفقاز و ارمنستان و از طرف مغرب با پافلاگونی
که حالا بر لوای قسطمونی و کانگری و اماسیه و سینوپ معروف است و از طرف جنوب
به کاپادس محدود بوده و کاپادس چنانکه گفتیم سیواس و عرعش و قرمان حالیه است
مدتی انجانب سلاطین کیان ساتراپها یعنی حکمرانان درین مملکت حکمرانی
کرده بعد از آن سلاطین مستقل داشته و قتی رومیها این مملکت را در تحت حمایت
خود گرفته و اسامی ساتراپها یا حکمرانان و سلاطین مستقل آن مملکت از قرار
ذیل است

قارناس اول که در پانصد و بیست سال قبل از میلاد ساتراپی پونت یافته
آرتاباز که در پانصد و دو سال قبل از میلاد بساتراپی رسیده
آریبو بارزان اول که در چهارصد و هشتاد سال قبل از میلاد ساتراپی یافته
مهرداد اول در چهارصد و دو

آریوبارزان دویم در سیصد و شصت و سه

اما سلاطین مستقل پونت

مهرداد دویم که در سیصد و سی و هفت قبل از میلاد سلطنت یافته

مهرداد سیم در سیصد و دو

مهرداد چهارم در دویست و شصت و شش

مهرداد پنجم در دویست و بیست و دو

فارناس دویم در صد و هشتاد و شش

مهرداد ششم در صد و پنجاه و هفت

مهرداد هفتم ملقب به اعظم از صد و بیست و سه الی شصت و پنج یا شصت و نه قبل از میلاد در پونت سلطنت کرد و بشرحی که گذشت درگذشت

فارناس سیم از سال شصت و پنج یا شصت و نه قبل از میلاد در آن مملکت سلطنت نمود تا سنهٔ چهل و چهار بعد از آن دیگر در پونت سلطنت نماند و تا رومیها آسیای صغیر را داشتند پونت یکی از ایالات رومیهٔ الکبری محسوب میشد

فصل دهم

در سلطنت اشک یا آرشاک یا ارساس دهم موسوم به سیناتروک و سیناتروکس یا سیناتروک

چنانکه در ذیل احوال و تاریخ مهرداد دویم اشاره نمودیم بعد از آن پادشاه وضع سلطنت اشکانی در ایران مغشوش شد از اینجهت این نقطه از تاریخ اشکانیان تاریک و مظلم بنظر می آید و باید بزور اجتهاد و تعمق دفع آن ظلمت و ابهام را نمود و خود را بجهد بروشنائی رسانید پس ما جمع اقوال نموده گوئیم

سیناتروک یا سیناتروک اشک دهم است و دهم پادشاه اشکانی و القاب او مکاس اتوکراتر فیلوپاتر اپیفانس فیل هلن میباشد یعنی اعظم و خودکام

و محب پدر

و محبت پدر و نامدار و دوست یونان

موزخین اسم این پادشاه را به املاهای مختلفه نوشته‌اند چنانکه بعضی سیناتروسه و برخی سنتریکوس و زمره سیناترت هو لکن جماعتی ساناتروغ نگاشته و بهر املا که باشد این اسم بلقب شبیه است نه بعلم شخص

موسی خورنی در وجه تسمیه این اسم میگوید زنی مسماة به ساناتود دایه این اشک بوده و در وقتیکه اشک طفلی رضیع بود در فصل زمستان از کوههای کردستان عبور میکردند در یکی از منازل سرما شدت کرد و سه شبانه‌روز متوالیا برف آمد ساناتود اشک را در سینه خود چسبانید و از سرما و آسیب حدت آن محفوظ داشت و چون روغ در زبان اشکانیان بمعنی حفظ و محافظت است این اشک را ساناتروغ گفتند یعنی حفظ کرده ساناتود و این لقب در میان اشکانیان نهایت شایع و معمول بوده بلکه یکی از سلاطین اشکانی ارمنستان هم ملقب باین لقب شده است

جلوس این اشک مقارن بوده با ابتدای انقلاب و ضعف حقیقی دولت و سلطنت اشکانیان در مملکت ایران و مضافات چنانکه سلاطین اشکانی ارمن که در واقع بمنزله حکام سلاطین اشکانی ایران بودند در این وقت اکتفا به استقلال نکرده دعوی شاهنشاهی نمودند و تیگران پادشاه ارمن در این اوان طوری معتبر و مقتدر شد که مردم شام تاج سلطنت بر شام را باو عرضه داشتند و او قبول کرده گرفت و بسر گذاشت

وقایع این سنین از تاریخ اشکانیان بدرستی معلوم نیست یعنی از وقت فوت مهرداد دوم تا جلوس ارود اول در سال پنجاه و شش قبل از میلاد نمیتوان دانست که در ممالک اشکانیان چه سوانح سانح شده مگر بعضی مطالب مختصر که از مسکوکات استنباط میشود یا از تواریخ روم که بواسطه ارتباط و مراوده با اشکانیان چیزی حسب المناسبه در اوراق خود درج و ضبط کرده اند

جماعتی را عقیده اینست که بعد از فوت مهرداد دوم تا جلوس ارود اول یعنی تقریبا در ظرف سی سال چند نفر از شاهزادگان اشکانی یا امرای غیر اشکانی در

نقاط مختلفهٔ ایران بدعوی سلطنت برخاستند و بر مسند حکومت یا تخت سلطنت نشستند و معین است که چند نفر در زمان واحد در مملکتی که آنرا واحد دانند چون دعوی سلطنت کنند جنگ داخله درگیرد و نوائر فتن متوالیا اشتعال کشد تا قهاری و پادشاه با اقتداری روی کار آید آن آتش را خاموش کند و آن دیگ را از جوش بنشاند این است که از فوت مهرداد دوم تا اوان سلطنت یعنی اوایل پادشاهی ارود اول را باید اوقات هرج و مرج دولت ایران یا زمان فترت آن دانست

والیان مورخ میگوید بعد از مهرداد دوم مناسکرو (مناسکرس) (منستیرس) نامی از طایفهٔ اشکانی بتخت سلطنت اشکانیان ایران جلوس کرد اما باید دانست که تصحیح کردن این مورخ مناسکرو را باینکه اشکانی است محل حرف است و بعد شرح آن بیاید بگفتهٔ والیان وقتیکه مناسکرو مالک دیهیم پادشاهی شد پیر و منحول بود و در نود و شش سالگی بدرود سلطنت و زندگانی نمود

دیگری گوید چون مهرداد دوم پسری که قابل سلطنت باشد نداشت بعد از وفات او شاهزادهٔ را که خیلی پیر و موسوم به مناسکرو بود مجالس دولتی بسلطنت انتخاب کردند و او هفت سال پادشاهی کرد و بعضی ورا پسر فرهاد اول دانسته اند

مورخ دیگر مینویسد وقتیکه مناسکرو بتخت سلطنت ایران جلوس کرد شخصی از همان خانواده یعنی خانوادهٔ اشکانی مدعی او شد و او سناتروکس یا سیناتروکلس یا سانا تاراسس نام داشت و سالها بود که در میان قوم سیتها باسیری میزیست بعد از مرگ مهرداد بیاری قوم اینها بمقام منیع پادشاهی رسید و هفت سال حکمرانی کرد و در هنگام جلوس او نیز نود سال بود معلوم میشود این مورخ هم مناسکرو را اشکانی میدانسته اما چنانکه گفتیم این رای ضعیف است

بالجمله بعد از سیناتروئیک که اینهمه تحریفات در اسم او مشاهده میشود پسرش فرهاد سیم بسلطنت رسید و فرهاد سیم هم بدست فرزندان خود مهرداد سیم و ارود مقتول شد

حاصل کلام بعد از فوت مهرداد دوم تا جلوس ارود اول چهار نفر در ایران یا در اقطار مختلفهٔ ایران پادشاهی کرده اند و آن چهار نفر مناسکرو و سیناتروئیک و فرهاد سیم

و فرهاد سیم و مهرداد سیم بوده و شاید غیر از این چهار تن دیگری هم با این دعوی برخاسته باشند و کاری کرده باشند و مسلم است که کشمکش این مدعیان و رقبا و جنگها و گرفتاریهای داخله تیگران پادشاه ارمن را ایمن و آسوده داشته بلکه آن قدرت داده که خود را شاهنشاه خواند

استاد المورخین مستر رلنسن احتمال داده است سیناتروک پسر مهرداد اول باشد و او در جنگی که فرهاد ثانی با جماعت تورانی نمود اسیر تورانیها شده مدت پنجاه سال در حبس آن قوم مانده بعد از فوت مهرداد دویم بقوت و تقویت تورانیها بسلطنت ایران رسیده باشد

نیز مشار الیه میگوید در این انقلاب و اغتشاشی که بعد از مردن مهرداد دویم در ایران بظهور رسید تیگران پادشاه ارمن مملکت آذربایجان را از تصرف سلاطین اشکانی ایران خارج کرده ضمیمه ارمنستان و متصرفات خود نمود و پادشاه اشکانی ایران از ضعف پیری حالت نداشت که او را دفع و ملک خود را حفظ کند بلکه در جنگهائی که رومیان با پادشاه پونت و پادشاه ارمن کردند چون با اشکانیان عهد مودت داشتند هر چه طرفین از این پادشاه پیر اشکانی استمداد نمودند او اظهار بیطرفی نموده هیچیک امداد ننمود و این حال ناشی از ضعف و نحول او بود مگر بگوئیم برومیها بواسطه عداوتی که همیشه آسیائیها با یونانیها و رومیها داشتند کمک نکرده و به پادشاه ارمن بجهت اینکه قطعه از مملکت او را که آذربایجان باشد گرفته و این فقره اسباب کینه او گردیده نمیخواست دشمن خود را بزرگ کند مبادا باز بخود او پردازد و حق این است که سن زیاد و بیحالی نمیگذاشت پادشاه اشکانی ایران قشون کشی و سرداری و جنگ کند و باین جهت در تمام محاربات روم و ارمن بیطرف بجای خود نشست

این بود حال پادشاه اشکانی ایران و از آنطرف رقیب او تیگران پادشاه ارمنستان قوتی بکمال حاصل کرده بود چه اولا به آرتانس پادشاه ارمنستان صغیر غلبه کرده و آن مملکت را که پیش از این مستقل بود ضمیمه ممالک خود ساخت ثانیا تمام کردین را که شمال کردستان حالیه باشد و جزو ایران بود از ید تصرف اشکانیان ایران منتزع نموده همچنین آدیابین را که در کنار رود زاب در مشرق دجله بود مسخر کرده در حقیقت کلیه

عراق عرب و اراضی حاصلخیز ما بین فرات و دجله را تا اربل گرفته و اهالی شام هم که از
تعدیهای پادشاهان سلوکید بستوه آمده تاج سلطنت شامات را باو داده وی
بر سر نهاده در این استقلال و قدرت شهری برای پایتخت خود بنا کرد و آنرا تیگران گرد
نامید محل اینشهر درست معین نیست محتمل که در حوالی ماردین باشد

استرابن میگوید تیگران پادشاه ارمنستان دوازده شهر یونانی نشین عراق عرب و
اناطولی را خراب کرد و جمعیت و سکنه آن بلاد را کوچانیده به تیگران گرد پایتخت جدید
خود آورد و سکنی داد ارتفاع دیوار این شهر جدید البنا هفتاد و پنج پا بود و بنای
اینشهر را بعضی در هفتاد و هشت سال قبل از میلاد نوشته اند و برخی گفته اند
خرابیهای اینشهر در قراآمد است و فرقه دیگر دیاربکر دانسته در هر حال بنای اینشهر
و عظمت و اقتدار کامل تیگران پادشاه ارمنستان پادشاه اشکانی ایران را
مشوش داشت

دیگر از سوانحی که نسبت بعهد سلطنت سیناتروئیک پادشاه اشکانی ایران
داده اند این است که چون لوکولوس سردار رومی در مجادله و محاربه با پادشاه ارمن
و با پادشاه پونت از وا استمداد کرده و او بمماطله گذرانده سردار مزبور متغیر شده
قشون رومی را حکم کرد به نیسیبی که امروز به نصیبین معروف است حمله کنند عساکر
روم با لشکر ساخلوی ایران در نصیبین جنگ سختی کردند اما نتوانستند نصیبین را
مفتوح و مسخر سازند و بعد از آن لوکولوس از صرافت جنگ با پادشاه اشکانی ایران
افتاد پس از این سوانح سیناتروئیک درگذشت و پسرش فرهاد سیم بجای او بر تخت
سلطنت ایران جلوس کرد

این بود تحقیقات مشاهیر نویسندگان در این نقطه از تاریخ اشکانیان لکن جای
آنست که ما بقدر امکان مطلب را توضیح نمائیم و در این توضیح بل تصحیح صبحی پاشا
از امرای بزرگ عثمانی صاحب مؤلفات جلیله از قبیل تکملة العبر و غیرها برما
مقدم است و احترامات فائقه این مصنف محترم را منظور داشته گوئیم شک نیست
که بعد از مهرداد دویم در هر قطعه از اقطار ایران حکمرانی دعوی خودسری کرد
و بنیان سطوت سلطنت با شوکت اشکانی را حالت ضعف طاری شد و آن کسی را که در

اینوقت میتوان پادشاه دانست میناسکر و بوده که مینوچهر باشد و مخفف آن منوچهر است یعنی بهشتی روی

این منوچهر که بسیاری او را اشک دهم و دهمین پادشاه اشکانی دانسته اند اشکانی نبوده بلکه بعد از نه پادشاه اشکانی و در مرتبه دهم سلطنت کرده و همین منشا اشتباه مورخین کردیده گمان کرده اند منوچهر اشکانی است و حال آنکه از غاصبین و متغلبین است و برهان قاطع این گفته تصریح مصنف بزرگوار صبحی پاشا است که در تکملة العبر میگوید از سکهٔ اشک اول تا سکهٔ اردوان اخیرین پادشاه اشکانی را که ملاحظه کنیم هیچ سکهٔ نیست که روی آن اسم اشک نقش نشده باشد مگر سکهٔ میناسکر و که منوچهر باشد و نقش سکهٔ منوچهر این عبارت است (واسیلوس میناسکر و که واسیلوس از ازیس) یعنی منوچهر پادشاه و ملکهٔ از ازیس و تاریخ سکه هم با وقتیکه ما از آن گفتگو میکنیم مطابق است و این دلیلی روشن است که میناسکر و یا منوچهر اشکانی نبوده و خود نیز ادعا نمیموده

پس باید دانست آنهائی که دهمین پادشاه اشکانی را میناسکر و نوشته در اشکانی بودن آن سهو کرده و که ما هم معتقدیم که بعد از مهرداد میناسکر و سلطنت کرده و چون مقصود ما تاریخ اشکانیان است او را در شمار نیاورده ایم و ضمناً حال او را باز نموده ایم و در تکملة العبر اگر بشمار آمده تصریح بر اشکانی نبودن آن شده و جای مغلطه و سهو نمانده است

اما سیناتروئیک مفهوم منوچهر با متغلب دیگر شده و بتوران فرار کرده و تا منوچهر زنده بوده در آن مملکت و در میان تورانیها از بیم جان منوچهر در گذشت تورانیها محض صرفهٔ حال خود او را فوت داده و بپادشاهی ایران که حق او بوده نایل نموده اند وگرنه معقول نیست قومی شخصی را اسیر کنند و پنجاه سال او در حال اسیری نگاه دارند بعد بیاورند و پادشاه مملکتی نمایند تورانیها امید داشتند که سلطنت ایران حق سیناتروئیک است و با اسلاف او هم خوب رفتار نکرده اند در صورتیکه از سلطنت اشکانیان فایده میبرده پس بعد از فوت منوچهر او را بسلطنت ایران نایل ساختند که در حقیقت با دولت اشکانی آشتی کرده باشند و بعدها نیز از آن دولت فایده برند والبته

والبته این مطلب دلجوئی درستی از پادشاه اشکانی بوده و تو را اینها عذر بدگفتاریها
خود را با اسلاف سیناتروئیک خواسته‌اند و ماکرمینا سکر و داد همین پادشاه اشکانی
نوشته‌ایم بنابر آنچه مسطور شد معذوریم خلاصه اکثر از مورخین جلوس سیناتروئیک
در سال هفتاد و شش قبل از میلاد نوشته‌اند و مدت سلطنتش را هفت سال
والله اعلم بحقایق الاحوال

فصل یازدهم

در سلطنت اشک یا آرشاک یا ارساس یازدهم موسوم به فرهاد سیم

اشک یازدهم یا فرهاد سیم را بعضی پسر سیناتروئیک و بعضی ابن عم او دانسته‌اند در هر حال
چون سیناتروئیک در حال هرم و ضعف پیری در سال شصت و نه قبل از میلاد درگذشت
فرهاد سیم بجای او بر تخت سلطنت اشکانیان جلوس کرد اعقاب این پادشاه را
مکاس ثئوپاطر اورژتس اپیفان فیلوپاتر فیل هلن نوشته‌اند یعنی اعظم
و ابن الله و نیکوکار و نامدار و محب پدر و دوست یونان این پادشاه دانا
و مدبر و شجاع بوده در موقع رفق و مدارا بنرمی و ملایمت کار میکرده و در وقت سختی
و تندی صلب با عزم و مبرم و بهمین جهت در مدت سلطنتش بسیاری از امور ملک
و دولت اصلاح شد و در و بهبودی گذاشت و شک نیست که در اوان سلطنت پدر
یا ابن عمش سیناتروئیک این پادشاه در کارها دخالت و شراکت داشته و در وقت جلوس
بسریر سلطنت از آزمودگان و کاردیده‌ها بشمار می آمده است
وقتی این پادشاه مالک تخت و تاج ایران شد که پمپه سردار نامدار روم از طرف
دولت بزرگ جمهوری روم مأمور بجنگ با دو پادشاه شده بود یکی تیگران پادشاه
ارمن دیگری مهرداد پادشاه پونت سردار مشار الیه بمحض اینکه قدم در خاک آسیا
گذاشت سفیری بدربار پادشاه تازه جلوس کرده اشکانی یعنی فرهاد سیم فرستاد
و مقصود پمپه از فرستادن آن مأمور این بود که عهد مودتی را که مهرداد دوم با لوکولوس

سردار رومی

سرداران رومی بسته تجدید نماید و غرض از تجدید عهد آنکه فرهاد سیم با تیگران پادشاه
ارمن با مهرداد پادشاه پونت متفق نشود و در جنگ با عساکر دولت جمهوری بزرگ
روم با آنها کمک ننماید و پادشاه ارمن و پادشاه پونت هر دو این اتفاق و امداد را طالب
و متوقع بودند چنانکه مخصوصاً در همین اوقات پادشاه پونت سفیری بدربار فرهاد
سیم فرستاد و از او خواهش کرد که پادشاه اشکانی با او متحد باشد و در دفع عساکر رومی
با او کمک نماید اما فرهاد بواسطهٔ صدماتی که در عهد سلطنت پدرش از تیگران
پادشاه ارمن دیده بود و بخاطر داشت که آن پادشاه نسبت بدولت ایران چه بدیها
کرده از اتحاد با پادشاه ارمن تن زد و اتفاق با مهرداد پادشاه پونت را هم مصلحت
ندید لهذا برضد پادشاه ارمن و پادشاه پونت با سردار رومی یعنی پمپه ساخت و
سازش نمود و اتفاق و اتحاد او را مختار و مناسب دانست و در همین اوقات بود که تیگران
پادشاه ارمن دوچار بدبختی گردید یعنی علاوه بر اینکه بایستی با سردار نامی و دلیر رومی
پمپه و لشکری کاری و جرار چون عساکر روم برابر شود و مصاف دهد و این خود کاری
نهایت دشوار و سخت بود در دایرهٔ داخلهٔ تیگران یعنی در خانوادهٔ آن پادشاه نفاق
و خلاف در گرفت و اسباب زحمت و درد سر و پریشانی خواطر او گردید
تبیین این مقال آنکه دو پسر پادشاه ارمن که یکی نیز تیگران نام داشت و دیگری موسوم
به صاری استر بود بر پدر خود بشوریدند و در مقابل او لشکری آراسته بنای جنگ
و جدال را گذاشتند و بعد از چندین محاربه چون کاری از پیش نبردند و تاب مقاومت
نیاوردند هر دو برادر گریخته بخاک ایران آمدند و در دربار فرهاد سیم پناه جستند
فرهاد سیم شاهزادگان ارمن را با تلطف و مهربانی تمام پذیرفت و دختر خود را
با عقد ازدواج به آن دو شاهزاده داد و قشون زیادی تجهیز نموده با شاهزادگان
ارمنی بطرف ارمن نهضت و حرکت کرد تا کینهٔ دیرینهٔ خود را از تیگران پادشاه آن
مملکت بکشد و اول شهری را که از بلاد ارمن محاصره نمود ارتاکساد بود و آن
بعقیدهٔ بعضی همان اردشر خالیه است و این شهر را در سال صد و هشتاد و هفت
قبل از میلاد ارتاکزاس پادشاه ارمن بدستور العمل آنیبال سردار کارتاژ بساخت
و بهمین جهت معروف به کارتاژ ارمنستان شد درینوقت که فرهاد سیم ارتاکساد را

محاصره نمود این شهر پایتخت ارمنستان بود تیگران پادشاه ارمن از ترس بکوهستان
مملکت خود که فته جبال را برای خود سقناق قرار داد و محاصرهٔ آرتاکساد بطول انجامید
فرهاد سیم زیاد معطل شدن در اینمحل را مناسب ندید جمعیتی از قشون ایران به تیگران
پسر تیگران شاهزادهٔ ارمن داد که در محاصرهٔ اینشهر بکوشد تا آنرا فتح کند و خود
با ایران مراجعت کرد همینکه پادشاه ارمن از بازگشت شهریار اشکانی ایران خبردار
گردید با قشون زبده که در کوهستان با خود داشت برگشت آمد و با پسر خود و لشکر
ایران که مشغول محاصرهٔ شهر آرتاکساد بودند جنگ سختی کرد پسر را مغلوب نمود و
قشون ایران را متفرق ساخت شاهزادهٔ ایرانی بعد از شکست روی مراجعت بایران
نداشت و از ترس پدر زیستن او در ارمنستان ممکن نبود این بود که ناچار پناه بمهرداد
هفتم پادشاه پونت برد اما چون میدانست فیما بین پادشاه پونت و پدرش رابطهٔ مودتی
هست و ممکن است این پادشاه محض خصوصیت او را گرفته بپدرش تسلیم کند صلاح
خود را در توقف در دربار پادشاه پونت ندید ضرورت را از آنجا گریخته خود را باردوی
پمپه سردار رومی رسانید پادشاه ارمن از شنیدن اینخبر زاید الوصف مشوش گردید
با قلیل جمعیتی باردوی سردار مشار الیه رفت و با کمال عجز و انکسار در صلح زد و درخواست
مصالحه نمود پمپه عهد مودتی منعقد ساخت و بعضی از بلاد ارمن را که گرفته بود باو
مسترد و واگذار نمود و آن پادشاه با تکلیف و اظهار پمپه با میل خود و ملوک دول
جمهوری بزرگ بر القاب خود کلمات محب و متحد روم را افزود و پمپه سوفن را که جزو
ارمنستان صغیر بود به تیگران پسر پادشاه ارمن که پناه باردوی او برده داد
پلوتارک مورخ گوید تیگران شاهزادهٔ ارمنستان خود باردوی پمپه سردار رومی
نرفت بلکه بواسطهٔ مکتوب و فرستادن سفیر همراهی و معاونت سردار روم را درخواست
کرد پمپه بقصد امداد و کمک شاهزادهٔ ارمنی حرکت نمود و شاهزاده تا کنار رود ارس
باستقبال وی و پذیرائی سردار رومی آمد و تیگران و پمپه مظفر و منصور متفقا وارد
خاک ارمنستان شدند و بسیاری از بلاد این مملکت را فتح کردند تیگران بزرگ چون
کار را از او و وضع را مغشوش دید و از طرف دیگر شنیده بود پمپه صاحب صفات حسنه
میباشد و در امور عام طبعی ملایم و موافق دارد عزیمت اردوی او نمود و چون بطلایه

قشون روسی که متوجه پایتخت ارمن بودند سپید با آنها مهربانی کرده بعضی از آنها پذیرائی نموده ایشان را در پایتخت جای داد و خود با منسوبان و اقوام نزدیک بر اردوی پمپیه آمد چون به اردو نزدیک شد دو نفر از ملازمان پمپیه او را استقبال کردند و بنفر پمپیه باو فهماندند که سواره وارد اردوی روسی شدن از رسم ادب دور است پادشاه ارمن بمجرد اینکه ملتفت این مطلب شد از اسب بزیر آمد و پیاده رو براه نهاد بلکه شمشیر خود را نیز از کمر باز کرده بیکی از نوکرهای پمپیه داد چون بحضور پمپیه رسید تاج خود را از سر برداشت و پیش پای پمپیه بر زمین گذاشت و خاک بوسید پمپیه را این خاکساری و عرض ذلت از پادشاهی مستقل خوش نیامد مع ذلک باحترام او پرداخته دست او را گرفته بجا دیده برد تیگران پادشاه را در پهلوی خود نشاند و تیگران شاهزاده را در یسار و در همان مجلس عهد فیما بین پادشاه ارمنی و سردار روم منعقد گردید و یکی از شروط این معاهده این بود که تیگران پادشاه سوفن را به پسرش تیگران واگذار کند و شرط دیگر آنکه مبلغی که معادل شش کرور تومان پول حالیه ایران است برسم نعل بها بسردار روم دهد معاهده منعقد گردید پس از آن بحکم پمپیه عساکر دولت جمهوری روم از جلو تیگران پادشاه ارمن گذشتند و احترام سلطنتی باو نمودند و او را پادشاه خواندند تیگران از این ادب و احترام آنها بقدری خوشحال شد که بوصف در نیاید و از فرط مسرت بهر یکنفر پیاده از لشکر روم معادل پنجاه تومان و نیم پول حالا و بهر سوار نود تومان و بهر صاحب منصب پانصد تومان انعام داد امّا چون شاهزاده ارمنستان راضی بمصالحه نبود کاری کرد که پمپیه براو متغیر شد یعنی شب سردار روم تیگران پادشاه و پسرش را دعوت و ضیافت نمود شاهزاده قبول دعوت نکرد و بر سر سفره حاضر نشد لهذا پمپیه بر آشفت و دستهای او را زنجیر کرد

شاهزاده ارمنستان اعم از اینکه برادر وی پمپیه سردار اردوی روم رفته باشد یا بقول پلوتارک خود نرفته و سفیر فرستاده باشد بمصالحهٔ پدرش با پمپیه راضی نبود چنانکه بعضی از مورخین مینویسند بعد از انعقاد صلح باز با پدر خود بنای جنگ را گذاشت و چون در اینحال از گفته پمپیه هم تجاوز کرده سردار روم با تیگران پادشاه ارمن

در مقصور

در ظهور نمودن شاهزاده متحد گشت وبا آنکه فرهاد سیم پادشاه اشکانی از فرستادن
کمک برای شاهزادهٔ ارمن مضایقه نکرده در مقابل سردار روم وعساکر پدرش کاری
از پیش نبرد بلکه در دو سه جنگ شکستهای سخت خورد وعاقبت اسیر شد وپمپه
او را در اردوی خود حبس نمود فرهاد سیم پادشاه ایران سفیری نزد سردار روم فرستاد
و شاهزادهٔ ارمن را که داماد او بود طلب کرد ودر ضمن استرداد شاهزاده اظهار
نمود وقرار داد بعدها سرحد وفاصل خاک روم وایران شط فرات باشد پمپه
بمطالب شهریار اشکانی جوابی مساعد ودرست نداد در فرستادن شاهزادهٔ ارمن
معتذر باین عذر شد که تعلق پسر بپدر بیشتر است تا بپدر زن در صورتیکه پادشاه
ارمن تیگران حراست پسرش را بمن واگذاشته پادشاه ایران که پدرزن اوست حقی
ندارد بمطالبهٔ شاهزاده بپردازد اما در باب تعیین خط سرحد که شط فرات باشد
تا هر کجا قدرت واقتدار من بسط واحاطت بهم رساند احکام عادلانهٔ خود را مجری
خواهم داشت وخط سرحد را آنوقت تعیین خواهم نمود
سردار رومی بعد از این جواب خشن عساکر روم را بدامنهٔ کوه قفقاز کشید و
سکنهٔ آن سرزمین را که از ملل مختلفه بودند مطیع ومنقاد ساخت ودر همین وقت تولید
مخمصه برای فرهاد سیم پادشاه اشکانی شد وشرح آن غایله از اینقرار است
ولات مسلط ولایات ایران که آنها را ساتراپ مینامیدند مثل والی عراق عجم و
خوزستان وفارس که هر یک خطاب واسم شاهی داشتند وباجگذار شاهنشاه اشکانی
بودند وغالباً در باطن از شاهنشاه دلتنگ ورنجه وبلکه کینهٔ او را در دل گرفته
منتظر وقت وفرصت بودند که آنرا آشکار سازند وظاهر نمایند وهر وقت ممکن و
میسر میشد بخلاف ومخالفت بر میخاستند چون شنیدند فیمابین سردار رومی وشهریار
اشکانی کدورت ونفاری حاصل شده خرسند گشته بر آن شدند که آنچه در درون
پنهان کرده بیرون آرند بلکه حاصل وفایده از آن بردارند بنابراین سفرا باردوی
سردار رومی فرستادند وبرضد پادشاه اشکانی عهدها مودت واتحاد با او منعقد
ساختند ایلچیهای مزبور مأمور بودند که خاطرنشان سردار روم نمایند که اطاعت
وتبعیت آنها بشاهنشاه اشکانی از ابتدا الی الآن از ترس شمشیر وبیم جان است

و الا اشکانیان که ملتی غالب و قاهر بلکه مردمی ظالم و جابر میباشند و از حیثیت دین
و آئین و آداب و رسوم و نسل و نژاد با ساتراپهای ایران کمال مغایرت و مباینت دارند
چگونه میشود که حقیقة و قلباً مطاع و متبع آنها شوند و بجان و دل و طوع و رغبت
پیرو آنها گردند پس ساتراپهای مشار الیهم از دیرگاهی طالب بوده که بر ضد پادشاهان
اشکانی با سلاطین سلوکیه بر شام و دولت قوی بشوکت جمهوری بزرگ روم متفق
و متحد باشند و بنیان قوت و اقتدار اشکانیان را با غارت و مظاهرت دولتین
منهدم و بیخ و بن براندازند و اینک از سردار روم همین درخواست و مسئلت را مینمایند فرهاد
ماجرا را بشنید اما مطلقا دوچار خوف و هراس نگردید و با اینجمله عازم شد که ارمنستان
بهم زند و فتوحات در آن مملکت نماید پس با عساکر ایران و سواران تورانی راه ارمن
پیش گرفت و بمملکت گردین که ضمیمه متصرفات پادشاه ارمن بود حمله نمود و باید دانست
که گردین کردستان حالیه عثمانی است پمپه سردار کل عساکر روم افرانیوس نام را
سرکرده بعضی افواج داده او را مامور جلوگیری فرهاد سیم نمود این سردار جلادت
بخرج داده پادشاه اشکانی ایران را تا اربل عقب نشانید و جنگهای سخت با او کرد
در این اثنا فرهاد سیم شنید قابیوس نام سرکرده دیگر رومی از جانب پمپه سردار کل
عساکر روم مامور است از دجله عبور کند و بخاک ایران ورود نماید و از اردوی بزرگ
رومی جدا شده و حرکت کرده است فرهاد از این خبر زاید الوصف اندیشه ناک شد
و جای ترس و اندیشه بود چه شجاعت و عدالت و کاردانی و تدابیر صائبه پمپه در امور
کشوری و لشکری شهرتی بکمال بهم رسانیده و همه کس از و ملاحظه مینمود و فرهاد سیم
با اینکه از ضدیت و مخالفت ساتراپها خبر داشت و نفاق و نقص امور داخلی
خود را میدانست ممکن نبود در چنین موقعی آشفته خاطر و مشوش نشود و مجال
چاره کار نمیافت پادشاه اشکانی چاره کار را در این دید که با سردار رومی بر وجه
صلح کند و آن غایله و مخمصه را جلوگیری نماید بنا بر این مامورین بتعجیل باردوی
پمپه فرستاد و از او خواهشمند صلح شد پمپه از کمال غرور فرستادگان فرهاد سیم را
نپذیرفت یعنی بار حضور خود نداد و بجای اینکه طریق صلح و مصالحه پیماید
افرانیوس سردار را مامور کرد و گفت آنچه سلاطین اشکانی در سوابق ایام از اقطاع

ارمنستان

ارمنستان گرفته و تصاحب کرده اند قهراً بگیرد و بپادشاه ارمن مسترد سازد
در اینجا معلوم میشود که چون پادشاه ارمن دوچار بدبختی گردیده از لقب شاهنشاهی
که در زمان حیات پدرش از پادشاهان اشکانی ایران منتزع شده و باین پادشاه
وسیله محروم شده بود و باز فرهاد سیم رتبهٔ شاهنشاهی داشت چه مورخین مینویسند
نامه که پادشاه اشکانی ایران به پمپیه نوشت در صدر آن خود را شاهنشاه خوانده
امّا پمپیه در جواب او را باسم پادشاه نام برد و فرهاد سیم ازین فقره زیاده از حد
متغیر شد لکن با وجود کمال قوت و اقتدار سردار رومی چاره جز سکوت نداشت
این بود که در خورد کرده و چیزی بزبان نیاورد و در باطن بر این شد که هر قدر
برای او ممکن و میسر شود به آزار و اضرار و اذیت رومیها بپردازد
در سال شصت و چهار قبل از میلاد در وقتیکه پمپیه در نواحی شام بود باز فرهاد
سیم با دستیاری لشکر با ارمن تاخت در این وقت تیگران دویم داماد فرهاد سیم
در اردوی سردار رومی اسیر بود امّا برادرش صادی استر که او نیز سمت دامادی
پادشاه اشکانی ایران داشت و اسیر نشده آزاد میزیست فرهاد این شاهزاده
ارمنی را پیش قراول عساکر خود قرار داده بخاک ارمن ورود نمود و مهیای کارزار
گردید عساکر پادشاه اشکانی ایران اگرچه در جنگ اوّل شکست خوردند امّا
در چند جنگ بعد فتح کردند و پادشاه ارمن را هزیمت دادند تیگران چون پای
خود را در مانده و مستاصل دید چاپاری بشام نزد پمپیه فرستاد و شرح حال را
برای او نگاشت فرهاد هم در این موقع بیکار و خاموش ننشست یعنی یکنفر را برسولی
باد رفتار نشانده باردوی سردار رومی گسیل نمود و بواسطهٔ او بعضی مطالب
بآن سردار اظهار کرد آن گفتنها چه بود بدرستی معلوم نیست چیزی که معین است
این است که پمپیه در این هنگامه کمکی بپادشاه ارمن نکرد چه از طرف دولت متبوعهٔ
خود مامور نبود که مستقیماً و بلاواسطه با پادشاه ایران جنگ کند و از هر گونه
معاونت به تیگران اکتفا باین نمود که سه نفر مامور بفرستد و آنها فیما بین پادشاه
ارمنستان و پادشاه ایران حکم شوند فرستادن این مامورین برای پمپیه
اثر خوبی نبخشید چه سلاطین مملکتین هر دو ملتفت و منفعل شدند که پلتیک

رومیها

رومیها همیشه اینست که ما بین ملل و دول تفتین کنند و آنها را بهم اندازند و نگذارند
تا با یکدیگر بسازند و خود در آن میان فایده برند بنا براین تذکر و التفات هر دو پادشا
صلاح خود را در سازش با یکدیگر دیدند بنا را بر اتحاد و مودت گذاشتند و در سال
شصت و سه قبل از میلاد در وقتیکه پمپه در شام با پادشاه عرب گرم مجادله بود پادشاه
ایران و سلطان ارمنستان باهم صلح کردند اما بعد از آن مملکت اشکانیان یعنی
ایران باز دچار محن و انقلاب گردید در سال پنجاه و هفت یا پنجاه و شش یا پنجاه
و پنج مهرداد سیم پسر فرهاد پدر خود را بکشت و بجای او بر سریر سلطنت جلوس نمود
و در این جنایت و کار زشت ارود برادرش با او شریک بود و این ننگ ابداً از
صفحهٔ تاریخ بلکه از روزگار برای آنها نماند و بعضی کشته شدن فرهاد سیم را
در سال شصت قبل از میلاد ضبط کرده و مدت مملکت داری او را ده سال نوشته‌اند بهرحال
مهرداد سیم چون بتخت پادشاهی نشست قشونی از اسنه منوچهر ارمن گردید

چون در این فصول از روابط اشکانیان و صلح و جنگ آنها با دولت روم کراراً
گفتگو میشود مناسب آنستکه اجمالاً وضع آن دولت را در آن وقت معلوم کنیم و از پمپه
سردار روم هم که سخن نمودیم ترجمهٔ حالی بنگاریم بنا براین گوئیم بعقیدهٔ رومیها شهر
رم را که مرکز و کرسی مملکت رومیهٔ الکبری میباشد رمولوس نام در هفتصد و پنجاه
و چهار یا هفتصد و پنجاه و سه بنا نهاد و فراریها و اخراج بلد شده‌های بلاد آن نواحی را
در شهر رم جای داد و با آنها بمهربانی رفتار کرد چون آن شهر دارای جماعت و جمعیتی
شد رمولوس با سعی و جهد تمام سلطنتی برای خود ترتیب داد و در وسعت مملکت خود
کوشید و بعد از او چند نفر دیگر در آن مملکت بهمان وضع سلطنت کردند و از سکنهٔ
اطراف بزور یا برضا بخاک خود آورده در آنجا ساکن مینمودند آنها که از نسل سکنهٔ
اولیهٔ رومیهٔ الکبری بودند از نجبا شمرده شده امتیازات و حقوق مخصوصه داشتند
و آنها که بعد در زمرهٔ اطاعت در آمده رعیت زاده محسوب میشدند و فیما بین این
دو طایفه عداوت درگرفته این دشمنی امتداد یافت بعضی از سلاطین در رفع آن
کوشیدند و خواستند حالت مساوات در میانه آرند ولی بجائی نرسید تا در عهد
پادشاهی تارکوئن مشهور به متکبر (تقریباً در پانصد و ده سال قبل از میلاد)

ظلم

ظلم نجبا بر رعیت زادکان بحد کمال رسید لهذا این طبقه شوریدند و سلطنت مستقله
مبدل بجمهوری شد و وضع دولت جمهوری این بود که بجای پادشاه و حکمران دو نفر را
انتخاب میکردند که در مدت یکسال زمام مهام و امور مملکت و دولت را در دست
داشته باشند این دو نفر را کنسول میگفتند پس از یکسال آن دو کنسول خلع شده
دو کنسول دیگر انتخاب مینمودند فی الحقیقه شغل کنسولها ریاست قشون و تحقیق حال
و تنبیه مقصرین بود و ایجاد قانون و صدور احکام بمجلسی اختصاص داشت که آنرا
مجلس سنا میگفتند و هر وقت دوچار کار صعبی میشدند از قبیل جنگ با خارج یا مهم
دیگر و دو نفر کنسول و اتباع آنها در رفع آن غایله اتفاق نمیکردند یکنفر را شش ماهه
مختار کل و مطلق العنان مینمودند تا در انجام و حصول مقصود صاحب اختیار باشد
و این شخص را دیکتاتور میگفتند با وجود این تدابیر هنوز میان نجبا و رعیت زادکان
مساوات حاصل نشده بود و رعیت زادکان بواسطه مخارج جنگهای پی در پی
مقروض شده قصد جلای وطن نمودند و راه طغیان گرفتند نجبا از این معنی متوحش
شده با آنها از در استمالت در آمدند و قرار دادند دو نفر وکیل از جانب رعیت زادکان
در مجلس شورای سنا باشند و حمایت از ایشان نمایند و رفته رفته دو نفر ده نفر شد
و میان دو طایفه مساوات کلی حاصل و جمهوری روم بمنتها درجه ترقی رسید لهذا
ملل همسایه را مطیع کردند و علاوه بر اینکه تقریبا کل شبه جزیره ایطالیا را متصرف
نمودند با جمهوری کارتاژ که در شمال افریقا بود جنگها کرده بر آن غالب شده شهر
کارتاژ را خراب و سکنه را متفرق ساخته مملکت ایشانرا متصرف شدند و در این
وقت است که دولت جمهوری روم خود را مالک روی زمین میداند و آنرا بوصف بزرگی
و عظمت میستایند لکن این شان و شکوه بحال خود باقی نمانده بعدها باز عداوت
ما بین نجبا و رعیت زادکان در کار بود و شدت و ضعف آن از اقتدار جمهوری
روم کاسته و بتحریک روسا جنگهای داخلی در میگرفت و چون در اواخر این مجادله
دوام بهم رسانیده ولایات متصرفی نیز قشون و ساخلوی دائمی داشت و هر کس ریاست
می یافت او را پیشرفت و تقدم بود و اول کسی که اسباب جنگهای داخلی را فراهم آورد
سیلا و ماریوس بودند ماریوس از طایفه رعیت زاده و بواسطه رشادتهای

فوق العاده از سربازی بدرجهٔ کنسولی رسیده و از رعیت زادگان کاملاً حمایت میکرد
سیلا از نجبا و مردی عاقل بود و او را نجبا برای دفع شر ماریوس که در جاه طلبی حرص بکمال
داشت انتخاب کرده بودند و این دو کنسول هر یک در حمایت طایفهٔ خود و اهانت طایفهٔ
طرف مقابل نهایت ساعی بودند ماریوس چون پیر بود درگذشت و سیلا از مدعیگری
ماریوس آسوده شد و اهالی روم را بر آن داشت که او را به دیکتاتوری غیر موقتی برقرار
کنند و چنان کردند و او سه سال در کمال اقتدار هر چه خواست کرد بعد از آن در سال
هفتاد و نه قبل از میلاد استعفا نموده به املاک خود رفت و بملاهی و عشرت مشغول
شده از توغل در آن اعمال بزودی درگذشت و سیلا همان است که با اوروباز سفیر مهرداد
دوم پادشاه اشکانی در حوالی فرات ملاقات کرد و بواسطهٔ این دو نفر عهد مودتی
فیما بین دولت اشکانی ایران و دولت جمهوری روم منعقد شد و در همین وقت است که دولت
جمهوری روم ملتفت میشود غیر از آن دولت دولت دیگر هم در روی زمین هست
و از همین وقت تا چندی بعد مشاهیر امکنهٔ کرهٔ ما جولانگاه دلاوران این دو دولت است
و بس بالجمله حرکات ماریوس و سیلا معلوم کرد که هر کس ریاست قشون داشته باشد
و لشکریان با او راغب باشند بدون صعوبت میتوانند در تمام مملکت و یونان الکبری
و مضافات سلطنت نماید بنا بر این سه نفر باین قصد همعهد گردیدند و ترقی نمودند و رقیب
یکدیگر شدند و آن سه نفر کراسوس و پمپه و ژول سزار بودند و ژول سزار در اصل
ژول کزار است و اعراب کزار را به قیصر تعریب نموده و قیاصرهٔ روم اسم این سالار
نامی را که خود بسلطنت و امپراطوری نرسید لقب افتخار برای خود قرار دادند و بعد از
ژول سزار دولت جمهوری روم مبدل به دولت امپراطوری میشود و سلطنت قیاصره
شروع مینماید و ما را در اینجا کاری با این مطلب نیست فقط وضع آخر زمان دولت جمهوری
روم را خواستیم بنحو اجمال معلوم نمائیم و چون از پمپه سخن راندیم معرفی و شرح حال
او را نیز لازم میدانیم بنا بر این گوئیم پمپه که از سرداران روم بود و بواسطهٔ
کفایت و رشادت خود ملقب به کبیر شد پسر پمپه استرابن از طایفهٔ نجبا میباشد و پدرش
نیز در دولت مشارالیها مقام سرداری داشته پمپهٔ کبیر در سال یکصد و شش قبل
از میلاد متولد شده چون بسن بیست رسید اول کاری که کرد این بود که پدر خود را

بدلایل

بدلائل و براهین قاطعه در دولت جمهوری بریئ الذمه نمود چه او را متهم کرده بودند که از
مال و منال دولت برده و خورده پس از آن برین شد که در دولت جمهوری روم دارای
شان و مقامی گردد نظر باین مقصود سه دسته قشون با پول خود ترتیب داده در سال
هشتاد و سه قبل از میلاد برای سیلا رئیس دسته نجبا که ذکر او گذشت آورد پمپه
بعد از انکه در بین الپین یعنی قسمت شمالی ایطالیا و در سیسیل و افریقا جنگها کرد
بحکم دولت جمهوری عساکر خود را مرخص کرده بشهر روم بازگشت و در سال هشتاد و یک
بواسطه فتوحاتی که در محاربات مذکوره نصیب او گردیده ملقب به پمپه کبیر گردید
بعد از وفات سیلا یکی از رؤسای جمهوری طلب موسوم به لپیدوس با قشونی بر سر
شهر روم آمد پمپه چون طرف اعتماد وکلای دولت شده بود مامور دفع لپیدوس
شده در سال هفتاد و هفت قبل از میلاد او را از ایطالیا بیرون کرد پس از آن پمپه
مامور اسپانیا شد که در آنجا با سرتوریوس مصاف دهد سرتوریوس در سواحل رود
سوکرن از انهار اسپانیا بر پمپه غلبه کرده و کار او را تمام میکرد اگر متلوس پیوس رفیق
او بکمک او نیامده بود خلاصه پمپه آن جنگ را بوجهی بانجام رسانیده با ایطالیا مراجعت
نمود و در سال هفتاد و یک قبل از میلاد در روم پیشرفتی حاصل کرده در سال هفتاد
رتبه کنسولی یافت و چون در میان وکلای دولت کراسوس را رقیب خود دید خویشرا
بدسته ملتی که رئیس نداشت چسبانید و آنها را اسباب ترقی کار خود قرار داد و برای
حفظ حقوق ملت در روم مجددا منصب قضاتی مرتب ساخت و بنا براین ترتیبات محبوب
القلوب تمام مردم روم گردید و دارای اقتدار و اختیار فوق العاده شد بعد از آن
بدفع سارقین بحریه مامور گشته در ظرف چهل روز آنها را مخذول و منکوب نمود
در بنوقت در روم اختیار مطلق بدست پمپه بود و بس و چیزی نگذشت که مامور اتمام
کار مهرداد پادشاه پونت گردید این پادشاه را لوکولوس سردار رومی مستاصل
ساخته بود چون پمپه با او برابر شد یکباره کارش ساخته گشت یعنی پسرش فارناس
او را مجبور کرد که خود را بکشد بعد از آن پمپه قانونی برای تیکران پادشاه ارمنستان
مقرر نموده و در کوههای قفقاز اهالی ایبرو البانی را شکست داده در عبور
از شامات تخت سلطنت یهود را بر هیرکان واگذاشته و در عود و بمملکت عربستان

پادشاه

پادشاه بطرا را مطیع و منقاد کرد (بطرا عبارتست از وادی تیه که بنی اسرائیل چهل سال در آن سرگردان بودند و این قطعه از عربستان را حجر میگویند و شهر بطرا کرد بن قطعه واقع است همان مدائن صالح میباشد) بعد از این کارها پمپه عازم رم شد و قبل از ورود باین شهر قشون خود را مرخص نمود

این سردار بزرگ رم در وقتیکه تمام شوکت و جلال خود را ظاهر ساخته و جبروت و جلوهٔ بانظار رسانیده که تا آنوقت هیچ دیده مشاهده نکرده بود از ریاست دولت دور و بی بهره ماند زیرا کلودیوس که یکی از کنسولهای رم بود با او بد شده و وکلای دولت را با او بد نموده آنها مضایقه کردند وضع حکومت پمپه را در آسیا تصدیق نمایند پمپه ناچار با کراسوس و ژول سزار متفق شد و وضع قضایه در رم برای پیشرفت کار خود قرار داد و ژول سزار از اتحاد با پمپه و کراسوس و از این وضع قضا مستفید شده در سال پنجاه و هشت قبل از میلاد برتبه کنسولی رسید و طولی نکشید که پمپه از اقتدار سزار در گل یعنی مملکت قدیم فرانسه کراهت حاصل نموده بخیال افتاد که برضد رئیس حزب جمهوری باوکلای دولت متحد گردد

در سال پنجاه و پنج قبل از میلاد بنا بر ترتیب قضاء مذکور در ثانی رتبه کنسولی یافت و مملکت اسپانیا ولایت او شد در سنه پنجاه و سه قبل از میلاد چون کراسوس در گذشت وکلای دولت که اجزای مجلس سنا بودند پمپه را بریاست خود اختیار کردند در سال پنجاه و دو قبل از میلاد تنها منصب کنسولی او را شد و اجزای مجلس سنا قرار دادند حکومت او در اسپانیا مدت پنجسال امتداد یابد پمپه خود هیچوجه به اسپانیا نرفت و در مقابل ژول سزار کار میکرد و اهتمام و تدبیر مینمود که قشون سزار را از دست او بگیرد و باید دانست که در اینوقت هم پمپه و هم سزار مدعی ریاست تمام دنیا بودند و چاره جز این نبود که این دو مدعی بجنگ پردازند تا رفع غائلهٔ رقابت آنها بایکدیگر بشود پمپه در تدبیر کار ژول سزار بود که ژول سزار مبادرت کرده بقصد حمله متوجه او گشت پمپه چون شنید ژول سزار از رود روبیکون که یکی از رودخانهای کوچک ایطالیاست عبور کرده قصد او دارد از شهر رم بلکه از ایطالیا خارج شد و بجای آنکه بطرف قشون اسپانیائی خود رود راه مشرق را

مشرق را پیش کرفت آخر الامر در فارسال از اعمال نسال جنگ عظیمی آن دو دولا یعنی پمپیر و ژولیسزار با هم نمودند و ژولیسزار غالب شده و پمپیر شکست خورد و این در سال چهل و هشت قبل از میلاد بود پمپیر بعد از شکست در کشتی نشسته بطرف میتی لن رفت و از آنجا عازم مصر شد و بطلیوس دوازدهم پادشاه مصر در فایقی که پمپیر را با ساحل می آورد در همان سال بقتل رسانید و سر او را برای ژولیسزار فرستاد و ژولیسزار از کرآن سر بدید نهایت محزون شد و بگریست پمپیر یا نزده مملکت و هشتصد شهر فتح کرده بود و مهرداد پادشاه پونت را مقهور نموده از اعاظم رجال عالم بشمار می آید در حقیقت معنی دولت جمهوری با عظمت روم در مدت شصت سال پمپیر و ژولیسزار و کراسوس بودند و در آوان شوکت این اشخاص بود که دولت جمهوری روم در آسیا دست در سلطنت دوی زمین رقیبی دارد که باسم اشکانیان نام برده میشود و بکلی کرهٔ ارض بی منازع او را نیست

پمپیر پنج زن در مدت عمر خود گرفت زوجهٔ دویم او امیلیا دختر سیلا بود و چهارمی ژولیا دختر سزار پلوتارک شرح زندگانی پمپیر را بخوبی نوشته شده تمیل پمپیر بحکمرانی و فرمانفرمائی معلوم و مشهور است

فصل دوازدهم

در سلطنت اشک یا ارشک یا ارساس دوازدهم موسوم بمهرداد سیم

اشک دوازدهم یا مهرداد سیم نیز ملقب بالقاب مکاس تئوپاتر اوزرژتس اپیفان فیلوپاتر فیلهلن بوده یعنی اعظم و ابن الله و نیکوکار و نامی و دوست پدر و محب یونان

مورخین با وقت جلوس این پادشاه را در سال شصت قبل از میلاد نوشته اند و سابرین لکنر بترتیبی که در سال کشته شدن فرهاد سیم گذشت یعنی بزعم بعضی در سال پنجاه و هفت و بعقیدهٔ برخی در پنجاه و شش و بقولی در پنجاه و پنج قبل از میلاد

جلوس کرده چه بعد از قتل فرهاد بلا فاصله بر تخت پادشاهی نشست و قول راجح همان سال شصت میباشد قول ضعیفی هم در پنجاه و هشت هست

مهرداد سیم بعد از جلوس اول کاری که کرد این بود که لشکر بارمن کشید و با ارتاواست پسر تیگران بزرگ جنگ کرد که بند تیگران جوان که او را باسیری بروم برده بودند محرک مهرداد سیم شد که بارمنستان حمله نماید یعنی شاهزاده ارمنی بند بیری که از دوستان رومی خود از حبس دولت جمهوری روم خود را خلاص کرده بایران فرار نمود چون باین مملکت رسید مهرداد سیم را بر آن داشت که لشکری با او همراه کند و او بارمنستان رود و با برادر کهتر خود که در آن مملکت سلطنت میکرد جنگ کند مهرداد قشونی تجهیز کرده خود نیز با آن سپاه و تیگران جوان همراه شد و با عساکر ارمنستان مشغول زد و خورد گشت ارود برادر کهتر مهرداد سیم چون برادر مهتر را غایب دید از غیبت وی وقت را غنیمت شمرده با جمعی از اکابر و اعیان مملکت همدست شده خود را پادشاه ایران خواند مهرداد در ارمن اینخبر بشنید دست از جنگ کشیده و عطف عنان نموده با شتاب تمام خود را بایران رسانید ارود دید عرصه میدان برادر نیست با او برنشده از جلو او فرار نمود مهرداد از اعوان و انصار ارود هر کسرا که یافت بدم شمشیر داد و چندان در اینکار اصرار و مبالغت کرد که سرداران و اعاظم رجال اهل مملکت از ظلم و ستم او بستوه آمده بر او بشوریدند و از ایران بیرونش کردند و ارود را که در خارج بود احضار نمودند و بتخت سلطنت نشاندند و برای اینکه مهرداد ملتجی بدولت روم نشود سایر ایالات عراقین عرب و عجم را باو دادند یعنی او را در آن دو ولایت حکمران مستقل نمودند و عراق عجم در اینجا مقصود مدی است یعنی مورخین لاتین مدی گفته و بعراق عجم ترجمه کرده اما بعقیده ما آتروپاتن میباشد که آذربایجان است در هر حال این بذل حکمرانی بالاستقلال مهرداد سیم را مستمال ننمود و با برادر بنای جنگ و زد و خورد را گذاشت آخر الامر لشکریان ارود شکست فاحشی باو دادند و او پس از هزیمت در سال پنجاه و پنج قبل از میلاد باردوی گابینیوس سردار رومی که بجهت دربنوقت پادشاه مصر از گابینیوس استمداد نموده بود و او صلاح خود را در امداد آنها امید بجهد و اینکار را مایل و اقرغاید او میگشت بنابراین مهرداد را

در شام

در شام حبس کرد و خود بملک مصر بهار رفت دولت جمهوری روم چون از ماجرا خبردار
شد ابن رفتار گابی نیوس را نپسندید گابی نیوس بعد از حصول فواید منظوره برای
اینکه مبادا مهرداد از دست او بدر رود و از جمهوری روم شاکی شود مبلغی گزاف در خفا
از و گرفته در زندان را باز کرد مهرداد از حبس خلاص شده بطرف بابل رفت و با بلاد
عرب که در حوالی شهر بابل بودند پناه برد و بقوت و استظهار آنها شهر بابل و سلوسی را
بگرفت اما سورنا یا (سورن) سردار ارود شهر سلوسی را از ید تصرف مهرداد منتزع
ساخت و مهرداد ببابل رفته در آن شهر متحصن شد بروایتی سورنا و بقولی خود ارود
مهرداد را در شهر بابل محاصره نمود مهرداد بواسطهٔ کمی آذوقه بلکه از فقدان آذوقه
مجبور بتسلیم شده گرفتار چنگ برادر نامهربان گردید و ارود ملاحظهٔ
برادری را بر کنار گذاشته بروی نبخشید و مهرداد سیم در سال پنجاه و چهار یا پنجاه
و سه قبل از میلاد مقتول و نابود شد

مهرداد سیم مردی غدار و بیباک و شدید العمل بود و [illegible]ی روشن تر برای این که
از پدر کشی او نیست که بدستیاری برادر این عمل شنیع را مرتکب شد و العجب که با
برادر هم نساخت بلکه با بزرگان مملکت هم در انداخت

یکی از مورخین گوید چون مهرداد سیم بجنایت و خیانت مالک تخت و تاج شد
اول کاری که کرد برادر خود ارود را نفی بلد و تبعید نمود و با اعاظم و اکابر بنای
ستمگری را گذاشت نجبا و عظما از سوء سلوک او بستوه آمدند و در سال پنجاه و
شش قبل از میلاد ارود برادر او را طلبیدند و سلطنت اشکانی را بنام او کردند
و مهرداد را خلع نمودند ارود حکومت عراق عجم را ببرادر مخلوع خود داد اما چیزی
نگذشت که مهرداد را خیالات پریشان بوحشت انداخته بشام گریخت و نزد گابی
نیوس سردار رومی رفت گابی نیوس او را بمهربانی پذیرفت و خواست ببرد و مرکب
او را مدد نماید و کسیل ایران کند در این حال بطلمیوس اولتس پادشاه مصر
که مصریها او را بیرون کرده بودند سردار رومی را تطمیع کرده گفت اگر مرا کمک کنی
و مجدداً بسریر سلطنت مصر بنشانی دوازده هزار تالان طلا بتو خواهم داد
گابی نیوس صرفهٔ خود را در اعانت و همراهی سلطان مصر بشمرد و از معاونت
و امداد

وامّا مهرداد سیّم شاهزادهٔ اشکانی چون از سرداری و حکومت مایوس شد بطرف بابل فرار نمود و شهر سلوکیه را متصرّف کرد و جنگ داخله و ملکی در ایران درگرفت عساکر ارود اوّل که پادشاه بود با هواخواهان مهرداد سیّم مشغول زد و خورد شدند آخر الامر مهرداد مغلوب شد و ملتجی ببرادر خود ارود گشت امّا این التجا ثمری بحال او نبخشید ارود مهر برادری را بر کنار گذاشته بشخصه در مجلس شورای دولتی حاضر آمد و خیانت مهرداد را که از وطن رو گردانیده و در شام نزد سردار رومی رفته اظهار و جنایت او را ثابت نمود و بدون تعلّل حکم بقتل برادر داد و مهرداد در زمستان سال پنجاه و شش قبل از میلاد یا در بهار سال پنجاه و پنج کشته شد و بعد از او ارود اوّل در سلطنت مستقلّ گردید پس مدّت ملک مهرداد سیّم را زیاده از پنج سال تصوّر نمیتوان کرد

فصل سیزدهم

در سلطنتِ اشک یا آرشک یا ارساسیس سیزدهم موسوم به ارود اوّل

ارود اوّل یا اشک سیزدهم ملقّب به القاب مگاس فیلوپاتر دیکائیوس اپیفانس اوئرژتس فیلهلن بوده یعنی اعظم و محبّ پدر و عادل و نامدار و نیکوکار و دوست یونان

موسی خورنی در تاریخ ارامنه اسم ارود را آرشتر نوشته و آرشتر همان آرداشیر است که اردشیر باشد و معنی اردشیر شاهنشاه است و ما بطور تحقیق گوئیم اسم ارود اردو بوده قلبی در کلمه اتّفاق افتاده و در قبایل ترک این اسم مطّرد است و چند نفر پادشاه ترک اردو نام داشته‌اند

بعضی از مورّخین اسم این پادشاه را هیرود نوشته‌اند مختصر در عهد سلطنت ارود یا اردو یا هیرود جنگ بزرگی قشون اشکانی با عساکر رومی کردند و این اوّل جنگ عظیم اشکانیان و رومیان است و تفصیل آن از قرار ذیل میباشد

پلوتارک

پلوتارك از مورخین معتبر این واقعه را با شرحی که باید و شاید نوشته و ما بعضی مطالب
که اسباب توضیح این شرح میشود ضمیمه کرده گوییم از مسطورات ذیل فصل یازدهم
معلوم شد که در اوان سلطنت مهرداد سیم وارد اول سه نفر سردار بزرك صاحب
داعیه در دولت جمهوری روم ترقی کرده و روح و معنی آن دولت آنها بودند و هر یك
فی الحقیقه قصد تصرف تمام روی زمین را داشتند یکی پمپه کبیر دیگری ژول سزار
که ژول قیصر باشد و سیم آنها کراسوس نام داشت از این سه نفر رقیب کراسوس
مردی طماع بود و این عیب همیشه لیاقت صاحب آن را ضایع و فنا بود مینماید حالا
کراسوس مردی قابل بود و طمع قابلیت او را کم نمود یا فی الحقیقه کفایت و درایت او
کوتاهی داشت آنرا باید دستی نمیدانیم همینقدر میدانیم با کمال داعیه همسر و همشان
ژول سزار و پمپه کبیر نمیتوانست شد چه سزار در سرداری و ترتیب مهام ملك
و دولت از دهاه و اعجوبه های عالم بشمار می آمد و حکومت مملکت گل که فرانسه
قدیم باشد با سرداری یکدسته قشون عمده روم او را بود و پمپه که در قابلیت و استعداد
از سزار عقب نمیماند سرداری و حکومت اسپانیا داشت کراسوس که خود را
ثالث سزار و پمپه میدانست از جانب مجلس سنای روم که زمام مهام دولت را
بدست داشتند مأمور حکومت و سرداری شامات گردید بدون اینکه باو
اجازه ورود بخاك ایران و جنك با دولت اشکانی را داده باشند اما او از طمع اندوختن
مال کثیر قبل از حرکت از روم میگفت من بفتح ایران و برانداختن اشکانیان اکتفا
نخواهم کرد ممالك باختر و هند بلکه تا دریای چین مرا خواهد شد این حرف کراسوس
بگوش سزار رسید و برای اینکه او را بغرقاب فنا و هلاك اندازد و از تنك رقابت
او خود را فارغ سازد و میدان را برای جولان و اجرای مقاصد خود خالی کند
از ناحیه گل که مقر حکومت او بود کاغذی بکراسوس نوشت و خیالات او را تمجید
و تحسین نمود و برا بوصف بلند همتی و بزرگی ستود اما آتیوس که یکی از وکلای
ملت بود ملتفت سخافت رای کراسوس شده با جمعی متفق گشت که او را از این سفر منع
نماید و نگذارد اسباب اعدام خود و وهن دولت جمهوری روم را که بعظمت معروف
و مشهور گردیده فراهم آورد کراسوس چون دید آتیوس و جمعی بر این شده اند که نگذارند

راه این سفر پیش گیرد و قهراً او را مانع شوند متوسل به تمپیه شد و از وی درخواست نمود
که تا بیرون شهر رم با او همراهی کند تا آنهائیکه میل باین حرکت او ندارند نتوانند
بمنع وی پردازند تمپیه قبول این خواهش کرده جلو موکب کراسوس افتاد و چون در
شهر رم قبول عامه داشت مردم محض احترام او از جلو راه کراسوس دور شدند و
صرف نظر از آن ممانعت کردند جز آتیوس که پیش آمده زبان بملامت و مذمت دراز کرد
و بدگوئی آغاز نمود و صریح گفت ای کراسوس آنها که تو در نظر داری جز واهی است
افکار تست و خیالات نادرست باشد خود را نابود و دولت جمهوری روم را بی
عظم خواهی نمود بعد از این گفته بیکنفر از سربازها که حاضر بود حکم کرد کراسوس را
نگاهدارد اما سایرین چون دیدند تمپیه از کراسوس حمایت میکند آتیوس را مانع شدند
و نگذاشتند به کراسوس بی احترامی کند آتیوس که خود را مجبور بدست کشیدن دید
و لابد شد که کراسوس را بحال خود واگذارد دوان دوان نزدیک دروازه رم آمد
و به کراسوس نفرین کرد و عقیده رومیان این بود که مسافر را چون دم دروازه شهر
نفرین کنند از آن سفر خیر نخواهد دید این بود که آتیوس نزدیک دروازه آمده
بنفرین کراسوس پرداخت

کراسوس بهر نحو که بود رو براه نهاد و به بندر براندیزی رسید چون هنوز زمستان
بود کشتی رانی در دریای آدریاتیک دشوار مینمود اما کراسوس نخواست منتظر
فصل خوش شود و آن اوقات ضایع کردن نداشت فی الفور چند فروند کشتی حاضر
ساخت و با همراهان در آن سفاین نشسته حکم بحرکت داد و چون فی الحقیقه موسم
نبود تا بشهر گالاتی از بلاد سیسیل رسید چند این کشتی که همراهان او در آن
بودند غرق شد پادشاه سیسیل در اینوقت در گالاتی بود و عمارت تازه بنا
مینمود و از آنجا که پادشاه مزبور از معمرین بشمار می آمد کراسوس بطور مزاح گفت
پادشاه در آخر ساعت دوازدهم از روز خود این بنا مینمائی یعنی در آخر عمر خود و
در اوان ضعف پیری و هرم خیال جوانی او را گرفته کار نورسیدکان میکند پادشا
در جواب بکراسوس گفت تو هم در جوانی مامور جنگ اشکانیان نشده و کراسوس
شصت ساله بود اما از فرط عیش و خوشگذرانی قوای خود را از دست داده هشتاد ساله
مینمود

مینمود بالجمله کراسوس بشام آمد و فی الحقیقه بمحل حکمرانی خود رسید و بتهیهٔ تسخیر و تصرف
ممالک اشکانیان ایران پرداخت و با عساکر وافر بکنار فرات آمد و جسری بروی این شط
بسته تمام قشون خود را سالماً از جسر عبور داد

یکی از مورخین میگوید در آن وقت که کراسوس از شط فرات عبور کرده بین النهرین را
معسکر خود قرار داد در شهرهای این مملکت که تعلق بایران داشت استعداد پادشاه
اشکانی بقدر کفایت نبود لهذا سلیس نام سردار اشکانی که سرحددار این قسمت ایران
بود مختصر قشونی جمع کرده در قلعهٔ اشنیا متحصن شد مع ذلک کراسوس براو غلبه نموده
سلیس در جنگ زخم سختی برداشته بطرف پادشاه خود گریخت

مستر رالنسن میگوید یکسال پیش از آنکه کراسوس بخواهد بمتصرفات و ممالک اشکانیان
حمله کند پادشاه اشکانی پیش بینی کرده بتهیهٔ کار مشغول شده تمام قشون خود را
مسلح ساخته بود و آنها را تعلیمات جنگ و مشق یورش میداد نیز بعضی حکام و
ولات مستقل در حدود عراق عرب بودند و ممکن بود از اشکانیان روگردان شوند
و بکراسوس سردار رومی بپیوندند پادشاه اشکانی برای اینکه گرفتار چنین وهنی
نشود باستمالت آن حکام و ولات پرداخته دل هر یک را بوجهی بدست می آورد
و آنها را با خود یکدل و متحد میساخت یکنفر از آن حکام مستقل ابکاروس نام
داشت و برخی او را اوکاروس هم گفته اند اما در روی بعضی از مسکوکات ادس ابکاروس
نقش شده چون این والی عرب بوده استاد المورخین را عقیده این است که صحیح این اسم
اکبار است یعنی واو و سین آخر کلمه را یونانیها بآن چسبانیده و ملحق کرده و اکبر
عربی را ابکاروس تلفظ کرده اند و ممکن که چنین باشد در هر حال ابکاروس حاکم و والی
ناحیهٔ اوسرهوئن بوده و اوسرهوئن که پیش هم شرحی از آن نگاشته شده در طرف
مشرق شط فرات و عبارت از ناحیهٔ اورفه معروف است

از زمان لشکرکشی پمپه سردار رومی بسمت عراق عرب و گذشتن او از فرات ابکاروس
والی اوسرهوئن با رومیها متحد شده و این اتحاد در کار بود تا پادشاه اشکانی
باستمالت او پرداخته و ابکاروس را با خود متحد ساخت

یکنفر دیگر از مشایخ عرب که شیخ قبایل بدوی بود و اسم او را مستر رالنسن الشودونوس

ضبط

ضبط کرده نیز از اتحاد روم با مصر قطع نظر نموده کلیتهً خود را از دوستان روم و خواهان
دولت و سلطنت اشکانیان ایران میدانست

کراسوس بعضی از شهرهای عراق عرب را بی نزاع منازع و منع مانع متصرف شد فقط
اهل یک شهر از تسلیم اینها امتناع کردند و بنای دفاع را گذاشتند و جنگ کردند
و چند نفر از سربازان کراسوس را کشتند کراسوس متغیر گشته آنشهر را محاصره نمود
و بعد از تصرف تمام مردان جنگی را حکم بقتل داد و زنان و کودکان شهر را اسیر کرده
بفروخت و بعد از این فتح که چندان اهمیتی نداشت رؤسای قشون محض تملق و خوش آمد
کراسوس را امپراطور نامیدند کراسوس در حصار و گرفتن آنشهرها بی بخرج نداده بود
بلکه ظلم و تعدی بیحد و حساب خود را در آن واقعه بمردم وانمود اما از نهایت بی مغزی و
سبکسری و غرور در سر اینکار قبول لقبی کرد که سرداران بزرگ پس از چندین فتح عظیم
باید آنرا قبول کنند و همین فقره از خفت عقل و کم همتی او خبر میدهد و امپراطور بمعنی
قهرمان است و مثل اسکندر کبیر شخصی باید ملقب باین لقب شود و شهرها اگر کراسوس
بقهر و غلبه فتح کرده بود اینها که آنوقت در عراق عرب سکنی داشتند یهود و یونانی میباشیدند
کراسوس بعد از تصرف و تسخیرات خود هفت هزار پیاده و هزار سوار از عساکر
خود منتخب نموده در متصرفات تازه خویش در عراق عرب گذاشت و بطرف شام عطف عنان
کرد که زمستان را در آنجا بسر برد پسر کراسوس که یکی از سرداران نامی بود و با ژول سزار
مأمور گل در این زمستان مرخصی حاصل نموده در شام بپدر پیوست و هزار سوار
جرار از اهالی ایطالیا با پسر کراسوس همراه بود اول خبط کراسوس اینکه بدون
امر و اجازه مجلس سنای روم قدم در ممالک سلاطین اشکانی و متصرفات آنها گذاشت
و خبط ثانی که خیلی از خبط اول بزرگتر است اینکه بعد از حمله بر ممالک اشکانیان
بفتوحات ناچیز و تملک امکنهٔ ناقابل قانع شده بشام باز گشت و دشمن بیدار شده را آسوده
بحال خود گذاشت تا آن تهیه و تدارکی که میخواهد ببیند و بوجهی شایان با او برابر
شود بر کراسوس لازم و واجب بود که بعد از حمله بر عراق عرب فوراً خود را ببابل و سلوکیه
رسانده این دو شهر را که از بلاد عظیمهٔ آن مملکت است تصرف نماید و محکم کند
و اگر چنین میکرد مردم این دو شهر که کرهاً بر اشکانیان تبعیت مینمودند و از آنها

رنجیده

رنجیده خاطر بودند بدون تحمل رنج و زحمتی باو تسلیم میشدند و چون این دو بلد
دو قلعهٔ نظامی بسیار معتبر اشکانیان بود در آنجا انبارهای آذوقه و جبه خانهٔ قابلی داشتند
و اکر آنجمله بتصرف کراسوس در آمد مبلغی بر قوت او می افزود و از قدرت اشکانیان
میکاست و فتح سایر بلاد کراسوس را مسلم میشد بار این خوش بختی اشکانیان با بدبختی
و نادانی کراسوس او را براه کج راهنمائی نمود

کراسوس بعد از معاودت بشام نیز خوب رفتار نکرد یعنی بجای آنکه مثل یکنفر سردار
جلیل القدر و حکمران عظیم الشأن حرکت کند چون ادنی تاجری یا شخص پیله وری
بکسب و کار و جمع نقود پرداخت و لدی الورود مشغول حساب مالیات و دخل و خرج آن
مملکت شد و بمعابد رفت و نذورات را که مردم بآن امکنه اهدا نموده و فرستاده
از قنادیل و ظروف طلا و نقره و غیرها بدست خود با ترازو کشید و سنجید و این کارهای
رکیک که هیچ مناسبت با شأن سرداری فاتح نداشت او را از رسیدگی بکارهای
قشون و اعمال نظامی باز داشت

ژوزف مورخ مینویسد کراسوس بعد از آنکه در هر محل از شام بهر جا دست اندازی کرد
به بیت المقدس آمد که معابد این شهر را نیز غارت کند خلاصه سرداری که میخواهد تا
دیوار چین را در تحت تصرف خود در آورد قشون را که اول وسیلهٔ نیل مقاصد اوست
رها کرده بجای اینکه هر روز افواج خود را مشق دهد و آنها را مکمل نماید فقط در بند
زخارف است و اگر گاهی هم باعمال نظامی میپردازد باز بقصد و نیت جلب مال میباشد
یعنی هر وقت میخواهد رسیدگی بکار قشون کند پیران سالخورده با جوانان خوردسال را
عنفاً طلب مینماید و اسامی آنها را در دفتر لشکر ثبت میکند تا اقوام و اقارب آنها
بیایند مبلغهای گزاف بطور رشوه باو بدهند و او اسامی خویشان ایشان را از دفتر
لشکر حک نماید

گویند روزی کراسوس برای غارت بمعبدی از معابد شام رفت هیکل زهره در آن معبد بود
و مردم آنرا میپرستیدند چون نفایس اشیاء آن معبد را بدست خود جمع کرده بخازن
سپرد قصد بیرون آمدن از معبد نمود پسرش که از جلو حرکت میکرد پایش باستانهٔ در
معبد گرفت زمین خورد پدر هم روی پسر افتاد مردم از حضار و غیره این افتادن را بفال بد
گرفتند

گرفتند و از نتایج وخیمهٔ نهب معبد زهره دانستند

مقارن این ایام بود که سفرای شهریار اشکانی وارد شام شدند و مأموریتی که از جانب پادشاه خود داشتند به کراسوس ابلاغ کردند اسم پادشاهی که این سفرا از جانب او بشام آمدند بتصریح اکثر مورخین هیرود یا ارود بوده بعضی هم فقط ارساس ضبط نموده و معین است که بلقب او اکتفا کرده اند و جای تردید نیست که مأمورین از جانب اشک سیزدهم نزد کراسوس آمدند و شرح مأموریت مختصر آنها در چند سطر بمضمون ذیل خطاب به کراسوس نگاشته شده بود

لشکری که با تو همراه میباشند اگر از جانب دولت جمهوری روم مأمور شده اند که در تحت ریاست و سرداری تو داخل ممالک و متصرفات ما گردند پادشاه ما حاضر است که بدفع آنها پرداخته و آنها را تماماً نابود کند اما اگر چنانکه مشهور است بدون اجازهٔ دولت روم تو از روی خودسری اینکار کرده و مقصودت تاخت و تاراج و جلب نفع و فایده است شهریار اشکانی بطور ملایمت با تو رفتار میکند و بر پیری تو رحم مینماید و اذن میدهد که سربازهای رومی از شهرهائی که متصرف شده اند خارج شوند بدون اینکه کسی متعرض جان و مال و اسلحهٔ آنها شود

کراسوس در جواب مأمورین ارود به درشتی و تندی گفت عنقریب جواب پادشاه شما را در شهر سلوسی خواهم داد واجیز که یکی از مأمورین و در سن و شأن مقدم بر سایر بلکه رئیس سفرا بود بر گفتهٔ کراسوس قاه قاه بخندید و کف دست خود را بسردار رومی نموده گفت اگر در این کف دست موی بینی شهر سلوسی را هم خواهی دید

سفرای ارود از شام مراجعت کرده بدربار پادشاه اشکانی آمدند و آنچه شنیده بودند بعرض رسانیدند و معلوم نمودند که از جنگ و خونریزی گزیر نیست ارود لابد دست بکار شد و لشکر بر سر بلادی که رومیها در عراق عرب متصرف شده بودند فرستاد و آنها عرصه را بر عساکر روم تنگ کردند بعضی از ساخلوهای رومی که بحکم کراسوس در بلاد این مملکت توقف داشتند گریخته نزد کراسوس آمدند و خبرهای وحشت انگیز برای او آوردند و گفتند دسته جات بسیار از قشون پارت بعراق عرب آمده بطور دایره دور رومیها را گرفتند و آنها را در گرداب بلیه مستغرق ساختند

مسلم است

مسلم است که فرارهای از جنگ گریخته همیشه از وحشتی که کرده اند بر ای برائت ذمه خود در ترک ستیز و گریز اغراق گوئی میکنند و بکبر اصرار میگویند فرارهای قشون روم هم همینکار کردند و چیزها از سطوت و صولت و سختی لشکریان پارث و جنگجویان اشکانی برای کراسوس و همراهان او گفتند از جمله میگفتند عساکر پارث اول سپاهیان دنیا میباشند چه در وقت حمله چه در جنگ و گریز کسی از عهدهٔ آنها بر نمی آید مقابلت و تعاقب آنها هر دو اسباب خطر است اسلحهٔ معتبر آنها تیر و کمان میباشد و آن بوضع مخصوصی ساخته شده است و مارومیها هیچگونه ربطی از این اسلحه نداریم لشکریان پارث طوری در تیر اندازی چالاک و ماهر اند که در آن واحد چندین چوبه تیر یکنفر بطرف دشمن می اندازد نیزه های آنها طوری صلب و سخت و محکم است که چهار آینه و زره رومیها دفع و تحمل آنرا نمیتواند و در گاه طعن لابد بسبدن زخم کاری وارد می آید و مغفر و زره آنها طوری ساخته شده که تیر و نیزه بلکه تیغ و تبرها با آن کارگر نیست مختصر قشون پارث مثل بلای آسمانی است که هیچ چیز جلو آنرا نمیتواند بگیرد و دفع نماید

تقریرات فراریان عساکر روم اسباب کمال وحشت همراهان کراسوس شد و یکباره خود را باختند و یقین کردند لشکریان پارث جنی هستند غیر از ارامنه و سایر طوایف آسیای صغیر غلبه بر آنها کاری مشکل است و بسهولت نتیجه در نتیجه آنقوم نمیتوان انداخت و انگهی لشکر کشیدن بخاک چنین دشمنی قوی در بلاد و اماکنی که معرفت بحال آن حاصل نیست و طرق و مسالک آن مجهول است کاری نهایت صعب بی اندازه دشوار میباشد بنابراین در میان قشون کراسوس همهمه در گرفت و بعد از گفت و شنید بعضی از صاحب منصبان و سران سپاه چنین مصلحت دیدند که کراسوس بنقاطی که تا آنوقت فتح کرده قناعت کند و دیگر پیش نرود و از جملهٔ سرداران حاضر که بجنگ با اشکانیان صحه نمیگذاشتند و منکر آن بودند کاسیوس بود

اهالی روم در اینقسم تردیدها متوسل بکهنه میشدند و آنها بعضی حیوانات را میکشتند و در خطوط پاره ای از استخوانهای آنها از قبیل کتف و غیره میدیدند و برای کاری که در نظر داشتند فال میگرفتند اینکار برای آنها بمنزلهٔ استخاره بود در اردوی کراسوس هم همین قسم فال گرفتند و استخاره کردند جنگ کردن با اشکانیان بد آمد با قاطع

وحرص و میل مفرط کراسوس بمال و جاه او را از خیال خود منصرف نمود و مطلقا اعتنائی
باقوال الکسنه نکرد و مصمم حرکت و سفر عراق عرب شد و در کار نهضت بود که ارتاباز
پادشاه ارمن با شش هزار سوار باردوی او پیوست و در ملاقات با کراسوس قصد و نیت
او را تأیید و تصدیق نمود و زیاده از حد بتجربیات او پرداخت و گفت البته باید با اشکانیان
جنگ کنی و بیخ آنها را برکنی ممالک آنها را تصاحب و تملک نمائی و بآرزوی خود فایز شوی
و علاوه بر این شش هزار سوار که من همراه دارم ده هزار سوار مسلح دیگر که اسبهای
آنها را برگستوان فولاد است و سی هزار پیاده از عساکر زبده در ارمنستان حاضر
میباشند روانه کنم که بطرف ممالک اشکانی انتهاض نمودی آنجمله را بدون اینکه دیناری
خرج از تو بخواهم باردوی تو گسیل خواهم نمود و تو با این عدت البته مظفر و کامیاب
خواهی شد اما باید بدانی که بهترین طریق برای تو راه ارمنستان است و از آن راه
باید بمملکت اشکانیان ورود نمائی و تمام مدت توقف و حرکت عساکر تو در خاک ارمن
از بابت آذوقه و سیورسات آسوده خواهند بود و فایده دیگر عبور از ارمنستان
و ورود بمملکت ایران از راه آذربایجان برای تو اینست که این قسمت مملکت اشکانیان
کوهستان است و قوت عمده قشون اشکانی سواره آن میباشد و حرکت سوار در کوهستان
و سنگلاخ دشوارتر است تا در دشت و جلگه پس تو با پیاده بسیار در آن کوهستان
بر دشمن غالب خواهی شد و مرام و مطلوب حاصل خواهد شد
کراسوس از نصایح و راهنمائیهای پادشاه ارمن اظهار امتنان نمود اما نه بآن اندازه
که آن پادشاه متوقع بود و در باب راه بین گفته او را پیروی نکرد و بجای اینکه از راه
ارمن و آذربایجان باشکانیان حمله کند راه عراق عرب پیش گرفت و گفت در این مملکت
قلاع منصرفه ما را که ساخلوی رومی دارد قشون اشکانی محاصره کرده اند باید رفت
و محصورین را از شر دشمن محفوظ و مصون داشت و گرفتاران را خلاص نمود پادشاه
ارمن چون دید کراسوس راه ساحل فرات و عراق عرب را پیش گرفت رنجیده خاطر شد
جمعیتی که با خود همراه داشت برداشته بارمنستان بازگشت
کراسوس از روی جسری که در حوالی شهر زغما روی شط فرات بسته شده بود عبور نمود
(زغما از شهرهای قدیم شام است که در ایالت کاثن واقع بوده و در ساحل یمین

شط

شط فرات رو بروی اپامه و بواسطهٔ پلی بشهر اپامه وصل میشده و بهمین جهت موسوم
باین اسم شده چه زغما بمعنی وصل و اتصال است اینشهر را سلوکوس اول پادشاه بر
شام ملقب به نیکاتر بنا کرده بود بعضی هم نسبت بنای آنرا باسکندر کبیر داده اند
اما قول اول اصح است) کراسوس خود با جمعی سالم از جسر گذشتند لکن عساکر او در کار
عبور بودند که آسمان شروع برعد و برق نمود و طوفان شد و سربازان و صاحبمنصبان
کراسوس را بتشویش انداخت و در وقتیکه ساقهٔ قشون از جسر میگذشتند باد و
طوفان شدت کرده جمعی از آنها را بشط افکنده هلاک ساخت و همان نقطه را که در آن
برای کراسوس سراپرده زده بودند دو مرتبه برق زد چنانکه برف وسط سراپردهٔ او را گرفت
و یکی از یدکهای او که برگستوان و یراقش کلیةً طلا و مرصع بود و میراخور کراسوس بر آن
سوار از انقلاب هوا رم کرده خود را در فرات انداخت و راکب و مرکوب هر دو
غرق و هلاک شدند

روز دیگر که اردوی کراسوس مهیای حرکت شدند دستهٔ اول قشون علمهای خود را
بلند کردند در سلطنت و دولت روم قرار بود عقابها از فلز میریختند و بر سر علمها
نصب مینمودند در این روز چون علمها را بلند کردند عقابهای سر علمها خود بخود حرکت
کرده روی آنها بطرف شام و دم بسمت ایران قرار گرفت و معین است برای رومیهای
تطیّر این امر چه قدر اسباب لشکری و افسردگی طبیعت میگردد

منزل دویم بعد از عبور از فرات از سیورسانی که بر قراء و آبادیها حواله شده بود
و میبایست به اردو بیاورند اول چیزی که وارد اردو کردند عدس و نمک بود و رومیها
در مجالس و اوقات عزاداری چیزی نمیخوردند جز عدس پخته که آنرا نمک آلوده میکردند
و بجای هر طعامی صرف مینمودند پس آوردن عدس و نمک را باردو پیش از همه چیز
بفال بد گرفتند

منزل سیم کراسوس برای اینکه عساکر خود را خوب مصمم جدال نماید سران لشکر و
نامداران آنها را طلب نموده مجمعی منعقد ساخت و با آنها گفت جسری که من بر روی
شط فرات بسته بودم باز نمودم و تمام اسباب ساختنهای آنها را سوزاندم در
اینصورت باید از معاودت مأیوس بود چاره نیست جز پیش رفتن و با خصم در آویختن

وکار

وکار او را ساختن این حرف کراسوس چون در اردو منتشر شد باز مبلغی از قوت قلب
و رجاء و امید لشکریان او کاسته شد

از منزل چهارم هم بی برودت و ضعف قلب تازهٔ اردوی کراسوس حرکت نکردند یعنی در
اینمنزل که هستند برای جلادت و شوکت و جلال قشون قربانیها کردند و در امثال این
مواقع رسم بود امعای حیوان قربانی را بدست سردار کل میدادند و او آنرا از
قربانگاه تا چادر خود حمل مینمود و آنجا زیر خاک دفن میکرد یا میسوزانید در اینجا هم
اینکار را کردند کاهن بزرگ امعای گوسفندی را بدست کراسوس داد کراسوس یکقدم
بطرف چادر خود نه پیموده دستش لرزید و آنچه در دستش بود افتاد تمام اشخاصی که
حاضر بودند از وحشت بر خود بلرزیدند و فریاد زدند کراسوس برای اینکه آنها دلهای
خود را نبازند و این اتفاق را بفال بد نگیرند رو بحضار کرده گفت دست من بعلت
پیری لرزید و امعای گوسفند از دستم افتاد اما در وقت جنگ خواهید دید که
در این بازو تا چه حد زور هست و در گاه استعمال اسلحه این ساعد بچه اندازه
محکم است

مختصر کراسوس با فالهای فرخ و با مژدههای خوش میرود که مملکت اشکانیان ایران را
فتح کند و در آنجا بشادمانی سلطنت نماید هفت هزار پیاده همراه دارد با چهار
هزار سوار و این چهار هزار سوار پیش از قشون او هستند در اینوقت چند نفر جاسوس
که آنها را از جلو فرستاده بودند باردوی کراسوس آمدند و خبر آوردند که در حوالی
و نزدیکی اردو احدی نیست اما اثر دست و پای سوار بسیار است که از این حد گذشته اند
این خبر قوت قلبی بعساکر روم داد و یقین کردند که اثر مشهود اثر دست و پای
اسب سواران اشکانی میباشد که از خوف قشون روم فرار کرده تا جان
بدر برند

کاسیوس که مردی عاقل بود بکراسوس گفت در جلو رفتن عجله منما بلکه در یکی از این
شهرها توقف و درنگ کن تا لشکریان و همراهان تو آسوده و راحت شوند چه
مدتی است راه پیموده اند و مردان جنگی از پیاده گرفته تا اسب سوار همه خسته شده اند
چون قدری بمانی نفس آنها تازه شود و بهتر بکارزار توانند پرداخت علاوه بر این

در مدّت توقف در آنجا مطالب معلوم میشود و اطلاعات صحیحه از عساکر اشکانی
بدست می آید و تکلیف ما معلوم و معیّن میشود چه در حال حمله و چه در عالم مدافعه
باخبر بودن و بصیرت داشتن بهتر است چون از وضع باخبر و آگاه شدیم اگر لازم بود خود را
بشهر سلوسی میرسانیم و قلعهٔ آنشهر را پناه خود قرار میدهیم و آذوقه و کمک هرچه بخواهیم
از روی شط فرات تا نزدیکی سلوسی می آید و بما خواهد رسید

کراسوس تصدیق قول کاسیوس میکرد و بگفتهٔ او رفتار مینمود امّا در اینحال یکی از
مشایخ عرب موسوم به آریامن باردوی کراسوس آمد این شیخ همان ابکاروس است
که بعضی ابکاروس دانسته و گفته اند اکبر است که بتحریف یونانیها ابکاروس شده و
پیشتر ذکر آن نمودیم ابکاروس یا اکبر مردی پرحیله و مزوّر بود و او کراسوس را
بتمام بدبختیها دوچار نمود بعضی از صاحبمنصبان قشون روم که در زمان سرداری
و نهضت پمپه باین حدود آمده بودند شیخ عرب را میشناختند و میدانستند او
با پمپه کمال خصوصیت را داشت و اظهار صداقت بدولت روم میکرد و برای خدمت
آن دولت داوطلب بود آشنایان شیخ او را نزد کراسوس معرفی کردند کراسوس
وجود او را مغتنم دانسته در باب اقامت و حرکت با وی مشورت کرد شیخ عرب که در واقع
فرستادهٔ پادشاه اشکانی بود و در باطن از هواخواهان صدیق اشکانیان بعداز
آنکه بظاهر خود را از دوستان و مخلصان دولت روم قلم داد بکراسوس گفت من
بواسطهٔ ارادت و خصوصیت با پمپه و میل بدولت روم و تنفّر و بیمیلی به اشکانیان
ظالم بی دین و ایمان باید آنچه بنظرم می آید بسردار روم عرضه دارم توقّف و اقامت در یک
قلعه و متحصّن شدن جز ضایع کردن وقت و عقب انداختن کار و قشون خود را در عالم
خوف و رجا گذاشتن و دل بلشکر دشمن دادن ثمری ندارد در آنجا خصم دلیل عجز
میداند و جسور میشود باید سردار به جلو رفت و تا پادشاه اشکانی تهیّهٔ خود را کامل
نکرده و باردوی سورنا نرسیده سورنا را از میان برداشت چون کار سورنا ساخته شد
و از میدان بدر رفت دیگر پادشاه اشکانی در مقابل شما ثبات نخواهد کرد و تاب
مقاومت او را نیاورده با سواران فرار میکند یا بجنگلهای استرآباد و گرگان پناه میبرد
آنوقت تمام مملکت ایران بسلامتی بسردار روم تسلیم خواهد شد کراسوس این حرفها

که از روی

که از روی مکر و خدیعت گفته میشد پسند آمد و بر آن شد که نصایح شیخ اکبر تا ایکاروس را پیروی نماید

در اینوقت ارود پادشاه اشکانی تمام عساکر خود را منقسم بدو قسمت کرده بود سرداری یک قسمترا خود اختیار نموده که با آنها بسر ارتاباز یا ارتاواز پادشاه ارمن رود و او را تنبیه کند که چرا ایشان رفتند و با کراسوس ملاقات کرده و او را بجنگ اشکانیان تحریض و ترغیب نموده قسمت دیگر را بسورنا یا سورن سپهسالار خود داده که با کراسوس برابر شود و کار او را بسازد

امّا سورنا یا سورن سپهسالار لشکر ارود تا پیدا است که از خویشان نزدیک پادشاه اشکانی بوده و از اکابر رجال با مکنت و تموّل دولت اشکانیان بشمار می آمد چنانکه در سفرها همیشه هزار شتر بار و بنه و احمال و اثقال او را حمل مینموده و دویست عرّاده مطربهای زنانه و رقّاصان او را حرکت میدادند و ضیاع و عقار و املاک شخص او بسیار و با حاصل آن ده هزار نفر لشکر نخبه بتجهیز میکرد که قراول و مستحفظ شخص او بودند و در لشکرکشیها با او همراهی مینمودند

امّا لفظ سورنا یا سورن هنوز نمیدانیم اسم خاص و علم شخص بوده یا لقب همینقدر میدانیم که از اوّل سلطنت اشکانیان خانواده سورنا منصب سپهسالاری داشته و این منصب پدر بپدر خاص این خانواده بوده و از کارها که بسپهسالارها اختصاص یافته اینکه هر وقت یکی از سلاطین اشکانی بتخت سلطنت جلوس میکرد سورنا می آمد و تاج سلطنت را بسر او میگذاشت و امّا سورنا سپهسالار ارود شخصاً مردی رشید و دلیر بوده در اینوقت در عنفوان جوانی و سنّهای قوّت چندان زیاده از سی سال نداشته و با وجود جوانی کارها کرده و کاردیده چنانکه در بدو امر که مردم برارود شوریده و او را از سلطنت محروم کرده سورنا دامن جلادت بکمر زده او را مالک تخت و تاج نمود و شهر سلوسی که بر پادشاه یاغی شده بود سورنا مجدّداً آنرا فتح کرد و مطیع نمود و اوّل شخصی که برج و باره اینشهر صعود کرد و بیرق اشکانی را بالای حصار سلوسی زد سورنا بود بس چنین سردار عاقل رشید زبردستی بمقابل کراسوس پیر طمّاع خسیس نادان بی کفایت معلوم است که نتیجهٔ جنگ چه میشود

خلاصه

خلاصه شیخ اکبر عرب با ابکاروس پیش قراولی قشون رومی را بر عهده گرفته اخبار و
اتفاقات یومیهٔ آن اردو را شبانه به اردوی اشکانی میرسانید و سورنا را از آن
مطلع میساخت یک دو سه منزل که کراسوس و لشکریانش راه پیمودند شیخ عرب که
با سورنا از پیش قرار و مدار کار را داده بود عساکر روم را بصحرائی که نه آب داشت
نه علفه نه درخت و بیابانی بود شنزار و بیخار وارد ساخت در این سرزمین
تا چشم کار میکرد جز دشت قفر چیزی بنظر نمی آمد عطش مفرط و خستگی زیاد و علائم و آثار
بدبختی که از پیش مشاهده شده بود یکباره عساکر روم را بیحال و مستأصل نمود هر قدر
باطراف نگاه میکردند نه درختی سایه افکن میدیدند نه سبزهٔ مفرح نه نهر آبی که دفع
عطش نماید بلکه برای تغییر مدّ نظر و نفس تلّ و تپهٔ هم در آن حول و حوش وجود نداشت
سطحی یکدریائی از شن بود و بس تکمیل اینوضع و حالت را در اینوقت چاپاری
از پیش پادشاه ارمن آمده به کراسوس خبر داد که ارود شهریار اشکانی با لشکری
جرار وارد ارمنستان شده و قشون ارمن باید مشغول دفاع و حفظ مملکت خود باشند
پادشاه ارمنستان به کراسوس نوشته بود با وجود حملهٔ پادشاه ایران باین کشور
ممکن نیست لشکری که من وعده کرده بودم بکمک شما فرستم فرستاده شود و شما را
بمرد و مرکب مدد نمایم و صلاح کار حالا این است که شما هم از حمله و حرکت بطرف ایران
صرف نظر نمائید هر جا که نامهٔ من بشما میرسد از همانجا عطف عنان کنید و بطرف ارمن
آئید تا در اینجا دو لشکر را متفقاً بدفع و مقهور ساختن پادشاه ایران و
لشکریان او وادارم چون این کار ساخته شد مراد هر دو حاصل شود این است
عقیده و رأی من و نصیحت من اگر گوش کنی و اگر نکنی اقلاً یکی از دو کار را اختیار کن
یا بقلعه جات متحصن شو یا دامنهٔ کوهها را اسقناق و معسکر خود قرار ده تا از
شر حملهٔ سواران تیرانداز اشکانی محفوظ مانی کراسوس که سخت متغیر و درهم بود
ملتفت نصایح پادشاه ارمن نشده بفرستادهٔ آن پادشاه از روی تغیر گفت
برای مثل من سرداری ننگ و عار است که به دستور العمل دیگری حرکت کنم و
تابع رأی و خیال غیر شوم همینقدر بپادشاه خود بگو اینک مصمم مغلوب کردن
و معدوم ساختن سورنا هستم چون کار او را تمام کردم و از خیال او آسوده شدم

بارمنستان

بادمنستان خواهم راند و سزای نقض عهد که از تو بظهور رسیده داده خواهد شد و خواهی دید که چه بر سر تو می آید سرداران رومی که این تندی بیجا و بیمغز را از کراسوس دیدند بیشتر از و مایوس گشتند و با افسوس تمام بسکوت گذرانیدند اما کم بشیخ عرب که آنها را باین وادی غیر ذی زرع آورده بود پرداختند و بنای تعنیر را گذاشتند و بقتلش تهدید نمودند شیخ از کید و مکری که داشت مطلقا از گفتار آنها اظهار وحشت نمود و بطور ملایمت و خوشروئی با آنها گفت دلتنگ و مکدر نباشید همیشه محنت براحت آبستن است مدار عالم بر شدت و رخا میباشد در اول عمر اگر دوچار نکبت و زحمت شدید بدانکه در آخر سعادت و رفاه شامل حال تو شود چیزیکه هست این است که صبر و تحمل باید تا فرج و آسایش رخ نماید شما که بیخبر و جوهان معتاد نبودید و طاقت رنج و مشقت نداشتید چرا اقدام باینکار خطیر نمودید و از مملکت آباد ایطالیا که بمعموری و خضارت ضرب المثل است صحاری که جمله سبز و برار خرم با غات و جنگلهای او از بهترین منتزهات دنیا بشمار می آید بیرون آمدید و بزمین خشک عربستان و عراق عرب سفر کردید و هوای رزم و کارزار با لشکر اشکانی نمودید حالا که رو براه نهاده اید و آماده کار رسیده اید و میل تسخیر ممالک ایران و مضافات دارید و میخواهید باین مقصد عالی رسید و از نتایج و فواید آن بهره‌مند گردید صابر باشید حلم و حوصله را شعار خود سازید و جبن و کسالت را بدور اندازید پا بیفشارید و راه جزع و ضجرت مسپارید تا از شاخ آرزو ثمر چینید و بعد از شب تاریک روز روشن ببینید شیخ عرب روز سرداران رومیرا باینحرفها مشغول ساخت و از خیال آزار و اذیت خود انداخت اما چون شب در رسید و ظلمت پرده بروی کارها کشید از اردوی رومیها خارج شده فرارا بمعسکر سپهسالار پادشاه ایران رفت

روز دیگر کراسوس با جبه سیاهی خود را بعساکر روم نمود و از آنجا که رسم سرداران و سپهسالاران روم این بود که در اوان لشکرکشی و سپهبدی جامه سرخ میپوشیدند سیاه پوشیدن کراسوس در نظر سرداران و لشکریان امری غریب بنظر آمد و این را

واین را بفال بد گرفتند و نحوف العاده متألم شدند و هیچ معلوم نشد که بچه جهت
و چه خیال سپهسالار روم سیاه پوش شده کراسوس بعد از آنکه از این کار بیجا و حرکت
ناهنجار همراهان خود را مکدّر و متوحّش ساخت ملتفت شد که کاری ناصواب کرده
و خبطی عظیم نموده فوراً تغییر لباس داد و جامهٔ سرخ پوشید امّا آنچه نباید بشود شده و
کار گذشته بود یعنی همراهان او بیدل و افسرده شده بودند نیز از خبطهائی که کراسوس
کرد اینکه در روزی که احتمال مصادفهٔ با دشمن میرفت برای اینکه تمام قشون را با خود
همراه داشته باشد در هنگام حرکت به پیاده ها حکم کرد بسرعت راه بپیمایند یعنی با
سوارها همقدم باشند و معلوم است که این قسم حرکت پیاده را خسته و بیکاره مینماید
و در وقت جنگ کاری درستی از او ساخته نمیشود بالجمله قدری که راه پیمود طلایه
که از جلو فرستاده بودند آمد و خبر داد که قشون سورنا نزدیک است آگاه و در فکر
کار خود باشید این خبر طوری لشکر روم را بوحشت انداخت که سپهسالار روم
و سرداران را دهشت گرفت و مات و متحیّر ماندند کراسوس حکم بتوقف نمود و بصف
آرائی و ترتیب سنجات پرداخت و آمادهٔ کارزار شد بعضی از سرداران کارآزموده
بکراسوس گفتند صفهای متعدّد پشت سر هم قرار دهید تمام قشون را بیک خطّ و اندازه
وخاصیت اینکار این است که اوّلاً قوّت و عدّهٔ سپاه تو در نظر دشمن زیاد و با جلوه
خواهد بود ثانیاً چون عرض صفوف لشکر تو کم باشد سوارهٔ دشمن از هر طرف که
حمله کند و از هر نقطه که بگذرد در مقابل آنها جمعیّت زیاد نباشد بنابراین کمتر از نفوس
تلف شود و عدد مقتولین زیاد نگردد کراسوس باین نصیحتها هم اعتنا نکرد و تمام
قشون خود را بحالت قلعهٔ مربّع قرار داد و در کنار نهر کوچکی که موسوم به
بالیسوس بود بایستاد بسیاری از امراء قشون بر کراسوس اصرار کردند که آنشب را
مبادرت بجنگ ننماید و همان در کنار نهر توقف کند تا فردا بدرستی از وضع و عدّه
قشون دشمن مطلع شوند و بعد از آن بجنگ پردازند پسر کراسوس که جوان نورسیده
بود و سر پرشوری داشت و میخواست خودنمائی کند نگذاشت پدرش کراسوس این
آخر نصیحت امرا را گوش کند و او را بجنگ تحریک نمود در اینحال دسته از قشون اشکانی
نمایان شدند و چون عدد آنقدر نبود که طلایهٔ روم خبر داده بود نا بد رومیها

ملتفت شده باشند که سورنا سردار اشکانی برای اغفال آنها معدودی از
عساکر خود را بمیدان فرستاده و دسته‌جات دیگر بلکه عمدهٔ قشون را در گودال و دره‌های
آن اراضی پنهان ساخته است اما رومیها را در آنوقت آن هوش و حواس نبود که
ملتفت این دقایق و نکات شوند و فهم وظایف تکالیف خود نمایند سواران اشکانی
که در گودالها خود را مخفی نموده میبایست نوک نیزه‌های آنها در تابش آفتاب بدرخشد
و طرف مقابل را از وجود و بودن آنها در آن امکنه خبردار نماید اما اشکانیان
از پیش ملتفت این نکته شده همیشه پارچه‌های پوست همراه داشتند و در امثال
این مواقع سرنیزه‌های خود را بلکه چارآینه‌های شفاف درخشان خویش را در آن
پارچه پوستها مستور مینمودند رومیها چون عدد اشکانیان را قلیل دیدند
جرأت و قوت قلبی پیدا کرده مهیای جدال و آمادهٔ قتال گردیدند جنگ شروع شد
و چون دستهٔ اول قشون اشکانی دست بکار شد دسته‌جات در دره‌ها پنهان شده
بیرون تاخته بمیدان آمدند و هنگامه را گرم نمودند پیش از این در وضع جنگ قشون
اشکانی گفته‌ایم که آن جماعت در هنگام کارزار صداهای مهیب برمی‌آوردند
و فریادهای غریبی کنند که دشمن را بوحشت و رعب اندازند و بنوقته حسب رسم
و عادت خود بنای هیاهو و نعره کشیدن را گذاشتند یک چیز دیگر هم این داد و فریاد را
کامل مینمود و آن یکنوع طبلی بود شبیه به نقاره‌های این ایام و آن طبلها را اغلب
از سواران اشکانی در قرپوس زین آویخته داشتند و در وقت یورش و حمله با دسته
جلو دهنهٔ اسب آنها را مینواختند و صدای طبلها که با غرشهای سواران اشکانی
جفت میشد کمتر از رعد و برق و طوفان شدید و نزول صاعقه اسباب دهشت و
خوف نبود و این هراس در انسان طبیعی است چنانکه سازهای خوش و آوازهای دلکش
شخص را بوجد و طرب درمی‌آورد اصوات ناملایم خشن و صداهای سخت مکروه
نیز طبایع را منزجر و آزرده مینماید و مرعوب و خائف میسازد خلاصه سورنا
همینکه بقشون رومی نزدیک شد بسواران اشکانی حکم کرد پوستها را که از روی
اسلحه و چارآینهٔ خود کشیده بودند بردارند و آنجمله را در تابش آفتاب در نظر خصم
جلوه دهند و تا بدانند که تمام اسلحهٔ سواران اشکانی از فولاد صیقلی و مثل
آیینه

آیینه بود و این قسم سلاح در کارخانه‌های مرو ساخته میشد لمعان اسلحهٔ سواران
نیز درخشندگی برگستوان اسبها که آنهم از فولاد صیقلی بود چشم عساکر روم را خیره نمود
و انصداهای عجیب مهیب که شرح دادیم گوش آنها را کر ساخت و تزلزل و اضطرابی تمام
در دلهای آنها انداخت چون فریقین بهم رسیدند سورنا فرمان داد تا لشکر اشکانی
با نیزه بر قشون رومی حمله کنند و صفوف آنها را در یک حمله را متفرق سازند رومیها
در حملهٔ اول خودداری کرده پای ثبات افشردند و از جا بدر نرفتند سورنا چون چنین
دید فوراً وضع جنگ را تغییر داد و بسبکی که همیشه داشتند یعنی در هنگام سختی
و شدت جنگ وگریز میکردند مشغول و متوسل شدند سورنا فرمان بازگشت
داد و کراسوس ساده لوح یقین کرد از مقاومت و ایستادگی لشکر روم اشکانیان
ترسیدند و چارهٔ کار خود را در فرار دیدند بر پسر خود و هزار سواری که از گل
همراه آورده حکم کرد دشمن را تعاقب کنید سواره اشکانی بعد از طی جزئی
مسافت ملتفت شدند که یکدسته سوار رومی آنها را تعاقب میکنند فوراً بفرمان
سورنا برگشته پسر کراسوس و هزار سوار او را در میان گرفته در یک چشم بهم زدن
با تیر کمان آنها را معدوم کردند و پسر کراسوس نیز مقتول شد چون این خبر بکراسوس
رسید کلیهٔ سواران رومی را فرمان داد که بر اشکانیان حمله نمایند رومیها اطاعت
سردار خود نمودند اما کاری از آنها ساخته نشد اشکانیها قدری بدروغ
میگریختند و رومیهای بیخبر آنها را تعاقب میکردند آنوقت برمیگشتند و مبلغی
از رومیها میکشتند و این حرکت و کار مکرر شد و از دستجات عساکر روم جرات
و جلادتی بظهور نرسید فقط رشادتی که دیده شد از دستهٔ سوار گل بود چه اکثر
خود تمام کشته شدند اما عدهٔ کثیری هم از لشکریان اشکانی کشتند
سورنا تدبیر دیگر نیز بکار برد و آن این بود که سر بریدهٔ پسر کراسوس را بر سر نیزه
کرده نیزه را بدست گرفته در مقابل صفوف قشون رومی آمد و فریاد کرده گفت آیا
جوانرشید صاحب این سر که بوده و نسبش بکدام دلاور میرسیده و پدرش کیست
اگر چه خود میگفت پسر کراسوس است ما باور نمینمائیم چه از مثل کراسوس شخص
بی غیرت و جبّنی چنین مرد دلیری بوجود نمی‌آید در اینوقت بجای اینکه خون رومیها

بجوش آید و حرفهای سورنا آنها را بر سر غیرت آورد و از روی تعصب کاری از پیش ببرند
بدتر و بیشتر از پیش دل خود را باختند و دسته دسته اسلحهٔ سنگین خود را انداختند
و فرار کردند هر قدر کراسوس فریاد کرد که ای جماعت پسر من کشته شده اگر غم و اندوهی
یا وحشت و خیالی است باید مرا باشد شما را چه میشود که عبث دلهای خود را از دست
داده فرار میکنید و غیر از این ننگ و عار میروید احدی گوش بکراسوس نداد و هر کس
توانست پشت بدشمن کرد و جان خود را از معرکه بدر برد با اینهمه دو سه مرتبه کراسوس
لشکریان متفرق شدهٔ خود را جمع کرد و بجدال و قتال تحریض نمود امّا بمحض اینکه
سواران اشکانی نمودار میشدند قشون رومی دست و پای خود را گم کرده بدون
طعن و ضرب اقدام بزد و خورد باز پراکنده میشدند و راه هزیمت می سپردند مختصر
تا پاسی از شب جنگ در کار بود چون ظلمت هر دو جماعت را احاطه نمود دست از کارزار
کشیدند و هر یک کناری رفتند تا قدری آسایش نمایند و هنگام طلوع فجر
که هوا روشن شود باز با هم روبرو شوند و کار را یکرویه کنند امّا حالت این دو اردو
در آن شب خیلی غریب بود اشکانیان جمله در عیش و نشاط و صداهای قهقهه و خندهٔ
آنها تا مسافتی راه میرفت بر خلاف مجمع آنها معسکر عساکر روم پر بود از صداهای ناله
و ندبه و زاری و بیقراری مجروحین و نوحهٔ اقوام و منسوبان آنها و حال سردار کل
که کراسوس باشد از همه بدتر چه پسرش کشته شده و قوت قلبش رفته از لشکریانش
بسیاری کشته و جمعی مجروح و باقی مانده ها هم مستعد فرار چنانکه در همان تاریکی شب
دو ثلث آنها او را و سردار او را گذاشته راه سلامت پیش گرفتند و رفتند کراسوس
بیچاره بر روی ریگهای بیابان میغلطید و هایهای میگریست و آنچه سرداران
او را تسلّی میدادند آرام نمیگرفت و بر قلق و ضجرت او می افزود آخر الامر امرای
عسکریه و سرداران از وی مأیوس شده انجمن کردند و بمشاوره پرداختند و قرار
کار را بر این دادند که سفیده دم پیش از آنکه قشون اشکانی مهیای جنگ شود آنها
از بنه و آغروق خود آنچه سنگین است با زخمداران و بیماران بجا گذاشته
خود کراسوس را برداشته و فرار کنند نیز گفتند با کراسوس در این باب مطلقا نباید
سخن راند چه او حواسش مغشوش و عقلش مختل است و تمیز خطا از صواب نمیدهد انجمن

بهم

بهم خورده و قدری راحت کرده یا نکرده وقت حرکت در رسید سرداران کل را از میان
خس و خار بیرون کشیده خواهی نخواهی روی اسب انداختند و بطرف قلعهٔ کاراخ یا کارح
یا شاراکس روانه شدند و حصین تر بود یکی از قلعه هائی بود که رومیها پیش از این از اشکانیان
گرفته و در آن مستحفظ و ساخلوی گذاشته بودند چون اردوی رومی بدین وضع حرکت کرد
و رفت مجروحین و مرضی خود را در آنجا بحالت در معرض بلیه و آفات تازه دیدند
و رفقا را رفته نفیر آنها باسمان رفت اشکانیان ملتفت فرار رومیها و ماندن زخم
داران شدند مطلقا بلکه عمداً عجله نکردند و بتعاقب آنها نپرداختند صبر کردند
تا آفتاب طلوع نمود آنوقت وارد اردوی کراسوس شدند ابتدا چهار هزار نفر
مجروح که در آنجا یافتند آنها را از درد و وجع و زحمت بی پرستاری خلاص کرده
بقتل رسانیدند بعد از آن آنچه از نفایس اموال در اردوی کراسوس مانده بود
و رومیها نتوانسته بودند ببرند تصرف و تصاحب نمودند آنوقت دنبال کراسوس
و عساکر روم را گرفتند و رفتند و خود را بدسته های آنها رسانیدند بیچاره
رومیها ببلای سختی مبتلا شده بودند قشون اشکانی بهر دسته لشکر رومی که میرسید
امان نمیداد و فوراً آنها را هلاک و نابود مینمود اما کراسوس با جمعی از همراهان
او بقلعهٔ کاراخ رسیده و متحصن شده بودند سورنا از این معنی افسوس داشت زیرا
که اشکانیان هر قدر در جلگه و دشت در تاخت و تاز مسلط و در حمله چالاک بودند
در محاصرهٔ شهر و سنگر عجز و ناتوانی داشتند سورنا برای بیرون آوردن
کراسوس از قلعهٔ مزبور حیلتی اندیشید چون بقلعه نزدیک شد مردی اشکانی
که زبان رومی را خوب میدانست و در کمال فصاحت بآن زبان سخن میگفت زیر
دیوار کاراخ فرستاد که در آنجا فریاد کند و بگوید سپهسالار ایران با سردار کل
عساکر روم شخصاً خیال ملاقات و گفتگو دارد چون مرد اشکانی بآن محل رفت
و این سخن گفت کراسوس که حالت جنونی عارض او شده و صحیح از سقیم باز نمیدانست
بدون مشورت با سرداران و امراء روم و همراهان خود بی تعقل و درنگ حاضر
و آماده شد که از قلعه بیرون رود اما نه بخیال ملاقات سورنا جمعی از اعراب
که در قلعهٔ کاراخ سکنی داشتند و نسبت برومیها خدمتگذار و باوفا بودند برای

اینکه کراسوس را از این حرکت منع کنند باو گفتند امروز قمر در عقرب است و
هیچکار عمده را نشاید بهتر این است که تا ماه را اینحالت است تقاعد نماید و عزم
قصد و خیال ننماید کراسوس اعتنائی باقوال آنها نکرده از قلعه بیرون آمد لکن
مقصودش این نبود که بملاقات سورنا شتابد و با او قراری در باب مصالحه یا متارکه
دهد چه اینقدر شعور در او باقی بود که بداند اشکانیان را در وفای عهد و ایستادن
بر سر قول چندان استقامت و اصراری نیست بلکه مقصود کراسوس از بیرون آمدن
از قلعه گریختن بطرف شام بود خلاصه کراسوس بهانه اینکه بملاقات سپهسالار
قشون اشکانی میرود چند تن از اعرابی که در قلعه بودند برای راهنمائی با خود برداشت
و شبهنگام با چند نفر از سرداران روم از قلعه بیرون آمد اعراب راهنما سهواً یا
عمداً راه راست را باو ننمودند اطراف قلعه کاراخ باتلاق و نیزار و جنگلهای گز بود
راهنمایان او و همراهانش را بآن جنگلها بردند چون فجر طلوع نمود و هوا فی‌الجمله
روشن شد کراسوس و همراهانش خود را در چار مخمصه غریبی دیدند از قلعه
محکم کاراخ دور افتاده و براه راست نرسیده علاوه بر این باردوی اشکانیان هم
نزدیک اند در آنجا کاسیوس و دو سه نفر دیگر از سردارهای رومی از کراسوس
جدا شده هر یک بطرفی گریختند کراسوس با معدودی از همراهان حیران و
سرگردان در میان باتلاق راه می‌پیمود و سورنا هم از فرار او باخبر بود چون آفتاب
عالم را منور نمود سپهسالار اشکانی با تمام قشون خود از عقب سردار کل عساکر
روم حرکت کرد و باو رسید پانصد نفر سوار رومی با کراسوس بودند چون حال
سردار خود را چنین دیدند قسم خوردند که تا جان دارند نگذارند صدمه بکراسوس
وارد آید سینه‌های خود را سپر تیر بلا کردند و محکم در پیش روی او ایستادند
سورنا که این استقامت رومیان بدید از جنگ دست کشید چه میدانست سواران
او خسته اند و اسبهای آنها خسته تر و رومیها هم حالا از روی غیرت و جانبازی
کار میکنند و اقل معایب بیکار این است که مبلغی از قشون اشکانی کشته میشود
یک دو نفر از اسرای رومی را که با خود میبردند رها کرده برای کراسوس بآنها
پیغام داد گفت بروید باو بگوئید من دلم بحال تو و بیچارگی تو میسوزد و یقین است

که اگر

که اگر لجاجت کنی و در جنگ ایستادگی نمائی خود و همراهانت کلاً تلف خواهید شد
بهتر این است که از در صلح درآئی یکدیگر را ملاقات کنیم و قرار مصالحه را بگذاریم
شهرها و قلعه‌هائی که در عراق عرب متعلق بسلاطین اشکانی بوده و پیش از تو
سرداران رومی تصرف نموده‌اند مسترد سازی و حدود معین برای متصرفات دولتین
ایران و روم قرار دهی آنوقت تو آسوده بطرف شام روی و من با ایران برگردم
امرای رومی که حامل این پیغام بودند خود را بکراسوس و همراهان او رسانیدند
و خبر را آشنا ساختند و در میان آنها پذیرفته شدند و پیغام سپهسالار ایران را
بسردار کل روم عرضه داشتند کراسوس چون میدانست این سخنان اعتماد را
نشاید قبول آن تکالیف ننمود و گفت جز اینکه در جنگ ایستادگی کنم چاره نیست
امرائی که با کراسوس بودند و اتباع آنها نسبت کم حوصلگی و بی‌غیرتی بسردار کل
رومی داده گفتند اگر دعوت سورنا را اجابت نکنی و نزد او نروی ما احترام
ریاست تو را برکنار گذاشته دست و پای تو را می‌بندیم و باو تسلیم میکنیم کراسوس
هر قدر عجز و لابه کرد و گفت بنای این سخنان بر فریب و غدر است نباید بپای خود
بگور رفت و بقول خصم مغرور شد کسی گوش نداد ناچار پیش افتاد و رومیها از عقب
او حرکت کردند همینکه طلایه قشون سورنا نمودار شد دو نفر یونانی از عساکر
سورنا جلو آمده از اسب پیاده شده در کمال ادب و احترام باو تعظیم کردند و گفتند
سردار اشکانی محض اطمینان شما بدون حربه و اسلحه بملاقات شما می‌آید شما نیز
اسلحه که همراه دارید از خود دور کنید و در فلان نقطه بدیدار یکدیگر فائز شوید
و با دست آن نقطه را نشان دادند کراسوس فوراً از اسب پیاده شده اسلحه
خود را بنزدیکان داد و با معدودی از امرای رومی بنقطه معهود رفت سورنا
بی اسلحه اما سواره نمودار شد و چون از دور کراسوس را دید فریاد کرده گفت
من سواره و سردار روم پیاده زهی جسارت و بی ادبی پس از این گفتن در حال حکم کرد
یکی از اسبهای یدک او را جلو آوردند و کراسوس را سوار آن کردند چون کراسوس
این مهربانی از سورنا بدید و سوار شد فی الجمله اطمینانی حاصل نمود اما پس از
سوار شدن سورنا گفت مقصود ما از این ملاقات این بوده که قرار مصالحه ما بین

دولت

دولت جمهوری روم و اردوی پادشاه اشکانی ایران دهیم لکن شما رومیها در وقت
استیصال عهدی می بندید و همینکه آسوده شدید فراموش مینمائید و آنچه گفته و قرار
داده اید از نظر شما محو میشود بهتر این است که شخص شما چند روزی مهمان من باشید
با هم بشهرها و قلعه های عراق عرب که حالا در تصرف قشون روم است میرویم و
هر جا که میرسیم شما خود آنجا را ایمن مستقر میسازید و بتصرف من میدهید بعد از
انجام این کار راه خود را گرفته بشام میروید بعد دست کراسوس را گرفته فشرد
و فشردن دست در آنوقت علامت صلح و آشتی بود کراسوس خواهش نمود که سورنا
اجازه دهد اسب خاصه سواری او را با مختصر بنه که همراه داشت بیاورد ولی سورنا
اورند سپهسالار اشکانی در جواب گفت شما مهمان پادشاهید مادامی که در
خاک ایران میباشید نه محتاج باسب سواری هستید نه بسایر ما یحتاج زندگانی
همه چیز برای شما حاضر و موجود است و مکفی الحوائج خواهید بود کراسوس از گفته های
سورنا زیاده از حد ممنون شد و با او براه افتاد یکی از رسوم و تشریفات اشکانیان
این بود که هر وقت شخص محترمی را می پذیرفتند و او را سوار یکی از اسبهای خاصه
پادشاه یا سردار و غیره مینمودند او نمیبایست با شلاق یا چوب و چیزی که خود
در دست دارد بآن اسب بزند و او را براند چه این کار نسبت باسب پادشاه یا سردار
نوعی از بی حرمتی بشمار می آمد بجای اینکه پذیرفته خود آن اسب را براند دو نفر از
مهترهای اصطبل خاصه را قرار میدادند سواره در دو طرف اسب شاه یا سردار
حرکت میکردند و هر وقت لازم بود اسب را برانند با شلاقی که در دست داشتند
آنرا میراندند این تشریفات و احترام را در حق کراسوس هم منظور داشتند لکن
دو نفر از سرداران رومی که با کراسوس همراه بودند و یکی از آنها اکتاویوس
نام داشت چنان پنداشتند که مقصود از این وضع و این حرکت تخفیف کراسوس است
نه تجلیل و احترام او اکتاویوس که جوان بیباکی بود شمشیر خود را کشیده بدون
اجازه و اطلاع کراسوس یکی از آن دو مهتر را بکشت یکی از سرداران اشکانی
که همراه سورنا بود بقصاص مهتر اکتاویوس را مقتول ساخت بدینواسطه
میان همراهان کراسوس و ملازمان سورنا آشوبی در گرفت کراسوس از اسب
پیاده شد

پیاده شد که میانجیگری کند و مانع خونریزی شود سواران رومی اشکانی
که بهم ریخته بودند او را پامال و خورد و خمیر نمودند یکی از سربازان اشکانی که با مهتری
مقتول قرابت داشت کراسوس نیمه جان را از زیر دست و پای اسبان بیرون آورده
سرش را برید و بر سر نیزه کرد بعد از آن دست راست او را نیز بریدند و سورنا آن سر
و دست را با ارمن نزد ارود پادشاه اشکانی فرستاد مسئلهٔ فرستادن سر بریده
دشمن نزد پادشاه در غالب امم سالفه رسم و معمول بوده اما فرستادن دست بریده
از عادات اشکانیان است و این قوم رسم داشته اند هر وقت سردار بزرگی را
در جنگ مغلوب و مقهور میکردند و او را می کشتند دست راست او را میبریدند
و برای پادشاه خود میفرستادند و اینحرکت کنایه از این بود که این است آن دستی
که بطرف ملازمان شما دراز میشد و با اتباع شما خیال جنگ و جدال داشت
محض این جسارت و خلاف صفا آنرا بریده بحضور پادشاهی ارسال داشتیم
بالجمله کار کراسوس سردار بزرگ روم که با پمپه و قیصر دعوی همسری داشت
و میخواست قلاً بیشتر از ممالک آسیا را در تحت تصرف و تملک خود در آرد و بر آن
دو رقیب بزرگ خود تقدم جوید بدین وضع باختتام رسید و آنچه در میان
مورخین مشهور و معروف است در این جنگ از عساکر روم بیست هزار نفر مقتول
و ده هزار مرد اسیر شد و چون کار جنگ تمام شد سورنا شخصی را برهیونی تندرو
نشانده بشهر سلوسی فرستاد و او بمردم آن شهر خبر داد که سورنا کراسوس سردار
روم را مغلوب ساخت و قشون او را نابود نمود اینک سپهسالار رومی را اسیر
کرده با خود بشهر سلوسی می آورد
باید دانست که شهر سلوسی و بعضی از بلاد مزوپوتامی که بلاد جزیره یعنی شهرهای
بین النهرین فرات و دجله باشد از زمان اسکندر کبیر تا چند صد سال مسکن
مهاجرین یونان بود اگرچه از ممالک اشکانیان محسوب میشد با آنکه گاهی رومیها
بر آن بلاد غلبه میکردند اما مردم آن یکنوع آزادی داشتند یعنی مطیع قانون خود
بودند و حکام اشکانی و رومی قبول نمیکردند و از خود هم حاکم مستقل انتخاب مینمودند
وضع حکومت در میان آنها بسبک جمهوری بود مجلس پارلمنتی ترتیب داده و حکومت
ناحیه را

تاخیر را آن مجلس مینمود و علامت تبعیت آنها بسلاطین اشکانی اینکه سکه بنام آن پادشاهان میزدند و هر سال مبلغی خراج هم بآنها میدادند و شاید در وقت لزوم قشون هم بکمک عساکر اشکانیان میفرستادند

خلاصه سورنا یکی از رومیها را که شباهتی بکراسوس داشت لباس سرخ که ملبوس مخصوص سرداران روم بود باو پوشانیده در جلو او یکدسته کرناچی سواره حرکت میداد و پشت سر کرناچیان سواره جمعی از اعراب شتر سوار با نیزه میرفتند و پشت سر شتر سواران نیزه دارها که سرهای امرای رومی را بر سر نیزه های خود کرده و چون در روم یکی از علامات امتیاز این بود که پیشاپیش امرا یا سردار چوب و فلک میکشیدند چند نفر هم با چوب و فلک و تبر در جلو شخص شبیه بکراسوس راه میرفتند نزد باب شهر سلوسی که رسیدند زنهای بدکار خواننده و نوازنده شهر که در ورود سلاطین یا امرا و سرداران بزرگ از شهر بیرون می آمدند و در موکب آنها رقص میکردند و ساز میزدند و آواز میخواندند و این از تشریفات لازمه بود با نای و دف و سرنا و سایر آلات طرب کراسوس موهومی را استقبال کردند و آنها بلافاصله پشت سر شبیه کراسوس حرکت مینمودند و با ساز و آواز اشعاری در هجو رومیها میخواندند و مضامین اشعار بیشتر راجع به بیغیرتی و بیجرأتی کراسوس بود باینوضع سورنا سپهسالار پادشاه اشکانی ایران وارد شهر سلوسی شد و پس از انجام آداب و رسوم و تشریفات ورود اجزای مجلس پارلمنت این شهر را طلب نمود و تفصیل جنگ و وقایع سفر خود را برای آنها حکایت کرد

رومیها کتاب هزلی از مؤلفات شاعر معروف اریستید در اردوی خود داشتند و میخواندند سورنا برای اینکه بمردم بازنماید که رومیان مردم لغو و هزل پسندی هستند آن کتاب را بدست آورده بود بعد از آنکه سورنا شرح مسافرت و مفاخر خود را برای اجزای مجلس پارلمنت شهر سلوسی نقل نمود کتاب اریستید را بآنها نشان داد و گفت قشون روم که اینهمه دم از نجابت و پاکی و معقولی و رشادت میزدند اسباب مشغولیت آنها در اردو این کتاب بود و بهزل و مطالب سخیفه و مطایبات وقت خود را میگذرانیدند اجزای مجلس پارلمنت سلوسی از این اظهار سورنا زاید الوصف

تعجب

تعجب کردند و دانستند که این اظهار محض کمال عداوت با رومیها است و گرنه این سردار
اشکانی خود بیشتر مرتکب اعمال شنیعه و افعال قبیحه بود چه سورنا با همین اردوی
مظفر و منصور خود زیاده از پانصد زن رومیی که بمنزلهٔ متعه‌های او بودند حرکت
میداد و جابجا میبرد باید اهالی سلوسیه اردوی سورنا را شبیه باژدها کرده بودند
سواران نیزه گذار اشکانی را سر اژدها میخواندند و عراده‌های متعه و مطربه‌ها
سورنا را دم آن و در هر جا و هر موقع خواه در اردو و سفر جنگی باشد خواه در توقف
شهر همینکه شب بسر دست می آمد و مردم آرام میگرفتند سورنای سپهسالار آن
زنهای رومیی را دور خود جمع کرده تا پاسی از شب حرکات زشت و اعمال ناپسند در
کار بود و عجب آنکه غالب سلاطین اشکانی و امرای بزرگ و سرداران آنقوم از این قسم
نسوان صاحب اولاد میشدند غرض اینکه سورنا با رفتاری که خود پیشه کرده چندان
حق نداشت که بتقبیح اعمال رومیان بپردازد

همه حمال عیب خویشتنید — طعنه بر عیب یکدیگر مزنید

پیش مسطور شد که سورنا سر و دست و اسکراسوس را بارمن نزد ارود پادشاه
اشکانی ایران که آنوقت در آنجا بود فرستاد حامل این هدیه وقتی بارمن رسید که
ارود با پادشاه ارمن مصالحه کرده جنگ و عناد بصلح و وداد مبدل گردیده و
خواهر پادشاه ارمن را در حبالهٔ نکاح پسر خود پاکور در آورده و عروسی کرده
عیش و سرور و جشن و سور اهالی دربار پادشاه ارمن و خدام سلطان اشکانی را
مبتهج و مسرور داشت و مخصوصاً سر کراسوس روزی بحضور ارود رسید که در حضور آن
پادشاه بزبان یونانی بازیی در می آوردند و باید دانست ارود پادشاه اشکانی ایران
زبان یونانی را بکمال میدانست و در فهم و تکلم آن مهارت داشت و بازی یونانی
که در حضور او در آورده بودند موسوم ببازی آگاوه بود و اوریپید شاعر معروف
یونان این بازی را بقصد انتظم در آورده و در اینجا اگر ذکری از اوریپید ننمائیم
و مختصری از قصهٔ او نگوئیم مطلب ناقص و غیر مفهوم میماند بنابراین
اظهار میداریم

اوریپید شاعر مشهور یونان مقدم شعرای عصر و زمان خود بوده و در سنه

چهارصد و پنج قبل از میلاد درگذشته شاعر مزبور و سقراط حکیم مشهور معاصر و
دوست و صاحب یک عقیده بودند همانا این دو مرد دانشمند چون سایر مردم
یونان معتقد بارباب انواع نشده پرستش آنها را امری سخیف میدانستند و خدا
پرستی را بر آن ترجیح میدادند یونانیها بوئی از این مطلب برده آن هر دو را بیدین
و بد اعتقاد خواندند و سقراط را بهمین جهت مسموم کردند اوریپید با اینکه علم و
دانش و فصاحتی بکمال داشت از قوت قلب و ثبات و از خود رستگی و گذشتن سقراط
او را نبود تا جان بر روی حق گوئی و خدا پرستی نهد برای انکه امر را بر یونانیها
مشتبه کند و ثابت نماید که در اعتقاد بارباب انواع و پرستش آنها با مردم یونان
شریک و در یک طریقت و شریعت میباشد و معتقد بخدائی و احدیت در تعریف
هر یک از ارباب انواع رساله تألیف کرد یکی از آن رسایل در تمجید باکوس بود
و باکوس بعقیده یونانیها رب النوع شراب و یکی از معبودین آنهاست و آنرا پسر
ژوپیتر رب الارباب میدانستند رساله تمجید باکوس را اوریپید موسوم به
کشانت ساخته و شعر است و موضوع آن اینکه پانتهی پادشاه شهر تب که از
شهرهای یونان بوده در ناحیه حکمرانی خود منع عبادت باکوس نمود و طریقه
عبادت باکوس اینکه در هر سال چند روز معین زنهای شهر از نجبا و غیرها
عریان شده پوست ببری یا پلنگی بخود بسته سر و پا برهنه در کوهستان بطور
افراط شراب میخوردند و اقسام مناهی را مرتکب میشدند و بی پرده با مردان
مباشرت میکردند از جمله آگاوه مادر پادشاه در ایام این عبادت با عبید
با زنهای دیگر همان کارها اشتغال داشت پانتهی پادشاه شهر تب برای
منع مادر بکوهستانی که زنها در آن بشرابخواری و فسق و فجور مشغول بودند
رفت آگاوه مادر پادشاه و زنهای دیگر پانتهی را گرفته کشتند و از فرط مستی
و زور شهوت ندانستند که او پادشاه است و پس از کشتن سرش را بریده بشهر
تب آوردند و بمردم نموده گفتند این گرازی یا بچه شیری بود در کوهستان
پیدا شد و عیش ما را منغص کرد ما هم بقوت باکوس او را گرفته سرش را از
بدن جدا کردیم

مقصود و مطلب اوریپید از این منظومه و حکایت آنکه فوت دین باکوس بدرجا است
که اگر پادشاه بخواهد مانع اعمال و احکام آن دین شود مادرش او را میکشد
و زنهای او مسلط میشوند و او را از پا درمی آورند

پس از تمهید این مقدمه گوئیم در حضور ارود پادشاه اشکانی ایران در دربار دولت
ارمن بازی آگاوه را در می آوردند که سر کراسوس را برای پادشاه ایران آوردند
زنی که شبیه آگاوه شده بود باید سر پانته را بعنوان سر گراز بمجلس آورده و بحضار
نشان دهد هوش و تردستی بخرج داده سر کراسوس را از حامل آن گرفته و در
قدم پادشاه اشکانی انداخت و اشعاری که اوریپید از قول آگاوه گفته بود
خواند و مضمون آن اشعار اینکه ما از کوهسار بلند خودمان سر این جانور را که
آفت صحراهای ما بود آورده ایم و این صید و شکاریکه بچنگ آمده دلیل سعادت
و خوشبختی است بفاتحین و منصورین مژده میدهیم

معلوم است چه حسن موقعی اتفاق برای دیدن سر کراسوس ترتیب داده و این بازی
چه قدر برای ارود پادشاه اشکانی خوش آیند میشود که بجای سر علی سر دشمن او را
در ضمن بازی و در اوان عروسی پسرش بپای او بیندازند و کلماتی بگویند که
دلیل بر کمال سعادت و اقبال او باشد

پادشاه ایران و پادشاه ارمن هر دو از این اتفاق زاید الوصف خوشحال شدند
و البته قسمت عمدهٔ خوشحالی پادشاه ارمن از این بود که قبل از وصول این خبر سر کراسوس
با پادشاه ایران صلح کرده و گرنه قدری کار مشکل و شرایط مصالحه سخت تر میگشت
خلاصه هر دو پادشاه انعام زیادی بحامل سر کراسوس و بازیگرهای بازی
آگاوه دادند لکن حال جهان چنین نماند و چیزی نگذشت که این شهد در کام
ارود پادشاه اشکانی ایران و سپهسالار او سورنا شرنگ شد و این صبح سفید
مبدل بشام سیاه گشت چنانکه شرح آن بیاید

دیون کاسیوس گوید جنگ کراسوس و سورنا در اواسط تابستان سال پنجاه و سه
قبل از میلاد اتفاق افتاده و اوید مورخ تاریخ آنرا د ماه ژوئن سال مذکور
که اول سرطان باشد ضبط کرده و در هر حال بعد از این فتح و غلبه اشکانیان تمام
بلادی را

بلادی را که در مشرق شط فرات داشتند و رومیها آنها را مسترجع ساخته دوباره بحیطه تصرف در آوردند اما از شط فرات عبور نکردند و از آنطرف کاسیوس سردار رومی که با کراسوس بود و که بجهت قشون متفرق شده کراسوس را جمع کرده خود را باکمال تعجیل بشام رسانید چه میدانست که با استعداد درستی خود را بشام رساند شامیها بعد از شنیدن خبر شکست کراسوس بر دولت روم خواهند شورید چنانکه وقتی با آن مملکت و سید اهالی مستعد آنکار بودند

اما سورنا که چنین فتح نمایانی نموده و چنین خدمت شایانی برارود پادشاه اشکانی کرده پاداشی ندید و بهره نبرد بلکه سر و جان را روی اینکار گذاشت باین معنی که ارود بر سپهسالار خود هم حسد برد هم بدگمان شد که مبادا این پیشرفت و غلبه و نیل مرام اسباب اعتبار فوق العاده او گردد انظار شود و کم کم بخیال پادشاهی و تاجداری افتد لهذا ارود ابد ترین وجهی هلاک نمود و با وجزای ستاره بداد و گر اینجا مناسب است شرحی از قول یکی از افرادیهای لشکر روم در باب وضع سورنا بنگاریم

یکی از لشکریان روم که از جنگ سورنا و چنگ او گریخته و جان بدر برده بعد از رسیدن بوطن خود از اردوی اشکانیان و سپهسالار آن اردو و لشکر چیزهای عجیب برای هم شهریهای خود نقل نموده از جمله در وضع و حالت سورنا شرح ذیل را میگفته است

سورنا سپهسالار قشون پادشاه اشکانی ایران همیشه در جلو صفوف جا داشت و بیشتر از همه کس بتاخت و تاز میپرداخت این سردار جوان که زیاده از سی مرحله از مراحل زندگانی را نه پیموده یعنی سی ساله بود هیکل و خلقت و ترکیبش نظرها را جذب مینمود قدش رسا و بلند صباحت منظرش بکمال و بقدری زیبا و خوش سیما که اگر کسی او را نمیشناخت گمان میکرد محبوبه دلربا است و فتانه هوش زدا و با وجود دلیری و مردی و کمال رشادت میل مفرطی به آرایش و زینت داشت و صورت خود را با رنگ سرخ گلگون میساخت گیسوان خویش را با نهایت دقت شانه کرده با یکنوع از لعابیات به پیشانی میچسبانید بخلاف تمام ملت اشکانی که موی سر و ریش خود را ابداً مرتب و منظم نمیکردند و بر آرایش آن نمیپرداختند و شانه نمینمودند و مثل

حیوانات

حیوانات جنگلی آنرا بطور طبیعی میگذاشتند تا در انظار هیبتی و سطوتی داشته
باشند و این شیوه مخصوص اشکانیان نبود سایر اقوام ترک هم این رسوم را معمول
و متداول داشتند و سورنا با این صباحت و خوشروئی و قبد بیرآرایش و عرضه دادن
جمال مردی پر دل و دلیر بود و گوی سبقت از دلاوران زمان خود میبرد در جنگ با کراسوس
کمال جلادت و هنر را بخرج داده و فی الحقیقه اسمی برای خود گذاشت اگرچه از پادشاه خود
خیر ندید و کارش بجای بد کشید

یکسال بعد از جنگ سورنا و کراسوس عساکر پادشاه اشکانی به سوریه حمله نمودند
و کاسیوس که از جانب دولت جمهوری روم حاکم شامات بود با کمال رشادت دفاع کرد
و نگذاشت کاری از پیش آنها برود

در سال پنجاه و یک قبل از میلاد پاکور یا پیروز پسر پادشاه اشکانی که بعضی اسم اورا
پافور و برخی بقور یا ابقور نوشته اند با قشونی از فرات عبور کرده وارد خاک شام شد
اما از آنجا که این شاهزاده اشکانی جوان یا در صغر سن بود و هنوز کار دیده و مجرب
نشده سرداری لشکر را اسماً باو داده و رسماً به اوزاک یا اوساک نام از معتبرین سردارهای
اشکانی و چون بزبان ترکی قدیم لفظ اوس بمعنی عقل و ذکاوت و فراست است و کاف یا قاف
در آخر این الفاظ در پی آمده و معنی مند داشته ممکن است اوساک بمعنی هوشمند
و خردمند باشد و این مرد خردمند را عاقله وا تابیک پاکور قرار داده باشند
در هر حال مردم شام چون قشون اشکانی را در مملکت خود دیدند به آنها اقبال نموده
و با آنها متفق و متحد شده بر ضد رومیها حرکت کردند لشکر اشکانی ابتدا نواحی
انطاکیه را غارت نمودند و بعد بنقاط دیگر راندند و در اینوقت حاکم مسلطی
از جانب دولت جمهوری روم در شام نبود لهذا عساکر اشکانی بهر طرف که رو نمود
غالب آمد و کاسیوس سردار روم را که در سوریه بهزیمت در تنگنای محاصره انداخت
این سردار گاه گاه از قلعه بیرون آمده با اشکانیان جنگ مختصری میکرد و باز داخل
حصار میشد و در یکی از این جنگهای مختصر اوساک سردار اشکانی کشته شد لکن
عساکر اشکانی با همان قوت قلب در آن حدود میزیستند و در اینوقت حاکم مستقلی
که دولت روم برای شامات فرستاده بود و بی بولوس نام داشت رسید و دامنه

کوهی را

کوهی را معسکر قرار داد چیزی نگذشت که زمستان سنهٔ پنجاه قبل از میلاد آمد و عساکر اشکانی دست از متصرفات خود در شامات کشیده عقب نشستند لکن چون فصل بهار شد باز دور انطاکیه جمع شدند و آنجا را محاصره کردند و ببولوس فرمانفرمای شام هم در همین وقت در انطاکیه بود و ملتفت که بزور اسلحه دفع شر اشکانیان ممکن نیست لهذا تدبیری اندیشیده وحیلهٔ بکار برده بتطمیع یکی از بزرگان اشکانی پرداخت و او را بر آن داشت که برادر و پادشاه اشکانی بگوید پاکور مدعی سلطنت است و مستعد طغیان که تو را خلع و بدخل کند و خود بر سریر پادشاهی جلوس کند پادشاه بدون تأمل و تعمق این حرف را قبول نمود و پسر رشید خود را پاقشونی که با او بود از شام احضار کرد و بالواقع این دفعه لشکرکشی اشکانیان بر ضد رومیها بهمین جا ختم شد

در سال چهل و نه قبل از میلاد پمپه کبیر سردار معروف روم که شرح حالش پیش گذشت با قیصر (سزار) در زد و خورد بودند پمپه سفیری نزد ارود فرستاده ازو استمداد نمود این کفتگو عقبه و دنبالهٔ پیدا نکرد اما اشکانیان در باطن با پمپه همراه و بر ضد قیصر بودند چه مبدا انستند اگر جنگ ابن دو سردار دو بی بر انتها رسد و قیصر غالب آید بخونخواهی پسر کراسوس که از دوستان قیصر بود و چنانکه ذکر شد در جنگ با سورنا مقتول گشت البته لشکر با یران میکشد چنانکه یکی از مورخین تصریح کرده میگوید در سال چهل و نه قبل از میلاد قیصر در مصر گرم فتوحات بود که در روم شورش و انقلابی برپا شده و او مراجعت بایطالیا نمود و اگر این واقعه سبب عود او نمیگشت یقیناً بطرف ایران نهضت میکرد و بر سر اشکانیان میتاخت

در زمستان همین سال (۴۹) باز پاکور شاهزادهٔ اشکانی با قشونی وارد شامات شده مختصر تاخت و تازی نموده مراجعت کرد و چیزی نگذشت که قیصر در روم کشته شد و اشکانیان از شر حملهٔ او ایمن گشتند پس از آنکه قیصر مقتول شد هرج و مرج غریبی در مملکت روم در گرفت هر سری بخیال سرکشی افتاد دلا بلانامی از اعاظم روم متوجه شامات گشت و خواست بدون اجازهٔ مجلس سنای روم در این مملکت

اقتداری

اقتداری حاصل نماید کاسیوس سردار روم که از پیش در شام بود از اشکانیان
کمک طلبیده دلابلا را در یکی از شهرهای شام محاصره کرد و او از شدت استیصال
خود را بکشت و در اینوقت چون در روم در میان هواخواهان قیصر و قاتلین او جنگ
و جدال در کار بود سفیری لابینوس نام از جانب قاتلین قیصر بدربار پادشاه اشکانی
آمده درخواست اعانت و امداد نمود اما هنوز از اینطرف حرکتی نشده خبر رسید که
هواخواهان قیصر بر قاتلین او غالب آمده و تمام را مقتول ساختند لابینوس در دربار
ارود را جای امنی دیده در اینجا ماند تا وقتی که شنید آنطوان سردار رومی در مصر
با کلئوپاطر مشغول عشقبازی است و اگوست سردار دیگر روم در ایطالیا گرفتار دفع
شر اشرار میباشد در اینوقت موقع را مساعد دانسته قشونی از پادشاه اشکانی خواست
که بطرف شام رود و اهالی شام را که در باطن از رومیها منزجر و مکدر بودند با خود
متفق ساخته آن مملکت را با قسمت عمده از اناطولی برای پادشاه اشکانی مسخر نماید
بقول یکی از مورخین ارود پسر خود پاکور را با قشون زیاد همراه لابینوس کرد و او
شاهزاده را تا فینیسی برد و بیشتر از بلاد شام را متصرف شد یعنی غیر از شهر تیر
تمام مملکت شام بتصرف پاکور در آمد و شاهزاده اشکانی بفلسطین رفت و تا بیت
المقدس قشون کشید و روز عید پانت کت یهود بود که عساکر ایران بدروازه بیت
المقدس رسیدند و بهانه این شهر را غارت کردند و آنتی قون نامی را از طایفه یهود
سلطنت بیت المقدس دادند و هیرکان نام از شاهزادگان بنی اسرائیل را که مدعی
سلطنت این سرزمین بود اسیر کرده بایران فرستادند پس از آن لابینوس با یکدسته
از قشون اشکانی اغلب بلاد اناطولی را بگرفت

چون لابینوس را این فتوحات میسر شد هوای سلطنت او را برداشته خود را امپراطور
خواند و قلمروی برای خود قرار داد و آن عبارت بود از بلادی ما بین شامات و
شط فرات و جزایر یونان و مقارن اینحال انطوان از مصر حرکت کرد که مجدداً شام را
مسخر کند و با سفاین و عساکر زیاد وارد بندر تیر که امروز معروف بصور است شد
لکن مصلحت ندید که داخل شامات شود و محض عداوت با رقیب خود اگوست از
جنگ با اشکانیان گذشت و دولت اشکانی از حمله رومیها آسوده بود تا وقتیکه

آنطوان و اگوست در شهر برندیزی مصالحه نمودند اگوست بتدبیر شورشیان روم و نظم بلاد آن مملکت و سایر متصرفات دولت روم در فرنگ پرداخت و آنطوان مصمم شد که بر اشکانیان حمله نماید

چون در این اوراق ذکر آنطوان و اگوست مکرر میشود و اگوست دولت جمهوری روم را که رقیب دولت اشکانی است مبدل بدولت امپراطوری مینماید لازم است مختصری از شرح حال اگوست و آنطوان در اینجا ذکر کنیم تا مطالب غیر مفهوم نماند و حقایق بدرستی معلوم گردد و ابتدا بمعرفی اگوست پرداخته گوئیم این شخص که دوّم متصدر از دوازده قیصر روم و اوّل امپراطور این مملکت شد اکتاو نام داشته پدرش از نجباء روم بود و با قیصر (ژول سزار) از طرف مادر منسوب تولدش در شهر روم و در سنهٔ شصت و سه قبل از میلاد اتفاق افتاده هنوز طفل بود که پدرش درگذشت و قیصر او را بفرزندی اختیار کرد هیجده سال از مراحل زندگانی طی ننموده که قیصر مقتول شد و اکتاو بیکس ماند و در آنوقت که قیصر را در روم کشتند اکتاو در یونان تحصیل میکرد چون خبر کشته شدن قیصر شنید بتعجیل بروم آمد که میراث پدرخوانده خود را ماخوذ دارد چون وارد شهر روم شد آنطوان را که زحمهٔ حالش بیابد مسلط و در مملکت مقتدر دید و دانست که بیشتر از مال و مکنت قیصر را او ضبط کرده اکتاو با سنّ کم تمام اموال قیصر را که بارث باو میرسید از آنطوان مسترد ساخت و این در سال چهل و چهار قبل از میلاد بود در این واقعه و ماجرا رقابتی مابین اکتاو و آنطوان حاصل شد و کار بنفاق و نفار انجامید و اهالی روم میلی تمام بنفاضت و ضدیت اکتاو و آنطوان داشتند و میخواستند آن دو را بهم مشغول دارند و خود بفوائد چند نایل شوند اکتاو و آنطوان هر دو جوان و سرکش بودند و خیالات بلند در سر داشتند بنابراین هر یک جمعی هواخواه خود را مسلح نموده در صحرای موان طرفین روبرو شدند امّا از آنجا که اکتاو دانا و عاقل بود و خیال و مقصود اعیان و بزرگان روم را میدانست قبل از آنکه بکارزار پردازد با آنطوان بعضی مذاکرات بمیان آورده صلح کرد و دو رقیب باهم دوست و متحد شدند و این مودّت و اتحاد اسباب قوّت و عظمت طرفین شد و هر دو اقتدار کامل در روم پیدا کردند

و معاندین

ومعاندین یکدیگر را مقتول ومخذول نمودند وبرقاتلین قیصر که با هردو صلابت داشتند غالب آمدند وچون مدّعیان ودشمنان را ازمیان برداشتند مملکت روم ومتصرّفات خارجهٔ آن دولت را باهم قسمت کردند اکتاو ممالک تمام فرنک شد وخواهر خود اکتاوی را به آنطوان داد وتمام متصرّفات مشرقی روم از یونان وشامات وغیرها ملک آنطوان گردید چند سال که ازین تقسیم گذشت وفاق اکتاو ملقّب به اگوست وآنطوان مبدّل به نفاق گردید وجنگ درمیانهٔ آنها درگرفت درسال سی ویک قبل از میلاد در دوّم ماه سپتامبر درحوالی اکتیوم که امروز آنرا آزیو مینامند عساکر اکتاو وآنطوان جنگ سختی باهم کردند اگوست غالب آمد وازین غلبه وفتح او تغییر کلّی دروضع وبنیاد ادارهٔ دولت جمهوری روم یکباره مبدّل به دولت امپراطوری وسلطنت مستقلّه گردید اگوست بیادگار این فتح شهر نیکوپولی را که بمعنی شهر نصرت است در یونان در دهنهٔ خلیج آمبراسی که حالا موسوم به پریوزا باشد بنا کرد وتاریخ اکتیاک که یکی از مبدأ تاریخهای معروفه بنا میباشد درین سال ایجاد شده اگوست چنانکه اشاره نمودیم اوّل امپراطور روم است وکارهای عظیم از او است ازجمله بیرقهائی که سورنا سردار اشکانی از کراسوس سردار روم گرفته بود پس گرفت وقسمتی از عربستان را ضمیمهٔ ممالک مشرقی روم نمود وحدود مملکت روم را برودخانهٔ البه رسانید (البه از رودخانهای المان است) این امپراطور در وقت سیاست وتنبیه وهنگام ضرورت ولزوم خیلی سخت وقسیّ القلب وظالم بوده امّا در سایر اوقات کمال ملاطفت ورأفت ومهربانی را اظهار مینموده علما ودانشمندان را دوست میداشته وشعرای معروفه در دربار او بودند گویند شخصاً شجاع ورشید نبوده امّا در انتخاب سردار قابل ماهر مهارتی بکمال داشته درخانوادهٔ او از بدبختان بشمار می‌آید چه اولاد ذکور نداشته ودخترش ژولی آنقدر مرتکب شنایع شده که این پادشاه بزرگ را ابدالدهر رسوا نموده اکتاو در سنهٔ چهارده بعد از میلاد درسن هفتاد وشش سالگی درگذشت

امّا آنطوان تولدش درسال هشتاد وشش قبل از میلاد بوده درجوانی با دستهٔ

ازعساکر

از عساکر روم مأمور جنگ یهود شده رشادت خود را ظاهر ساخت تا قیصر معروف
بر ژول بزرگ دوست و متحد گردید بلکه در قشون قیصر بر ضد اعیان روم بجنگ
پرداخت و بتقویت قیصر بر اهالی روم غالب آمد وقتیکه قیصر در روم مسلط شد
آنطوان را سردار کل سواره روم نمود گویند انطوان از فرط محبت بر قیصر در یکی
از اعیاد تاج طلائی در میان جمعیت باو هدیه نمود اهالی روم که آنوقت خیلی وضع
جمهوری را طالب بودند حمایت و تعصب از آن وضع میکشیدند و مینمودند بقتل
قیصر کمر بستند چه از تاج بوی سلطنت و استقلال می آمد گویند آنطوان
اینکار را بعمد کرده بود در هر حال چون در سال چهل و چهار قبل از میلاد
قیصر کشته شد کسیکه بر سر نعش او حاضر آمد و خطبهٔ بلیغی انشاد نمود آنطوان بود
و برای خونخواهی قیصر جمعی را دور خود جمع کرد و چون خود طبعاً ضعف نفس داشت
با اکتاو اگوست که ترجمهٔ حالش نگاشته شد در آنکار متحد گشت و در شرح حال
اکتاو گفتیم مملکت روم و مضافات فیما بین آنطوان و او قسمت شد یونان و
متصرفات آسیائی آن آنطوان و فرنگ و تمام مغرب مال اکتاو و خواهر اکتاو
مسماة بر اکتاویه در حبالهٔ نکاح او در آمد بعد انطوان عاشق کلئوپاتر ملکهٔ
مصر شد و بعضی از بلاد شام و جزیرهٔ قبرس را محض عشق بملکهٔ مشار الیها واگذاشت
اکتاو بحسب ظاهر برای اینکه آنطوان بعضی از بلاد متصرفی روم را بملکهٔ مصر
داده و در معنی بجهت بدبختی خواهرش با انطوان بجنگ پرداخت و چنانکه
ذکر شد جنگ اکتاو و آنطوان در حوالی آکسیوم اتفاق افتاد و در سال سی و یک
قبل از میلاد بود که آنطوان شکست خورده و مجبور شد با معشوقهٔ مصری خود کلئوپاتر
فرار نماید عاشق و معشوق به اسکندریه گریختند و اکتاو آنها را تعاقب نمود و در سنهٔ
سی قبل از میلاد نزدیک بود آنطوان بدست اکتاو گرفتار شود لهذا خود را کشت
که از این بلیه برهد آنطوان مردی رشید و عالم و جوانمرد بود اما چون در عیش و
خوش گذرانی افراط میکرد سیئات بسیار پرده بروی صفات حسنهٔ او کشیده و
بدبختی او را مشهور ساخت
اما کلئوپاتر ملکهٔ مصر چون مکرر از او نام بردیم باید معلوم نمائیم که او دختر بطلمیوس
اولت

اولیت بوده و جمالی بکمال داشته لکن در منتها درجه دلسخت و بیرحم بود در عنفوان جوانی زوجه بطلمیوس دنیز برادر خود گردید در سنه پنجاه و دو با اتفاق برادر در مصر سلطنت میکرد در آن سال مصریان بر او بشوریدند و از آن مملکت بیرونش کردند او مدتی در خارج وطن بود تا قیصر معروف روم (ژول سزار) عاشق جمال او شده در سال چهل و هفت قبل از میلاد بتقویت او پرداخت و مجددا او را در سلطنت مصر مستقل ساخت بدون اینکه برادرش با او شرکت داشته باشد بعد از مردن قیصر که مملکت روم فیما بین اکتاو و انطوان قسمت شد انطوان ملکه مصر را احضار نمود که بعضی تحقیقات مملکتی از او نماید چون ملکه با انطوان ملاقات کرد انطوان یکباره مفتون و شیدای او گردید و اکتاویه زوجه خود را طلاق داده ملکه مصر را در حباله نکاح خود در آورد و با بیواسطه جنگ میان او و اکتاو در گرفت و اکرسفا این جنگی مصر که در این مصاف با خود ملکه بودند فرار نمیکردند هر آینه انطوان شکست نمیخورد بعد از آنکه انطوان در اسکندریه خود را بکشت ملکه مصر خیلی کوشش کرد و کرشمه و دلال بکار برد که دل اکتاو فاتح را ببرد و او را اسیر حسن و جمال خود نماید نتوانست لهذا حکم کرد افعی قتالی را گرفته نزد او آوردند او بازوی خود را به ناب افعی داد و سم افعی در او اثر کرده هلاک شد و این از وقایع سنه سی قبل از میلاد است و در این سنه سی و نه سال از سن کلئوپاتر ملکه مصر گذشته بود

کلئوپاتر آخر ملکه مصر است از خانواده سلطنت لاژید و خانواده لاژید همان خانواده است که بعد از اسکندر از سنه سیصد و بیست و سه قبل از میلاد تا سنه سی در مصر سلطنت کردند و چون این سلاطین بطلمیوس نام و لقب داشتند مورخین آنها را بطالسه مصر میگویند بعد از مردن کلئوپاتر سلطنت مستقله در مصر نماند و این مملکت یکی از ممالک حاکم نشین روم گردید

پس از این مقدمات که بجمله معترضه ماند ولکن فهم مطالب ما غالبا موقوف بدانستن آن میباشد گوئیم در سال سی و نه قبل از میلاد انطوان که در شهر آتن یونان مشغول عیش و عشرت بود یکی از سرداران خود را که باسوس نام داشت مامور جنگ اشکانیان که در شام بودند نمود باسوس چنین مصلحت دید که اول بر لابینوس خاین پردازد و کار او را

بستاند

بسانادلابی نبوس بطرف شام گریخت و قشون اشکانی را که در شام بودند بکمک خود
طلبید و با قلیل لشکری که همراه داشت دره کوهی را که معبر قشون رومی بود و از
آنجا میبایست عبور کنند و بشام آیند مسدود نمود سردار اشکانی که در شام اقامت
داشت با یکدسته سوار حرکت کرد امّا بجای اینکه به لابی نبوس ملحق شود و متفقاً بدفع
دشمن بپردازند خود با عساکر باسوس تلاقی نمود و بجنگ پرداخت و شکست سختی خورده
راه فرار پیش گرفت لابی نبوس سردار روم هم ناچار بجزیره قبرس گریخت و در آنجا مخفی
و پنهان میزیست لکن حاکم آنجزیره که از جانب آنطوان بود از حال او خبردار گردیده و برا
بچنگ آورده هلاک نمود باسوس سردار رومی تمام اناطولی را بگرفت و متوجه شام شد
و با فرناپات سردار اشکانی مصاف داده بر او غالب گشت و او را بکشت پس از این شکست
قشون اشکانی شامات را تخلیه کرده باینطرف فرات آمدند باسوس حکام و ولاتی
که از جانب پادشاه اشکانی در ولایات شام و فلسطین و بیت المقدس بلکه در جزیره
و یمن بودند و بعضی هم اسم پادشاهی داشتند همه را معزول کرده و از بعضی جریمه‌ها
زیاد گرفت و در اواخر همان سال (سنه ۳۹ قبل از میلاد) به باسوس خبر دادند
که پاکور پسر ارد شاهزاده اشکانی با لشکری جرار بطرف شام نهضت نموده است
باسوس چون هنوز منصرفات جدید خود را درست منظم و منسق نکرده بود از نزدیک
شدن شاهزاده اشکانی زاید الوصف وحشت نمود حیله انگیخت و یکی از مشایخ
عرب را که ظاهراً الفائدون نام داشت و با اشکانیان بی خصوصیتی نبود و با او بعضی طلب نمود
صحبتها کرد از جمله گفت اگر شاهزاده اشکانی از معبر زغما که بیره جک باشد عبور
نماید جای هیچ اندیشه و خوف نیست لکن اگر از پائین تر از طرف جنوب گذر نماید چون
صحراهای آنسمت مسطح و جلگه است و برای تاخت و تاز سواران اشکانی مناسب است
برای من و عساکرم خطر عظیمی در پیش خواهد بود مقصود باسوس اینکه شیخ عرب
که با اشکانیان خصوصیت دارد اینخبر را بآنها دهد و آنها اینحرف را راست پنداشته
فریب خورند و از معبر پائین تر از طرف جنوب عبور کنند و سردار رومی کار آنها را بسازد
اتفاقاً چنین هم شد شیخ عرب مطلب را محرمانه بشاهزاده اشکانی رسانید و اشکانیان
از راه دور و از جنوب فرات وارد خاک شام شدند و تا آنها خود را بمحل قتال نزدیک
کردند

کردند سردار رومی عاجلاً بجمع آوری قشون پرداخت آخر الامر دو لشکر روبرو شدند
شاهزادهٔ ایران اردوی خود را محصور نمود یعنی حکم کرد سنگرهای قوی بدور اردو
ساختند سردار روم برای معسکر خود محل مرتفعی را اختیار کرده در آنجا اردو زد
چند روزی در اردو در مقابل یکدیگر نشسته حرکتی نکردند بعد از آن یکروز شاهزادهٔ
اشکانی حکم کرد لشکریان او بر اردوی رومیان یورش برند و یقین داشت که
بر دشمن غلبه مینماید و ونتیدیوس که از پیش بر این خیال واقف شده چند فوج از افواج
خود را از طرفی بر پشت سر قشون شاهزادهٔ اشکانی رسانیدند همینکه جنگ
در گرفت عساکر اشکانی را رومیان از دو طرف در میان گرفتند و کار را بر آنها
تنگ کردند سواران اشکانی خیلی رشادت و جهد نمودند با وجود این در مانده
شده شکست خوردند و پاکور شاهزادهٔ ایران در این جنگ کشته شد و لشکریان
او که خود را بی سردار دیدند متفرق گشتند
اوروز مورخ میگوید در این جنگ بیست هزار نفر از عساکر و سواران اشکانی مقتول شدند
ژوستن گوید هرگز لشکر اشکانی چنین شکست فاحشی نخورده بودند باسوس
سردار روم نخواست از فرات عبور کند و قشون اشکانی را تعاقب نماید چه میترسید
آنطوان که او را این ماموریت داده بر این پیشرفت وی رشک برد
بتصریح اکثر مورخین این واقعه در ماه سرطان و چهارده سال تمام بعد از شکست
کراسوس از سورنا واقع شده و چون دیون کاسیوس جنگ کراسوس را با سورنا از
وقایع اواسط تابستان سال پنجاه و سه قبل از میلاد نوشته و مورخ دیگر اوید نام
بجای اواسط تابستان در اول سرطان همان سال ضبط کرده پس معلوم میشود شکست
اشکانیان از باسوس سردار روم و کشته شدن پاکور در سنهٔ سی و نه قبل از میلاد اتفاق
افتاده
اما پاکور شاهزادهٔ ایرانی که در این جنگ مقتول و نابود گشت بواسطهٔ جوانمردی
و علو همت و مهربانی و ملاطفتی که داشت اهالی شام باو مایل و راغب بودند و برا
پادشاه حقیقی خود میدانستند و سردار رومی برای اینکه مردم شام را بترساند و
آنها را کلیةً از اشکانیان مایوس کند سر شاهزادهٔ اشکانی را از بدن جدا کرده در تمام

بلاد

بلادِ مملکت شام بکردانید و از آنطرف خبر کشته شدن پاکور چون بپدرش ارود رسید گرفتار همّ و غمّ فوق العاده گردید

ژوستن مینویسد چون ارود شنید پسرش پاکور مقتول شده از فرطِ ملالت و تألّم چند روز از حجرهٔ خود بیرون نیامد و با احدی ملاقات نکرد و خورد نی نخواست بلکه یکنوع جنون در او پیدا شد و آنقدر حرف نزد که رجال دولت اشکانی گمان کردند پادشاه از این صدمه و غصّه لال شده بعد از چند روز که قدری آرام گرفت و بزبان آمد اوّل حرف او پاکور بود و مثل اینکه پاکور حاضر است او را مخاطب ساخته با وی حرف میزد همینکه ملتفت میشد پاکور حاضر نیست و کشته شده با فریاد و ناله و بیقراری را میگذاشت و بر فرزند مقتول خود نوحه میکرد

در سال سی و هشت قبل از میلاد آنطوان بسردار خود باسوس و انتی دیوس که بر پاکور غالب آمده بود حسد برد و خواست افتخار فتوحات آن سردار را جمع بخود آنطوان شود لهذا بطرف شام عزیمت کرد و شهر ساموزات را که در کنار فرات بود محاصره نمود و حکم کرد باسوس سردار بطرف بیت المقدّس رود و هیرود پسر هیرکان را ببر بر سلطنت بیت المقدّس جلوس دهد چون باسوس این مأموریت را انجام داد آنطوان او را بروم فرستاد و از آنجا که خبر فتوحات او در آسیا از پیش بروم رسیده بود در آن مملکت عظمی حاصل نموده مردم قدوم او را گرامی داشتند و احترام زیاد با و نمودند و بیادگار ظفرهای او مدالها سکّه زدند

امّا ارود پادشاهِ اشکانی بعد از پسرش پاکور تسلّی نیافت و این درد و الم او را فراموش نشد و اگرچه بقول ژوستن مورّخ ارود غیر از پاکور سی پسر داشت امّا هیچیک بکمال و جمال پاکور نبودند و بهمین جهت او را ولیعهدِ دولت و سلطنت اشکانی نموده بود باری چون ارود از غصّهٔ پاکور دستش از کار رفت بلکه از فرط تألّم مبتلا بمرض استسقا گردید پسر دیگر خود را که فرهاد نام داشت ولایت عهد داد و در حیاتِ خود زمامِ مهامِ مملکترا باو تسلیم و تفویض کرد و خود فی الحقیقه کناره گرفت و عجب آنکه فرهاد هم هر روز داغی بر داغ ارود افزود و او را بعذابی تازه معذّب نمود یعنی اغلب برادرانِ خود را که از طرف مادر از سلسله و خانوادهٔ

سلطنت

سلطنت بودند بکشت چه مادرِ فرهاد را لشکری یونانی بود و میترسید بعد از مرگ ارود برادرانی که از دو طرف وارث تخت و تاج میباشند مدّعی او شوند و مردم طرف آنهارا گرفته حق را بمن له الحق دهند

فرهاد آخر الأمر بخیال نابود کردن پدر خود ارود افتاد لهذا در دوائی که هر روز اطبّا برای پادشاهِ اشکانی ترتیب میدادند زهری ریخت امّا از آنجا که این زهر قوّتی نداشت ارود را هلاک ننمود بلکه اسباب معالجهٔ او گردید و ناخوشی استسقای او رو بهبودی گذاشت فرهاد چون دید مقصودش از این راه حاصل نشد جمعی را بر آن داشت که پدرش ارود را خفه کردند و اکثری از مورّخین مرگ ارود را در سال سی و هفت قبل از میلاد نوشته اند

در بعضی از تواریخ مسطور است که چون فرهاد را ارود ولایت عهد داد و در سلطنت مختار نمود و خود از کار دست کشید فرهاد سی نفر از برادرانِ خود را بکشت و اینجمله در نظر ارود و پیش چشم او بود ارود بیچاره که داغ فرزندی مثل پاکور دیده مرهم آن زخم را در قتل سی نفر پسر دیگر میدید معلوم است چه حالت او را عارض میشود و تا چه حد مهموم میشود و مورّخین تواریخ مسطوره گویند ارود خود از کثرت هموم بمرد نه اینکه فرهاد او را خفه کرده بهر حال پاداش اعمال خود را از کشتن پدر و برادر و قتل سرداری مثل سورنا بدید و برفت

بد کردهٔ و امید نیکی داری
پندار بود هر آنچه می پنداری
ای رنج کشان تو نیز خود در رنجی
ای خوارِ دیگران تو خود هم خواری

فصل چهاردهم

در سلطنت اشک یا ارشاک یا ارساس چهاردهم موسوم به پاکور اوّل

چون

چون اکثر مورخین پاکور اول را اشک چهاردهم دانسته و اسم او را در سلک
سلاطین اشکانی منسلک نموده ما نیز متابعت نموده‌ایم و دفع سهو و اشتباه را
تصریح مینمائیم که پاکور پسر ارود و همان شاهزادهٔ اشکانی است که در مصاف با
سوس سردار رومی در شام کشته شد و ما آن واقعه را بشرح نگاشتیم پس پاکور
بعد از ارود زنده نبود که مالک تخت و تاج شود و او را اشک چهاردهم خوانند
و اگر گویند در زمان ارود نهایت مقتدر بود و شریک در امور سلطنت از اینجهت
او را در عداد سلاطین اشکانی معدود نموده و چهاردهم پادشاه خوانده‌اند
گوئیم اینحرف چندان معقول نیست و تعبداً باید قبول کرد و از آنجا که مثل
ژوستن مورخ معتبر رومی میگوید پاکور پسر ارود یکی از سلاطین اشکانی است
محض پیروی آنچنان نگارندهٔ ما بنگارش این فصل مختصر پرداختیم والا عقیدهٔ
ما همان است که اظهار نمودیم

آنها که پاکور اول را اشک چهاردهم و از سلاطین اشکانی دانسته گویند این
پادشاه از سنهٔ سی و هشت تا سال سی و هفت قبل از میلاد یعنی مدت یکسال
سلطنت کرده و القاب او ورثت دیکائیوس ایپفانس فیلهلن بوده که بمعنی
مهربان و عادل و نامدار و محب یونان است

حق مطلب اینکه ارود از غصهٔ کشته شدن پاکور در شام و فرزندان دیگرش بدست
پسرش فرهاد هلاک شد و فرهاد بجای او جلوس کرد

فصل پانزدهم

در سلطنت اشک یا ارشاک یا ارساس پانزدهم موسوم بفرهاد چهارم

القاب فرهاد چهارم یا اشک پانزدهم اورزت دیکائیوس ایپفانس اتوکراتور فیلهلن
بوده یعنی مهربان و عادل و نامدار و مستبد و محب یونان و مدت ملکش بعقیدهٔ بعضی
از مورخین که از سنهٔ سی و هفت قبل از میلاد تا سال دو قبل از میلاد سلطنت او را نوشته‌اند

سی و شش

سی و شش سال اما اکثر از اهل خبر گویند فرهاد چهارم چهل و یکسال پادشاهی کرده
جماعتی بر آنند که تا یکسال قبل از میلاد بر تخت سلطنت بوده بر اعتقاد زمرهٔ تا چند ماه قبل
از میلاد یا بعد از میلاد حکمرانی داشته است دهرمال یکی از مصنفین میگوید فرهادِ
چهارم چون بجای پدر نشست و سریر سلطنت وی اما الک شد اول کاری که کرد برادرانِ
خود را بقتل رسانید و پسر خود را که صغیر بود نیز بکشت لکن حق این است که فرهادِ چهارم
برادران خود را در حیات پدرش ارود هلاک و معدوم نمود بلی بعد از جلوس هر جا سرکشی
بود و بجنگ او آمد وی را نابود ساخت و بعضی هم از خوف او از ایران فرار کرده پناه به
آنطوان سردار رومی بردند از جملهٔ فراریان شخصی بود موسوم به مونیزس یا مونوزس
و بعید نیست که مونوزس محرّف منوچهر باشد چه یونانیها اسماء و کلمات را بوضعهای
غریب تحریف مینمایند آنطوان که مصمّم جنگ کردن با اشکانیان بود و مونوزس
یا منوچهر را برای پیشرفت در این کار آلتی سودمند دید مقدمش را گرامی و وجودش را
مغتنم شمرده اختیار حرکت قشون را باو واگذار نمود و باو وعده داده گفت اگر
بر فرهاد غلبه کردیم تو را پادشاهی ایران خواهم داد علی العجاله سه شهر از بلادِ
مملکت شام که لاریسا و ارِدهوس و هیراپولی باشد بطور سیورغال تو راست
هوراس که یکی از شعرای لاتن است و مدح یاکور شاهزادهٔ اشکانی در دیوانِ او
دیده میشود گوید مونوزس از رفقای یاکور بوده و سمت مصاحبت و منادمتِ
شاهزاده را داشته پلوتارک مورّخ میگوید مونوزس از اعاظم ایران و از اشخاصی است
که از ترس فرهادِ چهارم از این مملکت گریخت و پناه بر آنطوانِ رومی برد آنطوان
خواست کاری نظیر کار آرتاکزرسِس پادشاه کیانیِ ایران کرده باشد
(آرتاکزرسِس اردشیر بهمن درازدست کیانی است) کار آرتاکزرسِس این بود که
در سال چهارصد و هفتاد و پنج قبل از میلاد تمیس توکل سردار یونانی فراراً به
ایران آمد آن پادشاه این سردار را خیلی بمهربانی پذیرفت آنطوان روحهم
تقلید پادشاه ایران را کرده مونوزس یا منوچهر را مشمول نوازش و ملاطفت
نمود و سه شهر از مدائن شام را برسم سیورغال باو بخشید چون پادشاه اشکانی
از فرار منوچهر و پناه بردن بر آنطوان و مهربانی آنطوان باو خبردار شد نتیجه از

مصلحین را نزد او فرستاده به استمالت او پرداختند و او را راضی بمعاودت ایران
نمودند آنطوان هم ابا از بازگشت او ننمود و ایرادی نگرفت بلکه چون او را عازم رفتن به
دربار پادشاه اشکانی دید نامهٔ بفرهاد نوشت و در نامه اظهار داشت که اگر پادشاه
ایران طالب است با دولت روم صلح کند اسرای رومی را که در خاک ایران میباشند
رها کند و بیرقهائی را که در جنگ با کراسوس از رومیان گرفته اند پس دهد و از دوستی
و اتحاد روم و ایران مطمئن باشد این نامه را آنطوان بتوسط منوچهر برای فرهاد
چهارم فرستاد و خود راه عربستان و ارمن پیش گرفت و بعضی از سلاطین جزء که حلیف
رومیان بودند عساکر خود را باردوی آنطوان ملحق ساختند و از آنجمله آرتاباز
پادشاه ارمن بود با قوت و عدت بالنسبه زیاده از آنچه سایر سلاطین داشتند آرتاباز
شش هزار سوار و هفت هزار پیاده بکمک آنطوان آورده و سردار رومی وقتی بسرحد
ارمن رسید و سان سپاه خود را دید اردوی او مرکب از شصت هزار پیادهٔ رومی
و ده هزار سوار بود که اکثر سوارها اسپانیائی یا از طایفهٔ گل بودند سی هزار سواره
و پیاده هم ملل مختلفه به اردوی آنطوان فرستاده پیوستند بنوعی که سردار رومی اردوئی
داشت مشتمل بر یکصد هزار نفر لشکری و تشکیل چنین اردوئی در ارمن طوری آسیا را
دوچار وحشت و تزلزل ساخت که مردم هند و باختر نیز ترسیدند و فی الحقیقه آنطوان
با این قشون میتوانست کارهای عظیم از پیش برد اما افسوس که این سردار قابل که در بزم
و رزم نظیر نداشت با هزار حسن یک عیب کار او را ضایع و باطل مینمود و آن عشق به
کلئوپاطر ملکهٔ مصر بود مهر و میل مفرط آنطوان بر کلئوپاطر نمیگذاشت درست ملتفت
دقایق جنگ و تدابیر آن شود و بر طبق عقل و مصلحت حرکت کند بلکه تمام خیال و حواسش
متوجه این بود که کی زمستان در رسد و او از میدان جنگ رو بگرداند و ببهانهٔ
قشلاق میشی بمصر رود و بدیدار محبوبهٔ ماه رخسار خود کلئوپاطر فایز و نایل گردد بهمین
جهت آنطوان در جنگ با اشکانیان شتاب نمود و حال آنکه شرط حزم و احتیاط این
بود که زمستان را در ارمن بماند و عساکر خود را راحت بدارد هم ستوران سواران
فربه شوند و جانی بگیرند هم لشکریان پس از استراحت بلا سستی مهیای کارزار گردند چه
آنطوان و لشکریانش تا وصول به ارمن تقریباً دویست و شصت فرسخ راه طی کرده بودند

و مرد

و مردم مرکب خسته و بیحال شده و قدری آسایش برای آنها ضرورت داشت سرداران
که در تبعیت انطوان بودند و بواسطهٔ پیغمبرهای مطالب را درست فهم مینمودند باو گفتند
لشکریان ما را استعداد رحلت شتابی نیست بهتر آنکه زمستان را در ارمن بسر بریم
و چون بهار شود از اینجا بر آذربایجان رانیم و آنجا را غارت کرده پیش رویم انطوان
که جمله در خیال کلئوپاطر بود اعتنائی باین مطالب صحیحه و نصایح مشفقانه ننمود
از رود ارس بتعجیل عبور کرده وارد خاک آذربایجان گشت

سردار رومی سیصد عرادهٔ جنگی با خود داشت و در آنها لوازم محاصره و قلعه گیری
حمل میشد و یکی از آن ادوات ستونی بود بطول هشتاد پا و آنرا بروی چرخها
برسم آنوقت قرار میدادند و بدیوار قلعه میکوفتند تا خراب میشد امّا از عراده‌ها
که ذکر شد اگر یکی در راه میشکست و اسباب آن بزمین میریخت دیگر تعمیر آن ممکن
نبود و محال مینمود که مرمّت پذیرد زیرا اکر چوبهای این قسمت از اقلیم آسیا نه بقدر
لزوم خشک است نه سخت و صلب که برای کار بیاید باری انطوان طوری در حرکت
عجله داشت که ممکن نبود عرّاده‌های او با اردو حرکت کنند بنابر این آنها را با جمله
اسباب محاصره و قلعه گیری به طاطیانوس رومی که یکی از سردارهای تابع او بود
سپرد و یکدسته قشون هم همراهی با او مأمور نمود که آن مهمّات را از عقب بیاورند
و خود بر سر شهر فراغاتا رفت که آنرا محاصره نماید فراغاتا از شهرهای بزرگ
مِد و مقرّ و مسکن سلاطین مِدی بوده و ما ابتدا باید بقدر مقدور بتحقیق
این شهر و محل و مکان آن بپردازیم بعد بوقایع جنگ انطوان با اشکانیان
بنابر این گوئیم

علمای جغرافی قدیم اسم اینشهر را با اختلاف ضبط کرده‌اند یعنی پلوتارک فراغاتا
نوشته و دیون کاسیوس پرسپا یا پراسپا و استرابون وِرا و مورّخین گفته‌اند از
ساحل رود ارس تا اینشهر دو هزار و چهار صد استاد است و هر استاد تقریباً
معادل است با صد و هفتاد و چهار ذرع ما در اینصورت از کنار ارس تا شهر
مزبور تقریباً چهل و پنج فرسخ میشود استرابون میگوید از بلاد آذربایجان است
امّا سایرین از مدی عراق عجم دانسته‌اند دانویل میگوید آنشهر در ماورای

سلطانیه و سمت ری است و در میانه ری و قزوین

بلوتارک در تاریخ خود نگاشته که در فاصله یکروز از فراغانا چمن بسیار خوبی بوده که در وی مادیانهای خود را آنجا بچرا میبرده و وقتی در بین راه بقشون فرهاد پادشاه اشکانی برخوردند از اینجمله ما حدس میزنیم که فراغانا یا وریا پراسپا شهر ابهر باشد و ما آنچه را در باب قدمت ابهر از قول علمای جغرافی و ارباب اطلاع از قبیل صاحب معجم البلدان و مراصد الاطلاع و نزهة القلوب و تقویم البلدان و آثار البلاد و زینة المجالس و آثار الاول در جلد اول مرآت البلدان نقل کرده ایم در اینجا مکرر مینمائیم پس از آن بر مطالعه کنندگان است که خود اجتهاد کنند و شرح مزبور از قرار ذیل است

ابهر شهریست مشهور ما بین قزوین و زنجان و همدان عجم آنرا اوهر گویند و این کلمه مرکب است از او و هر که بمعنی آب آسیا میباشد در سال بیست و چهارم هجری در خلافت عثمان بن عفان در وقتیکه مغیرة بن شعبه والی کوفه و جریر بن عبدالله بجلی حاکم همدان و البراء بن عازب حاکم ری بود البراء باتفاق جریر این شهر را فتح کرد اهل اینشهر ابتدا بمقاتله پرداختند لشکر اسلام قلعه ابهر را محاصره کردند بعد سکنه شهر امان خواستند البراء ایشانرا امان داد و از اینجا بقزوین شتافت و قزوین را بقهر و غلبه مسخر نمود

ابهر قلعه بسیار محکمی دارد گویند شاپور ذو الاکتاف بنا کرده در دوازده فرسخی قزوین و پانزده فرسخی زنجان است

بعضی دیگر ابهر را از بناهای کیخسرو بن سیاوش دانسته و گویند قلعه او را دارا بنا کرده و خراب شد اسکندر کبیر دوباره روی آن خرابه قلعه بنا کرد عده کثیری از فضلا منسوب باین شهر اند

یاقوت حموی در مشترک میگوید دو ابهر است یکی آنکه ذکر شد ابهر دیگر قصبه ایست در نواحی اصفهان

ابهر

حمدالله مستوفی در نزهة القلوب گوید ابهر از اقلیم چهارم است قلعه از گل دارد دارا دارای کیانی ابتدا بر بنای آن پرداخت و برادرش اسکندر رومی تمام کرد و بهاء الدین حیدر

از نسل

از نسل اتابک انوشتکین شیرگیر سلجوقی بر آن قلعه قلعهٔ دیگر ساخت و بجدیدتیه موسوم کرد ابهر دور باروی آن پنجهزار و پانصد قدم است هوایش سرد آبش از رودخانهٔ که بدان شهر منسوب است و از حدود سلطانیه بر میخیزد و بولایت قزوین میریزد غله و میوه آن بسیار است و خوب اما انار چندان خوب نیست پنبه در آن کم بعمل میآید نوعی از گلابی و نوعی از آلو و گیلاس آن ممتاز است مردمش سفید چهره و متمول و شافعی ولایتش بیست و پنج پاره ده است حقوق دیوانی آن با ولایتش یکتومان و چهار هزار دینار است

نگارنده گوید ابهر در شصت هزار ذرعی غربی قزوین و در چهل هزار ذرعی شرقی سلطانیه است در ربع فرسخی شهر قلعه خرابه ایست موسوم بدارا که بنده دارا که مغلوب اسکندر شد بنا نموده در بعضی کتب نوشته اند خانه های ابهر از خانه های اغلب شهرها بهتر ساخته شده باغات باصفا بسیار دارد ابهر رود از وسط شهر میگذرد و از آثار قدیم مسجدی در ابهر باقی است و یکی از کتب جغرافیای فرانسه نوشته اند که ابهر کمتر از هزار و صد خانهٔ عالی ندارد نیز در کتاب دیگر مسطور است که ابهر سه موضع است دو موضع ذکر شد موضع سیم کوهی است در حجاز (انتهی)

مستر رلنسن از قول برادر خود مستر هانری رلنسن نقل کرده گوید شهر فراغاتا یا ورا یا پراسپا در موقعی بوده که حالا معروف به تخت سلیمان و جزء زنجان است در این تخت سلیمان آثار عتیقه موجود میباشد و دلالت میکند بر اینکه در قدیم شهری در آنجا آباد بوده پس بطور مرجوح شهر منظور را موقع تخت سلیمان است اما از آنجا که در حوالی تخت سلیمان چنین نیست راجح بلکه ارجح ابهر است

اسنر این چنانکه پیشتر اشاره کردیم میگوید شهر فرادا در ولایت آذربایجان میباشد و بملاحظهٔ میتوان تصدیق قول او نمود چه مسافتی را که آن مورخ از فرادا تا رود ارس معین کرده بقدر مسافت ابهر تا ارس یا تخت سلیمان تا ارس نیست و از این فقره گذشته والی آذربایجان که ملک آتروپاتن باشد والی ملک کبیر که عراق عجم باشد نبوده چه عراق عجم را سلاطین اشکانی مستقیماً در تحت تملک داشتند اما آذربایجان ولایت مستقل داشته با اسم سلاطین که در تحت شاهنشاهی اشکانیان بودند این است که میگویند وقتی

آنطوان بر سر شهر فراغانا آمد اهل و عیال نایب السلطنهٔ آذربایجان که از طرف پادشا
اشکانی حکومت داشت در این شهر بود

استرابن میگوید سلاطین آذربایجان که ولات مستقل آن مملکت بودند و در تحت تبعیت
اشکانیان تابستان را در کازابسر میبردند و زمستان را در وِرّا کازا معین است که
تبریز حالیه میباشد و وِرّا یقین قشلاقی بوده در آن حدود در بعضی روایت باید بگوئیم
وِرّا گرمرود میباشد و مؤید این گفته است قول پلوتارک که میگوید قشون آنطوان
وقتی شکست خورده عقب نشستند و بنای فرار را گذاشتند به آب تلخی رسیدند آن
آب تلخ مسلماً همان آجی چای است که از حوالی سراب و گرمرود میگذرد و چون این مورخ
تصریح کرده که عساکر منهزم شدهٔ آنطوان راه طرف راست را گرفتند راه طرف راست
که کوهستان میباشد امتداد کوه ساوالان است پس میتوان گفت آنطوان از سراب
و گرمرود از امتداد ساوالان بطرف شمال بسمت اهر و قراجه داغ رفته از آنجا از ارس
گذشته است خلاصه آنطوان در این بازگشت باید راه جلگه را گرفته از ساحل شرقی
دریاچهٔ ارومیه برفته تا برود ارس برسد و نمیبایست از قافلان کوه عبور کند لکن
بوضعی که ذکر آن بیاید راه کوهستانی را اختیار کرده از قافلان کوه و میانج و
تبریز و مرند و جلفا گذشته

این جمله که بمعترضه شبیه بود بمناسبت تحقیق شهر فراغانا ذکر شد اینک رشتهٔ
سخن را در تاریخ بجنگ آورده گوئیم آنطوان بمحاصرهٔ شهر فراغانا آمده همینکه نزدیک
بحصار این بلده شد از نیاوردن عراده ها و لوازم محاصره با خود پشیمان گشت و ناچار
در حوالی دیوار شهر سنگری بسیار بلند بنا کرد تا مشرف بشهر باشد و بلکه بتواند شهر را
فتح کند از اینطرف فرهاد پادشاه اشکانی با لشکری جرار حرکت کرده بجلوگیری عساکر
آنطوان آمد و چون شنید سردار رومی عراده های اسباب قلعه کوبی خود را عقب
سرگذاشته و بطاطیانوس سردار سپرده که او بعدها آن مهمات را بیاورد و رساند
یکدسته سوار اشکانی را بطرف طاطیانوس کسیل داشت آنها چون بلائی ناگهان بر سر
آن سردار آمده و همراهانش را در میان گرفتند و طاطیانوس و ده هزار نفر
از همراهانش را بکشتند و عراده ها و اسباب محاصره و قلعه کوبی آنطوان را بچنگ

خورده و نابود کردند یعنی تمام را شکستند و سوختند آنطوان که خبر این خسارت
و شکست شنید از وحشت بر خود بلرزید و پادشاه ارمن که کار را از ابتدا چنین ناروا دید
با آنکه خود آنطوان را بجنگ اشکانیان و نهب ایران تحریک کرده بود سردار روم را
گذاشت و با سپاهیان خود به ارمنستان فرار نمود فرهاد پادشاه اشکانی
با جرأت و جلادت تمام در برابر آنطوان ظاهر شد و پاره از خبطها که سردار رومی
کرده اینکه یک قسمت عمده از قشون خود را که از سوارهای کاری بودند از شهر دور
کرده بجهتی که در یک منزلی شهر فراغات و پر آب و علف بود فرستاد که اسبان خود را
در آنجا بچرانند همانا سوارهای مزبور بجهتی نرسیده با طلایه قشون اشکانی
تصادف کردند فقط فایده که از این حرکت عاید رومیان شد این بود که از سنگرها
حوالی شهر فراغاتا دست کشیده و خود را فی الحقیقه کم قوت نموده

خلاصه اشکانیان که عساکر روم را دیدند بر حسب رسمی که اغلب ترکان راست سواران خود را
نصف دایره ترتیب داده و پیاده‌ها پشت سر سوارها ایستاده مستعد قتال شدند
طبل جنگ کوفتند و اول سواران رومی بسواران اشکانی حمله کردند سواران
اشکانی پای ثبات افشرده بضرب تیر حمله آنها را از خود دفع نمودند آنطوان که خود نیز
با این دسته قشون بود به پیادگان عقب سر فرمان داد که یکمرتبه خویش را به اشکانیان
زنند جنبش سواره و پیاده رومی و صدای طبل و بوق و هیاهوی فرهاد و لشکرش
سبب شد که اسبهای سواران اشکانی رم کردند بنابر این از جلو رومیها بدر رفتند
آنطوان از این فرار اشکانیان قوت قلبی حاصل نمود و چنین پنداشت که اگر هم امروز
فراریان را تعاقب و دنبال کند کار جنگ یکباره تمام خواهد شد و عمل شکست لشکر
اشکانی بانجام میرسد لهذا با قشون رومی پشت سر اشکانیان را گرفت و تقریباً
یک فرسخ و نیم بتاخت لکن عساکر اشکانی چنان رفته بودند که رومیها بگرد آنها
نرسیدند ناچار باز گشتند و در میدان جنگ اسرا و مقتولین طرفین را شماره
کردند کشتگان و اسیران اشکانی بهم هشت صد و ده نفر بودند اما از رومیان
عده کثیری در آنجا هلاک دیدند این فقره بآن آنطوان را بخشیت و رعب انداخت
صبح روز بعد سردار رومی با عساکر خود از چمن یکمنزلی فراغاتا عازم شدند که خود را

بسنگرهای

بسنگرهای دور آنشهر رسانند در بین راه بدستهای سوارهٔ اشکانی برخورده
و آنها بطور غیران و جنگ و گریز برومیها حمله کرده مزاحم عساکر آنطوان بودند آنروز
بزحمت و مشقت تمام رومیها خودرا بسنگرهای دور شهر فراغاتا رسانیدند چون بشهر
نزدیک شدند قشون مید یعنی عراق عجم که در شهر فراغاتا محصور بودند از حصار بیرون
آمده جنگ سختی با سپاه روم کردند و بیشتر آنهارا گریزانده منهزم ساختند
آنطوان زیاده از حد از این شکست متاثر گردیده حکم کرد تمام لشکریان روم را
حاضر نمودند و همه را دوازده نفر دوازده نفر دسته کردند و از هر دوازده نفر
یکنفر را بحکم قرعه سر بریدند که سایرین متنبه شوند و دیگر از جنگ فرار نکنند
و آن شب بجای نان گندم بقشون جو بود اده دادند علاوه بر این سختی و بدبختی
که عساکر رومیرا احاطه کرده سواران اشکانی نیز طوری دور آنهارا گرفته بودند
که مجال بیرون آمدن برای علف چرانی یا تحصیل آذوقه نداشتند فرهاد
پادشاه اشکانی چون دید عنقریب فصل پائیز سپری میشود و زمستان می آید
و اشکانیان کمتر در زمستان جنگ کرده اند و میل مراجعت باوطان خود
دارند و میخواهند در اوقات سردی هوا در قشلاقات خود باشند تدبیری و
حیلهٔ اندیشیده بسواران اشکانی دستور العمل داده گفت پس از این راه مالچرانی
و تعلیف و تحصیل آذوقه را بر رومیها سخت نبندید و گاهگاه با آنها نزدیک
شده با افراد آنها سخن گوئید و در اثنای صحبت از شجاعت و رشادت ایشان
تمجید نمائید و بگوئید چندین بار پادشاه ما بر آنطوان تکلیف صلح کرده و
او قبول ننموده و نمیدانیم کار ما و شما بکجا خواهد کشید زمستان در این حدود
در کمال سختی است و آذوقه نایاب بدینوضع بلای عظیمی در پیش است اگر سردار شما
سماجت و ابرام نمیکرد طرفین آسوده شده بودیم سواران اشکانی بگفته پادشاه
خود عمل کردند و این سخنان رفته رفته در اردوی رومیان منتشر شد و بگوش
آنطوان رسید ابتدا احتمال میداد که این حرفها کید و مکری باشد بعد
بر آن شد که چند نفر از بزرگان روم را نزد فرهاد فرستد تا سخن از مصالحه
رانند آخر الامر این عزم خود را بامضا رسانیده بفرستادگان خویش گفت

بفرهاد بگوئید علمهائی که از کراسوس گرفته اید رد کنید و اسرای رومی را نیز رها
و تسلیم نمائید تا صلح منعقد شود فرستادگان چون این مطالب را بعرض پادشاه
اشکانی رسانیدند وی در جواب آنها گفت پس دادن بیرقهای روم محال و خلاص
کردن اسرا غیرممکن است اما اگر آنطوان میل باز گشتن دارد ما را با او حرفی نیست آنطوان را
که هوای رفتن مصر و شوق دیدار کلئوپاطره بیقرار داشت گفته فرهاد پادشاه اشکانی را
پذیرفت و فردای آن روز حکم بکوچ داده راه ارمن پیش گرفت
آنطوان از راه جلگه بطرف فراغا تا آمده بود نه از کوهستان آذربایجان و در مراجعت
نیز ابتدا قدم در همان راه نهاد یعنی میخواست از همان راهی که آمده برگردد چون
دو سه منزل در هوای صاف هوا و خشک بی آب و زراعت طی نمود شخصی از طایفه
مارد که تحقیق اصل و مکان آنها را در فصل پنجم نموده ایم پیدا شد و به آنطوان گفت
من با اشکانیان هم وطنم اگرچه از یک طایفه نیستیم رسوم و آداب آنقوم را بخوبی
میدانم چون میانه ما و آنجماعت ضدیت و عداوتست میل ندارم که آنها بر شما
غالب آیند و شما مغلوب شوید بنابرین صلاح شما را در این میدانم و میبینم که قدری
راه خود را بطرف یمین مایل سازید و بطرف کوهستان کشید چه سواران اشکانی
در جلگه خیلی تسلط دارند مبادا بر شما بتازند و عساکر روم را بزحمت اندازند
و اگر درست آن راه را بلد نیستید و نمیدانید من از راهنمائی شما مضایقه ندارم
شما را از دامنه کوهها میبرم که هم علوفه و آذوقه تحصیل کنید هم از حمله سواران
اشکانی ایمن باشید انطوان بشخص ماردی گفت ما چگونه بقول تو میتوانیم اعتماد
کنیم و تو را راستگو و بیغرض دانیم شخص ماردی گفت برای اینکه خیال شما مشوش
نشود و از جانب من مطمئن باشید میتوانید کتفهای مرا ببندید و سوار استری نمائید
و پاهایم را نیز زیر شکم استر ببندید تا خود همراه برید من بزبان شما را دلالت میکنم
و راهها را بشما نشان میدهم و شما را سالماً بارمن میرسانم آنطوان این گفته را
پسند کرده و چنان نمودند یعنی راه کوهستانی را اختیار کردند و تا دو روز اردوی
آنطوان بآسودگی و بدون هیچگونه زحمت راه پیمودند روز سیم چون از منزل
حرکت کردند بعد از طی مسافتی شخص راهنما گفت از جلو راه میبینید در بیرون ما

سبب خرابی پل ملتفت شد که اشکانیان عمداً بواسطهٔ طغیان آب این سدّ را خراب کرده اند تا رومیان را در عبور از این محلّ بزحمت و مشقّت اندازند و چون کار عبور بر آنها صعب شود غفلةً بر سر آنها بتازند و کار ایشان بسازند بنابر این آنطوان که از عقب می آمد رسید و فرمان توقّف داد تیراندازان و قلاب سنگ اندازان را گفت در جلو قرار گیرند و سواره و پیاده پشت سر آنها ایستاده مستعدّ دفاع باشند چیزی نگذشت که سواران اشکانی در رسیدند و به یک حمله تیراندازان پیاده و قلاب سنگ اندازان را از میان برداشتند و نزدیک بود که پیاده صفوف عساکر آنطوان را بهم زنند و آنها را متفرّق کنند که سواران گُل بطرف اشکانیان تاخته ایشان را پراکنده ساختند آن روز بدین منوال گذشت و فردای آن که بنای حرکت شد آنطوان سواره و پیادهٔ خود را بهیئت قلعهٔ مربّعی قرار داد و تیراندازان و قلاب سنگ اندازان را بفاصله در جلو و عقب و در دو جناح لشکر گذاشت و باین وضع حرکت میکردند چهار روز هم باین قسم گذشت قشون اشکانی بجز یغماگری و جنگ و گریز اکتفا میکردند و چون نزدیک بعساکر روم نمیشدند روز پنجم گالوس که یکی از سرداران رومی و در چنداول بود مصمّم شد که با اشکانیان مصاف دهد هر قدر سایر سرداران رومی او را از این حرکت منع کردند ثمر نکرد و عاقبت او بر سر خودسری رفت اشکانیان از پیش و پس او را در میان گرفتند و سه هزار نفر از قشون او را کشتند و خود گالوس نیز بزخم تیر از پا در آمد و لشکریان شکست خوردهٔ آنطوان آن شب را در کمال بدحالی بسر بردند چون صبح روز دیگر شد و حرکت کردند بیک دسته از عساکر اشکانی که زیاده از چهل هزار نفر بودند برخوردند و عجب اینکه خود فرهاد پادشاه اشکانی در این تعاقب با سپاهیان همراه نبود قشون رومی با اینکه خیلی خسته شده و از دست رفته پی در پی مبتلا بوحشت میشدند امّا عطاهای آنطوان و جرأت و جلادتی که از او مشاهده مینمودند آنها را قوّت قلب میداد آن شب و روز را هم طوری گذراندند و روز دیگر که براه افتادند جادّه خیلی صعب بود و از دامنهٔ کوهی که تند و سراشیب بایست پایین بیایند لهذا نمیتوانستند بطور قلعه که آنطوان دستور العمل داده بود حرکت کنند بواسطهٔ

بدی وسختی راه وسنگلاخ بودن آن زخدادان وبنه را غروق سنگین خود را از جلو فرستادند وبرای اینکه خیلی بار وبنه پیش باشد وفاصله میانه آن وقشون زیاده نیاد ناچار بودند که در بالای آن بلند کفدی توقف کنند ودرین درنگ نیز باید خود را از شر دشمن محفوظ دارند لهذا یکنوع قلعه در ان قلمرو ترتیب دادند یعنی پیاده ها که غالبا سپر دار بودند زانوها بر زمین زده سپرها را بر سر کشیدند وپشت سر آنها صف دیگر از پیادگان ایستاده آنها هم سپرها را در جلو خود نگاه داشتند سواران پشت سر پیادگان جا گرفته وسپرهای خود را حایل بدن ساختند پس باین وضع قلعه ساخته شد که دیوار آن از سپر بود اشکانیان این ترتیب وهیئت رومیان را علامت ودلیل ضعف وعجز آنها دانسته تیر وکمان را که بهترین سلاح آنها بود کنار گذاشته با نیزه بعساکر رومی حمله کردند رومیها صبر وتامل نمودند تا اشکانیان نزدیک شدند همینکه بجای دسترس رسیدند با یکنوع نیزه کوتاهی که طول آن زیاده از چهار ارج نبود وغالبا پیاده های رومی مسلح باین سلاح بودند بلشکر اشکانی بنای طعن و ضرب گذاشتند ومردوم مرکب بسیار از آنها کشتند اشکانیان چون چنین دیدند باقیمانده عقب نشستند

عساکر انطوان در دفاع اشکانیان تقصیر نکردند وتکالیف خود را بجای آوردند اما قحطی وفقدان آذوقه خیلی اسباب زحمت بلکه هلاکت بسیاری از آنها شد کار بی قوتی رومیان بجائی رسید که ما فوق آن متصور نیست بیچاره رومیها گاه میشد که برای تحصیل مشتی گندم خود را بخطرهای عظیم می انداختند وجمعی از آنها کشته میشد فرضا وقتی گندمی هم میبافتند آسیا نبود که آنرا آرد کنند نان جو را در اردوی انطوان در یک کفه ترازو میگذاشتند ودر کفه دیگر نقره میریختند یعنی بوزن نقره نان جو میخریدند ومنت داشتند چهار من علف برای تعلیف مالها بقیمت شش تومان رسیده بود مالهای بار هم تلف شده وآنچه مانده فقط حمل مرضی ومجروحین مینمود بیشتر از قشون بریشه نباتات تغذیه میکردند وچون آن ریشه هارا درست نمیشناختند ونمیدانستند سمی وغیر سمی آنها کدام است مدتی بیک قسم ریشه ساختند از آن میخوردند وبدینواسطه هوش وحواس آنها زایل میشد واختلال کلی در حافظه

آنها

آنها پدیدار میگشت بلکه بکنوع جنونی طاری بر آنها گردیده چنانکه بسیاری از آنها در صحرا منتشر شده سنگهای بیابان را جمع کرده جابجا مینمودند و از دیوانگی اینعمل را از امور مهمه میپنداشتند و بعضی اوقات چند ساعت که سنگ جمع میکردند صفرای زیادی قی نموده میمردند علاجی که اطبای روم برای اینقسم مسمومین پیدا کرده بودند شراب بود امّا آنهم در اردو خیلی کم یافت میشد این بود که اکثر تلف میشدند آنطوران که خود را اینطور مستاصل میدیدند مکرر میگفتند ایکاش من بجای اکزنوفون بودم و سعادت او مرا بود چه او با ده هزار نفر قشون یونانی از بابل فرار کرد و بسمت یونان رفت و در راه مکرر با لشکر مخالف برخورد با وجود این همراهان خود را صحیح و سالم بوطن رسانید

پوشیده نباشد که بازگشت اکزنوفون از بابل به یونان یکی از مسائل مهمه تاریخی ما است و چون در میان ما کمتر کسی بمطالعه تاریخ صحیح قدیم پرداخته و ما نیز هنوز موفق بنگارش تاریخ کیان نشده ایم برای اینکه مسئلهٔ مزبوره بکلی مجهول نماند در اینجا بوجه اختصار آنرا مینگاریم اگرچه از موضوع ما خارج است مسئلهٔ بازگشت اکزنوفون از قرار ذیل میباشد

اکزنوفون از سرداران نامی و از فلاسفهٔ بزرگ و از مشاهیر مورخین بوده است در سال چهارصد و چهل و پنج قبل از میلاد در یونان متولد شده در سن شانزده سالگی در جرکهٔ شاگردان سقراط حکیم مشهور منسلک گشت در آن زمان سلاطین ایران اطبا و سرداران متشاق قشون خود را از یونان استخدام میکردند بلکه اغلب اوقات از بیست الی سی هزار نفر یونانی در جزو عساکر کیانی خدمت مینمودند و غالباً قراول خاصهٔ پادشاه از قشون مستخدم یونانی بود چنانکه دارا آخر پادشاه کیانی هم که مفهور و مغلوب اسکندر کبیر شد یکدسته قشون یونانی همراه داشت

در سلطنت اردشیر درازدست معروف به بهمن که یونانیها او را آرتاکزرسس مینامند برادر کهترش سیروس (خسرو) حاکم اناطولی بر برادر مهتر بشورید و با او جنگها سخت کرد و از جمله لشکریان سیروس سیزده هزار نفر یا بیشتر یونانی بودند و اکزنوفون سردار ایشان داشت چون سیروس در بابل کشته شد اکزنوفون آن ده هزار نفر لشکر یونانی را

از ساحل دجله حرکت داده تا کرپونی که حالا موسوم به اسکوتاری است و در محاذی
اسلامبول واقع برود و در راه بموانع عمده از قبیل رودخانه‌ها و کوهها که عبور از آنها
خیلی صعب بود برخورد و با وجود حوادث مهمه یکنفر از ده هزار نفر همراهان او تلف نشد
وفات اکزنوفون در سال سیصد و پنجاه و پنج قبل از میلاد اتفاق افتاده و آثار زیاد
از وی باقی مانده گویند او و افلاطون هر دو در نزد سقراط تدریس و تحصیل کرده اند
انتهی)

عساکر انطوان با آنهمه بیحالی و بیچارگی که گفتیم باز طوری نبودند که قشون اشکانی
بتوانند خیلی با آنها نزدیک شوند و از روی قاعده و ترتیب جنگ کنند بنابر این اشکانیان
باز حیلتی انگیختند

پیشتر ذکر نموده ایم که هر وقت اشکانیان میخواستند بقشون طرف مقابل معلوم کنند
که میلی بصلح و صفا دارند زه کمانهای خود را باز میکردند و کمان بی زه را بدست گرفته
بطرف دشمن می آمدند درینوقت هم همین کار را کرده نزد رومیان آمده آنها را به
آبادیهائی که در آن گندم بیشتر بود دلالت مینمودند انطوان از بیحرکات اشکانیان
نزدیک بود یقین کند که دیگر آنقوم بپای او و لشکریانش خیالی ندارند و بر سر صلح
آمده اند و بنابر این عقیده میخواست راه خود را تغییر دهد و از راه جلگه حرکت
کند یعنی از سمت مشرق دریاچه ارومیه بطرف رود ارس رود زیرا که از راه کوهستان
که از جانب یمین بود در این فصل هم هوا برودت داشت هم آب کم بدست می آمد چون
درست مصمم اینخیال شد مهرداد نامی از ابناء اعمام منوزس یا مونوزس سابق
الذکر که گفتیم باید منوچهر باشد نزد انطوان آمد و مترجمی خواست که زبان سریانی
بداند اسکندر نامی بود در اصل از اهالی انطاکیه و از دوستان انطوان و
ندمای او که این زبان میدانست ویرا حاضر کردند مهرداد با او بسخن پرداخته
گفت مرا ابن عم منوچهر نزد انطوان فرستاده چون او وقتیکه پناه بسردار رومی
برده بود از وی محبت دیده بپاس آن مهربانیها و احسانها پیغام داده که اشکانیان
رومیها را غافل ساخته اند آنها نباید فریب ملاطفتهای ظاهری آنقوم را خورند
آنگاه مهرداد سلسله کوه بلندی را از دور باسکندر نمود و گفت به انطوان بگو

عساکر اشکانی در دامنهٔ این کوه کمین کرده اند اگر از راه جلگه بروید باید از نزد یکی
آنها عبور کنید لابد ایشان بر سر شما میتازند و شما در معرض هر گونه خطر خواهید بود
بهتر آنکه همان راه کوهستان را امتداد دهید چه اگر خستگی و تشنگی آن بیشتر است
آن خستگی و تشنگی خوشتر آید از آنکه انطوان و قشونش آن ببینند که کراسوس و
لشکریانش در جنگ با سورنا دیدند انطوان از استماع این سخنان خیلی مشوش
شده بزرگان قشون را جمع کرده انجمن نمود و شخص بلد ماردی را که پیشتر ذکر
آن نموده ایم طلبید و سخن در باب راه حرکت گفتند بلد ماردی نیز تصدیق قول
مهرداد ابن عم منوچهر نمود و گفت فرضاً که از دشمن نهراسید راه جلگه بسیار صعب است
و دارای عوج و پیچ و خم آن اهتمامی برای تسطیح نکرده اند بعبارة اخری راه ساخته
معینی نیست که بتوانید بسهولت از آن عبور کنید بخلاف راه کوهستان که طریقی معین و
معلوم است اگرچه زحمت دشواری و سنگلاخ بودن دارد مشقات چندهم در آن هست
که طی آن اولویت دارد و بقانون حربیه پیمودن آن دخلی براه جلگه ندارد منتها
برای منزل فردا آب نیست چاره اینکار این است که حکم کنید برای این یک منزل آحاد
و افراد قشون آب بردارند بعد از آن دیگر مختصر ندارند انطوان آخر الامر این
رای را پسندید و حکم کرد هر کس بقدر قوه و مقدور از این منزل آب با خود بردارد
شک نیست که اکثر لشکریان مشک و سبو و ظرف دیگر که بتوانند با آن حمل آب نمایند
نداشتند مجبوراً خودهای خود را پر آب کرده بدست گرفته براه افتادند اشکانیان
که هیچوقت شب حرکت نمیکردند و همیشه انتظار طلوع آفتاب را میکشیدند که در
روشنی روز دست بکار جنگ شوند آنشب برخلاف عادت قشون رومی را
تعاقب نمودند و علی الطلوع بساقهٔ آنها رسیدند و میان آنشب ده فرسخ راه
رفته از بی آبی و خستگی حال و جانی بر ایشان نمانده و گزیری هم از زد و خورد
با لشکر اشکانی نداشتند اما پس از اقدام بجنگ انطوان دید عساکرش از حال رفته
و در کمال بیچارگی بدست اشکانیان کشته میشوند حکم کرد طبل بازگشت زدند
و قشون رومی دست از جنگ کشیده سقناق اختیار نمودند و خیمه های خود را
برافراشته اردو زدند سواره اشکانی هم بعزم جنگ گفته عقب نشستند هنوز

اردو کلیةً آسوده نشده و چادرها را تمام نزده بودند که باز مهرداد ابن عم منوچهر
در رسید و به آنطوان گفت از اینجا که اردو زده تا کنار رودخانه مسافتی نیست
و آب رودخانه نیک شیرین و گوارا است با شتاب تمام اردوی خود را حرکت داده
بکنار رودخانه رسان و گرنه اشکانیان در برابر اردوی تو را گرفته بر احدی از لشکریان
تو ابقا نخواهند کرد آنطوان بپاداش این خدمت مبلغی وافی و ظروف طلا از قبیل
کاسه و تنگ و پیاله بمهرداد داد و او از آنها بقدری که میتوانست زیر جبهٔ خود نگاه دارد
قبول نموده ما بقی را رد کرد و باردوی اشکانیان باز گشت آنطوان چون حکم بکوچ
داد قشون بواسطهٔ خستگی و تعب که از راه پیمودن شب داشتند و روز نیز جنگ
کرده بصدا در آمدند و بنای قال و مقال را گذاشتند بلکه در وقت حرکت خزانهٔ
قشون را غارت نمودند و مستحفظین خزانه را بکشتند و بنه و اغروق خود
آنطوان را بیغما بردند آنطوان که خود را تا بدین حد مستاصل دید و احتمال داد
که بچنگ اشکانیان افتد و اسیر یا مقتول شود یکی از ملازمان خود را خواسته با او
قسم داد که هر وقت من بتو اشاره کنم تو بی درنگ شمشیر خود را بکش و مرا بکش و سر مرا
از بدن جدا کرده با خود ببر که اشکانیان مرا زنده اسیر نکنند یا جسد مرا در میدان
جنگ افتاده نه بینند و چون تو سر مرا بریدی و بردی دیگر پیکر من شناخته
نخواهد شد

پس از این سخنان هر طور بود آنطوان و لشکرش بکنار رودخانه رسیدند سردار
رومی سواران را در جلو اشکانیان برپای داشت که نزدیک نشوند و حمله نکنند و با
و بنه و پیادگان را از رودخانه عبور داد خود نیز گذشت پس از آن سواران
او هم گذشتند از آن وقت ببعد دیگر اشکانیان برومیان حمله ننمودند همینقدر از
دور آنها را تعاقب میکردند مختصر شش روز دیگر که آنطوان و لشکرش راه پیمودند
بکنار رود ارس رسیدند آب این رود طوری عمیق بود که بواسطهٔ معبر عبور از آن امکان
نداشت بهر تدبیر که توانستند از رود ارس گذشتند و قدم در خاک ارمن گذاشتند
و از مصائب و بلیات و سختی و شدتی که در مدت بودن در خاک ایران داشتند
فارغ شدند چه مملکت ارمن آباد و حاصلخیز بود و قری و مزارع معتبر داشت و همه چیز
یافت

یافت میشد فی الحقیقه عبور از رود ارس و رسیدن بخاک ارمن برای رومیان فرج
بعد از شدت بود بعد از آن گرسنگیها بوادی نعمت افتادند و بگفته پلوتارک مورخ
آنقدر در آنقشون گرسنه از انواع و اقسام ماکولات و مشروبات خوردند و آشامیدند
که مبتلا بناخوشی استسقا و درد امعا گردیدند

از آنچه گفتیم معلوم شد که رود ارس از همانوقت خاک آذربایجان را از خاک
ارمنستان جدا مینموده و پلوتارک و سایر مورخین و علمای جغرافی قدیم تصریح
باین مطلب نموده اند بالجمله آنطوان چون دو سه منزل از کنار رود ارس دور شد
و بطرف داخله ارمنستان رفت عساکر خود را سان دید و معلوم شد در این سفر جنگی
در خاک ایران بیست هزار نفر پیاده و چهار هزار سوار از لشکریان او تلف شده اند
یعنی نصف این عده مقتول و نصف دیگر از بی قوتی جان داده بودند و از روزی که
آنطوان از شهر فراغا حرکت کرد تا روزی که قدم بخاک ارمن نهاد بیست و هفت روز
طول کشیده و در این مدت هیجده جنگ عساکر او با لشکریان اشکانی کرده بودند
پادشاه ارمن که بروایتی شش هزار نفر و بقولی شانزده هزار نفر بکمک آنطوان آورده
بود اگر در اول کار و کارزار او را رها نمیکرد و بارمن مراجعت نمینمود ظن غالب آنکه
عساکر رومی بامداد قشون ارمنی بر سپاه اشکانی غالب میشدند چه عساکر ارمن
بهمان اسلحه لشکریان اشکانی مسلح بودند و در سواری و کمانداری و اسب اندازی
و تیراندازی همان مهارت و قدرت اشکانیان را داشتند این است که چون رومیان وارد
ارمن شدند متفقا از آنطوان درخواست کردند که پادشاه ارمن را بسزای خود
برسانند و روزگار را بر او تیره نماید تا تلافی آن کردار زشت او بشود اما آنطوان
اگر چه بعضی معایب داشت مرد عاقل کاردانی بود و میدانست در این موقع که وارد ارمن
شده و قشون او در کمال ضعف و بیحالی میباشند نباید مردم ارمن را برنجاند بلکه
کینه پادشاه ارمن را در دل داشت و انتظار موقع میکشید چنانکه بعد از چندی
پادشاه ارمن را باردوی خود که در شام بود دعوت نمود و بمحض اینکه آن پادشاه
بمعسکر او رسید آنطوان او را گرفته زنجیر کرد و با خود بمصر برد

بعضی از مورخین گویند که بهار سال سی و پنج قبل از میلاد آنطوان وارد ارمن شد

تا شهر آرتاکزاتا که از شهرهای اینمملکت است آمد پادشاه ارمن چون بسردار روم مخالفت کرده بود و بدینجهت تشویش خاطر داشت جرأت نمیکرد آنطوان را استقبال نماید دوستان پادشاه باو اصرار کردند که با آنطوان ملاقات نماید او ناچار باردوی سردار رومی رفت آنطوان اورا گرفته زنجیر کرده حبس نمود و روزها پادشاه ارمن را سوار اسبی میکرد و بقلعه هائی که استحکامات معتبر ارمنستان و محل خزاین و دفاین پادشاه ارمن بود میفرستاد و پادشاه بکوتوالان قلعه حکم میداد که درها بروی قشون رومی بگشایند و آنها را بقلعه راه دهند ارمنها که آرتاباز پادشاه خود را اسیر دیدند پسرش آرتاکزس را که اردشیر باشد بپادشاهی برداشتند و با او بیعت کردند اردشیر چند بار با رومیها جنگ کرد و هر دفعه مغلوب شد و عاقبت بایران گریخت بعد از آن آنطوان قشون ساخلوی در ارمنستان گذاشته با غنایم موفوره بمصر رفت

بنا بر مسطورات بعضی از مورخین آنطوان که از دوری کلئوپاطر ملکهٔ مصر بجان رسیده بود و یکدم طاقت جدائی و فراق نداشت در زمستان سخت در میان برف و بوران از ارمن حرکت کرده برای آنکه خود را بمحبوبهٔ دلبند خویش برساند بطرف مصر راند تا آنوقت که بکنار دریا رسید هشت هزار نفر از قشون او باز از انقلاب هوا تلف شدند آنطوان در مملکت فنیسی (فنیقیه) در بندر لکوکم که بمعنی قریهٔ ابیض است توقف کرده منتظر آمدن و ورود کلئوپاطر شد و چون ملکهٔ مصر دیر کرده و نیامد هجوم غموم سردار رومی را از پا افکنده دفع هموم را متوسل باقداح راح گردیده بافراط شراب میخورد هر ساعت بر میخاست و بکنار دریا میرفت و نگاه میکرد به بیند از دور سفاین ملکهٔ مصر پیدا شده و نوبت وصال در رسیده یا باز باید در بوتهٔ اشتیاق و حرمان مشغول گداختن باشد آخر الامر مراد او حاصل گشت کلئوپاطر بیامد با پول و البسهٔ زیاد که برای لشکریان آورده بود مقارن اینحال رسولی از جانب والی آذربایجان نزد آنطوان آمد

تبیین آنکه در میان والی مد و فرهاد پادشاه اشکانی نفاق و نزاعی در گرفته و جهت اینکه والی مد آتروپاتن یعنی آذربایجان در غنایمی که از رومیها حاصل شده

ادعای حقی و قسمتی مینمود و فرهاد پادشاه اشکانی آن ادعا و حقها باطل شمرده تمام غنایم را مخصوص خود میدانست بنابراین والی ماد رسولی ببندر (فنیقیه) شام فرستاد و آنطوان را تحریض نمود که مجدداً لشکر بایران کشد و بوی چنین وانمود کرد که اگر اینمرتبه فعلاً او با عساکر رومی بایران آید والی ماد آتروپاتن اختیار تمام قشون آذربایجان را باو واگذار مینماید و بدینواسطه آنطوان میتواند بر پادشاه اشکانی غالب آید آنطوان از این خبر زاید الوصف مشعوف شد و چنان دانست که تلافی شکستی از اشکانیان خورده میتواند بمعاونت والی آذربایجان نماید و مصمم گردید که از همان بندر فنیقیه بارمن مراجعت کند و از آنجا بطرف ایران بتازد و مهمی که در نظر داشت بپردازد در حرکت بود که باو خبر رسید که زوجه اش اکتاوی خواهر اکتاو اگوست قیصر روم از این مملکت بقصد دیدن شوهر خود یعنی آنطوان حرکت کرده است

باید دانست اکتاو اگوست قیصر روم که خواهرش اکتاوی منکوحه آنطوان سردار معروف روم بود در آنوقت که آنطوان با اشکانیان ایران مجادله مینمود با ملکه مصر معاشقه مینمود و محبتی باین سردار نداشت و میخواست بهانه با او جنگ کند و بنیاد او را بر اندازد چون آنطوان از ایران بارمن بازگشت و متوجه شام شد زوجه اش اکتاوی نیز از روم بقصد دیدن او حرکت کرد چه مهر و میلی مفرط باو داشت و اکتاو اگوست قیصر روم هم این حرکت او را تصویب نمود و مانع نشد زیرا که میدانست آنطوان محو جمال کلئوپاطره ملکه مصر است و با خواهر او اکتاوی خوش بر نمی آید و ممکن است این حرکت آنطوان بهانه جنگی بدست وی دهد و قصد کرده بود لذا او را باینجا رساند اکتاوی با تهیه کامل بقصد ملاقات شوهر از روم حرکت کرد و از پیش آنطوان را از حرکت خود خبردار نمود و آمد تا به آتن دارالملک یونان وارد شد آنطوان که همه روزه دلش بسوی ملکه مصر بود و مهری به اکتاوی نداشت برای آنکه خود را از حضور وی معاف دارد نامه باو نوشت باین مضمون که من بقصد تدمیر اشکانیان و انتقام از ایشان در شرف حرکتم تو در آتن بمان تا من بازگردم یا بروم مراجعت کن و منتظر وعده من باش این نامه در آتن به اکتاوی رسید و از آنجا که زنی عاقله بود و میخواست الفت

وشوهرش

وشوهرش آشکار شود و هرکس بداند و برادرش نیز بجهت آنطوان را باو بخانه
جنگ با شوهرش قرار دهد با آنکه سبب آنست مطلب از چه قرار است مطلقا بروی خود
نیاورده تدارک و تهیه و مال وافری که با خود آورده بود از تجملات سرداری تا لوازم
اخاد و افراد قشون از آن برای شوهرش آنطوان فرستاد علاوه بر این جمله دو هزار نفر
از عساکر جرار دو میرا که برای کمک و قوت آنطوان اجیر کرده بود بخدمت شوهر گسیل
نمود بیزرونامی از اعاظم روم از جانب اکتاوی مامور شده آن دسته قشون و آن مال وافر را
به آنطوان رساند کلئوپاطرا از مشاهده این حال بخیال افتاد چه این مهربانی اکتاوی نسبت بشوهر
و اغماض از اشتباهات او ممکن بود محرک رشته مهر و محبت شود و آنطوان را بطرف
اکتاوی کشد و شعله عشق او نسبت بملکه مصر رو بتنزل یا انطفا گذارد بنابراین
بمکر و خدیعت پرداخت و خود را بیش از پیش از دلدادگان آنطوان قلم داد طرحها
میریخت از جمله غذا کم میخورد که ضعیف و نحیف شود و بسردار روم چنانمود کند که از
عشق تو در کاهش و محنتم و از اندیشه هجر تو در زحمت و مرارت در هر وقت آنطوان
بدیدار او میل میکرد او چشمهای خود را سرخ مینمود یعنی کار من بتو گریه است و
هر موی من بتو در ناله و مویه علاوه بر این حالات و حرکات کلئوپاطرا از هدایای مصر
مبلغها برای نزدیکان آنطوان فرستاده و اهدا کرده و آنها را بر آن داشته
که پیوسته از عشق او بسردار روم سخن کنند و باو بگویند ما تورا تا باین حد سخت دل
نمیدانستیم و گمان میکردیم نسبت بزنی که اینطور دلداده تو است مهربانتر باشی
و بیشتر اعتنا کنی اکتاوی اگرچه منکوحه تو است اما او هرگز صلاح حال برادر خود را
از مد نظر دور نخواهد کرد و همیشه طرفدار اکتاو خواهد بود همینقدر که
اسم زنی تو دارد او را کافی است کلئوپاطرا مسکینه که ملکه مملکتی مثل مصر است
با نجابت اصلی و علو نسب ذاتی و حسن و جمال و فهم و کمال و مال وافر و اسباب تجمل و مکانت
این ننگ را بر خود هموار کرده که معشوقه تو باشد تو اگر او را چنانکه باید و شاید
مهربانی نورزی و عنایت حال او نکنی و تن در دهی که اکتاوی باینجا آید وی هلاک خواهد
شد و این کاری از فتوت دور است و شخص تو در این عمل غیر معذور
لطایف حیل و مکاید کلئوپاطرا بی اثر نشد یعنی آنطوان فریب حالات او و کلمات

نزدیکان

نزدیکان خود را خورده بجای آنکه بدیدار اکتاوی زوجه خویش رغبت نماید واو را
از آتن احضار کند با بطرف ایران و جنگ اشکانیان شتابد با کلئوپاطره همراه شده
والی مصر را پیش گرفت و لشکر کشیدن بایران را برای بهار سال آینده گذاشت
چون فصل بهار در رسید آنطوان ناچار از اسکندریه مصر متوجه ایران شد
و بعد از وصول به آذربایجان بجای اینکه با والی این مملکت همدست شود و قشون
رومی و آذربایجانی را برای جنگ با فرهاد پادشاه اشکانی متفق سازد دختر والی
آذربایجان را برای یکی از پسرهای خود که از کلئوپاطره داشت بزنی گرفت این زن و شوهر
هیچکدام سنی نداشتند اسم پسر آنطوان الکساندر بود و اسم دختر ژتاب یا یه تاب و
گمان ما آنکه این اسم مرکب از ژوتن و تاب باشد چه ژوتن بمعنی بنا است و تاب بمعنی برق
یعنی پرتو نیست و ژوتن تاب را یونانیها ژتاب یا یه تاب تلفظ کرده باشند خلاصه آنطوان
بعد از این وصلت که با والی آذربایجان نمود پسر خود الکساندر را که داماد والی
آذربایجان بود لقب شاهنشاهی ارمن و آذربایجان و ایران داد و اینها کافی و اسباب
مزید رنجش اکتاو اگوست قیصر روم گردید و بهانه جنگ بدست آمد و چون اکتاوی
خواهر اکتاو از آتن برگشت و بروم رسید قیصر حکم کرد دیگر پا بخانه شوهر نگذارد اما آن
زن درست کار تمکین حکم برادر نکرده با جلال و قدرت تمام بخانه آنطوان رفته و در
همانجا بخدمت هرچه تمامتر زندگانی میکرد و آنطوان از آذربایجان مراجعت نموده
جنگ میانه او و اکتاو اگوست در گرفت و ما در ترجمه حال آنطوان مآل کار او را
بطور اجمال ذکر کرده ایم و چون از موضوع ما خارج است بتفصیل آن
نمیپردازیم

یکی از مورخین معتبر گوید چون آنطوان و اگوست مشغول جنگ و زد و خورد شدند
پادشاه اشکانی دانست که آن دو هماورد دیگر فرصت پرداختن بایران ندارند
و مصمم شد ولایات مستقل خاصه والی آذربایجان را که با آنطوان ساخته بود
گوشمالی دهد مقارن اینحال ارتاکزس (اردشیر) پسر ارتاباز پادشاه ارمن که در
حبس رومیان بود از محبس خود را بیرون انداخته فرار کرده وارد ارمنستان شد
و اول کاری که کرد متوجه جنگ والی آذربایجان گردید که چرا بقوت آنطوان قسمتی

از ارمنستان را

از ارمنستان را ضمیمهٔ آذربایجان نموده معلوم است والی آذربایجان در صورتیکه از یکطرف فرهاد پادشاه مقتدر مدبر اشکانی باو حمله کند از طرفی یکر شاهزادهٔ ارمنی مشهور میشود چون کار والی آذربایجان ساخته شد قشون پادشاه اشکانی ایران مدد کرده اردشیر را بطور استقلال بر تخت سلطنت ارمن نشانیدند و در حقیقت دست نشاندهٔ پادشاه ایران شد فرهاد که آذربایجان را مصفا کرده و پادشاه ارمنستان هم کمال امتنان را از وی دارد مثل این است که تابع او باشد قیصر روم را نیز گرفتار کار آنطوان دیده آسوده خاطر میشود و بر خود میبالد و غرور و نخوت وی را از راه بدر میبرد و بنای ظلم و تعدی را میگذارد و رعایای خود را آزرده خاطر مینماید

ژوستن مورخ مینویسد چون بیرحمی و بیحسابی فرهاد چهارم پادشاه اشکانی نسبت بمردم ایران بسر حد کمال رسید اهالی بر او بشوریدند و تیرداد نامی از بنی اعمام فرهاد را بریاست اختیار کردند و بر آن شدند که فرهاد را خلع و طرد کنند و تیرداد را بجای او نشانند

سنت مارتن و سایر مورخین انعصر مینویسند در سال سی و دو قبل از میلاد که مردم ایران بر فرهاد چهارم شوریدند و طغیان کردند و تیرداد را بریاست دادند مدعی و مدعی علیه یعنی تیرداد و فرهاد هر یک جداگانه رسولی نزد اکتاو اگوست قیصر روم فرستادند و از او استمداد نمودند و اکتاو در اینوقت بر حریف خود آنطوان کاملاً غالب نشده بود بنابراین سفرای طرفین را بجوابهای دلپذیر امیدوار ساخت اما کمک مادی نسبت بهیچیک نکرد از آنطرف کشمکش فرهاد و تیرداد سبب شد که والی آذربایجان در ثانی در مملکت خود مسلط شود چیزی نگذشت که اگوست در مصر یکباره بر آنطوان غلبه کرد و آنطوان خود را بکشت و محبوبهٔ او کلئوپاطر ملکهٔ مصر نیز چنانکه پیش اشاره نموده ایم بازوی خود را بدهن افعی داده زهر مار او را تریاق فراق یار گشت و اگوست بلا منازع مالک مملکت مصر شد و جمعی از شاهزادگان ارمنی و آذربایجانی و اشکانی در اسکندریهٔ مصر دید که بعضی محبوس بودند و برخی بطور گروگان در آنجا زندگانی میکردند وی اغلب را مرخص کرد که باوطان خود روند از آنجمله یکی ژتاب یا یرتاب دختر والی

آذربایجان

آذربایجان و زوجهٔ الکساندر پسر آنطوان بود که اگوست او را با نهایت تفقدات تمام روانهٔ
آذربایجان نمود که نزد پدر رود و ثاب چند منزل از اسکندریه تیرداد رو نشده بر پدر خود
برخورد و معلوم شد باز فرهاد اشکانی او را منهزم ساخته وی می آید که پناه بدربار
اگوست برد و باو ملتجی شود

در سنهٔ سی قبل از میلاد در وقتیکه اگوست هنوز در مصر بود فرهاد و تیرداد جنگ
سختی کردند و تیرداد مغلوب شده فرار کرده بشام رفت در واقع پناه به بیرق اگوست
برد و در زمستان همان سال سفرای فرهاد با هدایای زیاد بمصر رفتند و هدایا را
بملازمان اگوست تقدیم کرده درخواست نمودند که تیرداد را بآنها تسلیم نماید

بگفتهٔ ژوستن مورخ اگوست سفرای فرهاد را بسیار معزز و مکرم داشت لکن از دادن
تیرداد ابا نمود و گفت بپادشاه خود بگوئید من هیچوقت به تیرداد کمک نمینمایم
خاطرجمع دارد اما تسلیم کردن فرهاد هم موافق شأن دولت قیصری نیست

از عجایب اینکه فرهاد بعد از غلبه بر تیرداد باز بنای ظلم و زیادتی را گذاشت و از اعمال
گذشته پند نگرفت و مردم هم باز شوریدند و تیرداد را از شام طلب کرده بپادشاهی
برداشتند فرهاد از راه استیصال بخراسان گریخت و از طایفهٔ تورانی کمک خواست
مردم توران سوار زیادی برامداد او فرستادند و منجر بر تیرداد شد تیرداد قشونی
در مقابل فرهاد آراست اما کاری از پیش نرفت لابد پسر کوچک فرهاد را که اسیر کرده
بود برداشته بطرف فرنگ رفت و خود را به اگوست رسانید و این در سال بیست و پنج
قبل از میلاد بود و اگوست در این وقت در اسپانیا جنگ میکرد بعد از آنکه این
مملکت را مفتوح ساخت تیرداد و پسر فرهاد را با خود بروم برد

در سنهٔ بیست و چهار قبل از میلاد فرهاد سفیری نزد اگوست فرستاد و تیرداد و پسر
فرهاد را درخواست نمود قیصر نامهٔ فرهاد را بمجلس سنا که مجلس شورای دولتی باشد
فرستاد که در مطلب آن غور کنند و رای دهند اجزای مجلس شوری چنین مصلحت
دیدند که قیصر تیرداد را نه بایران فرستد نه کمک کند و پسر فرهاد را بایران فرستد
پس بنا بر مسطورات ژوستن مورخ اگوست پسر فرهاد را بدون اینکه غرامت طلب نماید
بایران فرستاد و همینقدر خواهش کرد بیرقهائی را که در اوقات شکست خود کراسوس

وانطوان

و آنطوان از دست دادند و عساکر اشکانیه از آنها گرفتند فرهاد دیگر بدهد و از اسرای روم آنچه در ایران هستند و زنده مانده رها کند که با وطان خود معاودت نمایند اما تیرداد را وظیفه و سیورغال معتبری داده نزد خود نگاه داشت

یکی از مطالب مهمه متعلقه به فرهاد چهارم داستان موزا زوجه اوست و شرح آن از قرار ذیل میباشد

فلاویوس ژزف مورخ یهود گوید اوّلین امپراطور روم برای اینکه روابطش با دولت اشکانی دوستانه باشد هدایای بسیار برای فرهاد پادشاه اشکانی فرستاد از جمله کنیزکی ایطالیائی بود موسوم به ترموزا یا چرموزا یا موزا بدون چر و تر به اختلاف ضبط مورخین و بزعم ما موزا بی چر یا تر بهتر باشد و یحتمل اصل اسم موزا بوده چر یا تر را اشکانیها افزوده باشند و معلوم نیست مقصود فلاویوس ژزف از اوّلین امپراطور روم ژول سزار است که ژول قیصر باشد یا منظورش اگوست بوده در هر حال موزا بزبان لاتین که قیاصره و رومیان در آنوقت بآن زبان متکلم بوده اند اسم نه نفر ربّ النوع بوده که همه دختران ژوپیتر ربّ الارباب میدانستند هر یک از آن ربّ النوعها ربّ النوع علمی یا صنعتی خوانده یکی ربّ النوع مورخین دیگری ربّ النوع ساز و موزیک معروف که بمعنی علم ساز است و اعراب بموسیقی تعریب کرده از موزا مشتق شده است دیگری ربّ النوع مقلّدین کمدی یعنی آنهائیکه در تماشاخانه‌ها بازیهای مضحک در می‌آورند دیگری ربّ النوع مقلّدین تراژدی یعنی آنهائیکه بازیهای مبکی در می‌آورند دیگری ربّ النوع رقاصان دیگری ربّ النوع مرثیه‌خوانان دیگری ربّ النوع شعرا دیگری ربّ النوع منجّمین دیگری ربّ النوع فصحا خلاصه موزا را که موز هم میگویند مربّی نه علم و صنعت و حرفه که مسطور شد میشمردند و کنیزک ایطالیائی که قیصر روم برای فرهاد چهارم فرستاده با ارباب انواع مزبوره هم اسم بود چون موزا را فرهاد دید مهر او در دل و جان جای داد و زاید الوصف او را پسندیده در حباله نکاح خود در آورد و از و پسری بوجود آمد و آن پسر را فراهاتاس نامیدند و بعقیده ما سر در آخر این اسم همان چه فارسی میباشد چون یونانیها حرف چه ندارند آنرا گه یعنی کاف فارسی تلفظ مینمایند و آن گه بعد سه شده حاصل آنکه فراهاتاس فرهادچه است یعنی فرهاد

یعنی فرهاد کوچک چه فرهاد تا همان فرهاد است و سر بشرحی که رفت چه یعنی کوچک
چنانکه امیر کبیر مرحوم رضا قلیخان صاحب لغت انجمن آرای ناصری در همین لغت خود میفرماید
چه با اختفاء ثانی افادهٔ تصغیر میکند چون در آخر کلمه در آورند مانند کتابچه و باغچه وغیرها
کوچکی از آن مستفاد میشود خلاصه موزا بعد از آوردن فرهادچه بیش از پیش صاحب
شان و رتبه شد و دارای مقامی رفیع گشت و او را ملکه لقب دادند و این واقعه از وقایع
سال بیست قبل از میلاد بود

فرهاد پادشاه اشکانی در همان سال تولد فرهادچه بیرقهای رومیان را با اسرای
آنها برای اگوست قیصر روم فرستاد طیبر که بعد از اگوست قیصر و امپراطور روم شد
در آن وقت از جانب اگوست حکمران ارمن بود فرهاد اسرا و بیرقها را نزد او گسیل نمود
که وی بدربار قیصر فرستد

اکثر مورخین گویند چون موزا ام الولد شد و گفتار او در نزد پادشاه اشکانی
وقعی بهم رسانیده مقبول القول گردید از آنجا که اصلاً ایطالیائی بود محض خدمت
بوطن خود از فرهاد خواهش کرد بیرقهای رومیان را پس دهد و اسرای آنها را رها
نماید لکن مقصود اصلی موزا این بوده که قیصر روم از او امتنانی حاصل کند و بعد از
مرگ فرهاد چهارم بقوت و تقویت قیصر او فرزند خود را مالک تخت و تاج اشکانیان
نماید

بالجمله از وصول بیرقها و اسرای رومی بروم اگوست قیصر و اجزای مجلس سنا که شورای
دولتی باشد زیاده از حد مشعوف و مسرور گردیدند مخصوصاً اگوست وجدی فوق العاده
داشت و بر خود میبالید مثل اینکه آن بیرقها و اسرا را بعد از فتح و غلبه بتحکم و
قهر گرفته باشد و محض یادگار این شادمانی معبدی باسم مریخ رب النوع جنگ بنا کرد
و بیرقهای مسترد شده از ایران را در آن معبد نصب کرد و حکم داد در ضرابخانه روم
مدالی سکه زدند که آن نیز یادگار استرداد بیرقهای مزبور است در یکطرف یعنی در
یک روی این مدال صورت یکی از عساکر اشکانی است که بیرق رومی را در دست گرفته
و زانو بزمین زده مثل اینکه بیرق را با کمال احترام به اگوست تسلیم مینماید و در بالای آن
صورت نقش شده سزار اگوست یعنی قیصر اگوست در پشت آن مدال الطاق نصرتی است

و بالای طاق غراده ایست که چهار اسب آنرا میکشد و اگوستوس در میان آن غراده ایستاده
و یک دانه از این مدال نزد نگارنده موجود است و هراس شاعر در اشعار خود اشاره
باین واقعه نموده است

چنانکه پیش گفتیم موزا بعد از انکه ام الولد گشت ملکهٔ ایران گردید و بزودی اقتدار او بآنجا
رسید و طوری بر فرهاد مسلط شد که طفل خود را ولیعهد بلافصل سلطنت اشکانی نمود
و ژزف مورخ یهود گوید این زن آنقدر بر فرهاد خواند و وسوسه کرد که فرهاد فرزندان
دیگر خود را از ایران دور کرد تا فرهادچه ولیعهد را مانعی نباشد

استرابن از علمای جغرافی گوید فرهاد بتحریک و اصرار موزا با طیطیوس که از جانب اگوستوس
قیصر روم حکومت شام داشت در حدود عراق عرب ملاقات کرد و با هم سازش نمودند
و چهار پسر خود را با وداد که بعنوان اظهار خصوصیت و مخالصت و گروگان بدربار قیصر
فرستد که در روم باشند و اسامی آن چهار پسر از اینقرار است رداسپ سرسپ
که باید زراسب باشد فرهاد بون و دو نفر از زوجات این پسرها و چهار پسر از اولاد
آنها که نوادههای فرهاد چهارم باشند با آنها بودند

اگوستوس قیصر در وصایای خود مینویسد مقصود فرهاد چهارم پادشاه اشکانی از
فرستادن اولاد و نبایر و عروسان خود بروم اظهار خصوصیت بوده نه اینکه احتیاجی
و اضطراری داشت در هر صورت این واقعه را مورخین از وقایع سال سیزده یا دوازده
قبل از میلاد نوشته اند

اما در وفات فرهاد چهارم خیلی اختلاف کرده اند و ما در اول این فصل اشاره بدان
نموده در اینجا شرح میدهیم

عقیدهٔ مورخین معاصر این است که آن پادشاه چهار سال بعد از میلاد در گذشته و بزعم
بعضی تا نه سال بعد از میلاد زنده بوده لکن چهار یا پنج سال قبل از میلاد ولوبز
یا ولاکز (بلاش) نام از شاهزادگان اشکانی رایت خودسری افراشته و یک قسمت این
جوبش را پادشاه خواند دو سال قبل از میلاد تیگران چهارم پسر تیگران سیم پادشاه ارمن
خواست بتخت سلطنت پدر جلوس کند از فرهاد چهارم کمک طلبید اشکانیان با آنکه با
رومیان معاهده و متحد بودند نقض عهد نموده بامداد تیگران چهارم پرداختند

ناسخ مورخ گوید چون فرهاد چهارم بر تیگران کمک کرد آرتاباز پادشاه ارمن که دست
نشانده رومیها بود مقهور او گشت و تیگران بجای او بر تخت پادشاهی نشست اگوست
قیصر روم پسرخوانده خود کایوس با کاسیوس را بکمک ارتاباز بر ارمن فرستاد کایوس بشام
رفت و با اعراب بین جنگید و تا شهر شاراکس که در عراق عرب بود تاخت و بعضی از مورخین
این واقعه را در یکسال قبل از میلاد نوشته اند

گویند در آن اوان فرهاد چهارم سفیری بدربار اگوست قیصر فرستاد و از جهت امداد
تیگران عذرخواهی نمود در جواب نامه که اگوست بفرهاد نوشت او را شاهنشاه
نخواند فقط فرهاد نوشت فرهاد هم بتلافی نامه بقیصر نوشته تنها او را اگوست
نامید از قرار معروف کایوس در سال هفتصد و سی و چهار از تاریخ رومی که سال
اول میلاد باشد از شام مصمم بود که با قشون زیاد بارمن رود و آرتاباز را مجدداً
بسلطنت این مملکت نایل سازد لکن در همان وقت ارتاباز بمرد و تیگران عریضه
و هدایا بروم یعنی بدربار قیصر فرستاد و سلطنت ارمن را درخواست نمود قیصر قبول
هدایا و استدعای او نموده باو نوشت نزد کایوس رود و بواسطه او منشور سلطنت
ارمن را دریافت کن اما تیگران از کایوس میترسید و جرأت نمیکرد بشام نزد او رود
و منشور منظور را بگیرد چه میدانست کایوس که مردی خودکام و خودرای و جوان بود
میخواست قشون رومی را بارمن کشد بلکه بتلافی کمکی که بتیگران پادشاه ارمن
کرده اند با اشکانیان نیز جنگ کند از خوش بختی مردم ایران چون فرهاد پیر شده
بود و بمردم ایران هم اطمینان درستی نداشت در صلح میزد از آنطرف قیصر روم هم
مسن و معمر گردیده نمیخواست دیگر در حیات خود اقدام بجنگ کند مبادا نام نیکی
که در مدت سلطنت خود تحصیل نموده مبدل به بدنامی گردد و ننگی از او در صفحه
روزگار بماند لهذا بکایوس نوشت هر طور که باشد با فرهاد صلح کن و از جنگ با
او بپرهیز مشروط که حدود ایران همان حدود اولی باشد یعنی از طرف شام فرات
و از طرف ارمن رود ارس کایوس چون فرمان اگوست بدید کاغذی بفرهاد نوشت
و از او درخواست ملاقات نمود سردار رومی و پادشاه اشکانی در ساحل فرات
ملاقات کردند و دو سال بعد از میلاد پس از آنکه عقد مصالحه فیمابین استوار شد

کابوس بشام برگشت و فرهاد بطیسفون آمد اما فرهاد بهار سال دیگر که سیم سنهٔ بیست میلاد کابوس با لشکری جرار بار دیگر مرنی راند و آنجا را مسخر کرده تیگران را بیرون نموده اریوبارزن نام را که از شاهزادگان آذربایجان و مردی خوش سیما و عاقل و مدبر بود والی ارمنی ساخت که از جانب دولت روم در آنجا حکمرانی کند اما ارامنه دل بستگی مخصوصی به سلاطین خود که شعبهٔ از اشکانیان بودند داشتند و بسلطنت اجنبی تن در نمیدادند و شرح این ماجری که متعلق ببعد از میلاد است در جلد سیم این کتاب نوشته خواهد شد اگر خدا بخواهد

استاد المورخین مستر ژرژ رلنسن که مکرر در این کتاب از اقوال و افکار شان نقل نموده ایم و در هفت سلطنت مشرق کتابی نوشته اند که بهترین تواریخ است و اسباب زیاد از برای جمع این تواریخ دارند و وجود شان هم اکنون مایهٔ افاضت و منبع فضل واستفاضت است تحقیقات و تدقیقاتی در این مطالب دارند که بر تمام مورخین خلف و سلف رجحان آن معلوم است و ما بدانجمله مستند شده ایم و آنچه در باب سلطنت فرهاد چهارم از بدو و اختتام آن گوئیم همچنین در دولت اشکانیان نقل از اقوال ایشان است پس بقول استاد بی داماقاضته اولاً سلطنت و طغیان تیرداد و فرار فرهاد بسمت خراسان و ترکستان در سال سی و سه قبل از میلاد بوده و مدت طغیان تیرداد سه سال است اگرچه بعضی مسکوکات که حالا در موزهٔ لندن موجود میباشد و متعلق به تیرداد است مورخ بتاریخ سنهٔ بیست و شش قبل از میلاد است

ثانیاً مأموریت سفرای فرهاد بروم برای خواستن پسر شاه و استرداد تیرداد از وقایع سال بیست و سه قبل از میلاد بوده و خواهش اگوست قیصر روم راد در رها کردن اسرای رومی و پس فرستادن بیرقهائی که از کراسوس و آنطوان گرفته بودند فرهاد قبول نکرده و بعمل نیاورده مکرر در سنهٔ بیست قبل از میلاد

ثالثاً بعد از رد کردن اسرا و بیرقها فرهاد چهارم تقریباً بیست سال سلطنت کرد و در بینهاشت باد و دولت روم بحالت صلح و صفا بوده بلکه اگوست قیصر که در بزرگی و دانشمندی او جای شک و تردید نیست چون مکرر در حیات خود میگفت و در وصایای خود با خلاف میسپرد هم متذکره که بسط ملک خدا داده هم بینکار از حد خود گذشت اسباب زحمت

زحمت میشود بنابراین دولت روم باید تا فرات ملک خود را منبسط دارد و از آنجا
تجاوز نکند این گفته‌های قیصر سبب شد که مدت یکصد و پنجاه سال فیمابین اشخاص
که در روم سلطنت میکردند و دولت اشکانی جنگ سختی واقع نشد و در ابتدای سلطنت
اگوست و بعد از او طیبر تا زمان طراژان غالباً دوستی و ارتباط میان دو مملکت
برقرار بود و اگر مختصر جنگی در زمان نرون قیصر اتفاق افتاد چندان محل اعتنا
نیست و جنگی اگر واقع شده در سر تصرف ارمن شده است

رابعاً از سال یازده قبل از میلاد تا سنهٔ هفت فرهاد چهارم بواسطهٔ کمی که بر رعایای خود
میکرد سوء ظنی به پسران خود حاصل نموده از این جهت آنها را نزد اگوست قیصر روم فرستاد
و مادامیکه شاهزادگان اشکانی در روم بودند در کمال امنیت خاطر و فراغبال زندگانی
میکرد در اینجا مخصوصاً استاد المورخین تحقیقی فرموده مینویسد اغلب مورخین گفته‌اند
فرهاد اولاد خود را بواسطهٔ عجزی که داشت بروم فرستاد که بطور گروگان آنجا باشند
اما صحیح آنست که تاسیت مورخ گفته او میگوید مقصود فرهاد از فرستادن فرزندان
خود بروم این بود که هم از آنها و هم از رعایای خود بدگمانی داشت از اینجهت آنها را از ایران
دور کرد نه از جهت عجز

خامساً فوت تیگران پادشاه ارمن را استادی در سنهٔ شش قبل از میلاد نوشته
و ورود قشون رومی را به ارمن و خلع پسران تیگران را از سلطنت از وقایع سال
پنج قبل از میلاد دانسته و جنگ ملتجی ارامنه را با رومیان بکمک آرتاباز و شکست دادن
آنها را در سنهٔ دو قبل از میلاد ضبط کرده است

استاد المورخین میگوید ارامنه در آنوقت بقدری ضعیف بودند که در کارهای عمده
لابد باید بدولت روم یا بدولت ایران ملتجی و متوسل شوند این بود که از فرهاد
استمداد نمودند و او برضد رومیان بآنها کمک کرده و قشون به ارمن فرستاد و اگوست قیصر
روم که هم پیر شده بود هم مثل طیبر سرداری که بعد از اگوست امپراطور شد از خدمت استعفا
کرده صلاح خود را در جنگ با اشکانیان ندید همسفند کاسیوس را که جوانی هیجده
ساله و از منسوبان او بود بسرداری قشون رومی و حکومت متصرفات شرقی روم بشام
فرستاد و اینواقعه از وقایعی است که یکسال قبل از میلاد اتفاق افتاده و سی و پنج سال

از سلطنت

از سلطنت فرهاد گذشته بود

عقیده استاد المورخین این است که کاسیوس یکسال بعد از فوت فرهاد چهارم بسرداری قشون روم و حکومت متصرفات شرقی روم در شام مأمور شد و آنوقت فراهاناسه یا فرهاد چه پسر موزا کینز روی سلطنت ایران داشت پس بعضی از مورخین قدیم در اسم فرهاد و فرهاد چه اشتباه کرده و گمان کرده اند کاسیوس با فرهاد چهارم ملاقات کرد و استاد تصریح مینماید که فرهاد چهارم دو سال قبل از میلاد درگذشت پس بعقیده مستر دلفسن ولادت حضرت عیسی علیه السلام در سال دوم سلطنت فراهاناسه یا فرهاد چه پسر فرهاد چهارم بوده

در سبب وفات فرهاد چهارم استاد المورخین میگوید فراهاناسه یا فرهاد چه در اواخر عمر پدر میترسید اختلالی امر ولیعهدی او واطاری شود یعنی چون پدرش پیر شده و آن عشقی را که ابتدا بمادرش موزا میورزید نمانده با خود می اندیشید که ممکن است دیو قت فرهاد یکی از نجیب زاده ها و اولاد خود را که در روم بودند طلب نماید و بولیعهدی منصوب کند بعبارة اخری ملتفت بود که آنچه سبب و داعی ولیعهدی او بوده از میان رفته این بود که با مادر خود موزا متفق شد و پدر را مسموم نمود و ژوزف مورخ یهود نیز همین مطلب را نوشته است و در سنه دو قبل از میلاد که فرهاد مسموماً درگذشت شصت و پنج یا شصت و شش سال داشت فرهاد چهارم که پدر و برادران خود را کشت بعد از سی و پنج سال سلطنت بدست زنی که معشوقه او بود و بی نهایت او را امید داشت و بدست پسرش که نهایت محبت را باو اظهار مینمود کشته شد یعنی عاقبت کار کشته خود را درو و بدوا از همان که چشانده بود چشانید

خامساً استاد المورخین تصریح کرده میفرماید فرهاد چهارم یکی از سلاطین بزرگ اشکانی بود هم در فنون حربیه و لشکرکشی مهارت کامل داشت چنانکه بر آنطوان که بزرگترین سردار روم بود غلبه نمود هم در تدابیر ملکی و پلیتیک شخص اول عصر خود شمرده میشد زیرا که با دشمنان داخله خود و با حریفی مثل اگوست قیصر روم طوری بر آمد که ممکن دو چار وهن گردید و اگر در مدت متمادی سلطنت خود وسعتی بممالک اشکانیان نداد هیچ جزء از ممالک موروثی او هم از دستش نرفت و در مسئله استرداد اسرا و بیرقهای رومیان

نیز عقل و کفایت خود را بدرجهٔ ثبوت رسانید و از همین راه دولت روم را با دولت اشکانی
دوست نمود

اگر فرهاد چهارم بواسطهٔ ظلم و تعدّی بحقوق انسانیت بیگانه ندارد از جهت امور پلیتیکی
و تدابیر ملکی هم بدنام نیست

فرهاد چهارم بمحض اینکه در سلطنت خود استقلال یافت همرکان پادشاه یهود را
از محبس بیرون آورد و در کمال مهربانی با او رفتار کرد من حیث المجموع که ملاحظه کنیم
فرهاد چهارم یا اشک پانزدهم از سلاطین بزرگ اشکانی است

خاتمه

در شرح حال و سیرهٔ حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام

چون آخر سلطنت اشک پانزدهم تقریباً مقارن میلاد حضرت مسیح است ترجمهٔ حال
آن بزرگوار در اینجا مناسب مینماید بنابرین گوئیم

حضرت عیسی علیه السلام از انبیاء اولوالعزم است و آیات بیّنات قرآن کریم بر جلالت
قدر آن بزرگوار ناطق و تصدیق رسول امجد خاتم حضرت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم
کافی باشد و عقاید ما در آنحضرت از هر جهت معروف است و محتاج بتکرار و تذکار نیست
مقصود در اینجا بیان معتقدات بزرگان دین عیسوی در جناب مسیح است و ضمناً شمهٔ
از تاریخ و سیرهٔ آنحضرت پس باید دانست که امت حضرت عیسی آن بزرگوار را
ژزو کریست گویند و ژزو همان عیسی است و بمعنی نجات دهنده و کریست آن کسی است که نامزد
خدمت معبد و عبادت پروردگار شده باشد که بعبری محرّر گویند اما حضرت مریم
مادر عیسی دختر عمران بود و خواهری داشت الیشاع نام در حبالهٔ نکاح حضرت زکریا
که حضرت یحیی پیغمبر معروف از بطن او بوجود آمد پس حضرت عیسی و حضرت یحیی خاله زاده
بوده اند و از آنجا که یحیی مردم را موعظه میفرمود و آنها که از گفتار آنحضرت متنبه میشدند
و بتوبه میگرائیدند ایشانرا در آب اردن غسل میداد و آن را غسل تعمید مینامید
حضرت یحیی معروف به یحیای تعمید دهنده میباشد بالجمله چون مریم در حجر تربیت زکریا
علیه السلام

علیه السلام بحد رشد رسید او را با یوسف بن یعقوب بن متن نامزد کردند و یوسف پسر عم
حضرت مریم بود چه یعقوب و عمران برادر بودند و قبل از انکه مریم با یوسف همبستر شود
بحضرت عیسی آبستن شد و ملائکه او را بوجود مبارک مسیح مژده دادند و آخر الامر
در بیت اللحم از قرای فلسطین در اغلب حضرت عیسی علیه السلام از بطن طاهر حضرت مریم علیها
قدم در این سرا نهاد و این از قرار تواریخ معمول در بیست و پنجم ماه دسامبر سال چهار هزار و
چهار از خلقت عالم بود لکن بموجب تحقیق علم تاریخ تولد انحضرت در سنه چهار هزار و
نهصد و شصت و سه از تاریخ خلقت عالم یعنی هبوط آدم علیه السلام اتفاق افتاده و
آن مطابق میباشد با سال سی و یکم سلطنت اگوست قیصر روم که ذکر آن در فصول
اواخر این جلد مذکور شده است

القاب و اوصافی که علمای دین مسیح حضرت عیسی را بدان ملقب دانسته و ستوده اند
زیاده از آن نیست که ما در انحضرت معتقدیم بلکه آنچه ما گوئیم در حقیقت بالاتر
و والاتر است مثلا آنها لقب انحضرت را ابن الله گفته اند و ما روح الله و کلمة الله و
آنها مرکز درا انحضرت قائلند و ما نبیینیم و مقصود در اینجا مشاجره نیست ببیان
عقیده بزرگان عیسوی مذهب است در عیسی علیه السلام و سیره و تاریخ مجملی از آن
بزرگوار

بسیاری از علماء عیسوی سیره ها و کتابهای مفصل در سرگذشت و شرح زندگانی حضرت
عیسی نوشته و بر انجیل که کتاب آسمانی آن پیغمبر شده است تفسیرها پرداخته اما اکثر
پیرو ظاهر دین انحضرت بوده بعبارة اخری از قشریین بشمار می آیند بعضی فیلسوفها
نیز این راه پیموده اند از انجمله حکیم فرید فرانسه ارنست رنان میباشد که هم اکنون
زنده و اعظم فلاسفه است و از افکار عالیه خود دانشمندان را مستفیض میدارد
این فیلسوف دانا کتابی در ترجمه حال حضرت مسیح نگاشته که جمله حکمت و اسباب هرگونه
بصیرت است و البته محققین را با این قسم اقوال توجه دیگر باشد

حاصل گفتار ارنست رنان حکیم و امثال او اینکه ما را کاری با این نیست که عیسی پسر خدا است
یا روح القدس ما از روی عادت و طبیعت سخن نمیگوئیم که دوچار مشکلات گردیم بلکه
گوئیم وجودی پاک و پاکیزه مبرا از عیوب و ادناس که نخوانده و نانوشته آنچه گوید حکما

وعقلای

و عقلای هر عصر و زمان از فرط متانت و رزانت بر سر و چشم گذارند و خلق کریمه را
سر سوره کتاب مکارم اخلاق شمارند اعمالش سرمشق اعمال و اقوالش اتقن اقوال که هر کس
بدان اقتدا نماید در هر دو جهان رستگار شود البته چنین شخصی پیغمبر و پیشوای امت
باشد چه هر گفتارش معجزه ایست باهر و هر کرده اش کرامتی ظاهر برهان نبوت او وجود
اوست و شرف و کرامت وی بجود وجود او خلاصه عموم پیروان دین مسیح آنحضرت را
باسم نجات دهنده نام میبرند و میگویند آن بزرگوار در عالم سرمدی ابن الله است و
در جهان از اخلاف حضرت ابراهیم و حضرت داود علیهما السلام میباشد و او است
آن مسیحی که پیغمبران از پیش وجود و بعثت او را خبر داده اند و آن بزرگوار چهار سال
یا شش سال قبل از تاریخ میلادی در محلی که ذکر شد متولد شده یعنی تاریخ عیسویان
که مبدأ آن میلاد مسیح است در حقیقت چهار سال یا شش سال بعد از ولادت آنحضرت
وضع شده

گویا چون حضرت عیسی علیه السلام متولد شد ستاره تازه در آسمان بطور اعجاز
نمودار آمد و بر بالای بیت اللحم قرار گرفته میدرخشید منجمها که ستاره شناسان عجم
و حکما بودند و در بابل اقامت داشتند و دانشمندان یونان آن ستاره را بدیدند
و دانستند حضرت مسیح متولد شده با هدایا به بیت المقدس شتافتند که بزیارت
جمال آنحضرت فایز شوند در این وقت هرود که در کتب تاریخ هرودش نوشته اند و در انجیل
هیرود نیز از جانب قیصر روم پادشاهی بنی اسرائیل داشت و در بیت المقدس بود
زائرین حضرت عیسی نزد او آمده گفتند چنین مولود بزرگواری زینت بخش این عالم
شده و فضایل او بسیار است و مولد او در همین حدود است هرود گفت تفحص کنید
و او را پیدا نمائید چون پیدا کردید بمن خبر دهید که باعزاز او پردازم لکن ظاهرا
قصد هرود اعزاز نبود گویا وجود حضرت عیسی را مخل امر سلطنت خود دانسته
میخواست به اعدام آن بزرگوار پردازد در کتابهای ما نوشته اند منجمها و ستاره شناسان
و حکما در بیت اللحم حضرت عیسی را زیارت کرده کسب میامن از وجود مبارکش کردند
و در مراجعت بالهام الهی دانستند که نباید هرود را از وجود آن بزرگوار خبردار کرد
این بود که در مراجعت نزد او نیامده باوطان خود رفتند و هرود چون از ماجرا خبر

شد

شده و دانسته اعتنائی باو نکرده اند متغیر شده حکم کرد هر طفل در بیت اللحم که از دو ساله
دارد او را بقتل رسانند اما قبل از وقت یوسف در خواب فرشته را دید که با و میگوید
نامزد خود مریم و عیسی را بردار و بمصر بگریز و او چنان کرد و در کنار نیل جای داشت
تا وقتیکه هیرود بمرد و حضرت مریم و یوسف ایمن شده مراجعت کردند

نیز گویند چون حضرت عیسی متولد شد اهل بیت اللحم بر حضرت مریم بدگمان شدند و ملامت
آغاز کردند که در سیم زناشوئی بعمل نیامده فرزند آورده ای اما شبانان بیت اللحم که شبها
در بیابان بودند و ستاره حضرت عیسی را دیده بتعظیم و تکریم آن مولود پاک پرداختند
و از بزرگواری آنحضرت سخن راندند و اهل بیت اللحم معجزات دیگر از آن مولود مقدس
دیده دم در کشیدند و دانستند که او از آیات الهی است و در کار مریم ریبی نیست
بعضی بر اینند که حضرت عیسی در مصر به پانزده سالگی یا پازده سالگی رسید آنوقت
فرشته در عالم رؤیا بیوسف گفت برخیز و مریم و عیسی را بردار و بار اراضی مقدسه
مراجعت کن در هر حال چون یوسف و مریم و عیسی از مصر بفلسطین معاودت نمودند
در کنار رودخانه اردن خدمت حضرت یحیای تعمید دهنده رسیدند حضرت عیسی
از حضرت یحیی درخواست کرد که مرا غسل تعمید ده یحیی فرمود تو باید مرا غسل
تعمید دهی عیسی فرمود تکلیف ظاهر امروز این است پس حضرت یحیی حضرت عیسی را
در نهر اردن که فرنگیها ژوردن مینویسند غسل تعمید داد و پس از آن ینابیع
معارف در قلب مبارکش جاری گشت

حضرت عیسی و مریم و یوسف در باز گشت از مصر بنواحی جلیل آمده در بلده ناصره
از بلاد فلسطین ساکن شدند و حضرت عیسی مشغول عبادت و ریاضت گردیده و
غالباً در بیابانها بسر میبرد و مردم بواسطه اقامت آنحضرت در ناصره او را عیسای
ناصری گفتند و نصرانی معرب ناصری است و از این رو پیروان حضرت عیسی را
نصرانی میگویند

حضرت عیسی را غالباً باسم مسیح و مسیحا نام میبرند و این کلمه معرب ماشیح است و ماشیح
در لغت عبری بمعنی مسح کرده شده است و بیشتر پیغمبرهای بنی اسرائیل را مسیح
میگفته اند چه هر یک از آنها را پیغمبر دیگر با روغن زیتی که در قدس بود مسح مینمود

پس مسیحا

پس مسیحا و مسیح یعنی مسح شده با روغن زیت قدس که متبرک بوده است و بعضی معانی دیگر گفته اند ولیکن معنی ظاهر مسح شده با زیت باشد و معنی باطن مسح شده با حقایق لاهوتی

بعضی از مصنفین فرنگ مینویسند یوسف بعد از مراجعت از مصر مدت سی سال با مریم و عیسی در شهر ناصره مجهول الحال بماند و بمدت مشغول صنعت نجاری بود خیش و آلات شخم و شیار میساخت و حضرت عیسی نیز در این صنعت با او همراهی میکرد

نگارنده گوید این مجهول الحالی حرف است چه از مطالب مسلمه یکی این است که حضرت عیسی در دوازده سالگی در معابد بیت المقدس تقریراتی فرموده که احبار یهود را بشگفت در آورده و چنین شخصی ممکن نیست سی سال مجهول الحال بماند

حضرت عیسی که میدانست برای فیصل امری بسیار مهم باین تیره خاکدان آمده در بنیاد اسباب دوازده نفر را بکلمات زاهره باهره بخود معتقد ساخت و آنها را حواریین عیسی گویند و حواریین جمع حواری است و بمعنی انصار و اعوان و از این دوازده نفر سن پیر را که شمعون و معروف به پطرس میباشد پیشوای کل قرار داد اگر چه این پیشوا هم سه مرتبه در باب نبوت عیسی تردید نمود و انکار کرد اما باز بیقین خود برگشت و این فقره نقص پطرس نیست و از رفعت مقام او چیزی کم نمیکند و سالکان راه عرفان و سالکان مملکت طریقت و ایقان این سخن دانند و عارف کامل رومی قدس سره میگوید

صد هزاران بار ببریدم امید   از که از شمس این ز من باور کنید

و شرح این لغزش پطرس بیاید اما اسامی حواریین از اینقرار است اول شمعون پطرس دوم برادرش اندریاس سیم یعقوب بن زبدی چهارم یوحنا برادر یعقوب پنجم فیلبوس ششم برتلما هفتم توما هشتم متی که از عشاران (گمرکچی) بود نهم یعقوب بن حلفا دهم لبّی یازدهم شمعون قانی دوازدهم یهودای اسخریوطی

اما کرامات و معجزات حضرت عیسی از شفا دادن بیماران از اکمه و ابرص و بینا کردن کوران و مرده زنده کردن وغیره بسیار است و کمتر کسی است که نخوانده و نشنیده باشد و در اینجا حاجتی بآن شرح و تفصیل نیست

گویند

گویند حضرت عیسی ع در سن سی سالگی بعثت خود را ظاهر ساخت یا مبعوث شد و آیات
انجیل را بطور وعظ بیان فرمود. بقول اشهر مورخین عیسی که در هزار و ششصد و
بیست و هفت میلادی در دیژن از بلاد فرانسه متولد شده و در هزار و هفتصد و چهار
در گذشته میگویند حضرت عیسی در سال پانزدهم سلطنت تیبر قیصر روم شروع بدعوت
مردم کرد و شریعت خود را بمعاونت حواریین اظهار نمود تمام قلمرو یهود را بگشت
و جمله را مشمول مواهب خود گردانید پرستار بیماران شد. برگشته کاران رحمت آورد
از لطایف رموز الهیه و اسرار لاهوت آشکارا سخن گفت و جمله را بواسطهٔ معجزات باهرات
مدلل کرد مردم را بعملهای صالح امر فرمود قلوب را بنور معرفت منور ساخت
آلودگان معصیت را راه تقوی آموخت و معنی شفقت را بآنها فهمانید وجود
مظهر کل حسنات بود وضع زندگانی و شریعت و کرامات آنحضرت جمله براهین
نبوت او است حقیقت وجودش همه جا میدرخشید و تمام صفات حمیده در او جمع
شده که معلوم نماید سرور عالم و سرمشق و نمونهٔ کمال و تکمیل است

حضرت عیسی بحواریین معلوم فرمود که چه راه صعبی در پیش دارند و چه وقایع برای
آنها واقع خواهد شد و میفرمود که با انواع خطرها و دشواریها و مخالفتها کرد
این راه بظهور خواهد رسید دین مسیح پاینده و استوار خواهد بود و متزلزل
نخواهد شد

چون حضرت عیسی و حواریین آشکارا بدعوت پرداختند فریسیان که طایفهٔ از بنی اسرائیل
بودند و بعضی از علمای مذهب یهود و ملت یهود را که دولتشان آنوقت از میان رفته
و بعضی خرافات جای آن اگرفته بود برخلاف با حضرت عیسی ع تحریک نمودند اما
آنحضرت را این کردارهای زشت از کار باز نمیداشت و بهموطنان خود انواع
عواید را عاید میفرمود اما ناسپاسیهای آنجماعت اگر میدید با تاسف و حزن تمام
میگفت اینهمه کفران را عقوبتی است و کار او و تسلیم باخر رسیده بالجمله حسد و عداوت
فریسیان و احبار یهود حضرت عیسی را بعذاب الیم مبتلا داشت و آخر الامر آنجماعت
و ریش سفیدان و بزرگان قوم در دیوانخانهٔ رئیس کاهنان که قیافا نام داشت جمع شدند
و شوری کردند که حضرت عیسی را شهید کنند و بخیال خود نگذارند رخنهٔ در دین

موسی علیه السلام پدید آید و یهودای اسخریوطی سی پاره نقره گرفته آنحضرت را بآنها تسلیم نمود اگرچه بعد پشیمان شد

بالجمله باستنطاق حضرت عیسی پرداختند آن بزرگوار هر سؤال آنها را جوابی متین و پسندیده داد اما چون بالضروره میخواستند آنحضرت را مقصر کنند گفتند تو گفتی من پسر خدا میباشم و این کفر است بنابراین آن بزرگوار را بر پنتس پیلات رومی دادند که آن وجود مقدس را نابود کند پنتس پیلات از جانب قیصر روم حکومت یهود داشت یا بزعم بعضی از جانب هرود حاکم رومی شحنهٔ شهر بود و میخواست خود را داخل خون آنحضرت نماید جماعت اصرار کردند و حضرت را بعد از اذیت بسیار بدار زدند و در بینوقت حواریین آن بزرگوار را رها کردند و متفرق شدند و سه مرتبه از پطرس پرسیدند که تو با عیسی ناصری بودی هر سه دفعه انکار کرد و گفت عیسی را نمیشناسم بعد از سه دفعه بخاطر آورد که حضرت عیسی باو فرموده بودند سه دفعه مرا انکار خواهی نمود متنبه شد و ندامت از او زیاد بگریست فی این بود لغزش پطرس حواری بزرگ مختصر حضرت عیسی که مالک حیات و همه چیز بود خود باختیار تسلیم اشرار شد و زندگانی خود را کفارهٔ گناهان امت قرار داده دست از آن کشید گویند نواقص امر بعثت و نبوت خود را بر سر دار تکمیل فرموده بعقیدهٔ عیسویان در بالای صلیب جان بداد اما علمای اسلام را اعتقاد این است که حضرت عیسی علیه السلام از سر دار بآسمان عروج فرمود و شمعون قورینی که آنحضرت را بدار کشیده بود بصورت آنحضرت بر دار شده در آنجا بود تا بمرد و آنچه گفت من عیسی نیستم کسی از و نشنید نیز در خبر است که چون حضرت عیسی عروج فرمود در وسط زمین و آسمان قبض روح شد و خداوند متعال در آسمان او را زنده کرده و دوش ملائکه داد

حضرت عیسی از پیش فرموده بود که چون از رحلت من سه روز گذرد زنده شوم همانطور که فرموده زنده شده خود را بحواریین نمود حواریین از کمال شگفتی باور نمینمودند که فی الحقیقه حضرت عیسی باشد پس از آزمودن چند دانستند همان بزرگوار است آنوقت حضرت راهنمائی که باید بایشان بنماید نمود و دستور العملهائی که باید بدهد داد و فرمود آنچه از امر زنده شدن آنحضرت دیده اند اظهار کنند و در همه جا شهادت دهند و از او تسلیم

شروع بدعوت نمایند و از آنجا باقطار زمین منتشر شوند و بارشاد مردم پردازند و کسانی را که در دائره رشد و صراط مستقیم قدم گذاشتند باسم اب و ابن و روح القدس غسل تعمید دهند

حضرت عیسی بحواریین فرمود دل قوی دارید که من فرنها با شما خواهم بود و شما را تایید خواهم نمود با قوت قلب مشغول انجام مأموریت خود باشید و خلایق را در شریعت الهی داخل کنید چون آن بزرگوار تمام وصایای خود را بحواریین نمود و فی الحقیقه کلیه تکلیف بعثت و نبوت پرداخته شد بعد از چهل روز از روی کوه زیتون از میان حواریین بر آسمان عروج فرمود و چشم حواریین بر آسمان بود که آنحضرت از نظر آنها ناپدید شد و دیگر آن بزرگوار را ندیدند

سال تولد حضرت عیسی علیه السلم را اغلب از مصنفین سنه هفتصد و پنجاه و سه از تاریخ روم ضبط کرده اما بموجب حسابهای دیگر سال هفتصد و چهل و هفت یا هفتصد و چهل و نه میشود یعنی شش سال یا چهار سال قبل از تاریخ میلادی و از آنجا که آنحضرت در سنه سی و سه میلادی ارتحال فرموده سال عمر مبارکش یا سی و نه یا سی و هفت بوده گذشته از کتابهای مخصوص که در سیره و ترجمه حال آنحضرت مصنفین معتبر تالیف نموده اند اعمال و مراسلات حواریین نیز مرآت حالات سعادت آیات آن بزرگوار میباشد و یکی از بزرگواریهای آن پیغمبر ستوده و رسول مرسل اینکه قاتلین خود را عفو فرموده است علیه سلام الله الملک الودود

تا آفتاب باشد بر وی سلام باشد
او را درود از ما هر صبح و شام باشد

کتبه الداعی لابود الدولة القاهرة شمس الکتاب محمد صادق الکلپایکانی فی شهر ربیع الاول سنه ۱۳۱۰ من الهجرة النبویة

فهرست اسامی سلاطین قاجاریه انار الله برهانهم

السلطان فتحعلیخان	ولادت سنه ۱۰۹۷	جلوس سنه ۱۱۳۳	مدت سلطنت شش سال	رحلت سنه ۱۱۳۹	عمر چهل و دو سال	مدفن در خواجه ربیع
محمد حسن شاه	ولادت سنه ۱۱۲۷	جلوس سنه ۱۱۶۴	مدت سلطنت هشت سال	رحلت سنه ۱۱۷۲	عمر چهل و پنجسال	مدفن حضرت عبد العظیم
حسینقلیخان ملقب بجهان سوز شاه	ولادت سنه ۱۱۶۴	جلوس سنه ۱۱۸۴	مدت سلطنت هفت سال	رحلت سنه ۱۱۹۱	عمر بیست و هفت سال	مدفن استراباد
آقا محمد شاه مرحوم	ولادت سنه ۱۱۵۵	جلوس سنه ۱۱۹۳	مدت سلطنت هجده سال	رحلت سنه ۱۲۱۱	عمر پنجاه و شش سال	مدفن نجف اشرف
فتحعلی شاه مبرور	ولادت سنه ۱۱۸۵	جلوس در طهران سنه ۱۲۱۲	مدت سلطنت سی و هشت سال و پنج ماه	رحلت سنه ۱۲۵۰	عمر شصت و چهار سال و چهار ماه	مدفن قم
نایب السلطنه عباس میرزای مرحوم	ولادت سنه ۱۲۰۳			رحلت در خراسان سنه ۱۲۴۹	عمر چهل و پنجسال و ششماه	مدفن در مشهد مقدس
محمد شاه طاب ثراه	ولادت سنه ۱۲۲۲	جلوس سنه ۱۲۵۰	مدت سلطنت چهارده سال و سه ماه	رحلت سنه ۱۲۶۴	عمر چهل و یکسال و یازده ماه	مدفن در قم

سلطنت عظمی

السلطان ابن السلطان والخاقان بن الخاقان
بن الخاقان ناصرالدین شاه صاحبقران بن محمد شاه بن
ولیعهد عباس میرزا ابن خاقان فتحعلی شاه بن حسینقلی
شاه بن سلطان محمد حسن شاه بن فتحعلیخان بن امیرشاه قلیخان بن
محمد قلیخان بن مهدی قلیخان بن محمد قلیخان قاجار خلد الله ملکه و دولته

تولد همایون

شب سه شنبه ششم صفر المظفر سنه یکهزار و دویست و چهل
و هفت من الهجرة المقدسة النبویه صلی الله علیه و آله

جلوس همایون بتخت سلطنت

روز یکشنبه هجدهم شهر شوال المکرم سنه یکهزار و دویست و
شصت و چهار در دار السلطنه تبریز

جلوس مبارک برتختگاه سلطنت در دار الخلافه ناصری

در شب شنبه بیست و دویم شهر ذی القعدة الحرام سنه هزار و
دویست و شصت و چهار که الحال چهل و پنجسال تمام است
بالاستقلال مع الشوکة و العظمة و الاجلال سلطنت و جهانبانی
میفرمایند

ابناء سلطنت

نواب اشرف والا شاهنشاهزاده اعظم ولیعهد جاوید عهد
مهد دولت علیه مظفر الدین میرزا ادام الله اقباله العالی
تولد روز جمعه چهاردهم شهر جمادی الثانیه سنه یکهزار
و دویست و شصت و نه من الهجرة المقدسه

نواب اشرف والا ظل السلطان دولت علیه سلطان مسعود
میرزا ادام الله اقباله العالی
تولد یوم بیستم شهر صفر المظفر سنه یکهزار و دویست و
شصت و شش من الهجره

نواب اشرف والا نایب السلطنه دولت علیه امیرکبیر وزیر جنگ
کامران میرزا ادام الله اقباله العالی
تولد روز نوزدهم شهر ذی القعدة الحرام سنه یکهزار و دویست و
هفتاد و دو من الهجره

نواب اشرف والا ساکن السلطنه نصرة الدین میرزا
تولد روز دوشنبه سیزدهم شهر جمادی الثانیه سنه یکهزار
و دویست و نود و نه

نواب اشرف والا محمد رضا میرزا رکن السلطنه تولد روز
پنجشنبه شانزدهم ربیع الثانی سنه ۱۳۰۱

نواب اشرف والا حسینعلی میرزا یمین السلطنه تولد شب
دوشنبه شانزدهم محرم الحرام سنه ۱۳۰۶

نواب اشرف والا سلطان احمد میرزا عضد السلطنه تولد
شب پنجشنبه هجدهم شهر ذی القعدة الحرام سنه ۱۳۰۶

نوادهای سلطنت

اولاد نواب اشرف والا ولیعهد

نواب والا اعتضاد السلطنه محمد علی میرزا تولد یوم چهاردهم
ربیع الثانی سنه ۱۲۸۹

نواب والا ملک منصور میرزا شعاع السلطنه

نواب والا ابو الفتح میرزا

نواب والا ابو الفضل میرزا

اولاد نواب اشرف والا ظل السلطان

نواب والا جلال الدوله سلطان حسین میرزا تولد در سنه ۱۲۹۵

نواب والا هرمز میرزا

نواب والا سلطان محمود میرزا

نواب والا امیر تیمور میرزا

نواب والا سلطان فریدون میرزا

اولاد جلال الدوله مرحوم

نواب والا مهدی قلی میرزا

بنات سلطنت

نواب علیه عالیه فخر الملوک تولد در سنه ۱۲۶۳

نواب علیه عالیه عصمة الدوله تولد در سنه ۱۲۷۲

نواب علیه عالیه افسر الدوله تولد در سنه ۱۲۷۵

نواب علیه عالیه والیه تولد در سنه ۱۲۷۵

نواب علیه عالیه ضیاء السلطنه تولد در سنه ۱۲۷۲

نواب علیه عالیه بانوی عظمی تولد در سنه ۱۲۷۳

نواب علیه عالیه فخر الدوله تولد در سنه ۱۲۷۹

نواب علیه

نواب علیه عالیه فروغ الدوله تولد در سنه ۱۲۸۹
نواب علیه عالیه ایران الملوک تولد در سنه ۱۲۹۵
نواب علیه عالیه اختر الدوله تولد در سنه ۱۲۹۶
نواب علیه عالیه فرح السلطنه تولد در سنه ۱۲۹۹
نواب علیه عالیه تاج السلطنه تولد در سنه ۱۳۰۱
نواب علیه عالیه شرف السلطنه تولد در سنه ۱۳۰۳
نواب علیه عالیه عز السلطنه تولد در سنه ۱۳۰۴
نواب علیه عالیه قدرة السلطنه تولد در سنه ۱۳۰۶
نواب علیه عالیه محترم السلطنه تولد در سنه ۱۳۱۰

اخوان سلطنت

نواب والا عباس میرزا ملک آرا نواب والا عز الدوله عبد الصمد میرزا نواب والا رکن الدوله محمد تقی میرزا

اخوات سلطنت

نواب علیه عالیه عزة الدوله نواب علیه عزیز الدوله نواب علیه عفت الدوله

اولاد خاقان مغفور

نواب والا عضد الدوله سلطان احمد میرزا نواب محمد هادی میرزا نواب جهانسوز میرزا امیر تومان

امیرزادگان عظام بنی اخوان ارشد سلطنت

نواب امیرزاده محمد میرزا امیر تومان ولد نواب والا عباس میرزا ملک آرا نواب امیرزاده عین الملک علینقی میرزا امیر تومان ولد نواب والا رکن الدوله نواب امیرزاده عماد السلطنه حسینقلی میرزا سرتیپ اول توپخانه ولد نواب عز الدوله

سایر شاهزادگان کرام از فرار سنه ماضیه

نواب معتمد الدوله سلطان اویس میرزا امیر تومان نواب عماد الدوله بدیع الملک میرزا نواب مؤید الدوله ابو الفتح میرزا امیر تومان والی گیلان نواب محمد حسین میرزای امیر آخور نواب ضیاء الدوله انوشیروان میرزا امیر تومان حکمران کرمانشاهان نواب حشمة الدوله عبد الله میرزا امیر تومان والی استراباد نواب حاجی بهاء الدوله ساسان میرزا امیر تومان نواب عمید الدوله کیومرث میرزا حکمران شاهرود و بسطام نواب معز الدوله اسمعیل میرزا نواب نصرة السلطنه روح الله میرزا نواب حاجی حسام السلطنه ابو النصر میرزا امیر تومان والی قزوین نواب شعاع الدوله حاجی سلیمان میرزا امیر تومان نواب فرمانفرما عبد الحسین میرزا امیر تومان والی کرمان و بلوچستان نواب سهام الملک مهدیقلی میرزا نواب سیف الدوله سلطان محمد میرزا از نزال اجودان مخصوص حضور مبارک نواب امیرخان سردار وجیه الله میرزا امیر تومان والی لرستان و بروجرد نواب احتشام الدوله عبد العلی میرزا امیر تومان حکمران ولایات خمسه نواب سلطان حسین میرزا نیر الدوله امیر تومان حکمران نیشابور نواب حشمة السلطنه محمد حسن میرزا سرتیپ اول ولد مرحوم مهدیقلی میرزا نواب محمد حسین میرزا معتضد السلطنه سرتیپ اول پیشخدمت حضور همایون عبد الحسین میرزای شمس الشعراء حاجی ابو الفضل میرزا ولد مرحوم ظل السلطان حاجی جهاندار میرزا ولد مرحوم جهانشاه میرزا حاجی نصر الله میرزا ولد مرحوم سیف الله میرزا حاجی فریدون میرزا حاجی محمد حسین میرزای حشمة السلطنه امیر تومان خلف مرحوم امام ویردی میرزای کشیکچی باشی حاجی محمد مهدی میرزای مؤید السلطنه پسر مرحوم مؤید الدوله عالمشاه میرزا ولد مرحوم تیمور میرزا سرتیپ حسام الدین میرزا پسر مرحوم محمد رضا میرزا اسحق میرزا پسر مرحوم رکن الدوله یعقوب میرزا خلف مرحوم ظل السلطان یحیی میرزای نایب الایاله خلف سیف الملوک میرزا امیرزاده مرتضی قلی میرزا ولد مرحوم عماد الدوله سلطان محمد میرزا ولد مرحوم ایضاً جلال الدین میرزا ولد مرحوم ایضاً امیر مجد الدین میرزا ولد مرحوم ایضاً سلطان ابراهیم میرزا ولد مرحوم ایضا سلطان اسمعیل میرزا ولد مرحوم امیرزاده اسحق میرزا ولد مرحوم ایضا ایرج میرزا ولد مرحوم ایضا محمد باقر میرزا ولد مرحوم معز الدوله فضل الله میرزا ولد مرحوم ایضا محمد کاظم میرزا ولد مرحوم ایضا محمد جعفر میرزا ولد مرحوم ایضا قربانعلی میرزا ولد مرحوم ایضا حاجی محمد طاهر میرزا اکبر میرزا

محمد حسن

محمد حسن میرزا ولد مرحوم اسدالله میرزا حاجی سیف الملوک میرزا
ولد حاجی جهاندار میرزا حاجی مسعود میرزا ولد مرحوم
جهانگیر میرزا حاجی محمد حسین میرزا ولد مرحوم ایضا حاجی
فتح الله میرزا ولد مرحوم ایضا اسمعیل میرزا ولد مرحوم ایضا
شیخ حسن میرزا ولد مرحوم ایضا محمد علی میرزای امشکوة الملک
ولد مرحوم خسرو میرزا عبدالمجید میرزا ولد مرحوم جعفر خان
میرزا کامران میرزا ولد مرحوم معین الدوله جلال الدین
میرزا ولد مرحوم ایضا ابوالفتح میرزا ولد مرحوم ایضا
اکبر میرزا ولد ایضا علینقی میرزا ولد ایضا تیمور میرزا
ولد ایضا محمد علی میرزا ولد ایضا لطفعلی میرزا ولد
مرحوم مؤید الدوله محمد کریم میرزا ولد مرحوم ایضا
محمد باقر میرزا ولد مرحوم ایضا داراب میرزا ولد مرحوم ضیا
الدوله شاهرخ میرزا ولد مرحوم بهمن میرزا محمد علی میرزا
ولد مرحوم ایضا احمد میرزا فغفور میرزا ولد مرحوم
تیمور میرزا مسیح الله میرزا ولد مرحوم ایضا اقا شکور میرزا
ولد مرحوم ایضا کیومرث میرزا ولد مرحوم محمد قلی میرزا ملک آرا
عبدالله میرزای نظام العلما ولد مرحوم ایضا بهمن میرزا
ولد ایضا عبدالحسین میرزا ولد ایضا عبدالوهاب
میرزا پسر نواب حشمة السلطنه محمد حسین میرزا پیشخدمت
حضور همایون معروف بشاهزاده حسین پسر نواب ایضا
نواب علی بخش میرزا پسر مرحوم نصرالله میرزای والی اسد الله
میرزا پسر مرحوم کیکاوس میرزا سرهنگ توپخانه مسعود
میرزا ولد مرحوم حاجی محمد ولی میرزا اسکندر میرزا ولد مرحوم
ایضا خسرو میرزا ولد مرحوم ایضا طهمورث میرزا ولد

مرحوم محمد تقی میرزای حسام السلطنه امیر شیخ میرزا
ولد مرحوم ایضا امان الله میرزا ولد مرحوم علینقی میرزای
رکن الدوله قهرمان میرزا ولد مرحوم عبدالله میرزای دارا
نادر میرزا ولد مرحوم احمد علی میرزا حسین شاه میرزا ولد
مرحوم جهانشاه میرزا احمد میرزا ولد مرحوم کیقباد میرزا
محمود میرزا ولد ایضا مهدیقلی میرزا ولد مرحوم شاپور میرزا
سلطان یوسف میرزا ولد مرحوم چهر میرزا محمد کاظم میرزا
ولد مرحوم ایضا محمد حسن میرزا ولد مرحوم ایضا غلام حسین
میرزای صدر الشعرا ولد مرحوم ملک ایرج میرزای رئیس الاطبا
محمد قلی میرزا ولد ایضا حسینقلی میرزا ولد ایضا نصرالله
میرزا ولد مرحوم حاجی سیف الله الدوله میرزا اردشیر میرزا ولد
مرحوم شاه قلی میرزا مرتضی قلی میرزا ولد مرحوم کیخسرو میرزا
محمد حسن میرزا ولد مرحوم ایضا محمد علی میرزا ولد مرحوم ایضا
محمد میرزا ولد مرحوم حاجی کیومرث میرزای ملک آرا محمد حسن میرزا
ولد مرحوم ایضا اسدالله میرزا ولد مرحوم هوشنگ میرزای
ایلخانی جهانبخش میرزا ولد مرحوم ایضا جهانگیر میرزا ولد
مرحوم ایضا صفدر میرزا ولد مرحوم سلطان مصطفی میرزا
محمود میرزا ولد مرحوم ایضا محمد حسین میرزا ولد مرحوم ایضا
شاهمراد میرزا ولد مرحوم حاجی عباسقلی میرزا جمشید
میرزا ولد مرحوم بهاء الدوله عبدالله میرزا ولد مرحوم
محمد امین میرزا فیض الله میرزا ولد مرحوم ایضا

شاهزادگان

شاهزادگان و امرا و خوانین و آقایان ایل جلیل قاجار

که در اداره جناب مستطاب اجل اکرم عضد الملک وزیر حضور همایون هستند

امیرزادگان و غیره که در جزو خوانین قاجار منظورند

محمد شریف میرزا سرتیپ محمد علی میرزا ولد مرحوم مؤید الدوله محمد جعفر میرزا سرتیپ ولد مرحوم معز الدوله محمد صادق میرزا حبیب الله میرزا شاهرخ میرزا فرخ میرزا محمد حسین میرزا عبدالرحیم میرزا حاجی سیف الله میرزا شجاع الدین میرزا حسینعلی میرزا ابراهیم میرزا محمد مهدی میرزا عبدالحسین میرزا عیسی خان جلیل خان سرتیپ محمد تقیخان سرتیپ علی اکبرخان عباسعلیخان علی اصغرخان علیخان محمد رضیخان محمودخان محمد حسنخان

طایفه بنی اعمام قوانلو

خلیل الله خان رئیس و سرتیپ غلامحسینخان حاجی مصطفیخان محمد اسمعیلخان محمد قلیخان

طایفه حاجی سهید قلیخانی

حسینقلیخان میرپنجه نجفقلیخان رئیس و سرتیپ علیخان سرتیپ محمد قلیخان محمد ناصرخان سرهنگ محمد قلیخان قاضی سلیمانخان سرتیپ صادقخان عبدالله خان کاظمخان

طایفه قزلباغ

محمد حسینخان سرتیپ احمدخان رئیس نورالله خان محمد صادقخان علی محمدخان احمدخان نور محمدخان غلامرضاخان قربانخان محمد قاسمخان

طایفه دولو

حاجی محمد حسینخان رئیس و سرتیپ محمدخان بهاء السلطنه محمد صادقخان شهاب الدوله محمد قاسمخان محمد حسنخان ابوالحسنخان عباسقلیخان سرهنگ محمدخان سرهنگ میرزا محمدخان ولد اسکندرخان سردار محمد علیخان عبدالعلیخان ابوالقاسمخان

طایفه عزالدینلو

حبیب الله خان محمد قاسمخان محمد رضاخان محمد کریمخان غلامحسینخان

طایفه شامبیاتی

محمد حسینخان رئیس و سرتیپ امامقلیخان محمودخان خلیل الله خان حاجی حبیب الله خان ابراهیمخان سلیمانخان سرهنگ علی محمدخان

طایفه حاجی مشهدی سپانلو

محمد طاهرخان سرتیپ و ناظم حسینخان ولد حاجی باشی محمد رضاخان میرزا باقرخان میرزا محمدخان علیخان ناصرخان رضاخان ولد سیاح

طایفه شاه بوداغلو

محمودخان رئیس و سرتیپ حاجی محمد زمانخان علی محمدخان احمدخان محمد اسمعیلخان

طایفه قایجلو

محمد صادقخان رئیس و سرهنگ محمد تقی آقا حاجی محمدخان زیادلو

طایفه خزینه دارلو

محمد قلیخان رئیس و سرتیپ محمد ولیخان عبدالحسینخان

طایفه کرلو

محمدخان رئیس و سرتیپ نبیخان محمد علیخان

سایر

خوانین و آقایان قاجار سیصد و بیست و چهار نفر

تحویلدار و یساول و غیره

فرج الله خان تحویلدار و سرتیپ امیرخان یساول باشی احمدخان نایب

سایر یساولان

هفت نفر

دایرهٔ دولت

مجلس محترم دار الشورای کبرای دولتی بریاست جناب جلالتمآب اجل امیر الدوله

اسامی وزراء عظام و اعضاء فخام دار الشورای کبری از شاهزادگان معظم وغیرهم از قرار سنهٔ ماضیه است و تغییری نکرده فقط از اوایل هذه السنه لوی ئیل الی حال اشخاصی که تازه بعضویت این مجلس محترم نایل و برقرار شده‌اند از قرار ذیل است

جناب حاجی میرزا محمد تقی وکیل لشکر | جناب میرزا مهدیخان بدایع نگار

وزارت جلیلهٔ جنگ

نواب مستطاب اشرف والا نایب السلطنه امیر کبیر وزیر جنگ و رئیس کل قشون ظفر نمون دولت علیه از توپخانه و قورخانه و زنبورکخانه و افواج قاهره و سوارهٔ منصوره و پیادهٔ نظام و خارج نظام

جناب جلالتمآب امین نظام الملک وزیر لشکر و رئیس دفتر لشکر و وزیر دار الخلافهٔ الباهره

امیر الامراء العظام سیف السلطنه حسنخان اجودانباشی کل نظام امیر تومان

مجلس محاکمات وزارت جلیلهٔ عسکریه

نواب حاجی بهاء الدوله امیر تومان رئیس محاکمات عسکریه امیر الامراء العظام صمصام السلطنه امیر تومان کاظمخان سرتیپ اول حاجی محمد حسنخان سرتیپ دوم جناب میرزا ابو القاسم علیخان سرتیپ افشار محمد علیخان سرتیپ احمد میرزا نایب اجودانباشی میرزا علی اکبر لشکرنویس نصر الله خان سرتیپ نوهٔ آصف الدوله کریمخان سرتیپ کنگرلو حسنخان سرتیپ توپخانه میرزا مسعودخان سرتیپ فیروزکوهی اجودان مجلس میرزا کلبعلی منشی یوسفخان نایب اجودانباشی علی عسکرخان ایضاً میرزا اسمعیل محرر

ارباب قلم دفتر لشکر

مانند میرزا کتاب صبارک وغیرهم

لشکرنویسان عظام

معتمد السلطان میرزا نعمت الله خان لشکرنویسباشی و نایب وزارت جلیلهٔ لشکر جناب جلالتنصاب حاجی میرزا محمد یحیی وکیل لشکر جزو وزرای دربار اعظم جناب میرزا حبیب الله خان مجد الاشراف میرزا زین العابدین مستوفی نظام میرزا علی ولد مرحوم حاجی میرزا فضل الله جناب میرزا ابو القاسم مشیر لشکر میرزا علی ولد مرحوم میرزا موسی وزیر لشکر میرزا محمد علیخان لشکرنویس اشرف الملک حاجی میرزا اشرف خمسه میرزا حسینخان نوادهٔ جناب جلالتمآب قوام الدوله میرزا حسینعلی ولد مرحوم میرزا نصر الله لاهیجانی

حاجی میرزا حسنخان مستشار لشکر میرزا حسینعلی کرکسی معتمد لشکر حاجی میرزا سید باقر صدیق لشکر میرزا نصر الله لشکرنویس حاجی میرزا رضا تفرشی میرزا عباس لشکرنویس میرزا حبیب الله نوری میرزا عبد الحسین میرزا جعفرخان لشکرنویس پسر مرحوم میرزا عبد الله خان نوری میرزا هاشمخان اعتماد لشکر پسر مرحوم میرزا محمد علی اعتماد لشکر میرزا محمد حسین لشکرنویس پسر مرحوم میرزا یوسف میرزا علیرضا خان ولد مرحوم میرزا محمد علی اعتماد لشکر میرزا علی اصغر لشکرنویس میرزا سید نقیخان تفرشی میرزا علی اصغرخان پسر مرحوم میرزا محمد حسین تفرشی میرزا نقیخان پسر مرحوم حاجی میرزا اشرف تفرشی میرزا سید یوسف تفرشی میرزا حسنخان

معاون لشکر میرزا محمود اعتضاد لشکر
نواده مرحوم وزیر دفتر میرزا امام قلی
لشکرنویس میرزا عبدالکریم خان
لشکرنویس میرزا محمد حسین پسر مرحوم
معین لشکر میرزا سید علی لشکرنویس
میرزا مهدی علی آبادی حاجی میرزا رضای
پسر مرحوم حاجی میرزا جانی سررشته دار
اصطبل خاصه میرزا حسین لشکر
نویس میرزا سید جعفر ولد مرحوم
میرزا سید کاظم وزیر النواب حاجی
میرزا عبدالکریم لواسانی میرزا سید
حسین پسر مرحوم میرزا شفیع مستوفی
خزانه میرزا زمان کردستانی
میرزا ابوالقاسم خان میرزا اسمعیل خان
لشکرنویس میرزا مهدیخان پسر مرحوم
وزیر لشکر میرزا علیخان منشی باشی
وزارت لشکر و لشکرنویس میرزا
حسنخان لشکرنویس پسر مرحوم میرزا
رفیعخان قورخانه میرزا نصرالله لشکر
نویس سررشته دار سابق مخزن
میرزا محمد ولد مرحوم حاجی میرزا اشرف تفرشی
میرزا محمد ولد میرزا عبدالحمید لشکرنویس
حاجی میرزا حسنخان برادرزاده مشیر لشکر
میرزا فرج خان لشکرنویس میرزا علی ولد
میرزا محمد حسین نوری میرزا محمد خان
لشکرنویس فراهانی میرزا مصطفی
لشکرنویس ولد جناب کفیل لشکر میرزا
احمدخان لشکرنویس فراهانی میرزا شفیع
لشکرنویس میرزا بزرگخان لشکرنویس
میرزا جعفر لشکرنویس میرزا اسمعیل
علی آبادی میرزا فتح الله خان لشکرنویس
میرزا حسنخان لشکرنویس ولد مرحوم میرزا

اسمعیل میرزا احمد لشکرنویس سررشته
دار سابق فوج مخصوص میرزا محمد خان
لشکرنویس ولد میرزا نصرالله

سررشته داران و محرر دفتر لشکر

میرزا حسین اصفهانی میرزا آقاخان میرزا
علی ولد مرحوم حاجی میرزا اشرف لشکرنویس
میرزا حبیب الله ولد میرزا احمد نوری میرزا
علینقی تفرشی میرزا سید احمد تفرشی
حاجی میرزا محمد ساوجی میرزا اسمعیل
خان ناظم دفتر میرزا لطفعلیخان سررشته دار
پسر مرحوم میرزا اغلا محسین میرزا هدایت
الله پسر مرحوم میرزا اسمعیل لشکرنویس
میرزا احمدخان برادر میرزا محمد خان پیشکار
میر نظام میرزا شفیع لواسانی میرزا
محمد علی نوری میرزا محمود میرزا حسنخان
میرزا فرج الله سررشته دار میرزا سید
علینقی میرزا صادق میرزا فتح الله
میرزا نورالله ولد مرحوم میرزا محمد مستوفی
میرزا مهدیخان میرزا عبدالکریم تفرشی
میرزا حسنخان پسر معاون لشکر میرزا عبد
الحسین میرزا محمد کرکانی ولد مرحوم میرزا
جعفر میرزا اسمعیل طهرانی سررشته دار
میرزا یوسف سررشته دار تفرشی حاجی میرزا
محمد علی شیرازی

سررشته داران توپخانه و قورخانه

توپخانه

میرزا نصرالله سررشته دار میرزا سید تقی
میرزا عیسی میرزا مصطفی میرزا علی
میرزا آقا سررشته دار توپخانه نظام جدید
میرزا حسن ولد مرحوم میرزا هادی میرزا
ابراهیم میرزا یوسف کرمانی میرزا
نصرالله خان میرزا علی آشتیانی

قورخانه

میرزا اشرف سررشته دار میرزا ولیقلی سررشته دار
میرزا اسدالله سررشته دار میرزا علی اکبر
سررشته دار میرزا آقای آشتیانی

زنبورکخانه

میرزا هادی سررشته دار

ادارهٔ دارالانشاء وزارت جنگ

جناب فخامت نصاب میرزا محمد خان دبیر لشکر
و رئیس دارالانشاء نظام و غیر نظام جناب
میرزا عیسی خان بنان لشکر منشی باشی کل نظام
میرزا کلبعلی میرزا محمود خان منشی مخصوص
میرزا هدایت الله میرزا مهدیخان نواده
قایممقام میرزا محمد خان کرکانی میرزا کاظمخان
میرزا محمد قلی ولد حاجی میرزا عبدالکریم لشکرنویس

عزبان دفتر لشکر

میرزا مهدی عزبباشی میرزا علی اکبر میرزا
جعفر میرزا حسن میرزا جعفر ایضا میرزا
حسین میرزا مختار میرزا آقا میرزا حسن
میرزا محمد قلی

مأمورین ولایات

آذربایجان

لشکرنویسان

جناب میرزا محمود خان مشیر نظام میرزا
سید مرتضی لشکرنویس میرزا علی آشتیانی
ایضا حاجی میرزا کاظمخان مؤتمن لشکر
حاجی میرزا اسمعیل بنان السلطنه میرزا
علی اشرف میرزا احمد میرزا محمد میرزا
سید موسیخان لشکرنویس حاجی میرزا
ابوالحسن لشکرنویس کرکانی میرزا یوسف
لشکرنویس

سررشته داران

میرزا رحیم میرزا عبدالعلی میرزا جواد میرزا

زین العابدین میرزا ابراهیم ولد حاجی
میرزا یوسف میرزا ابراهیم گوران
میرزا عبدالله سررشته دار میرزا محمود
سررشته دار

منشیان

میرزا محمد خان میرزا سید رضا میرزا
عبدالحسین خان میرزا احمد میرزا صادق
میرزا مصطفی منشی

خراسان
ارض اقدس

جناب میرزا سید محمد مؤتمن لشکر لشکرنویس باشی
خراسان میرزا احمد خان لشکرنویس ولد
میرزا سید محمد

سررشته داران

میرزا یوسف میرزا محمد علیخان

فارس

میرزا لطفعلیخان لشکرنویس باشی فارس
میرزا محمد صادق لشکرنویس میرزا
مرتضی سررشته دار

اصفهان و غیره

میرزا محمد علیخان لشکرنویس میرزا
محمد لشکرنویس میرزا ابوتراب سررشته دار

لرستان و بروجرد

میرزا احمد لشکرنویس ولد مرحوم میرزا کاظم

عربستان

میرزا آقای سررشته دار

سمنان و دامغان

میرزا سید محمد علی سررشته دار

عراق

میرزا سید باقر سررشته دار مامور
لشکرنویسی عراق

خمسه

میرزا علی سررشته دار برادر معتمد لشکر

قزوین

میرزا سید ابراهیم لشکرنویس

مازندران

میرزا علیرضا لشکرنویس میرزا جعفر
سررشته دار

گیلان

میرزا ابوسعیدخان لشکرنویس

استراباد

میرزا مقیم لشکرنویس میرزا فتح الله
پسر معزی الیه

کرمان

میرزا محمد علیخان ناصر لشکر مامور کرمان
میرزا صادق خان لشکرنویس ولد میرزا
محمد علیخان میرزا عبدالله سررشته دار

کرمانشاهان

میرزا محمد علیخان لشکرنویس میرزا اسمعیل
خان سررشته دار

کردستان

میرزا علینقی کردستانی لشکرنویس

همدان

میرزا علی ولد میرزا محمد لشکرنویس

ملایر و تویسرکان و نهاوند و کلپایگان و غیره

میرزا محمد قلی لشکرنویس میرزا محسن خان
سررشته دار پسر مشارالیه

اطباء و جراحان نظام

میرزا لقمان رئیس الاطباء حکیمباشی کل
نظام میرزا سید محمد حکیمباشی توپخانه
افتخار الحکماء میرزا اسمعیل خان جراح
باشی میرزا فرج الله سررشته دار اطباء
میرزا شیخعلی سراج الاطباء

اطباء و جراحان حاضر رکاب

و مامورین ولایات صد و پنجاه و شش نفر

صاحب منصبان
امراء تومان

شاهزادگان و آنهائیکه سمت وزارت دارند
جناب جلالتمآب امیر نظام حکمران کرمانشاهان
و کردستان جناب جلالتمآب مشیر الدوله
وزیر عدلیه اعظم و وزیر تجارت نواب
والا جهانسوز میرزا امیر تومان نواب
والا معتمد الدوله نواب والا ضیاء الدوله
حکمران کرمانشاهان نواب والا مؤید الدوله
والی گیلان نواب والا حشمة الدوله
حکمران استراباد و گرگان نواب حاجی
بهاء الدوله رئیس مجلس محاکمات عسکریه
نواب شعاع الدوله سلیمان میرزا نواب
نیر الدوله امیر تومان حکمران نیشابور
و سرولایت نواب امیرخان سردار والی
لرستان و بروجرد نواب حاجی حسام السلطنه
حکمران قزوین نواب فرمانفرما عبدالحسین
میرزا والی مملکت کرمان و بلوچستان نواب
احتشام الدوله عبدالعلی میرزا حکمران
ولایات خمسه نواب محمد میرزا نواب
حشمت السلطنه حاجی محمد حسین میرزا
سالار نواب عبدالمجید میرزا حکمران اردبیل
و مشکین و قراجه داغ

سایر صاحب منصبان

چون رعایت ترتیب صحیح اسامی صاحب منصبان و
عظام تولید بعضی اشکالات میکرد
اسباب زحمت و گفتگو میشد لهذا
چندان رعایت ترتیب نشد

امیر الامراء العظام

العظام رحمت الله خان ساری اصلان
امیر الامرا العظام ساعد الدوله سردار
قشون عراق جناب جلالتمآب ظهیر السلطنه
محمد خان قاجار امیر الامرا العظام
عزیز السلطان امیر الامرا العظام نظام
الدوله محمد ابراهیمخان نوری جناب
امیر الامرا العظام شجاع السلطنه سردار
جناب جلالتمآب اعتضاد الملک حکمران
سمنان و دامغان جناب جلالتمآب حسام
الملک امیر تومان جناب جلالتمآب نظام
السلطنه حکمران بندر بوشهر و سایر
بنادر فارس امیر الامراء العظام احتشام
السلطنه جناب امیر الامراء العظام
میرزا محمد علیخان وکیل الدوله امیر تومان
جناب امیر الامرا العظام حاجی شهاب الملک
والی عربستان امیر الامرا العظام یار محمد خان
سهام الدوله حاکم بجنورد امیر الامراء
العظام عماد الملک وکیل طبس امیر
الامراء العظام حاجی حسام الدوله مامور
آذربایجان امیر الامرا العظام آقا خان
امیر تومان امیر الامراء العظام حاجی
صمصام الملک امیر الامراء العظام
ولیخان نصر السلطنه امیر تومان
جناب فخامت نصاب قوام السلطنه وزیر
مختار مقیم بنه امیر الامراء العظام
صمصام السلطنه امیر تومان رئیس مدرسه
مبارکه نظامی ناصری امیر الامرا العظام
سهام السلطنه میرزا حسینخان امیر تومان
امیر الامرا العظام نصرة الله خان امیر
تومان عمید السلطنه جناب جلالت
نصاب کنت دو منتفرت نظم الملک
جنرال اجودان مخصوص حضور مبارک
ورئیس تشریفات سفرای خارجه

سرتیپان اول

(سوای سرتیپان اول که جزو توپخانه و
سواره نوشته شده اند)
نواب سیف الدوله سلطان محمد میرزا ژنرال
اجودان حضور همایون نواب حشمت السلطنه
محمد حسن میرزا نایب الایاله لرستان نوکرهان
حسینقلیخان قاجار قوانلو عبد الحسین
خان میرزا علیخان ولد مرحوم صدر اعظم
جناب حاجی حسینقلیخان صدر السلطنه
عزیز الله میرزا ظفر السلطنه جناب جلیل
مستشار الدوله میرزا یوسفخان
محمد حسینخان میرپنجه حاکم کاشان
میرزا عبدالله خان میرپنجه والی مازندران
عبد الحسینخان افشار حاجی حسینقلیخان
برادر ساری اصلان نواب جلال السلطنه
محمد میرزا میرزا زکیخان عباسقلیخان
اعتماد نظام سرتیپ اول و مترجم نواب
مستطاب اشرف والا نایب السلطنه
علیمراد بیخان امین السلطنه حاجی عطا
الله خان محمد علیخان ولد مرحوم اقبال
السلطنه دوستعلیخان اعتصام السلطنه
محمود میرزا سرتیپ اول محمد حسنخان سعد
الملک میرزا احمد خان مستشار الوزاره
خارجه میرزا حسینخان نظام الملک
محمد علیخان پسر خازن الملک نصرالله
خان تلگرافچی مخصوص حضور همایون
اعتماد الحرم حاجی سرور خان آغاباشی
آغا بهرامخان میرزا ابو ترابخان اجودان
حضور اسکندر خان افغان میرزا محمد
خان پیشخدمت خاصه و سرتیپ اول
محمد علیخان عماد نظام ولد مرحوم قنبر
علیخان حاجی سعد الدوله خانبابا خان
ولد مرحوم صاحب اختیار محمد مهدیخان
جهانبیگلو جعفر قلیخان اعتضاد
نظام سعد الدوله عالمشاه میرزا
فتح الله خان ناظم دیوانخانه میرزا سید
عبد الکریمخان پیشخدمت خاصه محمد باقر
خان سرتیپ پانزده فوج سیم شقاقی

سرتیپان دویم

(سوای آنهائیکه در جزو افواج و سواره
نوشته شده اند)
میرزا اسدالله خان ولد میر عطاء الله خان
میرزا حسنخان رئیس پستخانه آذربایجان
محمد حسنخان شجاع الملک ولد مرحوم عبد
القادر خان شجاع الملک محمد علی میرزا
میرزا جوادخان میر سلیمانخان صارم
السلطنه سرتیپ دویم میرزا حسنخان
ولد میرزا محسن مستوفی سرتیپ دویم
میرزا محمدخان سرتیپ دویم پسر میرزا سید
احمد قشون باشی محمد حسن میرزا سرتیپ
دویم میرزا اسمعیل ولد صحاف باشی
سرتیپ دویم حاجی میرزا عباسعلیخان
احتشام نظام سرتیپ دویم بیوکخان
ولد مرحوم محمد خان امیر تومان محمد علیخان
ولد مرحوم مهدیقلیخان امیر الامرا محمد حسنخان
ولد مرحوم امیر تومان محمد حسینخان ولد
مرحوم محمدخان امیر تومان حاجی محمد حسنخان
سرتیپ دویم آقاخان ولد مرحوم سلیمانخان
سرتیپ دویم

سرتیپان سیم

(سوای آنهائیکه در جزو سواره و افواج
نوشته شده اند)
دارا میرزا کامران میرزا مرتضی قلیمیرزا ژنرال

اجودان حضور همایون میرزا محمد خان سرتیپ
پسر مرحوم صدر اعظم میرزا سید محمد
خان سرتیپ سرهنگ سابق فوج بهادران
اسمعیل خان ولد مرحوم محبعلیخان ماکوئی
علینقیخان سرتیپ خارج از فوج ایلات
میرزا علیخان افشار حیدر قلیخان هراتی
علیقلیخان پسر مرحوم حاجی بهاء الملک
عباسقلیخان هراتی عباسقلیخان پشتکوهی
مهدیخان قاجار سیف الله خان لاریجانی
میرزا نصرالله خان مهندس علیرضا خان
ژنرال اجودان ولد مرحوم صمصام الدوله
مصطفی قلیخان ولد مرحوم ایضا حسینعلی
خان سرتیپ پسر مرحوم ابراهیم اجودانباشی حیدر
خان سرتیپ پسر مرحوم حاجی سعد الدوله
میرزا عبدالکریمخان مرتضی قلی آقای سرتیپ
خارج از فوج پنجم شقاقی کریمدادخان
بجنوردی یوسفخان سرتیپ سواره افشار
میرزا مرتضی خان ولد مرحوم میرزا زین العابدین
البرز عبدالعلیخان ولد سعد السلطنه مرحوم
حاجی فضلعلیخان شیرازی سرتیپ سیم علیخان
ولد مرحوم نظام الدوله نصرالله خان
ماکوئی حبیب الله خان ولد ابو الفتحخان
ایلخانی اسدالله خان فرج الله خان
طالش مرتضی قلیخان سمنانی سرتیپ سیم
میرزا سید علی اصغر کاشانی حسین آقای
افشار حاجی حسنخان مباشر گمرک همدان
وکردستان سرتیپ سیم محمد حسینخان
پسر ساعد الدوله سرتیپ سیم میرزا حسین
خان قاجار سرتیپ سیم میرزا عیسی خان
برادر مرحوم میرزا موسی خان مترجم مخصوص
سرتیپ سیم میرزا مسعود خان فیروزکوهی
علی اکبرخان اصفهانی سرتیپ سیم احمد

میرزا ولد مرحوم حاجی محمد میرزا سرتیپ سیم
قاسمخان کروسی محمد خان افشار
میرزا حسینخان سرحددار امان الله خان
پسر مرحوم ابراهیم آقای ماکوئی مرتضی
خان رئیس تلگرافخانه استراباد آغا
سلطان خواجه حاجی شیخ محمد جعفر
معتمد التجار آقا حیدر خان

سرهنگان خارج از فوج

کلبرضاخان ولد مرحوم امین نظام عبد
العلیخان ولد مرحوم ایضا حسنعلی میرزا
جمشید خان ولد حاجی اردشیرخان
علیخان ولد مرحوم علی اکبرخان سرتیپ
رحیم الله خان شقاقی میرزا بزرگخان پسر
مرحوم میرزا علی قائم مقام کلبعلیخان
پسر مرحوم نظام الدوله محمد آقا ولد
مرحوم حاجی بیژنخان علیقلیخان شقاقی
محبخان ولد شیخعلیخان کاظمخان شقاقی
اسدالله خان ماکوئی امیر اصلان میرزا
سرهنگ علینقیخان علی اکبرخان برادر
مشارالیه عباسقلیخان ولد مصطفی
قلیخان جهان بیگلو فتح الله میرزا
محمد کاظم میرزا ولد الملکشاه میرزا زین
العابدینخان احمدخان عبدالله خان
ولد مرحوم جعفرخان حسینقلیخان
سرهنگ سابق فوج هفتم شقاقی
مهدیخان افشار عبدالعلیخان حسینعلی
خان هراتی ولد مرحوم فضلعلیخان ابراهیم
خان لاریجانی حسنخان افشار اسد
آبادی پاشاخان خمسه مظفر السلطنه
محمد حسنخان دوبرن علیقلیخان کمره
غلامرضاخان مافی مرتضی قلیخان ولد
مرحوم حاجی بهاء الملک حسینقلیخان

سرهنگ پسر مرحوم ایلخانی اسدالله
خان ولد مرحوم حاجی سعد الدوله
آقاخان سرهنگ ولد مرحوم مهدیقلیخان
دنبلی آغا مکلل خواجه حسنخان
برادر مرحوم علیخان قزاق میرزا علی
اکبر زین العابدین میرزا فتح الله خان
قراگوزلو حسنخان نواده جناب
صاحبدیوان محمدخان درجزینی
میرزا محمد قلیخان ولد مرحوم میرزا غفارخان
کردستانی اکبرخان پسر مرحوم محمدخان
امیر تومان یحیی خان پسر نصرة الله
خان عمید السلطنه اسمعیل خان ولد
مرحوم محمدخان امیر تومان باباخان
سرهنگ عبدالله خان سرهنگ پسر
مرحوم میرزا عیسی خان سرتیپ مترجم
مخصوص قنبرعلیخان لاریجانی سرهنگ

نایبان اجودانباشی

جلال الدین میرزا احمد میرزا خلف مرحوم
کیقباد میرزا ارسلان میرزا سلطان
مجید میرزا مصطفی قلیخان خلف مرحوم
منوچهرخان میرزا علی آقا ناصر
قلیخان میرزا یوسفخان میرزا فضل
الله خان یوسفخان شقاقی غلام
حسینخان رستمخان کرجی سلطان
احمد میرزا علی اکبرخان نواده مرحوم
فضلعلیخان جعفر قلیخان قاجار
محمد حسینخان نواده مرحوم حاجی [illegible]
خان جهان بیگلو جعفرخان ولد
مرحوم حاجی محمد علیخان سرهنگ
محمد حسینخان پسر جمشید خان تیمورخان
هادیخان زرندی میرزا عبدالله خان
نائینی محمد آقا باقرخان نواده

حاجی محمد علیخان محمد علیخان پسر مرحوم
رضاقلیخان نایب ایشیک آقاسی باشی
قزوینی غلامرضاخان بسطامی قهرمان
خان سید حسنخان فیروزکوهی
سید حسینخان ایضا حسنخان ولد
مرحوم علیقلیخان میرزا عیسی خان ولد مرحوم
عبدالرسولخان بیوکخان افشار
مهدیخان ایضا محمد علیخان ولد هاشمخان
سیف الله خان ولد ایضا میرزا احمد
خان ولد مرحوم حاجی شجاع الملک نجفقلی
خان عبدالعلیخان افشار داودخان
ولد محمد علیخان سرتیپ جلال الدین
میرزا ولد مرحوم عمادالدوله میرزا
حسنخان امیرخان آقاخان پسر جبرئیل
خان مسیحی علی اکبرخان ولد مرحوم
حاجی محمد علیخان سرهنگ اسکندرخان
حسینخان ولد شکرالله خان علی آقا ولد
مرحوم آقا اسمعیل خان بسطامی مرتضی
قلیخان نکرهٔ رحمت الله خان برادر مرحوم
دبیرالملک مصطفی قلیخان قاجار
محمد علیخان کرهرودی غلامحسینخان ولد مرحوم
محمد علیخان شقری قاسمخان ملایری
مصطفی قلیخان کرمانشاهانی علیخان
ولد مرحوم حاجی میرزا صادقخان محمد
خان صاین قلعه محمد حسینخان علیخان
مرتضی قلیخان عراقی میرزا فضل الله
خان فیروزکوهی میرزا نقیخان پسر
میرزا اسمعیل لشکرنویس میرزا حسین خان
ولد مرحوم میرزا زکی غلامحسین میرزا
اسدالله خان تفرشی صادقخان
منشی مرحوم وکیل الملک تقیخان کرمانی
حسین آقا ولد علی بیک افشار محمد قلیخان
پسر بشیرالدوله سلیمانخان نایب
اجودانباشی ولد مرحوم مهدیقلیخان
سرتیپ حاجی محمد علیخان نایب اجودان
باشی درجهٔ دوم

یاوران خارج از فوج

مرتضی قلیخان یوسفخان اسکندرخان
پسر جبرئیلخان رضاقلیخان باغمیشه
اسمعیل خان بادکوبه علیخان مرندی
عباس آقا ولد مرحوم بهاء الدین آقا جعفر
قلی بیک مرندی محمد یوسفخان طهرانی
محمدخان ابهر زرجخان گودرزی خسروخان
خمسه شکرالله خان ایضا مرتضی قلیخان
قزوینی مرتضی خان ولد مرحوم مهدی
قلیخان سرتیپ نیلی عباسقلی بیک ولد
مرحوم جعفرقلی بیک لطفعلیخان
شکرالله خان ولد مرحوم اسمعیل
خان جهانبگلو

معلمین ایرانی

کریمخان سرتیپ سیم علی اشرفخان سرتیپ
دوم میرزا عبدالوهابخان سرتیپ
محمد علیخان عبدالحسین میرزا سرهنگ
مرحوم میرزا مصطفی بیک میرزا شکر
الله میرزا محمد علی میرزا اسحق معلم
میرزا محمدخان معلم محسنخان

معلمین فرنگی

از قدیم و جدید

ژنرال اندرنی مسیو لمونیکانجی باشی
ژنرال واگنرخان مسیو لاگوردین
مسیو مرل جنرال اسوداخ معلم پیاده
نظام مسیو هرات مسیو مطس
کاپیتن کارتزلی معلم پیاده نظام مسیو
گبار مونیکانجی باشی پیاده نظام مسیو
ودل نایب اول اتهاسور آدیف

صاحبمنصبان نظام

طرح جدید باطریشی

یکصد و شصت و نه نفر سرهنگ پانزده
نفر نایب سرهنگ که درجهٔ آنها یاور
اولی است ده نفر یاور دوم یازده نفر
سلطان چهل و دو نفر نایب اول پنجاه
و نه نفر نایب دوم هفده نفر
وکیل باشی درژیمان دوازده نفر

مهندسین و مترجمین

مهندسین

احمدخان قاجار سرتیپ محمد حسن
میرزا سرتیپ

مترجمین

میرزا محمد علی سرتیپ

مدرسهٔ مبارکهٔ جلیل البنای نظامی موسوم بمدرسهٔ ناصریه

صاحبمنصبان و معلمین فرنگی و ایرانی

صاحبمنصبان

امیرالامراء العظام میرزا کریمخان صمصام
السلطنه امیرتومان رئیس مدرسه

لشکرنویس

دراداره جناب جلالتماب نظام الملک وزیر لشکر
مرتضی قلیخان سرتیپ سیم ناظم میرزا علی
صغرخان سرتیپ سیم اجودان احمد میرزا
سرتیپ سیم کتابدار جناب شیخ احمد قاضی
پیشنماز میرزا هدایت منشی

معلمین ایرانی

دوازده نفر

معلمین فرنگی

جنرال واگنرخان سرتیپ اول معلم توپخانه

مسیو گبار سرتیپ معلم موزیک دکتر
ترل معلم زبان فرانسه مسیو مودن
معلم تیراندازی مسیو پوانال

شاگردان

صد و هفتاد نفر مهندس پانزده نفر
توپخانه سی نفر پیاده نظام چهل نفر
زبان فرانسه وغیره پانزده نفر طبیب
پانزده نفر موزیک پنجاه و پنج نفر
شاطر و عمله جات ده نفر

توپخانهٔ مبارکه

بریاست امیر الامراء العظام امین نظام
رئیس توپخانهٔ مبارکه

عدهٔ نفرات کل توپخانه

ششهزار و چهارصد و هشتاد و هفت نفر

رؤسا

امیر الامراء العظام امین نظام رئیس کل
توپخانهٔ مبارکه
اشخاصی که در کلیهٔ توپخانه مشغول و
دخیل خدمتند پنج نفر
میرزا هاشمخان اعتماد لشکر لشکرنویس
توپخانه میرزا اسمعیلخان آجودانباشی
جنرال واگنرخان معلم میرزا ابراهیمخان
سرتیپ فرمانده و رئیس میدان و معلم
پسر مرحوم میرزا علی اکبرخان آجودانباشی

نفرات افواج و طوایف

ششهزار و یکصد و چهارده نفر
پیش سان و اطبا و ارباب قلم و اصناف
و سرایدار و مونیکاچی و شیپورچیان
سیصد و شصت و شش نفر

تشخیص افواج توپخانه

کلیهٔ توپخانه صورت بسته شده است از دو
تومان تومان اول عبارت از افواج
و طوایف آذربایجان است که دوازده
فوج است که بترتیب فوجی و تومانبندی
نوشته میشود

افواج آذربایجانی

از بابت تومان اول سه هزار و پنجاه
و هفت نفر فوج بهادران بهارلو جمعی
محمد تقیخان سرتیپ ولد مرحوم اللهویردی
خان امیر تومان رئیس سابق توپخانه
دویست و شصت و هفت نفر فوج اول
بهارلو جمعی غلامحسینخان ولد مرحوم صفر
علیخان دویست و پنجاه و پنج نفر فوج
بهادران افشار جمعی خسروخان نصر الدوله
سرتیپ اول دویست و پنجاه و پنج نفر
فوج اول افشار جمعی صادقخان دویست
و پنجاه و یک نفر فوج دویم تبریزی و
اردبیلی جمعی حاجی شکورخان معتمد نظام
سرتیپ اول سیصد و هفتاد و هشت نفر
فوج سیم ارونقی جمعی حاجی میرزا آقاخان
سرتیپ دویم دویست و شصت و سه نفر
فوج چهارم مرند جمعی میرزا شفیعخان
ساعد الملک سرتیپ اول دویست و پنجاه
و چهار نفر فوج پنجم خوئی سرتیپی
محمد حسینخان صد و هشتاد و هشت نفر
فوج ششم ملک جمعی نواب نصرة الدوله صد و
نود و هشت نفر فوج هفتم شقاقی
جمعی عسکرخان سرتیپ دویست و چهل
و سه نفر فوج هشتم خلخالی جمعی میرزا
فتح الله خان سرتیپ اول دویست و پنجاه
نفر فوج مخبران مقدم جمعی بیوکخان
سرتیپ دویست و چهل و هشت نفر

افواج عراقی از بابت تومان دویم

سه هزار و پنجاه و هفت نفر
فوج خمسه جمعی مرتضی قلیخان پسر امین نظام
دویست و بیست و هشت نفر فوج
اول و دویم خرقانی جمعی اصلانخان سرتیپ
اول پانصد و سی نفر فوج جدید خمسه
و کرمانشاهان و شرائی جمعی میرزا اسمعیل
خان آجودانباشی دویست و چهل نفر
فوج قزوینی جمعی علی اکبرخان سرتیپ دویست و
و چهل نفر فوج افشار بکشلو جمعی
صد و شصت و هشت نفر
فوج کروسی جمعی علیرضاخان سرتیپ دویست و
و پنجاه نفر فوج همدانی جمعی حسینقلیخان
ضیاء الملک سرتیپ اول یکصد و چهل نفر
توپچیان قراگوزلو جمعی عماد السلطنه حسین
قلی میرزا یکصد و پنج نفر توپچیان نهاوندی جمعی
محمد علی میرزای سرهنگ یکصد و شصت و
سه نفر توپچیان مهندس ملایری
جمعی سیف الله خان سرتیپ و قلعه بیگی
یکصد و پنجاه و چهار نفر توپچیان جدید
طرح اطریشی بانضمام صاحبمنصبان
یکصد و هشتاد و دو نفر توپچیان
اصفهانی یکصد و بیست و پنج نفر
توپچیان شیرازی و بوالوردی جمعی حاجی
عبد الحسینخان سرتیپ اول یکصد و پنجاه
نفر توپچیان بسطامی جمعی عباس
میرزا سرهنگ یکصد و بیست نفر
توپچیان انزلیچی و اشرفی جمعی میرزا محمد
خان سرتیپ هفتاد و شش نفر توپچیان
زرندی سرهنگی آقاخان سی و شش نفر

عدهٔ نفرات موجودی توپخانه

پانصد و شصت و هشت نفر ارباب مناصب
هستند
از رؤسا و سرکردگان و صاحبمنصبان

واربا بقلم

وارباب قلم واطباء که از قرار تفصیل ذیل
تشخیص داده میشوند باقی که پنجهزار و
هفتصد و نوزده نفرند تابین و غیره هستند
از اینقرار

توپچی بانضمام کبل و سرجوقه

پنجهزار و هفتصد و چهل و دو نفر

موزیکانچی و شیپورچی

هشتاد نفر

اصناف

از حداد و نجار و سراج و خیاط بیست و سه نفر

سرایدار و سقا

بیست و هفت نفر

مستمری بگیر

از اولاد صاحبمنصبان متوفای توپخانه
چهل و هفت نفر

اسامی صاحبمنصبان کل توپخانه

از حاضرین رکاب مبارک و مامورین سرحد
و متوقفین و مرخصین خانه

سرتیپان اول و دویم و سیم

سی و دو نفر

جناب امیرالامراء العظام حاجی شهاب الملک
امیر تومان حاجی شکورخان سرتیپ اول
و معتمد نظام اصلانخان سرتیپ اول
شهاب نظام حاجی میرزا فرج خان سرتیپ
دویم خسروخان نصرالدوله سرتیپ اول
میرزا شفیعخان مؤتمن نظام سرتیپ اول
میرزا فتح الله خان سرتیپ اول حاجی عبد
الحسینخان سرتیپ اول محمد تقیخان
سرتیپ دویم حسینقلی میرزا عمادالسلطنه
سرتیپ اول سیف الله خان قلیچ بیکی سرتیپ
مرتضی قلیخان سرتیپ توپخانه خمسه پسر
امیرالامرا العظام امین نظام صادقخان
سرتیپ اول افشار عسکرخان سرتیپ
شقاقی محمد حسینخان سرتیپ خرقانی
یوسفخان سرتیپ علیرضاخان سرتیپ گروسی
حسینقلیخان ضیاء الملک سرتیپ اول همدانی
ابوالقاسمخان سرتیپ تبریزی قهرمان
میرزای سرتیپ پسر نواب والا عزالدوله
عبدالحسین میرزای سرتیپ پسر مرحوم
محسن میرزای امیرآخور حسنخان سرتیپ
غلامحسینخان سرتیپ دویم بهارلو پسر
صفرعلیخان حسینخان سرتیپ برادرزاده
مرحوم وزیر نظام اسمعیل خان سرتیپ
حاجی مهریارخان سرتیپ افشار حسینخان
سرتیپ رونقی تیمورخان محمد علیخان
سرتیپ سیم افشار علی اکبرخان سرتیپ
قزوینی محمد آقای سرتیپ محسنخان
سرتیپ حاجی امیرخان سرتیپ پسر امین
دیوان سیف الدین میرزا سرتیپ بهارلو
امیرخان سرتیپ موزیکانچیان احمدخان
سرتیپ کرمانی میرزا محمد خان سرتیپ پسر
ملک الاطبا اسدالله میرزای سرتیپ
مصطفی خان سرتیپ پسر امین نظام

سرهنگان

پنجاه و نه نفر

محمد علی میرزای سرهنگ حبیب الله خان
سرهنگ افشار میرزا علیخان سرهنگ
بهارلو حسینخان سرهنگ بهارلو پسر
اللهویردیخان محمد علیخان سرهنگ قوچ
اقدا افشار شیخعلیخان سرهنگ
افشار میرزین العابدینخان سرهنگ
اردبیلی میرزا علیخان سرهنگ تبریزی
فتحعلیخان سرهنگ خوئی محمد صادقخان
سرهنگ پسر مرحوم وزیر نظام آقاخان
سرهنگ شقاقی پاشاخان سرهنگ
شقاقی حاجی علی اصغرخان سرهنگ
شقاقی فتح الله خان سرهنگ خلخالی
آقاجانخان سرهنگ شقاقی غلامحسینخان
سرهنگ عبدالباقیخان سرهنگ
قراگوزلو میرزا سید علیقلی سرهنگ
میرزا حسینخان سرهنگ عبدالعلیخان سرهنگ
پاشاخان خلخالی فرج الله خان
سرهنگ طالش حسینخان سرهنگ
حسنخان سرهنگ توپخانه طرح اطریشی
معلم مدرسه ناصری اسدالله خان سرهنگ
توپخانه طرح اطریشی محمد علیخان سرهنگ
توپخانه طرح اطریشی میرزا باقرخان
سرهنگ پسر مهندس باشی میرزا حسینخان
سرهنگ مامور بحفظ بلدیه توپخانه خراسان
رضاخان سرهنگ مامور بحفظ توپهای
ایرانی حسنخان سرهنگ پسر مرحوم احمد خان
عمید الملک میرزا زمانخان سرهنگ
امان الله خان سرهنگ هاشمخان سرهنگ
حاجی محمد باقرخان سرهنگ محمد ولیخان
سرهنگ مصطفی خان سرهنگ ولد
امیرالامرا العظام امین نظام عباس میرزای
سرهنگ یوسفخان سرهنگ خمسه
کلبعلیخان پسر مرحوم نظام الدوله محمد ناصر
خان ولد حاجی شهاب الملک علیخان سرهنگ
افشار حسینقلیخان سرهنگ رونقی
هاشمخان سرتیپ قاجار خانباباخان سرهنگ
ولد مرحوم قنبرعلیخان سعدالدوله
غلامحسینخان سرهنگ تنکابنی محمد باقر
خان سرهنگ یوسف میرزای سرهنگ
خمسه مظفرخان سرهنگ گروسی
فرج الله خان سرتیپ شیرازی مصطفی خان

سرهنگ

سرهنگ بوالوردی فرج الله خان سرهنگ
علینقی خان کروسی قلیخان همدانی
محمد صالح خان محمد ناصر خان قاجار سلطان
حسین میرزای سرهنگ شیشوپچی حسن رضا
خان سرهنگ کرمانی آقاخان سرهنگ
دروندگی قاسمخان سرهنگ مامور دنجره
میرزا مهدیخان سرهنگ مامور اصفهانی
حاجی خضر قلیخان سرهنگ مامور تحویلدار
توپخانه فارس میرزا غلامحسینخان
سرهنگ مامور اصفهان میرزا سید
جواد سرهنگ مامور اصفهان محسن
میرزای همدانی

نایبان آجودانباشی

پانزده نفر

میرزا حسینخان نایب اول آجودانباشی
عبدالحسین میرزا پسر مرحوم معزالدوله
سلطان مجید میرزا میرزا نجات الله خان
میرزا سید علیخان علی اکبرخان میرزا
عبدالله خان پسر معاون لشکر
نجفقلیخان بیوکخان کروسی میرزا
علیخان مصطفی قلیخان همدانی
اسمعیل خان ملایری فضل الله میرزا
حاجی عبدالله خان میرزا آقاخان کرمانی

یاوران اول و دویم

نود و پنج نفر

هاشمخان یاور اول بهارلو حبیب الله
خان یاور اول باقرخان یاور اول
حاجی عزیزخان یاور اول قلیخان یاور
اول اردوبغی میرزا غفارخان سرهنگ
جانمحمدخان یاور اول اردوبغی حسینخان
یاور اول اردوبغی محمد علی بیک یاور
اول مرندی عباد الله خان یاور اول
شقاقی شکرالله خان یاور اول
کرمانشاهانی حسینخان یاور اول کروسی
میرزا عبدالله خان یاور اول پسر امیر
الامراء العظام رئیس اصطبل توپخانه
فریدون میرزا یاور اول میر مصطفی
خان یاور اول نصرالله خان یاور
اول تبریزی حاجی یوسف بیک یاور
فتحعلی بیک یاور اول تبریزی جعفر
قلیخان سرهنگ گرگری حمزه خان سرهنگ
مرندی علی عسکر آقای یاور اول صادق
خان یاور اول خوئی سلیمانخان یاور
اول مقدم رضاخان سرهنگ مهندس
طرح اطریشی معلم مدرسه ناصری میرزا
ابراهیم یاور اول طرح اطریشی محمد خان
یاور اول ایضا بیوکخان یاور اول
مقدم علیخان یاور اول عبدالباقی
خان یاور اول قزوینی روح الله میرزا
یاور اول محمد صادقخان یاور اول
یحیی خان یاور اول افشار بکشلو محمد
حسینخان یاور اول قزوینی مرتضی قلیخان
یاور اول خرقانی میرزا فتح الله خان یاور
اول طرح جدید اطریشی حیدرخان
یاور اول علیمردانخان یاور اول
سلیمانخان سرهنگ مهندس ملایری
اسدالله خان یاور اول میرزا احمدخان
یاور اول محمد آقا یاور دویم بهارلو
میرزا علیخان سرهنگ یوسف بیک
یاور دویم بهارلو باقرخان یاور
افشار میرزا نورالله سرهنگ افشار
اسمعیل بیک یاور تبریزی جهانگیرخان
یاور اردبیلی میرزا زکیخان یاور مرندی
سید مهدی بیک یاور مرندی کلبعلیخان
یاور خوئی غلام علیخان یاور خوئی
احمدخان یاور خوئی حیدرخان یاور
خوئی حاجی آقا بیک یاور خوئی آقا بیک
یاور ملک غلام محسنخان یاور شقاقی
توپخانه میرزا یوسفخان یاور خلخالی صادقخان یاور
مقدم شیرخان یاور خمسه علینقی
میرزا یاور خمسه حسن میرزا یاور خمسه
محمد علی بیک یاور خمسه میرزا احسن خان
یاور قزوینی میرزا حسن یاور قزوینی
اسمعیل خان یاور دویم قزوینی مصطفی
خان یاور افشار بکشلو ولیخان یاور خرقانی
خداداد خان یاور نهاوندی نورالله خان
یاور خرقانی آقاخان یاور نهاوندی
ابراهیمخان یاور مهندس ملایری
عبدالله خان یاور شیرازی حیدر قلیخان
یاور شیرازی میرزا سید حسین یاور
میرزا ابوالفتح خان یاور میرزا غلامحسین
یاور علی اکبرخان یاور میرزا سید
علینقی یاور محمد طاهر میرزا یاور
میرزا صادق یاور گیلانی علی اکبرخان
یاور تنکابنی فریدون بیک یاور
میرزا علی اکبر یاور طرح جدید اطریشی
میرزا نجفقلی یاور طرح جدید اطریشی
میرزا محمد یاور طرح جدید معلم مدرسه
ناصری میرزا محمد علیخان یاور طرح جدید
اطریشی عبدالعلیخان یاور سلیمان
میرزا یاور و معلم توپچیان کوچک

ارباب قلم

بیست و شش نفر

میرزا اسمعیل سررشته دار دفتر توپخانه
میرزا علی سررشته دار میرزا اسدالله
سررشته دار میرزا نصرالله لشکر نویس

میرزا علی سررشته‌دار توپچیان خلخالی
میرزا رفیع‌خان سررشته‌دار میرزا نصر
الله سررشته‌دار مازندرانی میرزا
محمدعلیخان سررشته‌دار میرزا عباس
مشرف میرزا احمد آقا سررشته‌دار
میرزا حسن سررشته‌دار میرزا مصطفی ایضاً
میرزا عیسی‌خان ایضاً میرزا آقا سررشته‌دار
توپچیان اطریشی میرزا غلامرضا سر
رشته‌دار میرزا عیسی ایضاً میرزا مهدی
مشرف میرزا حسین ایضاً میرزا ابوالقاسم
ایضاً میرزا محمدرضا ایضاً میرزا سید
احمد ایضاً میرزا علی‌اکبر ایضاً میرزا
محمدعلی ایضاً میرزا فتح‌الله ایضاً میرزا
بزرگخان ایضاً میرزا اسمعیل ایضاً
میرزا آقاخان سیلاخوری میرزا جعفر
عزب دفتر

اطبا و جراحان

ده نفر
میرزا سید محمد افتخارالحکما حکیمباشی توپخانه
میرزا محمدحسین طبیب زنبورکی میرزا محمد
حسین طبیب آشتیانی مأمور خراسان
میرزا عبدالله طبیب مأمور آذربایجان
میرزا حسن طبیب مأمور فارس ابوالفتح
میرزای طبیب میرزا محمد طبیب میرزا
غلامرضا طبیب میرزا حسن جراح
سید عباس جراح مأمور خراسان
میرزا بزرگ دواساز و عکاس توپخانه

اجزاء دارالشفاء جدید ناصری توپخانه

پانزده نفر
میرزا زین‌العابدین طبیب میرزا ابوالقاسم
طبیب رئیس تنظیمات دارالشفاء میرزا
کاظم جراح میرزا بابای دواساز ناظر
نفر پرستار چهار نفر آشپز و رخت
شوی دو نفر فراش و قراول چهار نفر

سایر ارباب مناصب

از سلطان و آجودان و نایب و غیره که در تمام
افواج توپخانه هستند سیصد و نه نفر

اداره اصطبل توپخانه

بر نایب و میرآخوری امیرالامراء العظام
محمدحسنخان پیشخدمت مخصوص حضور همایون

حاضر رکاب مبارک

میرزا علیرضا لشکرنویس و برات‌نویس اصطبل
میرزا حسنخان امیرآخور میرزا علینقی
سررشته‌دار میرزا محمود مشرف یحیی
نایب اول حسن‌بیک نایب اول علیخان
نایب و تحویلدار کاظمخان نایب و سلطان
باشی استاد حاجی علی نعلبند باشی
نعلبند و اخته‌چی شش نفر جلودار
چهارده نفر

سایر ولایات خمسه

محمدابراهیمخان ریش‌سفید و تحویلدار
باباخان نایب اول فتح‌الله‌خان نایب اول
حاجی نقیخان نایب اول نظرعلیخان نایب
اول نایب دوم هشت نفر جلودار
شانزده نفر

ملایر

رستمخان نایب اول حسنخان نایب دوم
جلودار شش نفر

نهاوند

هاشمخان نایب اول آقا باباخان نایب
اول غلامعلی بیک تحویلدار هادی
بیک نایب دوم جلودار هشت نفر

عراق

افراسیابخان نایب اول علیخان و نورالله
خان نایب دوم جلودار شش نفر

ساوه

هدایت‌الله بیک نایب دوم عنایت‌الله
بیک نایب دوم زین‌العابدین بیک
تحویلدار جلودار دو نفر

ولایات و سرحدات آذربایجان

جلیل‌خان سرهنگ و امیرآخور نایب دو
نفر جلودار ده نفر

خراسان و قاین و سیستان

محمدمهدیخان رئیس رشیدخان نایب
اول موسی‌خان نایب اول نایب دوم
دو نفر جلودار هشت نفر

اصفهان

حاجی قاسم نایب اول نایب دوم نفر
جلودار دو نفر

شیراز

عنایت‌الله بیک نایب اول جلودار پنج نفر

عربستان

زمان بیک نایب دوم جلودار دو نفر

لرستان

آقاخان بیک نایب دوم جلودار دو نفر

کرمانشاهان

محمودخان نایب اول جلودار شش نفر

کردستان

افراسیابخان نایب اول جلودار دو نفر

استراباد

زین‌العابدین بیک نایب اول جلودار دو نفر

قورخانه مبارکه

بواجمعی امیرالامراء العظام وکیل الدوله
امیر تومان
هفتصد و هفت نفر

حاضر رکاب مبارک

چهارصد و شصت و دو نفر

معارف

دو بیست و پانزده نفر
میرزا احمد یخچان اسیوفی نوریخانه و ذخیره
و انبار آقا میرزا نصرالله لشکرنویس توپخانه

سرتیپان و غیره

عبدالله خان سرتیپ زین العابدینخان سرتیپ
برادر جناب وزیر بقایا میرزا حسینخان
غلام محسنخان مسیو هروات معلم
میکانیك قورخانه مبارکه

سرهنگان

هاشمخان مباشر کارخانه آتشبازی میرزا
محسن میرزفیعخان شیخعلیخان
میرزا حسینخان میرزا سید حسین مصطفی
خان نایب اجودانباشی میرزا مهدی
نایب اجودانباشی حسینخان قزوینی
نصیرخان قزوینی سرتیپ محمد طاهرخان
و موسیخان نواده های مرحوم صدر اعظم
سید علی اصغرخان سرهنگ توپخانه
نایب اجودانباشی

لشکرنویس و سررشته دار

میرزا اشرف میرزا
ولیقلی میرزا اسدالله میرزا علی اکبر

حکیمباشی و نقاشباشی

حاجی میرزا رضا طبیب میرزا عبدالرحیم
نقاشباشی میرزا عبدالرحیمخان طبیب
میرزا مهدی ساعتساز

یاوران

نصرالله بیك سرهنگ و تحویلدار انبار قورخانه
میرزا ابوالقاسم یاور اول و تحویلدار
حاصل انبار کار نوروزعلیخان یاور
و تحویلدار قورخانه توپ و غیره

شهبازخان یاور و تحویلدار انبار تفنگ
حاجی عبدالله بیك یاور مباشر کارخانه سراجی
طهماسب بیك یاور مباشر کارخانه چاشنی
سازی عابدین بیك یاور مباشر کارخانه
مهران علی اکبر سلطان مباشر کارخانه
طرقه سازی سید درویش مباشر کارخانه
کلوله تراشی و سوهانکاری میرزا احمد
یاور اول و مباشر دباغخانه حاجی سید
کاظم یاور اول و مباشر کارخانه طبل و
شیپور سازی آقا سید حسین یاور مباشر
کارخانه اسباب مرمت موزیکان کاظمخان
سرهنگ و مباشر کارخانه ریخته گری
عبدالحسینخان یاور اول مباشر کارخانه
تفنگ کاغذی حسن بیك یاور مباشر کارخانه
تفنگ کاغذی میرزا محمد بیك یاور
مباشر کارخانجات چرخ نجار امامور دی
بیك یاور حاجی ابوطالبخان یاور اول
محمد علیخان یاور مامور عربستان میرزا بیك
یاور مامور خمسه محمد علیخان یاور مامور
قزوین حاجی اسمعیل یاور میرزا ابوالقاسم
یاور مهدیخان یاور محمد علیخان یاور
میرزا علی اکبر یاور میرزا محمد خان نوری اسلحه دار
میرزا محمد نجارباشی رئیس کارخانجات

سلطان سه نفر

اصناف صنعتکار

یکصد و بیست و چهار نفر
تفنگساز سی و دو نفر خراط و قنداقساز پانزده
نفر ریخته گر دوازده نفر توپ ریز
پنج نفر سراج بیست نفر دوآنگر ده نفر
سوهانکار ده نفر چاشنی ساز هفده
نفر نجار ده نفر حداد ده نفر نقاش
پنج نفر کلوله ریز ده نفر

قورخانچی

دویست و بیست نفر کارخانه تفنگ تکمه
بیست و هفت نفر

معارف

چهار نفر مسیو بیو معلم مکانیك
طهماسبخان سرهنگ ناظم کارخانه
سلطان نفر نایب نفر

سایر

بیست و سه نفر

ولایات

دویست و چهل و پنج نفر

آذربایجان

جمعی میرزا عبدالله خان سرتیپ سی و نه نفر
معارف بیست و چهار نفر سایر با انضمام اصناف
پانزده نفر

اصفهان

جمعی میرزا حسنخان سرهنگ هفده نفر معارف
یازده نفر سایر شش نفر

استراباد

جمعی رضا سلطان ده نفر سلطان
نفر سایر نه نفر

بسطام

جمعی محمد باقر بیك نایب سه نفر نایب نفر
قورخانچی دو نفر

خراسان

جمعی ابوالقاسم بیك سی و هشت نفر
معارف پانزده نفر سایر با انضمام اصناف
و سلاحدار بیست و هفت نفر

بروجرد و عربستان ده نفر

بروجرد جمعی میرزا ابوالفتح یاور دو نفر
یاور نفر قورخانچی نفر
عربستان جمعی محمد صادق بیك نایب هشت نفر
صاحبمنصب چهار نفر قورخانچی چهار نفر

فارس
جمعی احمدخان سرتیپ یازده نفر معاف
ده نفر سایر پنجنفر
کرمان
جمعی علی اکبرخان یاور سی و هفت نفر
معاف چهارده نفر سایر بیست و سه نفر
کرمانشاهان
جمعی محمد علیخان سلطان معاف یازده نفر
سایر یازده نفر
کردستان
جمعی غلامحسینخان یاور اول هفده نفر
معاف شش نفر سایر یازده نفر
لرستان
چهار نفر وکیل دو نفر توپخانچی
دو نفر
قزوین
نایب نفر
یزد
جمعی عبدالوهابخان سلطان شش نفر
سلطان نفر سایر پنجنفر
زنبورکخانه مبارکه
هشتاد و چهار نفر
نصرالله خان سرتیپ زنبورکخانه عبد
الحسینخان سرهنگ اسمعیلخان سرهنگ
موزیکانچیان
صاحبمنصبان
شکرالله خان سرتیپ محمد حسنخان سرتیپ
نواده مرحوم خانباباخان سردار کل
محمد علیخان سرهنگ موزیکانچی صفر
علیخان سرهنگ غلامحسین بیک یاور
دسته جات موزیکانچی
دسته

موزیکانچیان توپخانه
دسته
ارنکه و رودباری
دسته
لورائی و شهرستانکی
دسته
بخصوص نواب اشرف والا نایب السلطنه
دسته
موزیکانچیان قورخانه
دسته
ساوه
دسته
سیلاخوری
دسته
موزیکانچیان فوج خرقانی
دسته
موزیکانچیان فوج بهادران
دسته
موزیکانچیان فوج ششم اقبال
دسته
موزیکانچیان فوج قزوین
دسته
موزیکانچیان فوج منصور قراگوزلو
دسته
موزیکانچیان فوج فدوی
دسته
موزیکانچیان فوج کرهدی
دسته
موزیکانچیان فوج سوادکوهی
دسته
موزیکانچیان تبریزی مخصوص نواب
اشرف والا ولیعهد

افواج قاهره
فوج بهادران نمره (۱)
ابوابجمعی شجاع السلطنه سردار
فوج اول خاصه نمره (۲)
ابوابجمعی شجاع السلطنه سردار امیرتیپ
حاجی نقد علیخان سرتیپ دویم
فوج ششم اقبال نمره (۳)
ابوابجمعی شجاع السلطنه سردار امیرتیپ یوسفخان
سرتیپ سیم
فوج دویم نصرت نمره (۴)
محمد قلیخان سرتیپ
فوج دویم خاصه نمره (۵)
ابوابجمعی نواب عبدالحسین میرزا فرمانفرما
فوج چهارم تبریزی نمره (۶)
احمدخان سرتیپ
فوج امیریه نمره (۷)
جمعی لطفعلیخان سرتیپ ابوابجمعی
حاجی احمدخان سرتیپ
فوج مجران نمره (۸)
ابوابجمعی شجاع السلطنه امیرهنگ میرزا
حسنخان
فوج پنجم شقاقی نمره (۹)
ابوابجمعی شجاع السلطنه سردار امیر تومان
امیرتیپ علیقلیخان
فوج هفتم شقاقی نمره (۱۰)
جمعی شجاع السلطنه امیرتیپ نقیخان سرتیپ اول
فوج ششم شقاقی نمره (۱۱)
ابوابجمعی نواب عبدالحسین میرزا فرمانفرما
فوج تهرانیه نمره (۱۲)
ابوابجمعی عزیزالله میرزا ظفرالسلطنه
امیرهنگ رضاخان سرهنگ

فوج پنجم ایلات نمره (۱۳)
ابواجمعی شجاع السلطنه سردار
رحیمخان سرتیپ
فوج تیمنه قاپو نمره (۱۴)
ابواجمعی نواب اشرف والا اعتضاد السلطنه
فوج اردبیل و مشکین نمره (۱۵)
ببرتیپی میرزا علیخان قاجار
فوج هفتم خلخالی نمره (۱۶)
عزیز الله میرزا ظفر السلطنه
فوج مظفر مراغه نمره (۱۷)
ابواجمعی حاجی قلیخان سرتیپ
فوج سیم مراغه نمره (۱۸)
ابواجمعی فتح الله خان سرتیپ اول
فوج چهارم جدید مراغه نمره (۱۹)
ابواجمعی حاجی علیخان سرتیپ
فوج هفتم افشار نمره (۲۰)
فوج هشتم افشار نمره (۲۱)
ابواجمعی لطفعلیخان سرتیپ دوم
ابواجمعی خسروخان سرتیپ سراج السلطنه
فوج جدید افشار نمره (۲۲)
ابواجمعی میرزا علیخان سرتیپ افشار
پسر مرحوم حاجی بها الملك
فوج نهم خوئی نمره (۲۳)
ابواجمعی حیدرخان سرتیپ
فوج بهادران خوئی نمره (۲۴)
حیدرخان سرتیپ دوم
فوج مخبران ماکوئی نمره (۲۵)
بهلول پاشاخان سرتیپ محمد پاشا
خان سرتیپ
فوج مخصوص
نواب اشرف والا نایب السلطنه امیر کبیر
وزیر جنك
نمره (۲۶)
ابواجمعی میرزا محمد علیخان معین نظام

وکیل الدوله امیر تومان ببرتیپی نقیخان
فوج اول طهران نمره (۲۷)
ابواجمعی امیرخان سردار امیر تومان
فوج مخبران زرندی نمره (۲۸)
جمعی محمد حسنخان سرتیپ
فوج بهادران دماوندی نمره (۲۹)
محمد هاشمخان سرتیپ اول حاجی محمد
حسنخان سرهنك
فوج دویم خلج ساوه نمره (۳۰)
ابواجمعی حسنخان اجودانباشی کل آصف
السلطنه امیر تومان ببرتیپی یار محمد خان
فوج مخبران دره جزینی نمره (۳۱)
ابواجمعی فتح الله خان سرتیپ
فوج ششم قدیم خمسه نمره (۳۲)
ابواجمعی مظفر الدوله
فوج دویم خمسه نمره (۳۳)
جمعی علاء الدوله امیر تومان
فوج کروسی نمره (۳۴)
جمعی جناب جلالتماب امیر نظام ببرتیپی
عبد الحسینخان
فوج مخبران کردستان نمره (۳۵)
جمعی محمد علیخان سرتیپ ظفر الملك
فوج اول قدیم قزوین نمره (۳۶)
ابواجمعی نصر الملك میرزا نبیخان ببرتیپی
هدایت الله خان سرتیپ
فوج دویم جدید ایضا نمره (۳۷)
نصر الملك ببرتیپی مصطفی خان
فوج سیم افشار بکشلو نمره (۳۸)
ابواجمعی حسنخان سیف السلطنه امیر تومان
اجودانباشی کل ببرهنگی علیخان
پسر مرحوم حاجی اسد الله خان

فوج ششم خرقانی نمره (۳۹)
ابواجمعی اجودانباشی کل ببرهنگی
سیف الله خان
فوج بهادران جمشید نمره (۴۰)
ابواجمعی اعتصام الدوله محمد باقرخان
فوج هفتم عرب و عجم نمره (۴۱)
ابواجمعی محمد اسمعیل خان سرتیپ
فوج مخبران فیروزکوهی نمره (۴۲)
ابواجمعی میرزا کریمخان صمصام السلطنه
امیر تومان ببرهنگی مصطفی خان
فوج هفتم سوادکوهی نمره (۴۳)
ابواجمعی جناب مستطاب اشرف امین السلطان
ببرتیپی حاجی حسینعلیخان سرتیپ اول
فوج سیم لاریجانی نمره (۴۴)
ابواجمعی میرزا عبد الله خان میرپنجه پیشخدمت
همایونی و حاکم مازندران نهصد نفری
فوج سیم تنکابنی نمره (۴۵)
ساعد الدوله امیر تومان ولیخان
نصر السلطنه امیر تومان
فوج سیم بهبدی نمره (۴۶)
ابواجمعی میرزا علیخان برادر مرحوم
عبد الحسینخان
افواج ثلثه هزارجریب نمره (۴۷)
ابواجمعی نجفقلی خان سرتیپ
نمره (۴۸)
ابواجمعی محمد باقرخان سرتیپ
فوج پشتکوهی
از بابت دستجات هزارجریبی
فوج اشرف
از بابت پیاده اشرفی
فوج پشتکوهی
بابت هزارجریبی

نمره (۴۹)

نمره (۴۹)
ابوالجمعی محمدخان سرهنگ
فوج بهادران فراهان نمره (۵۰)
ابوالجمعی امان الله خان سرتیپ
فوج زنجیلو نمره (۵۱)
محمدخان سرتیپ
فوج مخبران کزازی نمره (۵۲)
جمعی حاجی صمصام الملک حاجی ذو
الفقارخان سرتیپ
فوج ششم سربنک نمره (۵۳)
جمعی حاجی صمصام الملک امیرتومان
بسرتیپی مصطفی خان
فوج اول خلج قم نمره (۵۴)
بسرتیپی جهانشیرخان ولد ساعدالدوله
فوج چهارم کره نمره (۵۵)
جمعی نواب والا حشمة الدوله بسرتیپی
ابراهیم میرزا
فوج پنجم گلپایگان نمره (۵۶)
جمعی غلامحسینخان سرهنگ
فوج ششم سه دهی نمره (۵۷)
نواب جلال الدوله سرتیپ
فوج چهارم فریدنی نمره (۵۸)
بسرتیپی حاجی مصطفی قلیخان
فوج ششم چهارمحالی نمره (۵۹)
جمعی محمدعلیمیرزا بسرهنگی میرزا
عبدالحسینخان
فوج ششم قراگوزلو نمره (۶۰)
ابوالجمعی حسام الملک امیرتومان
بسرتیپی فضل الله خان
فوج منصور قراگوزلو نمره (۶۱)
ابوالجمعی حسام الملک
فوج بهادران نهاوندی نمره (۶۲)

ابوالجمعی جناب عبدالله خان امیرتومان
ساعدالسلطنه
فوج مخبران قراگوزلو نمره (۶۳)
ابوالجمعی جناب ناصرالملک بسرتیپی
مهدیخان
فوج دویم ملایری نمره (۶۴)
ابوالجمعی جناب وکیل الدوله بسرتیپی
میرزا حسینخان ولد مشارالیه
فوج دویم نهاوندی نمره (۶۵)
ابوالجمعی وکیل الدوله بسرتیپی علی اکبر
خان اصفهانی
فوج سیلاخوری نمره (۶۶)
جمعی ساعدالدوله
فوج چهارم زنگنه نمره (۶۷)
ظهیرالملک سرتیپ اول محمد حسینخان
سرهنگ سیم
فوج اول کرندی نمره (۶۸)
ابوالجمعی علیمرادخان میرپنجه نصرالله خان سرهنگ
فوج بهادران قلعه نجیری نمره (۶۹)
بسرتیپی حسینخان سرتیپ اول
فوج سیم کلهر نمره (۷۰)
جمعی محمدکاظمخان سرتیپ نصرالله
خان سرهنگ
فوج لرستان نمره (۷۲)
ابوالجمعی حسینقلیخان والی بسرهنگی
غلامرضاخان
فوج بهادران قرائی نمره (۷۳)
جمعی حاجی علیقلیخان سرتیپ
فوج مخبران ترشیزی نمره (۷۴)
بسرتیپی محمد یوسفخان سرتیپ
فوج اول قائینی نمره (۷۵)
ابوالجمعی بسرهنگی حاجی حیدرخان

فوج دویم سرحدی ابیسا نمره (۷۶)
بسرهنگی حیدرقلیخان
فوج هفتم قبیه کرمانی نمره (۷۷)
تقیخان سرتیپ
فوج هشتم شوکت کرمانی نمره (۷۸)
ابوالجمعی سلیمانخان سرتیپ عرب بسطامی
فوج بهادران جمال گرمسیر کرمانی نمره (۷۹)
بسرتیپی زین العابدین خان

سواره

آذربایجان

دسته
افشار صاین قلعه ابوالجمعی حیدر
خان سرتیپ

دسته
افشار ارومی ابوالجمعی حاجی عبد حسینخان
سرتیپ اول بسرتیپی باقرخان

دسته
قزاق آذربایجان از عوض شتر دبیل
ومشکین ابوالجمعی حسین پاشاخان

دسته
چهاردولی ابوالجمعی نوروزخان
بسرتیپی حسینقلیخان سرتیپ

دسته
چلبیانلو ابوالجمعی رحیمخان سرتیپ
دویم ومحمودخان سرتیپ

دسته
شقاقی جمعی علیخان ازبابت شاطرانلو
ودلیکانلو

دسته
اینانلو جمع صارم الملک

دسته
قراپاپاق جمعی نجفقلیخان سرتیپ

دسته
حاجی علیلو بسرکردگی رستمخان
دسته
قراسوران راه قراجه داغ جمعی آقا بیك
دسته
قراسوران جمعی سیف الله خان سرکرده
دسته
قراسوران ارشق و آستارا جمعی امیر الوزاره
دسته
کلیبری جمعی لطف الله خان
دسته
قراسوران راه مرند جمعی شکر الله خان
دسته
یکانی جمعی اسفندیار خان
دسته
مقدم جمعی محمد خان
دسته
مکری جمعی عزت الله خان

سرکردگان غلام نصرت
میرهدایت خان میرزین العابدین خان
علیقلیخان حسینخان ابراهیم آقای
سرهنگ اسکندرخان سلیمانخان

خراسانی
غلامان مشهدی
دسته
جمعی ابو الفتح خان
دسته
جمعی حاجی فضل الله خان
دسته
جمعی علی اکبر خان ولد حاجی فرامرزخان
دسته
قوچانی جمعی شجاع الدوله

دسته
بجنوردی جمعی سهام الدوله یار محمد خان
امیر تومان
دسته
سواره کوکلان جمعی سهام الدوله
دسته
قاینی و سیستانی جمعی
دسته
طبسی جمعی عماد الملك
دسته
درجز جمعی محمد علیخان
دسته
هزاره جمعی اسمعیل خان سرتیپ
بسرکردگی محمد عظیم خان
دسته جات
تیموری و جمشیدی
دسته
تیموری جمعی میر اسد الله خان
دسته
جمشیدی ذو الفقار خان و محمد امین حاجی خان سرکرده
دسته جات
جمعی نواب حاجی محمد میرزای سرتیپ اول
دسته
مرودوانی
دسته
مروی بسرکردگی ابو السیفخان و محمد شریفخان
دسته
مروی جمعی صید رضا بیك
دسته
مروی جمعی قربانعلی بیك

دسته
چولانی جمعی غلامحسینخان سرکرده
دسته
آردلان جمعی غلامحسینخان سرکرده
دسته
قراسوران جمعی غلامرضا خان و نصر الله خان
دسته
قرائی جمعی محمد خان سرکرده
دسته
نیشابوری ابوالجمعی باقرخان سرتیپ
دسته
عمارلو جمعی محمد رضا خان سرکرده
دسته
نردینی جمعی افراسیاب خان سرکرده
دسته
سبزواری جمعی میرحاجی فرامرزخان
علیمحمد خان سرتیپ
دسته
مزینانی جمعی حسینخان سرکرده

پیاده خراسانی
دسته
قاینی و خوافی
دسته
عمله قراول مخصوص یکصد و سی و پنجنفر

استرابادی و غیره
پیاده استرابادی
دسته
میرعلینقیخان سرتیپ از بابت سواره
فندرسکی
دسته
جمعی علیمحمد خان سرتیپ از بابت سواره
کتول

دسته
جمعی عبدالصمدخان سرتیپ از بابت
سواره مقصودلو
دسته
همشکین جمعی محمدخان سرکرده
دسته
شاهسون جمعی عیسی خان
دسته
شاهکوهی جمعی محمد علیخان
دسته
سدن رستاقی جمعی محمد قلیخان
دسته
انزانی جمعی محمد علیخان
دسته
بلوچ حاجیلر جمعی علی اصغر بیک
دسته
غلامان استرابادی جمعی علیخان آقاقی قاجار
دسته
کلبعلیخان ریش سفید طایفه جعفربای
دسته
ایل کلدی نظر ریش سفید آتابای
دسته
قلیجخان آتابای سالار خان
دسته
قوشچی خان آتابای ایل کلدی خان جعفربای
دسته
امیرخان آتابای ملا فرباخان
دسته
ایضا نظر ریش سفید آتابای محمد قلیخان
دسته
سواره ترکمن یموت و کوکلان جمعی حسین
قلیخان یوزباشی

کوداری بسطامی
ابوابجمعی میرزا محمدخان میرپنجه
کرمـــانی
افشار کرمانی
میرزا محمد تقی خان سرکرده
شغالچیان بی
ابوابجمعی
سواره و جمازه بمی و نرماشیری
اسدالله خان سرکرده عرب بسطام
سواره و جمازه سوار نرماشیری
وردیسکانی مرتضی قلیخان سرکرده
سواره سیستانی
اسدالله خان سرکرده
سواره جدید نرماشیری
محمد قاسمخان سرکرده
رودباری
داراب خان سرکرده
سواره و جمازه سوار خبیصی
صادقخان سرکرده
کیلانی
از بابت سواره کرکان رود و اسالم
جمعی نصرة الله خان سرتیپ اول
مازندرانی
از بابت سواره کرد و ترک و غیره ابوابجمعی
میرزا عبدالله خان پیشخدمت و میرپنجه
میرزا ابوالحسن مشرف
سرکردکان
عبدالله خان مدانلو فتح الله خان ایضا
صفی خان ایضا موسی خان جهان بیکلو
اسدالله خان ایضا محمدخان ایضا
حسینخان اکرابلی ذوالفقارخان ایضا
حسینخان اصانلو محمدخان افغان

جماعت خواجه وند
ابوابجمعی جناب اشرف مستطاب امین السلطان
میرزا عبدالله سرتیپ اول نعمة الله
خان حسینخان فتح الله خان
کلبادی
ابوابجمعی لطفعلیخان سرتیپ
سواره عبدالملکی
ابوابجمعی میرزا عبدالله خان میرپنجه
بسرکردکی عسکرخان
عـــراقی
جماعت زین کمر
ابوابجمعی ساری اصلان امیرتومان
علیقلیخان سرتیپ مهدیخان نایب اول
جماعت شاهسون افشار
ابوابجمعی جناب مستطاب اشرف امین السلطان
جهانشاه خان سرتیپ اول
جماعت بختیاری
جمعی محمد حسینخان
جماعت عرب اردستان
جمعی میرزا حسینخان سهام السلطنه امیرتومان
میرزا حسنخان سرتیپ دویم
جماعت افشار اسدآبادی
جمعی حسنخان ولد مرحوم صاحب اختیار
بسرکردکی محمد کریمخان
جماعت خمسه
جمعی ذوالفقارخان سرتیپ اول سهام السلطنه
جماعت شاهسون اینانلو
عزیزالله خان صارم الملک امیرتومان
حاجی لطف الله خان سرتیپ اول
جماعت شاهسون بغدادی
ابوابجمعی جناب وکیل الدوله اکبرخان

سرتیپ امید علیخان سرکرده اصلان سرکرده

جماعت شاهسون دویران

ابوالجمعی جناب مستطاب اشرف امیر السلطان

آقاجانخان سرتیپ غلامعلیخان سرهنگ

محمد حسینخان ایضا غلامرضا خان سرکرده

محمد ولیخان ایضا

جماعت شاهسون قوجه بیکلو

ابوالجمعی جناب ابوالحسنخان فخرالملک

جماعت باجلان

ابوالجمعی حاجی احمدخان سرتیپ

جماعت خرقانی

ابوالجمعی ابوالجمعی باباشی کل حسنخان امیر تومان

سیف السلطنه علینقیخان سرکرده

جماعت بیرانوند

جمعی ابدالخان سرهنگ برادر مرحوم

حسنخان سرکرده

جماعت اصانلو

ابوالجمعی جناب مستطاب اشرف امیر السلطان

رحیمخان سرکرده

جماعت افشار ساوجبلاغ

جمعی حسنخان سرتیپ میرزا رضا طبیب

جماعت کرد بچه

که مشغول خدمت قراسورانی دارالخلافه

هستند جمعی میرزا سید عبدالکریمخان

میربچه بسرکردگی خانبابا خان

جماعت هداوند

ابوالجمعی جناب مستطاب اشرف امیر السلطان

بسرکردگی رحیمخان

جماعت شاهسون ری

که مشغول خدمت قراسورانی دارالخلافه هستند

جمعی میرزا سید عبدالکریمخان میربچه

سواره جدید اصفهان

ابوالجمعی محمد علیمیرزا

جماعت ایلات قزوین

ابوالجمعی میرزا محمدخان سرتیپ اول

جماعت قراچورلوی خوار

ابوالجمعی جناب مستطاب اشرف امیر السلطان

بسرکردگی صفر علیخان

جماعت افشار بکشلو

ابوالجمعی آجودانباشی کل سیف السلطنه بسرکردگی

کاظمخان

جماعت چگینی

ابوالجمعی عزیز السلطان امیر تومان بسرهنگی

صادقخان

جماعت احمدوند و بهتوئی

ابوالجمعی محمد حسینخان

جماعت کلیائی

جمعی اسمعیل خان سرکرده

سواره کرده بر لرستانی

جمعی حسینخان سرکرده

جماعت نانکلی کرمانشاهان

بسرکردگی محمد حسینخان

جماعت پاراحمدی

بسرتیپی حاجی احمدخان

جماعت عرب و باصری

جمعی محمد حسینخان سرتیپ و قوام الملک

جماعت سنجابی

جمعی علی اکبرخان سرهنگ

جماعت فیلی

جمعی کریمخان سرکرده

سواره جدید کرمانشاهانی

جمعی عزیزخان سرکرده

جماعت بختیاری

داراب خان سرکرده

پیادهٔ خراسان

شترچیان

ابوالجمعی

جزایرچیان

بسرکردگی اشخاص مفصله غلام حسینخان

سرکرده عزیز محمدخان پسر عباسخان

سرتیپ یوسف بیک

استرآبادی

دسته فندرسکی

جمعی میرزا علینقیخان سرتیپ

دسته کتول

جمعی علی محمدخان سرکرده

دسته مقصودلو

جمعی عبدالصمدخان سرکرده

دسته استرآباد رستاقی

جمعی فتحعلیخان سرکرده

دسته بالا شاهکوهی

جمعی آقا عبدالرحمن سرکرده

دسته پائین شاهکوهی

جمعی محمد علیخان سرکرده

دسته سدن رستاقی

جمعی محمد قلیخان سرکرده

دسته انزانی

جمعی محمد علیخان سرکرده

دسته نشکنی

جمعی محمد قاسمخان سرکرده

دسته ساوری

دسته جمعی جعفر قلیخان دسته جمعی حاجی آقا رضا

دسته لیوانی و بیل بر

جمعی اسدالله خان سرکرده

دسته بلوچ

علی اکبر بیک

دسته جات گیلانی

دسته بالیانی

جمعی میرابوسفخان سرکرده

سواد اسالی

ابوالجمعی نصرة الله خان سرتیپ اول

سرهنگی الله یارخان

دسته انزانی

جمعی جبارقلیخان سرکرده

دسته شفتی

جمعی علیخان سرهنگ

مازندرانی

از باب پیاده عمرانلو

کرمانی

تفنگچیان اناری

حسینقلیخان سرکرده

تفنگچیان نخعی و زراوری

اسمعیل خان سرکرده

تفنگچیان عرب بسطام

ابوالجمعی سلیمانخان سرتیپ سرهنگی کریمخان

تفنگچیان بستاکی

تفنگچیان کوهک و چاهبار و اسفنده

سرکرده

عراقی از باب پیاده بلوچ

جمعی شیخ میرعلیخان سرهنگ

اداره افواج طرح اطریش

و سواره طرح قزاق

افواج طرح اطریش

از باب صاحبمنصبان که برقرار هستند

رژیمان اول

از باب پیاده نظام

رژیمان دویم

از باب پیاده نظام

شاسور

که عبارت از فوج مخبران باشد

ژنی

که عبارت از فوج مهندسین باشد

توپچیان توپخانه اطریشی

فوج

موزیکانچیان

اداره مزبوره

اداره قزاقیه

رئیس و فرمانده کل اداره بریکاد سواره

قزاق کلنل شنداور

صاحبمنصبان اتاماجور

مترجم و مدیر دفتر خط روسی کل اداره

میرزا مادر وسخان سرتیپ اول تحویلدار کل

اداره حاجی جلیل خان سرتیپ دویم

اجودان و حامل نوشتجات کل اداره بخشعلی

خان سرتیپ سیم سررشته دار کل اداره

میرزا شکرالله خان

فرماندهان افواج و باطری و موزیکانچی

فرمانده فوج اول صفرعلیخان سرتیپ دویم

فرمانده فوج دویم علیخان سرتیپ دویم

فرمانده فوج سیم حاجی خان سرتیپ دویم

فرمانده باطری توپخانه محمدخان سرتیپ سیم

فرمانده دسته موزیکانچی غلامرضاخان

سرتیپ سیم (صاحبمنصبان ارشه) مامور ولایات

بخشعلیخان سرتیپ یاور و نفر خدمت حضور اجل

امین السلطان محمدعلیخان سرتیپ با چهار نفر

مامور تبریز سواره مظفر غلامحسینخان

سرتیپ با سه نفر مامور کرمانشاهان و کردستان

آقاخان سرتیپ با سه نفر خدمت حضرت والا نایب

السلطنه ابوالفتحخان سرتیپ با چهار نفر

مامور کرمان صادقخان سرتیپ با سه نفر

مامور خراسان مامورین ذخیره چهارده نفر صاحبمنصبان داخل نظام برای هر سه فوج و باطری و موزیکانچی از سرهنگ و یاور و سلطان و نایب اول و دویم هشتاد و سه نفر صاحبمنصبان خارج از صف نظام چهل و شش نفر تابین سواره داخل صف نظام هفتصد و یازده نفر پیاده قزاق و صنعتگر و غیره سی و پنج نفر جمع

قشون حاضر رکاب

از پیاده نظام و سواره و توپخانه و غیره یکصد و پنجاه هزار نفر ذخیره پنجاه هزار نفر

اجزاء خزانه مبارکه نظام

میرزا رضای البرز مستوفی حاجی شیخ جعفر معتمد التجار تحویلدار خزانه نظام و اجزاء مشارالیه میرزا جعفر تفرشی منشی خزانه نظام میرزا شفیع تفرشی سررشته دار ایضا

دار الخلافه طهران

نواب مستطاب اشرف اکرم والا نایب السلطنه امیر کبیر وزیر جنگ و حکمران دار الخلافه الباهره و غیرها ادام الله اقباله العالی

جناب جلالتمآب اجل نظام الملک وزیر لشکر و وزیر دار الخلافه الباهره

اجزای حکومتی جلیله دار الخلافه

معتمد السلطان صدیق لشکر مقرب الخاقان میرزا علیخان لشکر نویس و منشی باشی میرزا علیخان منشی میرزا جعفر سر رشته دار میرزا محمد علیخان مباشر کل بلوکات میرزا علی محمد خان منشی میرزا حسینخان منشی دفتر روزنامجات و ضابط ثبت احکامات میرزا هاشم مباشر قصابخانه حاجی قاسم مباشر خبازخانه حاجی علی اکبر فراشخلوت نایب بلوکات ارنگه و رودبار صفر علیخان نایب بلوکات لواسان و رودبار نایب غلامعلیخان فراشباشی میرزا رضا نایب اشتهارد محمد حسین بیک نایب کن و سولقان زینل خان نایب ساوجبلاغ محمد باقر بیک نایب شهریار و ورامین حسینخان نایب غار و فشافویه

علمای اعلام دار الخلافه

جناب مستطاب آقا میرزا زین العابدین امام جمعه جناب آقای صدر العلما میرزا محمد باقر جناب آقا میرزا حسن آشتیانی جناب آقا شیخ هادی نجم آبادی جناب ملا محمد تقی مجتهد کاشانی جناب آقا شیخ فضل الله جناب آقا سید علی اکبر تفرشی جناب آقا سید عبدالله بهبهانی جناب آقا شیخ جعفر سلطان العلما جناب آقا میرزا احمد جناب حاجی سید جعفر کاشانی جناب آقا سید مصطفی جناب آقا علی اکبر جناب شیخ محمد حسن شریعتمدار جناب آقا شیخ موسی

اعیان و امرا و خوانین و معارف

دار الخلافه از ارباب مناصب و غیرهم سوای آنها که اسم ایشان در دوایر دولتی ذکر شده از قرار سنهٔ ماضیه

جناب میرزا محمد خان نظام العلماء جناب امیر الامرا العظام امیر دوستمحمد خان معیر الممالک امیر الامراء العظام اعتماد الدوله جناب معتمد الملک امیر تومان ولد مرحوم یحیی خان مشیر الدوله نواب امیرزاده محمد میرزا جلال السلطنه نواب امیرزاده عباس میرزا اعتضاد الدوله حکمران قم نواب فتحعلی خان سپهسالار امیر الامرا العظام خانبابا خان ولد ظهیر الدوله جناب میرزا احمد خان نصیر الدوله جناب محمود خان ملک الشعرا جناب بدایع نگار جناب حکیم الهی موسی خان پسر مرحوم ایلخانی آقای نقیخان پیشخدمت پسر مرحوم امیر الامرا اسلیمانخان ولد مرحوم حاجب الدوله اسمعیل خان بشیر الدوله میرزا محمد خان غلام حسینخان والیخان حاجی محمد حسینخان محمود خان محمد خان ولد مرحوم احمد خان نوائی محمد حسینخان ولد ایضا حاجی محمد حسینخان معتمد الوزاره ولد ایضا حاجی علیخان ولد ایضا محمد ولیخان ابو القاسمخان پیشخدمت نواده زینت الدوله عباسقلیخان ولد مرحوم بیگلربیگی همای خان ولد ایضا محمد خان جعفر خان حسینخان هدایت الله خان علی اکبر خان نجفقلیخان محمد باقر خان امان الله خان

وزارت نظمیه و پلیس دار الخلافه

در اداره جناب جلالتمآب اجل نظام الملک وزیر لشکر و وزیر دار الخلافه

جناب انتظام السلطنه وزیر و رئیس نظمیه میرزا جعفر خان سرتیپ دویم نایب اول میرزا محمد خان سرتیپ دویم نایب دویم رئیس اطاق محاکمات جنایات عباسقلیخان سرتیپ مستشار رئیس محله دولت حسنخان سرتیپ دویم و غیره رئیس بازار میرزا عبدالغنی خان سرهنگ رئیس محله سنگلج میرزا سید احمد سرهنگ

رئیس محله

رئیس محله بازار میرزا آقاخان سرهنگ مترجم
مشاق پلیس و رئیس محله عودلاجان
حاجی میرزا محمد علیخان سرهنگ رئیس محله
چالمیدان میرزا سید رضا سرهنگ
مستشار وزارت نظمیه میرزا محمد علیخان
سرهنگ مستشار مدیر دفترخانه تفتیش
باشی رئیس مخزن ملبوس و اسلحه پلیس
میرزا حسینخان سرهنگ مستشار وکلاء
اداره نظمیه میرزا ربیع خان سرهنگ
رئیس مجلس استنطاق و مسئول مجلس
حسینقلیخان سرهنگ رئیس اطاق دفاتر
احیا و اموات میرزا علیخان پیشخدمت منشی
رئیس ماموریت وزارت نظمیه میرزا رحیم
خان نایب سرهنگ نایب اول محله دولت
میرزا محمودخان نایب سرهنگ صاحب
منصب وزارت نظمیه غلامحسینخان
نایب سرهنگ رئیس گردشی شهر غلام
حسینخان نایب سرهنگ صاحب منصب وزارت
نظمیه سید علی اکبرخان نایب سرهنگ
نایب محله دولت محمد حسن میرزا نایب
محله دولت میرزا سید کاظمخان منشی
باشی اطاق جنایات نقیخان یاور صاحب
منصب وزارت نظمیه میرزا اسمعیل
خان منشی اطاق ریاست میرزا محمد
آقا منشی نگارنده اسم شب میرزا محمد
علیخان مباشر چهره پلیس و منشی
میرزا جعفرقلی منشی اطاق محاکمات
میرزا علینقیخان نایب اول چالمیدان

هاشمخان نایب سرهنگ میرآخور اصطبل
اداره وزارت نظمیه علی اکبرخان
صاحب منصب وزارت نظمیه میرزا نقیخان
صاحب منصب رئیس گردشی شب در شهر
میرزا حسن نایب اول محله سنگلج میرزا
جعفر نایب اول محله بازار میرزا علی
نایب اول داروغه میرزا شکرالله
اطاقدار

اجزای تنظیف شهر که جزو

محلات و سپرده بکدخدایان شده است
نایب ده نفر تابین صد نفر
عدد کلیه اجزای پلیس و تنظیف شهر
پانصد و شصت و هفت نفر است

اداره احتسابیه دارالخلافه

جناب امیرالامراء العظام فخرالملک
سرتیپ اول و پیشخدمت خاصه
رئیس کل اداره احتسابیه دارالخلافه

اجزاء

لطفعلیخان نایب کل اداره احتساب
نایب ثانی نایب کل خیابانهای دولتی
میرزا عباس مشرف احتسابیه میرزا
محمد حسین نایب حسین بیک نایب
حاجی محمد نایب سایر نواب صاحب
منصب بیست و پنج نفر فراش عمله
طویله و سقا و سایر دویست و
چهل نفر است

اسامی کارگذاران و عمله خلوت

مخصوص همایون نواب اشرف والا نایب السلطنه
امیرکبیر وزیر جنگ دام الله اقباله العالی
جناب نظام العلماء حاجی میرزا آقا باشی
جناب وکیل الدوله امیر تومان
جناب مشیر خلوت عباسقلیخان
اعتمادنظام

ارباب قلم که در جمع استیفای

دولتی دارند

مستوفیان

میرزا علیخان مستوفی میرزا محمد حسین
کاتب السلطان و مستوفی میرزا حسن
مستوفی میرزا محمدخان مستوفی کرجالا
جزو اداره است

منشیان

میرزا محمودخان منشی باشی میرزا مهدیخان
حاجی میرزا احمد لشکرنویس میرزا شفیع
خان ایضا میرزا جعفرخان ایضا

پیشخدمتان مخصوص که درجه

سرتیپی دارند شاهزاده آقا محمدخان
سرتیپ حاجی میرزا عبد علیخان احتشام
نظام محمد حسین میرزا تلگرافچی
اکبرخان ناظر میرزا سید مهدیخان نایب
ناظر محمد اسمعیل خان کشیکچی باشی
سرتیپ توپخانه حسینخان سرتیپ
تفنگدار باشی فضل الله خان پیشخدمت
مخصوص میرزا علیلخان امیرآخور و
سرتیپ هاشمخان پیشخدمت و سرتیپ
حاجی هدایت الله خان سرتیپ شاطرباشی

ادارات وزارت اعظم دولت علیه

جناب مستطاب اشرف اجل اکرم امین السلطان وزیر اعظم دولت علیه

وزارت جلیله داخله

جناب جلالتمآب آقا میرزا حسن مستوفی الممالک جناب جلالتمآب آقا میرزا حسین وزیر دفترخانهٔ مبارکه
جناب جلالتمآب حاجی امین السلطنه مدیر دفترخانهٔ مبارکهٔ استیفا و محصل محاسبات و بقایای دولتی

اجزای خاصهٔ دایرهٔ وزارت اعظم

جناب جلالت نصاب دبیر الملک
وزیر رسائل خاصه

جناب آقا میرزا سید اسمعیل منشی باشی وزارت اعظم

جناب میرزا رضاقلیخان مستوفی
اول مدیر رسائل دولتی

جناب مهندس الممالک میرزا نظام جنرال آجودان مخصوص حضور همایون مأمور بخدمت وزارت اعظم جناب میرزا نقیخان ضیاء الشکر مستوفی اول و منشی مخصوص اداره وزارت اعظم میرزا سید امین منشی خاصه میرزا عبدالکریم منشی میرزا عنایت منشی میرزا محسن منشی میرزا علیخان محرر و غیره

اجزای دفتر استیفا و مستوفیان عظام

مستوفیان عظام که بخطاب جنابی افتخار یافته‌اند اعم از اشخاصی که جزو وزرای دربار اعظم و مأمور ولایات یا ادارات دیگر و دفترخانهٔ مبارکه مشغول خدمت هستند

جناب میرزا محمود وزیر سابق دار الخلافه جناب میرزا رضا صدیق الدوله وزیر خالصجات جناب میرزا محمد علیخان معاون الملک جناب میرزا ابراهیم معتمد السلطنه جزو وزرای دربار اعظم جناب میرزا محمود ولد مرحوم صاحب دیوان محاسب ممالک خراسان جناب میرزا

محمد حسین وقایع نگار جناب میرزا شفیعخان صدر دیوانخانهٔ عدلیهٔ اعظم جناب میرزا محمد حسین محاسب خزانهٔ نظام و غیره سررشته دار کل دفترخانهٔ مبارکه جناب میرزا سید مصطفی صدر الممالک مستوفی وظایف و اوقاف جناب میرزا حبیب الله خان مجد الاشراف برات

نویس خوانین و آقایان قاجار جناب
میرزا محمد اقبال الملک جناب حاجی میرزا
محمد محاسب اصفهان جناب میرزا شفیعخان
مستشار الملک جزو وزرای دربار اعظم
جناب مؤتمن الملک ولد جناب جلالتمآب
صاحبدیوان مامور خراسان جناب
میرزا هدایت الله لسان الملک جناب
میرزا حسن وزیر دفتر حرم جلالتمآب محاسب
کرمان و کلپایگان جناب میرزا علی
موثق السلطنه ولد مرحوم وزیر دفتر
محاسب استرآباد و برات نویس اداره
وزارت علوم وغیره جناب معاون
السلطنه ولد جناب جلالتمآب آقا میرزا
حسین وزیر دفتر محاسب گیلان و
کرمانشاهان و خوار جناب میرزا
علیمحمد مؤتمن السلطنه پیشکار مملکت
خراسان جناب میرزا رضای بنان
الملک نزد جناب جلالتمآب صاحبدیوان
فرمانفرمای خراسان جناب میرزا
محمد تقی منشی الممالک جناب میرزا
رضای معین السلطنه جناب میرزا
سید علی اعتماد الحضور محاسب موزه
و زرگرخانه و قهوه‌خانه مبارکه وغیره
جناب میرزا رضا قلیخان سراج الملک
پیشکار حضرت والا ظل السلطان
جناب میرزا ابوالقاسم نواده مرحوم
قوام الدوله محاسب کاشان جناب
میرزا محمد خان مستوفی ولد مرحوم میرزا
هدایت الله وزیر دفتر جناب میرزا
محمود خان سراج الدوله محاسب دار
النقاره وغیره جناب میرزا علی مستوفی
محاسب بروجرد جناب میرزا فضل الله

خان مستوفی نزد حضرت اجل اشرف وزیر
اعظم جناب میرزا رضا قلیخان مدیر
رسائل در اداره وزارت اعظم جناب
میرزا حسینخان برات نویس تمام بنایهای
ممالک محروسه جناب میرزا محمد خان
وکیل آذربایجان جناب میرزا حسین
خان نوری مستوفی اداره پلیس و احتساب
جناب میرزا هاشمخان امین دربار
نزد جناب جلالتمآب امین الدوله
جناب میرزا محسن معاون دیوان وکیل
نواب حاجی حسام السلطنه جناب
میرزا آقا پیشکار کرمان جناب حاجی
میرزا علیخان پیشکار گیلان جناب
میرزا رفیعخان پسر مرحوم حاجی ملاباشی
تبریزی جناب میرزا احمد وزیر سابق
خمسه جناب ضیاء لشکر میرزا تقیخان
بلور مستوفی اول

مستوفیان عظام که در دفترخانه

مبارکه خدمت مخصوص و محاسبه
نویسی دارند

میرزا ربیع برات نویس سرکاران عظام
و خادمان حرم جلالت میرزا علی ولد
مرحوم قوام الدوله محاسب جنس انبار
دیوان میرزا بزرگخان نایب جناب
جلالتمآب حاجی معین السلطنه مباشر صندوقخانه
وغیره میرزا محمد علیخان پسر میرزا محمود
محاسب فارس و بندر ابوشهر میرزا
حسن پسر مرحوم وزیر لشکر محاسب
دار السلطنه قزوین میرزا حسینخان
ولد جناب معتمد السلطنه محاسب مملکت
آذربایجان میرزا محمد رضا محاسب
ملایر و تویسرکان میرزا عبد الباقی

ولد مرحوم میرزا سید محمد مجد الاشراف
محاسب لرستان و طالقان میرزا زکی
نوری برات نویس عمله حضور و ارباب
طرب وغیره میرزا جعفر پسر مرحوم حاجی
میرزا نصرالله محاسب عراق و طارم
میرزا رضا پسر مرحوم حاجی میرزا نصرالله
محاسب کردستان و ساوه میرزا علیرضا
ولد جناب میرزا محمود وزیر محاسب خزانه
و ضابط اسناد خرج میرزا علیمحمد خان
برات نویس ارباب قلم و تفنگداران خاصه
و شاطران سرکاری وغیره میرزا محمد امین
دفتر محاسب خمسه و برات نویس عمله جات
خلوت وغیره میرزا احمد خان ولد جناب
معاون الملک محاسب فراشخانه و صرف
جیب مبارک وغیره میرزا محمود خان ولد
ایضاً محاسب دوربین و خندارخانه
میرزا شفیعخان نزد جناب جلالتمآب
وزیر دفتر میرزا علی آشتیانی نزد جناب
جلالتمآب وزیر دفتر میرزا علی ولد
جناب میرزا محمد حسین محاسب نطنز و
جوشقان و کنکاور و اسدآباد
میرزا محمد مستوفی پسر مرحوم میرزا هادی
محاسب قم و فیروزکوه میرزا فتح الله
ولد مرحوم قائم مقام محاسب همدان
میرزا زکی پسر مرحوم میرزا مسیح محاسب
عربستان میرزا محمد ولد مرحوم میرزا باقر
علی آبادی محاسب شاهرود و بسطام
میرزا رفیع محاسب کمره و گروس میرزا
طاهر کاشانی محاسب سمنان و دامغان
و چهارده کلاته میرزا حسینعلی پسر
مرحوم میرزا زمان نوری محاسب نهاوند
و خزل میرزا ابوالفضل پسر مرحوم

معین لشکر محاسب مخزن نظامی میرزا
کریمخان ولد میرزا فضل الله خان برات
نویس قراسوران میرزا شفیع نواده
مرحوم صاحب دیوان میرزا عبد الحسین
خلخالی برات نویس محبوسین میرزا سید
مهدی ولد مرحوم میرزا سید کاظم وتیزوان
برات نویس عمله آبدارخانه وشترخانه و
قاطرخانه میرزا سید احمد پسر مرحوم
وزیر دواب برات نویس عمله اصطبل خاصه
وایلخی چیان میرزا محمود ولد مرحوم ایضاً
برات نویس کالسکه خانه میرزا غلام حسین
تحویلدار خزانه میرزا باقر ولد
جناب صدیق الدوله میرزا رضا قلی
طغرانویس دفتر حضرت اشرف اجل وزیر
اعظم حاجی میرزا رضا خان مستوفی
تحویلدار وجوه کمرکخانهای ممالک محروسه
میرزا جعفر نزد جناب جلالتماب وزیر دفتر
میرزا اسدالله سررشته دار دفتر جناب
جلالتماب مستوفی الممالک

مستوفیان عظام که در دفترخانه

مبارکه خدمت مخصوص ندارند
میرزا عباسقلی خان سپهر نایب وزارت خارجه
میرزا علی محمد خان پسر مرحوم میرزا علی قایم
مقام میرزا محمود خان ولد مرحوم میرزا
ابو الحسن خان قایم مقام میرزا شمس
الدین ولد مرحوم وزیر دفتر میرزا علی
محمد خان نایب کل وزارت انطباعات
میرزا محمد حسین فروغی رئیس دار الترجمه
مبارکه دولتی میرزا محمد علی تفرشی
پیشکار نواب والا فرمانفرما میرزا
حسن منشی باشی مرحوم صدر اعظم
میرزا مصطفی خان پسر مرحوم قوام الدوله

میرزا مهدی گیلانی پسر مرحوم میرزا موسی
میرزا جلیل خان وزیر دربحرم جلالت
حاجی میرزا محمد علیخان پسر مرحوم وکیل
لشکر میرزا علیرضای تفرشی میرزا
شکرالله نواده مرحوم نصیر الملک
میرزا ابوالقاسم خان نوری حاکم سابق
ملایر میرزا منصور خان مستوفی پسر
میرزا طاهر مستوفی میرزا سید علی ولد
مرحوم میرزا سید کاظم صندوقخانه
میرزا طاهر برادرزاده مرحوم مجد الاشراف
میرزا سید کاظم ولد مرحوم میرزا سید
ابراهیم میرزا عبد العلی ولد مرحوم میرزا
مهدی آشتی میرزا جعفر خان پسر مرحوم
میرزا علی تبریزی میرزا حسینعلی خان
پسر مرحوم میرزا نظر علی حکیمباشی
حاجی میرزا محمد خان نزد جناب جلالتماب
حاجی امین السلطنه میرزا ابو الحسن خان
پسر میرزا زکی میرزا رضا خان پسر مرحوم
میرزا زین العابدین خان میرزا کریم
برادرزاده جناب صدیق الدوله
میرزا محمد ولد مرحوم میرزا محمد حسین خزانه
میرزا سلیمخان کاشانی نزد جناب مخبر
الدوله میرزا علی ولد مرحوم نصیر الملک
میرزا سید احمد برادرزاده مرحوم معین
الملک میرزا نبی خان ولد مرحوم میرزا
فتح الله لشکرنویس میرزا حسینخان ولد معین
السلطنه میرزا مهدیخان ولد ایضا
میرزا باقر خان ولد ایضا حکمران خلخال
جناب میرزا سلیمان پیشکار جناب جلالتماب
صاحب دیوان میرزا حسینخان پسر مرحوم
میرزا کاظم خان امین العداله میرزا جلیل
خان پسر مرحوم میرزا تقیخان میرزا محمود

ولد حاجی مرحوم میرزا عباسقلی میرزا اسمعیل خان
ولد میرزا رضا قلیخان میرزا عبد الرحمن
آشتیانی میرزا عبد الغنی آشتیانی
میرزا عباسقلی پسر مرحوم میرزا طاهر
کرکانی میرزا محمد حسین نزد جناب
قوام الدوله میرزا سید علی تفرشی
میرزا محمود نزد جناب قوام الدوله
میرزا حسینخان ولد مرحوم مهندس باشی
نزد جناب دبیر الملک میرزا فتح الله پسر میرزا
رضای تقی دبیر کاشانی

میرزا عبد
الوهابخان نزد جناب جلالتماب وزیر دفتر
میرزا محمد علی همشیره زاده
مرحوم میرزا موسی وزیر لشکر میرزا سید
محسن تفرشی میرزا بدیع ولد میرزا علی
نوری میرزا حسنخان کاشانی نزد
جناب امین خلوت میرزا محمد خان ولد
مرحوم میرزا ابوالقاسم خان وزیر سابق
عراق میرزا عباس پسر مرحوم منشی
الممالک میرزا سید حسین پسر مرحوم
میرزا علی اکبر میرزا سید مهدی پسر مرحوم
ایضا میرزا نصرالله خان نزد جناب
جلالتماب مستوفی الممالک میرزا حسینخان
نزد جناب جلالتماب مستوفی الممالک
میرزا محمد قلی ولد میرزا نصرالله فراهانی
میرزا اسمعیل خان نزد جناب میرزا
حسن وزیر میرزا غلام علیخان ولد میرزا
حسینعلی میرزا سید علی ولد مرحوم
میرزا فتح الله مستجاب الدعوه میرزا
محمد حسین دبیر دربار میرزا نقیخان
ولد لسان الملک میرزا سید رضا خان
پیشکار سابق عراق

پسر مرحوم

پسر مرحوم میرزا اسدالله خان وزیر نظام
حاجی میرزا محمدخان میرزا مصطفی قلی
آشتیانی میرزا ابوالقاسم نویسنده
در مجرم جلالت میرزا علینقی که سابق نزد
جناب جلالتمآب عضدالملک بوده میرزا
اسمعیل خان مستوفی نزد جناب علاءالملک میرزا اسد
حسین مستوفی نزد جناب مجدالملک حسن
علیخان مستوفی ولد جناب لسان الملک
میرزا سید محمد ولد مرحوم میرزا علی اکبر
میرزا مهدی پسر مرحوم میرزا عبدالله خزانه
میرزا علی مستوفی باشی حضرت والا نایب السلطنه
میرزا محمود خان منشی حضرت والا نایب السلطنه
میرزا مهدی مجاز نواده مرحوم قائم مقام
نزد حضرت والا نایب السلطنه میرزا حسین
نزد حضرت والا نایب السلطنه میرزا
علیخان منشی باشی نواب والا سالار
السلطنه میرزا سید ابراهیم نزد حضرت
اجل اشرف اعظم حاجی میرزا
فرج الله خان میرزا ابوالقاسم خان
میرزا رضا قلیخان میرزا اشرفخان همدانی
میرزا قاسم شیرازی نزد جناب امین خلوت
میرزا ابوالحسن پسر مرحوم میرزا اسدالله
میرزا خلیل الله پسر مرحوم میرزا حبیب الله
گرکانی میرزا هادی در پستخانه میرزا
فتح الله گیلانی میرزا عبدالله خان
نویسنده مرحوم اقبال السلطنه
میرزا مرتضی قلیخان مستوفی نایینی

مستوفیان عظام که مامور ولایات هستند

میرزا حسینخان گیلانی نزد جناب حسام الملک
میرزا حسینخان آشتیانی نزد حسام الملک
میرزا محمدخان نزد جناب اعتضاد الملک
میرزا اسمعیل خان معتمد دیوان میرزا
رضا قلیخان نایب الحکومه بوشهر میرزا علی اکبر
خان سررشته دار مامور خراسان میرزا علی
خان پیشکار سابق مراغه میرزا تقیخان
مامور فارس میرزا هادیخان مامور
ایضا حاجی میرزا فضل الله مامور فارس
میرزا محمدخان مامور گمرک آذربایجان
میرزا حسینخان نزد نواب حسام السلطنه

سررشته داران دفترخانه مبارکه

میرزا اسدالله سررشته دار سرکارات
و خادمان حرم جلالت و غیره میرزا عبد
الجواد سررشته دار مجلس تحقیق دفترخانه
نزد جناب جلالتمآب وزیر دفتر
میرزا سلیمانخان سررشته دار نزد جناب
جلالتمآب وزیر دفتر میرزا احمد سررشته
دار کرمان سابق نزد مرحوم حاجی میرزا نصرالله
بود میرزا سید محمد سررشته دار ارباب
قلم و تفنگدارخانه و شاطرخانه و غیره
میرزا سید علی سررشته دار نزد جناب
جلالتمآب آقا میرزا حسین وزیر دفتر
میرزا محمود سررشته دار جناب معتمد السلطنه
میرزا مصطفی کوکانی میرزا عبدالله
سررشته دار مازندران و دارالنظاره
میرزا صادق سررشته دار خمسه و عراق
میرزا محمد حسین سررشته دار فارس
میرزا صادق نزد جناب میرزا محمود وزیر
میرزا عنایت الله سررشته دار قزوین
میرزا علیرضا سررشته دار خراسان میرزا
علی همدانی میرزا رضای گیلانی نزد جناب
امین السلطنه میرزا محمد علی کرکانی
سررشته دار کردستان و ساوه و عراق
میرزا رضای آشتیانی نزد معتمد السلطنه
میرزا عیسی خان پسر مرحوم میرزا باقر علی آبادی
میرزا اسمعیل سررشته دار نزد میرزا فضل
الله خان میرزا فرج الله سررشته دار
جناب معتمد السلطنه میرزا محمد علی
سررشته دار ملایر و تویسرکان میرزا
بزرگ سررشته دار اداره نظم و غیره
میرزا عبدالله ساوجی نزد ساعدالدوله
میرزا محمد علی سررشته دار بروجرد میرزا
محمود نواده مرحوم ناظم الملک سررشته دار
شاهرود میرزا اسدالله پسر مرحوم
میرزا حسن غریب دفتر میرزا علی محسن خان
که در روزنامه وظایف مشغول خدمت است
میرزا ابراهیم سررشته دار نزد میرزا بزرگخان
میرزا حسن نزد جناب اعتماد حضور
میرزا سید علی نزد میرزا سید احمد

غریب باشی و سایر غربای دفترخانه

میرزا علی اکبر غریب باشی

سایر غربای دفترخانه مبارکه

میرزا ابراهیم میرزا علی میرزا فتح الله
میرزا علی محمد میرزا محسن میرزا فضل الله
میرزا محمد میرزا احمد میرزا آقای آشتیانی
میرزا محمد علی میرزا محمد پسر میرزا حسن
میرزا حسین ولد ایضا میرزا علی پسر
مرحوم میرزا آقا میرزا مطلب تحویل

نایبان و یوزباشیان دفترخانه و غیره

نایبان

میرزا عباسقلی آقا حسن آقا علی اکبر

یوزباشیان

مشهدی احمد مشهدی کریم

فراشان

بیست نفر

اداره حکومتها و ولایات ممالک محروسه

مملکت آذربایجان

نواب مستطاب اشرف امجد والا شاهنشاهزاده اعظم
ولیعهد جاوید مهد دولت علیه صاحب اختیار مملکت
آذربایجان ادام الله اقباله العالی

نواب اشرف والا اعتضاد السلطنه سالار لشکر و رئیس نظام آذربایجان

اجزاء مخصوص آذربایجان که از جانب حضرت

اسعد والا ولایت عهد متکفل خدمات هستند

جناب جلالتمآب قایم مقام پیشکار کل جناب نجابت نصاب
وکیل الملک واسطه ابلاغ عرایض کلیه حکام وادارات

منشیان خاصه

میرزا نصر الله خان دبیر السلطنه میرزا ابوالفتح خان سرتیپ
منشی باشی میرزا موسی خان امین الکتاب میرزا صادقخان
سرتیپ و منشی مخصوص میرزا آقاخان مشیر الکتاب میرزا علیخان
سرهنگ و منشی خاصه میرزا ابوالفتح خان معین الکتاب

حکام ولایات و غیرهم

نواب اشرف والا اعتضاد السلطنه حکمران خوی و سلماس والان
براغوش نیابت امیر الامراء العظام خانبابا خان
نواب والا نصرت السلطنه پیشخدمت باشی و خازن مهر ولایت
عهد و رئیس دیوانخانه عدلیه و تجارت
نواب والا عین الدوله سلطان عبدالمجید میرزا امیر تومان حکمران
اردبیل و مشکین و قراچه داغ و خالصجات
نواب امامقلی میرزا حاکم مراغه سرتیپ اول
جناب علیخان حاکم ساوجبلاغ و وزیر مجلس شوری امیر الامراء
العظام آقاخان امیر تومان حاکم ارومیه امیر الامراء العظام
اقبال السلطنه امیر تومان حاکم ماکو حاجی میرزا کاظم خان حاکم
دهخوارقان و مضافات جیلخان سرتیپ حاکم صاین قلعه افشار
حاجی میری خان حاکم شقاقی میرزا باقرخان مستوفی حاکم خلخال
عباسقلی خان مؤید دیوان حاکم هشترود مصطفی خان قراول
باشی حاکم جابرود و دیزه رستان قلیخان سرتیپ حاکم گرگر

خانبابا خان پیشخدمت حاکم مرند میرزا لطفعلیخان
حاکم طالش حاجی اسد الله خان نایب تفنگدار باشی
سرکاری حاکم بلوکات ثلاثه

مستوفیان عظام و اجزاء دفترخانه

جناب حاجی میرزا رفیع خان مستشار السلطنه پیشکار
مالیات کل آذربایجان میرزا عظیم مستوفی میرزا
حسنخان معین دفتر میرزا مصطفی خان وکیل دفتر
حاجی میرزا محمد خان مستوفی سرکارات میرزا صادقخان
مشیر دفتر میرزا رضای وزیر وظایف سایر
مستوفیان و سررشته داران و عزبان دفتر بیست نفر

لشکرنویسان و سررشته داران دفتر لشکر

جناب مشیر نظام رئیس دفتر لشکر آذربایجان سایر
لشکرنویسان عظام و غیرهم از قراریست که در دفتر
کل لشکر در جزو وزارت جلیله ثبت شده است

منشیان نظام

میرزا عبدالحسین خان منشی باشی نظام سایر هفت نفر

امراء تومان و سرتیپان و صاحبمنصبان نظامی

نواب اشرف والا اعتضاد السلطنه سالار لشکر و رئیس
نظام آذربایجان که فوج امیریه و فوج دویم نصرت
و فوج بخترقاپو و رباشکل قشون آذربایجان
و حکومت خوی و سلماس در اداره ایشان است
نواب ظفر السلطنه امیر الامراء العظام
ساعد الملک رئیس توپخانه آذربایجان امیرزاده
منوچهر میرزا سرتیپ اول نایب الحکومه اردبیل و مشکین
علینقیخان سرتیپ فوج بخترقاپو حسین پاشا
خان اجودانباشی سرتیپ اول سایر صاحبمنصبان
عظام از قراریست که در جزو وزارت جلیله ثبت
شده است

اجزاء حکومت شهر

جناب نظم

جناب نظم السلطنه امیرتومان عمدة الامراء العظام لطفعلی خان بیگلربیگی و سرتیپ دویم حاجی میرزا مهدی کلانتر حاجی آقاخان قلعه بیگی سرتیپ اول حاجی میرزا کاظمخان وکیل الرعایا سرتیپ اول میرزا لطفعلیخان کدخدا باشی سرتیپ دویم میرزا عبدالله خان معین دیوان و سرتیپ دویم کدخدای محله ویجویه حبیب الله خان امین دیوان سرتیپ سیم کدخدای محله مهادمهین حاجی محمد نقی خان سرتیپ سیم سرپرست اداره منیه میرزا ابراهیمخان کلانتر سرتیپ سیم محمد علیخان شحنه السلطنه داروغۀ شهر میرزا اسحق خان سرهنگ کدخدای محله باغمیشه میرزا جواد خان سرهنگ کدخدای محله سرخاب حاجی میرزا موسی کدخدا باشی کدخدای محله شتربان آقا صادق سرهنگ کدخدای محله قراسی قاپی و جوشدوزان کریمخان سرهنگ کدخدای محله خیابان محمد تقیخان سرهنگ کدخدای محله امیرخیز میرزا جوادخان کدخدای محله دروازه و کوچه باغ میرزا علی اکبر کدخدای محله چهارمنار سایر اجزاء حکومت شهر بسیار نفر

اجزاء و خدام دربخانه حضرت مستطاب اشرف والا ولیعهد

نواب والا نصرة السلطنه پیشخدمتباشی و رئیس دیوانخانه عدلیه و تجارت و مهردار سرکاری نواب والا سلطان عبد المجید میرزا عین الدوله امیرتومان و حکمران اردبیل و مشکین و قراجه داغ و غیره جناب حاجی محمد حسینخان صدر الدوله ایشیک آقاسی باشی رئیس دربخانه نواب اشرف والا اعتضاد السلطنه امیر الامراء العظام مهدیخان فراشباشی نواب معزز میرزا ناظر و حکمران مرند و ماراند نواب عبدالمجید میرزا سرکشیک باشی

مستوفیان

جناب فخامت نصاب میرزا شفیع مستوفی خاصه میرزا عبد العظیم خان مستوفی خاصه میرزا رفیعخان مستوفی حاجی میرزا محمود مستوفی میرزا عبدالکریم مستوفی و غیره

باشیان و ارباب مناصب دربخانه

جناب میرزا محمد ندیم باشی جناب میرزا ابوالقاسم ملاباشی مصطفی خان نایب اول فراشباشی و تفنگچی باشی سرکاری محمد ولیخان سرتیپ و صاحب جمع فراشباشی علی اکبرخان نایب اول ایشیک آقاسی باشی میرزا حاجی صدر الدوله میرزا سید علیخان صندوقدار محمد رضاخان تفنگدار باشی و غیره و غیره

پیشخدمتان

نواب کامران میرزا نایب پیشخدمتباشی نواب عباسقلی میرزا نواب مرتضی میرزا کتابدار یوسفخان نایب پیشخدمتباشی ولد جناب امین لشکر حاجی یوسفخان مؤتمن نظام نایب الحکومه قراجه داغ حاجی میرزا خان ولد حاجی میرزا علی وکیل حکمران شقاقی و غیره و غیره

اطبا و آغایان و غیره

جناب میرزا سید علی رئیس الاطبا حاجی میرزا مرتضی قلی اعتماد الاطباء میرزا محمد نظام الحکما و غیره و غیره آغا سید احمد خان آغاباشی و غیره و غیره

اصفهان.

نواب مستطاب اشرف اکرم والا شاهنشاهزاده معظم ظل السلطان صاحب اختیار اصفهان و یزد و کلپایگان و خوانسار و محلات ادام الله اقباله العالی

اجزاء حکومت

میرزا سلیمانخان رکن الملک منشی باشی نایب الحکومه جناب سراج الملک مستوفی و پیشکار حاجی میرزا ابراهیمخان مستوفی پیشکار امور مالیه و محاسبات سایر اجزاء خاصه ادارۀ حکومت جلیله از قرار نسخه ماضیه است

یزد

نواب اشرف والا جلال الدوله حکمران ولایت یزد میرزا محمد مستوفی پیشکار

کلپایگان و خوانسار

میرزا یحیی خان حکمران

محلات

نایب الحکومه محلات

خراسان و سیستان

جناب جلالتمآب اجل صاحبدیوان فرمانفرمای مملکت

خراسان و سبزوار و متولی‌باشی آستانه مقدسه رضویه
جناب فخامت نصاب مؤتمن السلطنه پیشکار مملکت خراسان

حکام ولایات خراسان

از قرار دستورالعمل نوشته شده مشروحه جدید نرسید

طبس

امیرالامراء العظام عمادالملک امیرتومان وکیل الطبس

قاین

امیرالامراء العظام حشمت‌الملک امیرتومان حکمران قاینات و سیستان

قوچان

امیرالامراء العظام شجاع‌الدوله ایلخانی زعفرانلو حکمران قوچان

بجنورد

امیرالامراء العظام سهام‌الدوله امیرتومان ایلخانی شادلو حکمران بجنورد

سبزوار

جناب میرزا حسینخان مؤتمن‌الملک حکمران سبزوار
متولی علیرضاخان نصرت‌الملک ... شاهزاده
خسرو میرزا حکمران کلات محمدمهدیخان
تربت حیدر قلیخان

نیشابور و سایر ولایات وغیره

نواب والا اثر الدوله سلطانحسین میرزا امیرتومان حکمران

شاهرود و بسطام

نواب والا عمیدالدوله کیومرث میرزا

سمنان و دامغان

جناب جلالتمآب اعتضادالملک امیرتومان حکمران

فارس

نواب اشرف والا رکن‌الدوله فرمانفرمای مملکت فارس
نواب شاهزاده عین‌الملک امیرتومان حکمران
میرزا فتحخان مستوفی پیشکار امور مالیه و محاسبات
حاجی نصیرالملک بوشهر
جناب جلالتمآب نظام‌السلطنه امیرتومان حکمران بنادر بوشهر
و سایر بنادر و مدیر گمرک فارس و اصفهان میرزا رضاقلیخان
مستوفی نایب الحکومه بنادر

کرمانشاهان و کردستان و گروس

جناب جلالتمآب اجل امیرنظام والی ایالات کرمانشاهان
و کردستان و گروس

کرمانشاهان

نواب ضیاءالدوله امیرتومان حکمران

کردستان

بحکمرانی امیرالامراء العظام عبدالحسینخان امیرپنجه پسر جناب جلالتمآب
امیرنظام و پیشکاری مشیر دیوان و علیقلیخان سرتیپ

گروس

بحکومت عبدالحسینخان امیرپنجه پسر جناب امیرنظام

کرمان و بلوچستان

نواب والا فرمانفرما عبدالحسین میرزا امیرتومان والی مملکت کرمان
و بلوچستان جناب میرزا آقا مستوفی پیشکار کرمان

استرآباد و گرگان

نواب والا حشمت‌الدوله حکمران استرآباد و گرگان و ترکمان

گیلان و طوالش

نواب والا مؤیدالدوله امیرتومان والی گیلان و طوالش جناب
حاجی میرزا علیخان مستوفی پیشکار

عربستان

جناب جلالتمآب حاجی شهاب‌الملک امیرتومان والی عربستان
بنان‌السلطنه میرزا فرج‌اللهخان مستوفی پیشکار

لرستان و بروجرد

نواب والا امیرخان سردار امیرتومان والی لرستان و بروجرد
الرستان شیخ امیرزاده نصرالله خان پسر امیرخان سردار نایب الحکومه

مازندران

امیرالامراء العظام میرزا عبدالله‌خان امیرتومان والی مازندران
میرزا محمدحسین وزیر مازندران

ملایر و تویسرکان و نهاوند

در اداره حکومت نواب اشرف والا اعزالدوله
نواب والا اعتضادالسلطنه حسینقلی میرزا امیرتومان حکمران
تویسرکان محمدنظامخان سرتیپ نایب الحکومه
نهاوند میرزا احمدخان نایب الحکومه

همدان

نواب اشرف والا شاهزاده جهانسوز میرزا امیر تومان
والی ولایت همدان

کاشان

امیر الامرا العظام محمد حسنخان امیر پنجه حکمران کاشان
علی اکبرخان سرتیپ و پیشخدمت حضور نایب الحکومه

قم

نواب امیرزاده اعتضاد الدوله عباس میرزا حکمران قم
میرزا رضاخان پیشکار

خمسه

نواب والا احتشام الدوله امیر تومان حکمران ولایات خمسه

قزوین

عمدة الامراء العظام محمد باقرخان سعد السلطنه سرتیپ اول حکمران دار السلطنه قزوین
میرزا حسنخان امین الوزاره وزیر

عراق

جناب جلالتمآب والی حکمران عراق

ساوه و زرند و شاهسون بغدادی

جناب جلالتمآب ظهیر السلطنه میرزا محمدخان امیر تومان حکمران
عباسقلیخان سرتیپ نایب الحکومه ساوه
نعمت الله خان نایب الحکومه زرند

خرقانین

بحکومت امیر الامرا العظام سیف السلطنه حسنخان آجودانباشی
کل امیر تومان

فیروزکوه

بحکومت امیر الامرا العظام میرزا کریمخان صمصام السلطنه
حکمران فیروزکوه

دماوند

عباسقلیخان حاکم دماوند

تنکابن

محمد حسنخان سرهنگ پسر جناب ساعد الدوله نایب الحکومه تنکابن

کنگاور

بحکومت امیر الامرا العظام ساری اصلان امیر تومان

اسدآباد

بحکومت خانباباخان پسر مرحوم صاحب اختیار

نطنز

در جزو حکومت نواب آنه وثیق الدوله و حاجی حسام السلطنه
محمد حسنخان حکمران نطنز

جوشقان

بحکومت کاشیکان نواب والا معز الدوله

خوار

امیرزاده ابو تراب میرزا حکمران خوار

زاویه مقدسه حضرت عبد العظیم

غلامرضاخان حکمران زاویه مقدسه

طالقان

فرخ خان حاکم طالقان

طارم علیا

بحکومت میر شکار

تجریش شمیران

نایب الحکومه

وزارت جلیلهٔ مالیه و دربار اعظم و ادارات علیه

در ادارهٔ خاصهٔ جناب مستطاب اشرف امجد اکرم امین السلطان وزیر اعظم دولت علیه

جناب جلالتمآب امین الملک نایب کل وزارت اعظم

ادارات متعلقه و امورات راجعه

بوزارت مالیه و دربار اعظم

موزهٔ مبارکه کتابخانهٔ مبارکه خزانهٔ
مبارکهٔ اندرون ریاست قراولان وجود
مسعود همایون ریاست اردوی همایون
خزانهٔ مبارکه خلوت همایونی خواجه باشیان
صندوقخانه و رختدارخانهٔ مبارکه دار
النظاره اطبای خاصهٔ فرنگی و ایرانی
آبدارخانهٔ مبارکه قهوه‌خانهٔ مبارکه
کشیکخانهٔ مبارکه ایشیکخانهٔ مبارکه
غلامان مهدیه و منصوره غلامان ناصریه
فراشخانهٔ مبارکه شترخانه و قاطرخانهٔ
مبارکه اصطبل خاصه زینبدارخانهٔ مبارکه
کالسکه‌خانهٔ مبارکه شاطران گمرک
ضرابخانهٔ مبارکه صرف جیب مبارک
خالصهٔ طهران غله ولایات انبار گندم
معمارخانه و تنانی ایلات طهران ادارهٔ
باغات و عمارات سلطنتی کارخانهٔ چراغ گاز
و چراغ الکتریسیته کوره‌پزخانه دار
الخلافه ترتیب منافع جنگلها

خلوت همایونی

ارباب مناصب

جناب جلالتمآب اقبال الدوله جلیل جلال نایب امین خلوت و پیشخدمت مخصوص رئیس خلوت همایونی

سایر پیشخدمتان و خدام خاص

خلوت همایونی از قرار سنه ماضیه است

دار النظاره مبارکه

جناب جلالتمآب امیر الامرا العظام مجد الدوله

مهدیقلیخان خوانسالار

اجزاء

امیر الامرا العظام علی‌اکبرخان پیشخدمت
سرتیپ اول و نایب النظاره

سایر اجزاء از قرار سنه ماضیه است

ادارهٔ آبدارخانه مبارکه

در تحت ریاست مخصوص شخص جناب
مستطاب اجل اشرف اکرم امین السلطان
وزیر اعظم بنیابت اعتماد الحضره آقا
مرتضی‌خان نایب آبدارخانهٔ مبارکه
حاجی آقا یوسف سقاباشی حاجی
حسینعلیخان سرتیپ آقا باقرخان
سعد السلطنه سرتیپ اول میرزا ابو
القاسمخان نایب میرزا غلامحسین
سررشته‌دار میرزا لطیف سررشته‌دار
آقا فتحعلی عملهٔ آبدارخانه پانزده نفر
عمله سقاخانه سی و هفت نفر

قهوه‌خانه مبارکه

در ادارهٔ غلامعلیخان امین همایون سرایدار
باشی کل عمارات مبارکه سلطنتی
زین العابدینخان قهوه‌چی باشی پسر امین
همایون آقا جبار قهوه‌چی

صندوقخانه و رختدارخانه مبارکه

جناب جلالتمآب حاجی امین السلطنه رئیس
دار و جامه‌دار خاصه و خازن مخزن
تدارکات عسکریه دولت علیه میرزا
شش نفر

برزگخان مستوفی مباشر صندوقخانه و
رختدارخانهٔ مبارکه

نقاشخانه مبارکه

میرزا محمدخان نقاشباشی و پیشخدمت
حضور مبارک نقاشان نقاشخانهٔ مبارکه
چهار نفر

تفنگداران خاصه

در ادارهٔ جناب جلالتمآب غلامحسینخان امین
خلوت و پیشخدمت مخصوص رئیس خلوت همایونی
میرزا حسینخان مستوفی مباشر عمل تفنگداران
سرکاری

تفنگداران خاصه

از قرار سنه ماضیه است

کشیکخانه مبارکه

از قرار سنه ماضیه
جناب امیر الامرا العظام عبدالله‌خان
امیر تومان و کشیکچی باشی جناب
جلالتمآب وکیل لشکر عمدة الامرا العظام
حبیب الله خان قوللر آقاسی و سرتیپ اول

غلام پیشخدمتان

یکصد و هفتاد و هفت نفر **شاهزادگان**
بیست نفر **خوانین قاجار** بیست نفر
سایر خوانین یکصد و سی و هفت نفر

غلامان

یکهزار و بیست و شش نفر
صاحبمنصبان پنجاه نفر
سرتیپ اول دو نفر عزیزالله‌خان مافی
حیدر قلیخان مافی **سرتیپ دویم**

شش نفر عباسقلیخان طهماسبقلیخان
محمدحسنخان موسیخان کلبعلیخان
باباخان

سرتیپان سیم

پنجنفر باقرخان علی‌اصغرخان
سعدالله‌خان محمدابراهیمخان محمد
اسمعیل‌خان

سرهنگان

شش نفر
نوروزخان غلامعلیخان شهبازخان
نقیخان بیوکخان ابراهیمخان

نایبان سی و یکنفر غلام‌نویسان

چهارده نفر

سایر غلامان

نهصد و هفتاد و شش نفر

ایشیک‌خانهٔ مبارکه

صد و پنجاه و هشت نفر
جناب جلالتمآب ظهیرالدوله وزیر تشریفات
و ایشیک‌آقاسی‌باشی

نایبان ایشیک‌آقاسی‌باشی

امیرالامرا العظام محمدناصرخان خانخانان
محمدخان بقاءالسلطنه قوربیساول‌باشی
محمدامینخان جارچی‌باشی، نواب والا
حسینقلیخان ناظم‌الدوله نایب ایشیک
آقاسی‌باشی محمدتقیخان قاجار اسد
الله‌خان قاجار جعفرقلیخان قاجار
حسینخان قاجار ابوالفتحخان قاجار
علی‌محمدخان و مرتضی‌قلیخان ورثهٔ مرحوم
مصطفی‌خان قاجار علیخان قاجار
محمدحسینخان غلامحسینخان عباسقلی
خان منشی ایشیک‌خانهٔ مبارکه محمد
خان نوائی میرزا سید هاشم محمدعلیخان
گروسی میرزا حسینقلیخان سررشته‌دار
علیخان دنبلی غلامعلیخان اشرفی
محمدرحیمخان

نایبان جزو ایشیک‌خانهٔ مبارکه

و نایبان جارچی‌خانه از قرار سنهٔ ماضیه است

فراشخانه و سرایدارخانه و نسقچی‌خانهٔ مبارکه

ابوالمجد امیرالامراء العظام جعفرقلیخان
حاجب‌الدوله

فراشخانه

سررشته‌دار و غیره
میرزا آقای تبریزی سررشته‌دار میرزا
سید جعفر تفرشی مشرف انبار میرزا
رضای تفرشی برات‌نویس میرزا حسن
تفرشی مشرف انبار میرزا علی‌اکبر ولد میرزا آقا
حسین آقا

نایبان

درجهٔ اول چهارده نفر
درجهٔ دوم نه نفر
درجهٔ سیم بیست و سه نفر

سرایدارخانه

امین همایون غلامعلیخان سرایدارباشی
[illegible]
میرزا ابراهیم نایب سرایدارخانهٔ مبارکه
آقا یوسف تبریزی آقا نجف بغدادی
آقا محمد تبریزی علی‌محمدخان
میرزا آقا میرزا حسین مشرف میرزا
اسدالله آقا حسن حسن آقا میرزا
اسدالله ایضا میرزا باقر ولد ایضا

قاپوچیان

محمد آقای قاپوچی‌باشی سایر افراد
سنهٔ ماضیه است

چراغخانه

محمدحسین‌بیک چراغچی‌باشی سایر
اجزاء از قرار سنهٔ ماضیه است

حمامخانه

حاجی محمد حمامباشی سایر اجزاء
از قرار سنهٔ ماضیه است

نسقچی‌خانه

محمدرحیمخان نسقچی‌باشی سایر اجزا
از قرار سنهٔ ماضیه است

ادارهٔ باغات و عمارات و قنوات دولتی

جناب فخامت‌نصاب محمدباقرخان ادیب‌الملک
پیشخدمت خاصه رئیس کل باغات و عمارات
دیوانی میرزا موسی‌خان نقاش مخصوص سرکار
پسر مرحوم حاجی میرزا حسین ممیز
مهدیخان نایب کل باغات دولتی محمد
باقربیک باغبانباشی میرزا مهدی سررشته
دار کل باغات و قنوات دولتی میرزا
عبدالمجیدخان نایب و [illegible]
باغبانان و سرایداران کل باغات و عمارات
دولتی پانصد نفر

اطبای خاصه

فرنگی و غیره

جناب جلالتمآب دکتر طولوزان حکیمباشی
مخصوص دکتر فوریه حکیم مخصوص
دکتر محمدحسنخان [illegible] الاطباء
مسیو هینه‌خان دندان‌ساز

ایرانی

جناب فیلسوف‌الدوله جناب سلطان‌الحکماء میرزا ابوالقاسم آقا میرزا کاظم
شیخ‌الاطبا میرزا حسینعلی فخرالاطبا
میرزا عبدالوهاب رئیس‌الاطباء میرزا
علی دکتر مؤتمن‌الاطبا میرزا زین‌العابدین‌خان
کاشانی لقمان‌الملک حکیمباشی کل نظام
شمس‌الاطبا میرزا نصرالله تنکابنی میرزا
کمال‌الدین ملک‌الاطبا شمس‌المعالی میرزا
سید علی حاجی میرزا حبیب‌الله مجد

الاطبا میرزا سید حسینخان کاشانی

خواجه سرایان

اعتماد الحرم حاجی آغا سرورخان خواجه باشی

سرتیپ اول سایر خواجه سرایان حرم

جلالت از قرار دستور ماضیه است

اطاق موزهٔ مبارکه

جناب فخامت نصاب میرزا سید علی العتمام

الحضور مستوفی اول و محاسب موزهٔ مبارکه

آقا محمد نایب آقا مهدی ساعت ساز

ادارهٔ خزانهٔ مبارکه

بریاست جناب جلالتمآب میرزا اسمعیل خان

امین الملک جناب میرزا فضل الله خان

مستوفی اول شیخ مرتضی ناظم خزانه

تحصیلدار میرزا آغا محسن مستوفی

تحویلدار خزانهٔ مبارکه حاجی محمد رضا

خان مستوفی تحویلدار کمرک پسر مرحوم

آقا محمد علی میرزا هادیخان سررشته دار

میرزا محمود مستوفی میرزا سید عبد الله

مستوفی میرزا سید جعفر دفتردار

آقا سید جواد محصل وجوه خزانه آقا محمد

ادارهٔ ضرابخانهٔ مبارکه

حاجی محمد حسن امین دار الضرب حاجی محمد

تحویلدار سایر اجزاء هفتاد نفر

فوج سوادکوه فراول مخصوص

بریاست حاجی حسینعلیخان سرتیپ ابو الحسن

خان سرهنگ میرزا سید یوسف بو لشکر نویس

میرزا سید باقر سررشته دار

ادارهٔ چراغهای خیابانهای دولتی

بریاست حاجی حسینعلی خان سرتیپ

میرزا عنایت مشرف میرزا سید حسین

ادارهٔ کمرکخانهای ممالک محروسه

عباسعلی بیک مدیر کمرک دار الخلافه

محمد تقیخان معز الملک مدیر کمرکخانه آذربایجان

میرزا آقا ناظم میرزان پسر معز الملک

میرزا علیخان مستوفی ولد مرحوم حاجی میرزا

محمد حسین میرزا علی اصغرخان نایب

اول وزارت رسومات خارجه و مترجم ولد میرزا محمد حسین مرحوم

ایضا کمرکات فارس و بنادر جزو عمل حکومت

در ادارهٔ جناب نظام السلطنه حکمران

بنادرات فتح الله خان بیکلربیکی مدیر

کمرکات خراسان و کیلان و مازندران

از بابت مباشرین و مامورین کمرکات سایر

ولایات محروسه صورت جداگانه دارند

ادارهٔ غلات دار الخلافه

بریاست جناب جلالتمآب میرزا اسمعیل خان

امین الملک اجزاء و مامورین ادارهٔ

غلات چون تغییر پذیرند بطبع اثبات نشد

ادارهٔ حکومت و تولیت آستانه

مقدسه حضرت عبد العظیم علیه السلام

جناب جلالتمآب میرزا اسمعیل خان امین

الملک خازن مهر مقدس جناب آقا میرزا

هدایت الله نایب التولیه غلامرضاخان نایب

الحکومه آقا سید حسن فراشباشی حاجی

میرزا عبد الکریم صدر الحفاظ میرزا

حبیب الله کلیددار میرزا عبد الحسین سر

کشیک میرزا باقر سرکشیک میرزا

کاظم مستوفی میرزا ولی منشی باشی

حاجی آقا محمد تحویلدار نقد و جنس

میرزا حسین سررشته دار خدام بیست

پنجنفر قراء بیست نفر کلابدار پانزده

نفر مؤذن و چراغچی پانزده نفر

ادارهٔ صرف جیب مبارک

حاجی حسینعلیخان سرتیپ تحویلدار

جناب معاون الملک مستوفی صرف جیب

جناب میرزا رضا قلیخان مستوفی مدیر

رسائل خط خراسان و سیستان

آقا سلیمانخان دهباشی پسر عباس

ناظم خلوت تحویلدار انعامات صرف جیب

در سواری

ادارهٔ غلامان مهد و منصور

ابو النجم امیر الامراء العظام علاء الدوله

امیر تومان جناب جلالتمآب یحیی خان نیکل لشکر

غلام نویس سه نفر

سایر نهصد و شصت و شش نفر

غلامان مهد

چهارصد و شصت و یکنفر

سرتیپان دوازده نفر

حاجی حسنخان سرتیپ اول حاجی حسین

خان سرتیپ اول اسد الله خان

عبد الحسین میرزا سرتیپ میرزا نقیخان

سرتیپ دویم فتح الله خان سرتیپ دویم

بیوکخان سرتیپ جهانگیرخان علی

قلیخان سرتیپ ایرج میرزا زین العابدین

خان عباسقلیخان

سرهنگان نه نفر

نصیر آقا سرهنگ میرزا ابراهیمخان

حسنعلیخان مصطفی قلیخان

زین العابدینخان نعمت الله خان

یحیی خان باقرخان شاهسوارخان

نایبان و پنجاهباشیان بیست و پنجنفر

سایر غلامان

غلامان منصور

پانصد نفر

سرتیپان هشت نفر

عباسقلیخان سرتیپ اول محمد علیخان سرتیپ

دویم حاجی لطفعلیخان آقاخان

میرزا احمدخان شعبانعلیخان اسدالله
خان اسمعیلخان

سرهنگان هشت نفر

حاجیخان احمدآقاخان یوسفخان
میرزا باقرخان غلامحسینخان کلب
حسینخان غلامرضاخان مرتضیخان
سایر چهارصد و هشتاد و چهار نفر

اداره شترخانه و قاطرخانه

و شتران گلادئی بریاست جناب امیرالامراء
العظام محمدقاسمخان صاحبجمع امیرتومان
میرزا علیمحمد مشرف شترخانه باری میرزا
علینقی مشرف قاطرخانه میرزا علیرضا
مشرف شترخانه گلادئی عباسعلی بیک
تحویلدار جوادبیک نایب شترخانه
نصیربیک نایب ایضا کاظمخان قاطرچی
باشی سایر عمله جات از نایب و داروغه
و دهباشی و قاطرچی و ساربان یکهزار
و پانصد نفر

تختخانه مبارکه

بریاست جناب امیرالامراء العظام محمدقاسمخان
صاحبجمع امیرتومان حاجی میرزا محمدعلی
مشرف موسیخان نایب محمدباقر
بیک انباردار سایر پنجاه نفر

اصطبل خاصه همایونی

از قرار سنه ماضیه
دویست و هشتاد و دو نفر
نواب محمدحسین میرزا میرآخور

نویسنده

میرزا رضاقلی مستوفی میرزا نصرالله
حاجی میرزا مهدی مشرف غیره دو نفر

بانبان از قرار سنه ماضیه است

سایس دویست و سی و نه نفر

قوشخانه مبارکه

ابراهیمخان قوشچی باشی میرزا علیخان
قورچی باشی قوشچی ده نفر

زنبخانه مبارکه

جناب صدیق السلطنه غلامحسینخان
پیشخدمت خاصه خازن زنبخانه مبارکه

اجزاء از قرار سنه ماضیه

کالسکه خانه مبارکه

بریاست لطفعلی الله خان شجاع الملک
پیشخدمت خاصه

اجزاء از قرار سنه ماضیه است

عمله جات اصطبل کالسکه خانه

از قرار سنه ماضیه است

شاطرخانه مبارکه

بریاست جناب امیرالامراء العظام نصیرالملک
امیرتومان

مشرف و نایب از قرار سنه ماضیه

شش نفر میرزا مهدی مشرف ولیخان
یاور و نایب اسمعیلخان یاور و نایب
محمدبیک یاور و نایب محسن بیک یاور
و نایب مهدی بیک نایب میرزا ابراهیم نایب

اداره سواره دیوانی

بریاست جناب امیرالامراء العظام محمدقاسمخان
صاحبجمع امیرتومان

سواره بختیاری

حاجی علیقلیخان سرتیپ سوار یکصد نفر

سواره دوبرن

آقاجانخان سرتیپ دویم محمودخان سرهنگ
میرزا رحمت الله سررشته دار سایر
صاحبمنصب و سوار پانصد نفر

سواره افشار خمسه

رحمت الله خان ایلبیگی سرکرده میرزا
محمدقلی سررشته دار محمدولیخان سرهنگ
سایر صاحبمنصب و سوار پانصد نفر

سواره خواجه وند

علی اکبرخان سرتیپ اول میرزا اسدالله
مشرف حسنخان سرهنگ نعمت الله
خان سرهنگ سایر صاحبمنصب و سوار
پانصد نفر

سواره اصانلو

علیخان سرکرده میرزا حسن مشرف
صاحبمنصب و سواره دویست نفر

سواره هداوند

محمدحسینخان سرکرده میرزا حسن مشرف
صاحبمنصب و سواره یکصد و پنجاه نفر

سواره قراچورلو

رحمت الله خان سرکرده میرزا علیرضا
مشرف صاحبمنصب و سوار یکصد نفر

سواره قراسوران راه قزوین

جمع محمدباقرخان سعدالسلطنه سرتیپ اول
بیوکخان سرکرده میرزا علی اصغر مشرف
صاحبمنصب و سوار یکصد و هشتاد نفر

اداره انبار غله دارالخلافه

بریاست حاجی آقا یوسف فراشباشی
میرزا حسن سررشته دار میرزا ربیع
مشرف عباسعلی و عمله جات از تحویلدار
و فراش و غیره ده نفر

اداره ایلات دارالخلافه

بایلخانی گری جناب امیرالامراء العظام
محمدقاسمخان صاحبجمع امیرتومان
ایل شاهسون دوبرن ایل شاهسون
افشار ایل خواجه وند ایل اصانلو
ایل قراچورلو ایل هداوند ایل قشقائی
ایل اوریات ایل بختیاری ایل کاوبار

ابل ایلیکائی عرب میش مست عرب سهنائی عرب پشتکوهی عرب کلکو عرب منفر قهر

اداره معمار خانه و قورخانه

جناب میرزا حسینخان مستوفی صنیع الملک حاجی حسینعلیخان معمار باشی کل استاد حسینخان صنیع لشکر معمار نظام محمد تقیخان معمار باشی قورخانه حاجی میرزا سید ابو طالب سررشته دار میرزا علی اکبر سر رشته دار میرزا غلامحسین سررشته دار میرزا آقا مشرف میرزا حبیب مشرف

حاجی قاسم کدخدای قورخانه آقا مهدی نایب معمار خانه

اداره راههای شوسه

راه شوسه قزوین سپرده بمحمد باقر خان سعد السلطنه سرتیپ اول عمله جات یکصد و هشتاد نفر

راه شوسه قم

واگذار بمدیر راه شوسه عربستان

راه لاریجان و فیروزکوه و آمل

سپرده بحاجی محمد حسن امین دار الضرب

میرشکار و اتباع

علیخان سرتیپ رضا قلیخان مرحوم حاجی مصطفی قلیخان میرشکار غلامحسینخان ولد مرحوم ایضا نایب اول صادقخان جهانگیرخان امیر اصلانخان

سایر

اجزاء معروف از قرار سنه ماضیه بیست و پنج نفر

وزارت وظایف و اوقاف و پست ممالک محروسه و غیره

در اداره جناب جلالتماب اجل امین الدوله رئیس مجلس شورای کبری

وزارت وظایف و اوقاف

جناب جلالتماب مجد الملک وزیر وظایف و اوقاف ممالک محروسه

دفتر استیفای وظایف

جناب صدر الملک میرزا سید مصطفی مستوفی میرزا علی اصغر کاشانی سررشته دار میرزا عباس سررشته دار

دفتر انشاء

میرزا مهدی منشی باشی نایب الوزاره میرزا سید حسین مستوفی منشی میرزا سید یوسف منشی میرزا محمد خان اجودان

اجزاء وزارت اوقاف

میرزا اسمعیل خان مستوفی میرزا حسینخان منشی میرزا غلامحسین سررشته دار

مامورین ولایات

آذربایجان میرزا رضای مستوفی **اصفهان** میرزا هادیخان **بروجرد** رضا قلیخان **خراسان** میرزا عبد الله خان مستوفی **عربستان** میرزا فرج الله خان **کردستان** علیخان **کرمانشاهان** میرزا عبد الرحیمخان **یزد** میرزا محمد حسینخان **لرستان** رضا قلیخان **عراق و** کزاز و فراهان و کمره و گلپایگان و خوانسار میرزا حسینخان **استراباد** حاجی میرزا طاهر **کرمان** میرزا حسینخان **سمنان** و دامغان میرزا آقا **شاهرود** و بسطام میرزا علی **مازندران** میرزا سید عبد الله **گیلان** میرزا مجد الدین **خمسه** میرزا محمد علیخان **ساوه** و زرند میرزا احمد

قم

میرزا رضا خان مستوفی

دماوند و خوار و فیروزکوه

میرزا هدایت

کاشان

میرزا مهدیخان

قزوین

میرزا محمد خان سرهنگ

گروس

میرزا فرج الله

ملایر و تویسرکان

میرزا محمود خان

فارس

میرزا محمد علیخان مستوفی

همدان

میرزا حسن

وزارت پست

وزارت پست ممالک محروسه

از قرار رشته ماضیه

دراداره جناب جلالتماب اجل امین الدوله رئیس مجلس دارالشورای کبری

اجزاء وزارت پست

عمدة الامراء العظام مبشر الدوله میرزا احمد خان

پیشخدمت خاصه رئیس کل میرزا مطلب خان

سرپیشخدمت تحویلدار کل مسیو سمینو

سکرتر جنرال میرزا اسمعیل نایب الوزاره

اجزاء دفتر محاسبات

میرزا ابرهیم مستوفی میرزا علی مقوّم

میرزا اسمعیل سررشته دار میرزا محمد محرّر

میرزا علی محاسب

دارالانشاء

میرزا مصطفی خان منشی باشی میرزا

حسن منشی

اطاق انسپکسیون

میرزا فضل الله انسپکتر میرزا سید محمد علی

دفتردار

اجزاء پستخانه دارالخلافه

میرزا هادی مستوفی و نایب الریاسه عبد

العلیخان ناظم میرزا محمد علی امین تذکره

و دفتردار ملتمسه امانات میرزا محمد حسین

دفتردار نوشتجات سفارشی و لایات

اطاق امانات

میرزا فضل الله تحویلدار میرزا آقا و میرزا

قاسم معین فراش دو نفر

اطاق واردات

میرزا اسد الله تحویلدار میرزا رضا و میرزا

نصر الله معین فراش نفر

اطاق نوشتجات سفارشی

اسد الله خان تحویلدار میرزا آقا معین

شاهزاده محمد میرزا معین میرزا ادارانس

حافظ قبوضات و ملتمسه

اطاق ضبط نوشتجات غیر سفارشی

میرزا یوسف تحویلدار

اطاق ثبت نوشتجات غیر سفارشی

میرزا ابراهیم میرزا محمد علی

اطاق تجزیه نوشتجات

علی اکبر خان میرزا ابوطالب

عمله خلعت

از پیشخدمت و قهوچی شانزده نفر

غلامخانه

از نایب و غلام هشت نفر

اجزاء پست شمیران

و خیابان فرنکیها هشت نفر

خط آذربایجان

قزوین

خانبابا خان رئیس ابوالحسنخان ناظم

میرزا نفر فراش نفر

هیدج میرزا علی رئیس فراش نفر

زنجان میرزا محمد علی رئیس میرزا نقی

میانج مهدیخان رئیس فراش نفر

خلخال آقا علی رئیس فراش نفر

تبریز

میرزا حسنخان رئیس تبریز میرزا محمود خان مباشر

امانات میرزا مهدیخان مباشر سفارشی

میرزا حسن تحویلدار پاکت میرزا جعفر

دفتردار غلامان و فراشان سی نفر

مرند رئیس نفر فراش نفر

جلفا میرزا غلامحسین رئیس فراش نفر

شبستر میرزا علینقی رئیس فراش نفر

خوی میرزا نقی رئیس فراش نفر

سلماس میرزا غلامعلی رئیس فراش نفر

ارومی میرزا نیکلا رئیس فراش نفر

مراغه میرزا غلامحسین رئیس فراش نفر

ساوجبلاغ میرزا علینقی رئیس فراش نفر

سراب میرزا نقی رئیس فراش نفر

اردبیل میرزا مهدی رئیس فراش نفر

استارا میرزا حسن رئیس فراش نفر

میاندوآب میرزا غلامحسین رئیس فراش نفر

بایزید رئیس نفر فراش نفر

خط گیلان

منجیل میرزا شفیع رئیس فراش نفر

رشت میرزا عبدالوهابخان رئیس میرزا

نفر غلام دو نفر فراش دو نفر

انزلی میرزا موسیخان رئیس کرجی بان نفر

عمله کرجی شش نفر **لاهیجان** میرزا عبد

الحمید رئیس غلام و فراش دو نفر

لنگرود حیدرخان رئیس فراش نفر

خط خراسان

سمنان میرزا فضل الله رئیس فراش نفر

دامغان میرزا محمد رئیس فراش نفر

شاهرود حسنعلی میرزا رئیس فراش

و غلام سه نفر **سبزوار** میرزا اسمعیل

رئیس نویسنده و فراش دو نفر

نیشابور میرزا محمد حسین رئیس فراش نفر

خراسان حاجی میرزا ابوالقاسم خان سرتیپ

ورئیس

ورئیس میرزا و دو فرزاد سه نفر غلام دو نفر فراش دو نفر
تربت میرزا رضاقلی رئیس فراش نفر
ترشیز میرزا محمد حسین رئیس فراش نفر
جنابد آقا علی رئیس فراش نفر
تون میرزا محمد رئیس فراش نفر
طبس میرزا اسمعیل رئیس فراش نفر
قوچان میرزا عبدالکریم رئیس فراش نفر
بجنورد میرزا محمد رئیس فراش نفر
بشرویه میرزا محمد حسین رئیس فراش نفر

خط مازندران

ساری حسنخان رئیس غلام و فراش دو نفر
بارفروش میرزا اسمعیل رئیس فراش نفر
اشرف میرزا مصطفی رئیس فراش و غلام دو نفر
آمل میرزا علی اکبر رئیس فراش و غلام دو نفر
بندرجز میرزا باقر رئیس فراش و غلام دو نفر

خط فارس

قمشه میرزا فتح الله رئیس فراش نفر
محلات میرزا سید هاشم رئیس فراش و غلام دو نفر
کاشان میرزا محمد علی رئیس میرزا نفر فراش و غلام دو نفر
عراق میرزا اکبرخان رئیس فراش و غلام دو نفر
اشتیان میرزا رضا رئیس فراش و غلام دو نفر
تفرش میرزا عباس رئیس فراش و غلام دو نفر
اردستان میرزا سید عیسی رئیس فراش نفر
اصفهان میرزا سرکیس خان رئیس میرزا اکبر ناظم رئیس چاپار نفر فراش نفر

شیراز میرزا علیرضا خان سرتیپ رئیس میرزا غلامحسین ناظم نفر غلام و فراش چاپار نفر قاصد آباده شش نفر
کازرون میرزا محمد علی رئیس فراش و قاصد بوشهر دو نفر
بوشهر میرزا عبدالرضا رئیس فراش و کرجی بان چهار نفر
فسا میرزا محمد خان رئیس فراش نفر
داراب میرزا کوچک رئیس فراش نفر
بهبهان میرزا عبدالله خان رئیس فراش نفر
نیریز میرزا محمد خان رئیس فراش نفر

خط یزد و کرمان

نائین میرزا سید احمد رئیس فراش نفر
اردکان میرزا حبیب الله رئیس فراش نفر
یزد میرزا علیخان رئیس میرزا علی اکبر نویسنده فراش نفر غلام چهار نفر
رفسنجان میرزا محمد حسین رئیس فراش نفر
سیرجان میرزا عبدالوهاب رئیس فراش نفر
انار میرزا محمد حسین رئیس فراش نفر
بندرعباس میرزا فضل الله رئیس فراش نفر
لار میرزا محمد رحیم رئیس فراش نفر
گلپایگان حاجی میرزا علی اکبر رئیس فراش نفر
نراق میرزا جواد رئیس فراش نفر

خط همدان

زرق میرزا محمد علی رئیس فراش نفر
نوبران میرزا علینقی رئیس فراش نفر
ساوه میرزا احمد رئیس فراش نفر
همدان میرزا یحیی خان رئیس میرزا محمد نویسنده فراش دو نفر غلام دو نفر
کردستان میرزا آقا خان رئیس میرزا نفر غلام و فراش دو نفر
کروس میرزا فرج الله رئیس فراش نفر
بروجرد رضاقلیخان رئیس فراش و غلام چهار نفر
کرمانشاهان حاجی میرزا ابراهیمخان رئیس فراش و غلام دو نفر
خانقین میرزا محمود رئیس فراش و غلام دو نفر
کنگاور میرزا موسی رئیس فراش و غلام دو نفر
نهاوند میرزا عبدالغنی رئیس فراش نفر
تویسرکان شاهزاده اکبر میرزا رئیس فراش نفر
ملایر رئیس نفر فراش نفر
خرم آباد شاهزاده علی محمد میرزا رئیس فراش نفر
دزفول میرزا کاظمخان رئیس فراش نفر
شوشتر میرزا محمد خان رئیس فراش و غلام دو نفر

وزارت علوم و تلگراف و معادن ممالک محروسه

جناب جلالتمآب مخبرالدوله وزیر تلگراف و معادن ممالک محروسه

اداره علمیه
مدرسه مبارکه دار الفنون
رؤسا و غیره

جناب جلالت نصاب نیر الملک امیر تومان رئیس مدرسه مبارکه محمد حسینخان سرتیپ اول ناظم مدرسه مبارکه علیخان سرتیپ اول انسپکتور ژنرال ناظم علوم محمد تقی میرزا سرتیپ دویم آجودان مدرسه مبارکه میرزا محمد حسین مستوفی رئیس الکتاب میرزا جعفر خان سرتیپ ناظر میرزا عبد الوهابخان سرهنگ میرزا محمد تقی سررشته دار اسد الله خان کتابدار میرزا مهدی منشی

معلمین ایرانی

جناب سلطان الحکماء معلم طب ایرانی میرزا محمد کاظم معلم کل طبیعی دارای نشان شیر و خورشید میرزا ابو الحسنخان رئیس مریضخانه معلم طب فرنگی میرزا علی اکبرخان نقاشباشی سرتیپ معلم زبان فرانسه ملا محمد صادق معلم فارسی و مقدمات عربی جناب حاجی نجم الملک معلم کل علوم ریاضی و سرتیپ اول و ممتحن علوم مدارس دولتی میرزا علی دکتر رئیس الاطباء معلم طب فرنگی میرزا علیخان قاجار معلم طب مجانی جناب میرزا حسن ادیب معلم علوم ادبیه و عربی

معلمین ریاضی

سلیمانخان سرهنگ معلم ریاضی میرزا محمود منجم باشی معلم ریاضی میرزا اسمعیل خان معلم ریاضی علیخان قاجار معلم ریاضی اسد الله خان قاجار معلم ریاضی

معلمین فرنگی

پروسکیخان معلم زبان فرانسه سرتیپ اول مسیو لمیر سرتیپ اول معلم کل موزیک مسیو دوبلیه معلم معدن دارای نشان شیر و خورشید مدد وسیخان سرتیپ اول معلم زبان روسی دکتر بازیل معلم طب فرنگی و زبان انگلیسی مسیو فلر معلم توپخانه سرتیپ مسیو ورث سرتیپ معلم پیاده نظام یوسفخان سرتیپ مسیو دنشاردخان معلم زبان فرانسه

صاحبمنصبان حاضر خدمت

امیرزاده محمد حسن میرزا احتساب الممالک مهندس سرتیپ اول علیخان مهندس سرتیپ عباسقلیخان مهندس سرتیپ سلیمانخان مسیحی سرتیپ محمد حسین میرزای مهندس سرهنگ محمد حسینخان قاجار سرتیپ مهندس محمد حسین میرزای مهندس میرزا احمدخان مهندس سرهنگ زین العابدین میرزای مهندس

مترجمین

میرزا خلیل سرتیپ مترجم و معلم طب میرزا رضاخان سرهنگ کاظمخان مترجم پیاده

نقاشان پنجنفر

متعلمین مدرسه

مهندسین نظامی و معدن سی و دو نفر اطبا چهل و پنجنفر توپخانه سی و چهار نفر پیاده نظام چهل و یکنفر اطبا مامور هیجده نفر مخصوصین زبان ده نفر شاگردان مقدماتی و عربی چهل و هفت نفر

موزیکانچیان نیز ولدار مامور و حاضر چهل و پنجنفر موزیکانچیان جدید چهارده نفر موزیکانچیان مخصوص آقای عزیز السلطان با صاحبمنصبان و معلمین مجانی شصت و هفت نفر

عکاسخانه و باسمه خانه و دوا خانه مدرسه مبارکه

امیرزاده عبد الله میرزا سرتیپ مدیر عکاسخانه حبیب الله میرزا عکاس شاگرد پنجنفر میرزا حسین مدیر باسمه خانه شاگرد و عمله جات شش نفر

دواخانه مرکزی

مسیو شوبن مدیر دولتخانه شاگرد دو نفر

فراشخانه مدرسه

غلامحسین سلطان نایب خانباباده باشی سرایدار نفر فراش ده نفر

دار النظاره مدرسه

آقا احمد نایب ناظر نویسنده نفر شربتدار دو نفر ابابچی دو نفر آشپز نفر

اجزاء حفظ الصحه دار الخلافه الباهره

جناب دکتر طولوزان حکیمباشی مخصوص دکتر کامپوسن پیرامو نصبحه دولت عثمانی دکتر بازیل معلم طب مدرسه

اجزاء مجلس مرکزی

جناب نیر الملک جناب میرزا ابو القاسم سلطان الحکما میرزا محمد کاظم معلم طبیعی میرزا زین العابدینخان مؤتمن الاطباء آقا میرزا علی رئیس الاطباء حاجی میرزا

حبیب الله

جبیب الله مجد الاطباء آقا میرزا عبدالکریم
معین الحکماء میرزا ابوالحسنخان سرتیپ و
رئیس مریضخانه میرزا نصرالله شمس الاطباء
میرزا علی اکبرخان ناظم الاطباء میرزا عبدالله
میرزا سید محمد حکیمباشی توپخانه میرزا سید
محمد ناظم الاطباء نظام میرزا نصرت سرهنگ
حکیم مریضخانه میرزا نصیر دواساز باشی نظام
میرزا عبدالوهابخان سرهنگ میرزا تقی
سررشته دار

حافظ الصحه ولایات

خط آذربایجان

تبریز سیف الاطباء
قزوین میرزا باقر
زنجان حاجی میرزا رضا
رشت حاجی میرزا سید جعفر
خوی میرزا علیقلی
مراغه میرزا علینقی
ارومیه حیدر میرزا
کروس میرزا سید خلیل
کردستان میرزا احمد
کرمانشاهان میرزا ابراهیم
همدان میرزا اسمعیل

خط خراسان و مازندران

سمنان میرزا کریم
شاهرود میرزا صالح
سبزوار میرزا اسمعیل
مشهد میرزا حسنخان
استرآباد میرزا ابوالقاسم
مازندران میرزا علی اکبر
بندر جز میرزا ابوالقاسم

خط فارس و کرمان

قم میرزا علی اکبرخان صدر الحکماء
کاشان محمدرضاخان
اصفهان میرزا محمودخان
شیراز حاجی میرزا جعفر
بوشهر آقا سید عبدالرضا
کرمان میرزا عبدالرضاخان
یزد میرزا مرتضی

لرستان و عربستان

میرزا مصطفی خان سرتیپ
ملایر میرزا محمد حسین

مریضخانه دولتی

میرزا ابوالحسنخان رئیس مریضخانه و سرتیپ
میرزا نصرت توپچی سرهنگ طبیب سه
نفر مباشر نفر میرزا فرهاد دواساز
میرزا سید ابوتراب طبیب مقیم مریضخانه
سایر اطبا سه نفر ناظر و طباخ دو نفر
تحویلدار نفر پرستار شش نفر حمامی
و دلاک دو نفر رختشوی دو نفر

اجزاء مدرسه مبارکه تبریز

احمدخان سرتیپ و رئیس محمد جعفرخان
صدر الحکما معلم طب و طبیعی مدرسه
نجفقلیخان سرتیپ معلم توپخانه تبریز
محمد میرزا سرهنگ معلم ریاضی میرزا
علیخان سرهنگ معلم زبان فرانسه
حاجی ملا عبدالله معلم عربی نویسنده نفر
شاگردان داخله بیست و پنج نفر شاگردان
مجانی بیست و پنج نفر فراشان شش نفر
ناظر نفر آشپز نفر

فهرست تلگراف ممالک محروسه

جناب جلالتمآب مخبرالدوله وزیر علوم
و تلگراف

اجزاء دار الخلافه طهران

صاحبمنصبان

جناب فخامت نصاب مخبرالملک رئیس کل
اداره تلگرافخانه مبارکه

سرتیپان

میرزا فضل الله خان سرتیپ مشیر السلطنه
نصرالله خان سرتیپ تلگرافچی مخصوص
محمدرضاخان سرتیپ تحویلدار نواب
شاهزاده میرزا سرتیپ محمد مهدی میرزا
سرتیپ ناظم مرتضی خان سرتیپ قاجار
محمد حسن میرزا سرتیپ اسحق میرزا سرتیپ

ارباب قلم

میرزا سلیمانخان مستوفی میرزا عبدالوهاب منشی باشی
منشی و محرر چهارده نفر

تلگرافچی و یاور بیست و پنج نفر

سرهنگان

غلامرضاخان ندیم باشی سرهنگ میرزا
اسمعیلخان سرهنگ میرزا آقاخان
سرهنگ عبدالحسینخان سرهنگ
غلامان سواره و پیاده سیزده نفر
پیشخدمت و فراش و فراش خلوت بیست و دو نفر

سایر ولایات

خط فارس و کرمان

قم محمد میرزا سرهنگ رئیس
تلگرافچی دو نفر غلام نفر فراش دو نفر
کاشان میرزا احمدخان رئیس
تلگرافچی نفر نویسنده نفر فراش دو نفر
اصفهان محمد حسن میرزا سرتیپ و
رئیس میرزا محمودخان سرهنگ
تلگرافچی پنج نفر نویسنده نفر غلام
نفر فراش چهار نفر
آباده تلگرافچی نفر فراش نفر
شیراز خلیل میرزا سرتیپ و رئیس
میرزا احمدخان سرتیپ تلگرافچی شش نفر

نویسنده دو نفر فراش نفر
کازرون تلگرافچی نفر فراش نفر
ابوشهر میرزا حبیب الله خان سرنایب
عبدالعلی میرزا سرهنگ رئیس فراش دو نفر
برازجان تلگرافچی نفر غلامان دو نفر
فراش نفر بهبهان میرزا علیخان رئیس
غلامان چهار نفر فراش نفر
کوپایه و نائین تلگرافچی دو نفر غلامان
چهار نفر اردکان تلگرافچی نفر
غلامان دو نفر یزد و کرمانشاه
میرزا هدایتخان سرهنگ رئیس تلگرافچی نفر
نویسنده نفر غلامان چهار نفر فراش دو نفر
انار تلگرافچی نفر غلامان دو نفر
رفسنجان تلگرافچی نفر غلامان دو نفر
کرمان میرزا احمدخان سرهنگ رئیس
تلگرافچی دو نفر غلامان دو نفر
فراش سه نفر

خط عربستان

محمره میرزا جعفرخان سرهنگ رئیس
غلامان دو نفر فراشان دو نفر
اهواز تلگرافچی نفر غلامان سه نفر
فراش نفر شوشتر میرزا آقاخان رئیس
تلگرافچی نفر غلامان دو نفر فراش دو نفر
دزفول تلگرافچی نفر فراش نفر غلام نفر
مامورین سیم کشی عربستان
میرزا موسی خان سرنایب تلگرافچیان شش نفر

خط آذربایجان و گیلان

قزوین اکبر میرزا سرهنگ رئیس
تلگرافچی نفر غلام دو نفر فراش سه نفر
زنجان ابوالفتح خان سرنایب رئیس
تلگرافچی نفر فراش نفر [illegible]
تلگرافچی نفر غلام و فراش سه نفر
تنکابن تلگرافچی نفر غلام و فراش سه نفر
شهر تبریز علی اصغرخان سرنایب رئیس
میرزا فتحعلیخان سرنایب تلگرافچی دوازده
نفر نویسنده نفر فراش پنج نفر
غلام دو نفر رشت عبدالجواد
میرزا سرنایب رئیس تلگرافچی پنج نفر
غلام پنج نفر نویسنده نفر فراش سه نفر
منجیل تلگرافچی نفر غلام و فراش پنج نفر
انزلی تلگرافچی نفر غلام و فراش دو نفر
لاهیجان تلگرافچی نفر غلام و فراش دو نفر
میانج تلگرافچی نفر غلام و فراش دو نفر
سراب تلگرافچی نفر غلام و فراش سه نفر
اردبیل عباس میرزا سرهنگ نویسنده
نفر غلام و فراش سه نفر نمین
تلگرافچی نفر فراش نفر مرند
تلگرافچی نفر غلام نفر جلفا تلگرافچی نفر
فراش نفر خوی علیخان سرهنگ رئیس
غلام دو نفر فراش نفر سلماس
عباسعلیخان سرنایب رئیس تلگرافچی نفر
غلامان پنج نفر فراش نفر
ارومیه حسین آقا سرهنگ رئیس نویسنده
نفر غلام دو نفر فراش نفر
گوگان تلگرافچی نفر غلام دو نفر
ساوجبلاغ تلگرافچی نفر غلام نفر
فراش نفر مراغه میرزا یوسفخان
رئیس غلام و فراش سه نفر نفر
میاندوآب تلگرافچی نفر غلام و فراش سه

خط خانقین

رباط کریم تلگرافچی نفر غلام نفر
خان آباد تلگرافچی نفر غلام دو نفر
نوبران تلگرافچی نفر غلام دو نفر
زرق تلگرافچی نفر غلام دو نفر
همدان میرزا اسدالله رئیس
تلگرافچی دو نفر غلام چهار نفر فراش
شش نفر اسدآباد تلگرافچی نفر
غلام دو نفر فراش نفر کنگاور
تلگرافچی نفر غلام دو نفر کرمانشاهان
محمدصفی میرزا سرنایب رئیس تلگرافچی سه
نفر نویسنده نفر غلام سه نفر
فراش سه نفر کرند تلگرافچی نفر
غلام دو نفر سرپل تلگرافچی نفر
غلام نفر قصر تلگرافچی نفر غلام دو نفر
خانقین تلگرافچی نفر فراش نفر
گروس میرزا حسینخان سرنایب رئیس
تلگرافچی نفر غلام نفر فراش نفر
قروه تلگرافچی نفر غلام سه نفر
کردستان آقاخان سرنایب رئیس
تلگرافچی نفر نویسنده نفر غلام دو
نفر فراش سه نفر ملایر محمد
میرزا رئیس تلگرافچی نفر نویسنده نفر
غلام و فراش چهار نفر نهاوند تلگرافچی نفر
غلام نفر فراش نفر عراق نصرالله
خان سرنایب رئیس تلگرافچی دو نفر
غلامان چهار نفر فراش نفر
راهجرد تلگرافچی نفر غلام دو نفر
بروجرد میرزا طاهرخان سرهنگ رئیس
تلگرافچی پنج نفر غلام سه نفر فراش دو نفر
داذان تلگرافچی نفر غلام دو نفر
فراش نفر خرم آباد محمدجعفر میرزا
سرنایب رئیس تلگرافچی دو نفر غلام چهار
نفر فراش دو نفر

خط خراسان و مازندران

ایوانکیف تلگرافچی نفر غلام دو نفر
خوار تلگرافچی نفر غلام دو نفر

سمنان

سمنان میرزا ابوالحسنخان سرهنگ غلام و فراش چهار نفر فیروزکوه تلگرافچی نفر غلام نفر دامغان تلگرافچی نفر غلام دو نفر شاهرود میرزا عبدالحسین خان سرهنگ رئیس تلگرافچی نفر غلام سه نفر فراش نفر میاندشت تلگرافچی نفر غلام دو نفر عباس آباد تلگرافچی نفر غلام دو نفر سبزوار حسنخان رئیس تلگرافچی نفر غلام سه نفر فراش دو نفر مزینان تلگرافچی نفر غلام دو نفر نیشابور میرزا حسینخان سرهنگ رئیس تلگرافچی نفر غلام دو نفر فراش نفر مشهد مقدس جلیل میرزا سرهنگ رئیس محمد حسینخان سرهنگ ناظم تلگرافچی هفت نفر نویسنده نفر غلام هشت نفر فراش پنج نفر چناران تلگرافچی نفر

غلام دو نفر بجنورد تلگرافچی نفر غلام دو نفر فراش نفر قوچان میرزا شکرالله خان سرهنگ رئیس غلام سه نفر فراش نفر سرخس تلگرافچی نفر غلام دو نفر فراش نفر کلات تلگرافچی نفر غلام و فراش چهار نفر درجز تلگرافچی نفر غلام دو نفر استراباد غلامحسین میرزا رئیس تلگرافچی نفر غلام سه نفر فراش دو نفر آق قلعه تلگرافچی نفر غلام نفر بندرجز تلگرافچی نفر غلام دو نفر فراش نفر ساری حبیب الله میرزا سرتیپ رئیس تلگرافچی سه نفر غلام چهار نفر فراش دو نفر

بارفروش تلگرافچی نفر غلام دو نفر فراش دو نفر اشرف تلگرافچی نفر غلام دو نفر فراش نفر مشهدسر تلگرافچی نفر غلام نفر فراش نفر

وزارت انطباعات و دار الترجمهٔ خاصهٔ دولتی و غیره

جناب جلالتمآب اعتماد السلطنه مترجم مخصوص حضور همایون و وزیر انطباعات دولت علیه و مدیر کل باغات سلطنتی و قنوات دیوانی

میرزا علیخان منشی و سرتیپ نایب کل وزارت انطباعات و غیره و غیره

دار الترجمهٔ مبارکهٔ دولتی

آقا میرزا محمد حسین ادیب ملقب بفروغی منشی و مدیر دار الترجمه و رئیس دار الطباعهٔ دولتی و مترجم زبان فرانسه و عربی

مترجمین فرنگی و غیره

پروسکی خان سرتیپ اول معلم و مترجم زبان فرانسه و جغرافی و اجودان مخصوص وزارت جلیلهٔ جنگ بارون نرمان سرتیپ مترجم زبان فرانسه و المان میرزا ماد روسخان سرتیپ مترجم زبان فرانسه و روسی مامور بخدمت رجالی اداره سواره قزاق روسی میرزا یوسفخان پیرم و مسیو دبشار خان مترجم و معلم زبان فرانسه

ایرانی و غیره

میرزا غیاث ادیب کاشانی منشی و مترجم زبان عربی میرزا علیخان سرتیپ مترجم الممالک عارفخان منشی و مترجم ترکی عثمانی میرزا سید حسین مترجم روزنامهای هندوستان میرزا جعفر قراچه داغی مترجم روزنامجات ترکی عثمانی میرزا احمدخان قفقازی مترجم زبان روسی میرزا سید عبدالله مترجم زبان روسی میرزا محمد صادق منشی میرزا عبدالحسین منشی

وزارت انطباعات و ادارهٔ روزنامجات

آقا میرزا

آقا میرزا سید حسن مستوفی روزنامجات دار الطباعه دولتی
میرزا محمد حسین ادیب ماه بغره غمی مستوفی و رئیس دار الطباعه
مدیر دار الترجمه مبارکه میرزا موسی خان سرهنگ نقاشباشی
وزارت انطباعات میرزا محمد صادق شمس الکتاب نویسنده
روزنامه ایران والطالع وسالنامه وغیره میرزا زین العابدین
خوشنویس نویسنده روزنامه شرف میرزا یوسف خان معلم
نظم باسمه خانهای شهر دار الخلافه میرزا اسد الله منشی
دار الطباعه میرزا حبیب الله استاد مخصوص دار الطباعه دولتی
ملا آغا و محسن مذهب دار الطباعه استاد محمد اسمعیل
صحاف دار الطباعه میرزا عنایت نایب فراشان دار الطباعه
محمد حسن بیک ایضا ابو القاسم بیک ایضا سایر فراشان
عمله طبع شش نفر

آذربایجان

عمله روزنامه و باسمه خانهای آذربایجان بریاست نواب امیرزاده
عباسعلی میرزا محرر نفر فراش دو نفر

دار التألیف کتاب مستطاب نامه دانشوران ناصریه

جناب حاجی میرزا ابو الفضل ساوجی
جناب آقا شیخ محمد شمس العلماء عبد الرب آبادی

میرزا غلامحسین خان ادیب مترجم و منشی شیخ محمد پیر مرحوم
ملا آقا میرزا طاهر خوشنویس کاتب کتاب آقا سید علی
کتابدار محرر دو نفر

وزارت جلیله عدلیه اعظم و وزارت تجارت دولت علیه

جناب جلالتمآب اجل حاجی مشیر الدوله وزیر عدلیه اعظم و وزیر تجارت کل ممالک محروسه ایران

مجالس و اجزاء وزارت جلیله

عدلیه اعظم که بشش مجلس منقسم میشود

اعضا و اجزاء مخصوص مجلس محترم وزارت جلیله عدالت عظمی

جناب فخامت نصاب معاون الدوله رئیس
مجلس تجارت عمدة الامراء العظام حاجی
عباسقلیخان قاجار حاجی میرزا محمد علیخان
مستوفی پسر مرحوم وکیل لشکر حاجی حسین
خان معتمد الوزاره پسر مرحوم احمد خان
عمید الملک میرزا صادقخان پسر نیب مظاهر
تظلمات عامه که در صحابت دستان و ولایات
بعرض میرسد میرزا حسینخان مستوفی امین
العداله محمد حسینخان برادر مرحوم حاجب
الدوله میرزا عبد الحسین مستوفی
میرزا اسمعیل خان منشی باشی میرزا محمد
حسین مستوفی منشی مخصوص دیوان عدالت

مجلس جناب فخامت نصاب میرزا

شفیع صدر دیوانخانه مستوفی دیوان اعلی
که اغلب امور ملکی و شرعیات باینجا
مرجوع است
عمدة الامراء العظام فتح الله خان ناظم
میر نایب اول و متصدی عرایض سوار و ناظم
دیوانخانه میرزا حسینخان برادر جناب
سراج الملک نواب حسینعلی میرزا نواده
مرحوم رکن الدوله محمد حسن میرزا پسر
مرحوم سیف الملک میرزا میرزا ابو القاسم
محمد رحیم خان ماکوئی میرزا سید مهدی
منشی اول میرزا محمد خان منشی اول
میرزا ابو القاسم منشی میرزا حسینخان
محرر میرزا اسد الله ثبات

مجلس معتمد السلطان میرزا محمود خان مشیر الوزاره

میرزا ضیاء الدین پسر مرحوم ندیم باشی قزوینی
میرزا محمد حسین منشی میرزا سید ابراهیم
منشی میرزا محمود منشی

مجلس معتمد السلطان حاجب باشیان منشی العداله

محمد ابراهیمخان نواده مرحوم وزیر نظام
میرزا محمود خان نایب اول میرزا محمد قلی
منشی میرزا محمد ثبات

مجلس اجراء بریاست معتمد السلطان آقا رضا خان معین العداله مستوفی

میرزا حسنخان نواب منوچهر میرزا
میرزا علی اکبر منشی

مجلس دار الانشاء و ثبت

بریاست معتمد السلطان میرزا مسعود خان
سر نایب میرزا ابو الحسنخان منشی
میرزا محمود خان ثبات قرار دادنامجات

میرزا عبدالکریم عریضه نویس میرزا تقیخان منشی

میرزا اسمعیل ثبات

مأمورین وزارت جلیله عدلیه عظمی

میرزا محمد نایب میرزا علی نایب غلام بیست

نفر فراش بیست نفر

وزارت جلیله تجارت

جناب جلالتمآب اجل حاجی مشیر الدوله

اجزاء مجلس تجارت که همه روزه

در دیوانخانه حاضر و مشغول خدمت هستند

بریاست جناب جلالتنصاب محمد ابراهیمخان

معاون الدوله

نواب سلطانحسین میرزا پسر مرحوم سلطان

سلیم میرزا امیر اصلان خان میرزا عباس

منشی میرزا سید محمد علی منشی مرتضی خان

اعضاء و اجزاء مجلس تجارت

که برای مهام امور لدی الضروره دعوت

میشوند ده نفر

تجاریکه بحکم قرعه تعیین شده

و هر روزه حاضر بوده و مابعد ماه تجدید میشوند

اشخاصی که فعلاً بحکم قرعه

حاضرند حاجی علی اکبر تاجر شیرازی

میرزا علی اکبر نخجوانی حاجی محمد علی پسر

مرحوم حاجی علینقی

اشخاصیکه لدی الضروره دعوت

میشوند معتمد السلطان ملک التجار کل

ممالک محروسه حاجی محمد حسن امین دار

الضرب آقا محمد امین ارباب آقا عبد الباقی

ارباب امین التجار حاجی محمد اسمعیل تاجر

معروف بمغازه حاجی محمد حسین آقا حاجی میرزا

حبیب الله تاجر کاشانی حاجی محمد حسین تاجر کاشانی

میرزا علی اکبر اخوی مشار الیه آقا عبد الحسین

تاجر کاشانی آقا محمد صادق برادر ملک

حاجی محمد علی شیرازی حاجی محمد حسین معروف

بمو حاجی عبد الرزاق تاجر اسکوئی

حاجی محمد ابراهیم تبریزی حاجی میرزا

عباسعلی پسر مرحوم حاجی ابو الفتح

مأمورین دیوانخانه تجارت ولایات

آذربایجان نواب نصرت السلطنه اصفهان [illegible]

جناب رکن الملک خراسان جناب حاجی میرزا ابراهیم رکن [illegible]

[illegible]

ادارهٔ مهر مهر آثار مبارک

در تحت ادارهٔ جناب مستطاب اجل عضد الملک وزیر حضور همایون

امیر الامراء العظام امیر سلیمانخان رئیس ادارهٔ مهر مهر آثار مبارک	محمد کریمخان حامل مهر مبارک	سر نفر فراشان و قراولان و سایر اجزاء مهر مبارک پانزده نفر
میرزا محمد رضا حافظ مهر مهر آثار مبارک	آقا میرزا رضای سررشته دار و محررین	

وزارت جلیله خارجه

جناب جلالتمآب اجل قوام الدوله وزیر امور خارجه دولت علیه ایران

جناب جلالتمآب صدیق الملک رئیس کل ادارات وزارت امور خارجه

نایبان وزارت خارجه

جناب سعد الدوله نایب اول وزارت خارجه

جناب مشیر الملک نایب اول وزارت خارجه

عمدة الامراء العظام مستشار الوزاره

سر نایب اول جناب معاون الوزاره نایب اول وزارت خارجه حاجی میرزا علی اکبر خان

نایب وزارت خارجه میرزا عبد الحسینخان

نایب الوزاره حسینعلی میرزا نایب وزارت خارجه

ادارات وزارت خارجه بترتیب حروف تهجی

ادارهٔ متعلقه بسفارت انگلیس

با اعتصام الملک نایب اول وزارت خارجه

میرزا حسینخان منشی وزارت خارجه

ادارهٔ متعلقه بسفارت ایطالی

با میرزا کاظمخان سرتیپ اول نایب وزارت خارجه

ادارهٔ متعلقه ترجمه و خطوط رمز

با جناب مفتاح الملک نایب اول وزارت خارجه

میرزا مسعودخان منشی رموز میرزا داود

خان منشی وزارت خارجه

ادارهٔ تبریکات

با محمد تقیخان سرتیپ نایب وزارت خارجه

میرزا صادقخان

میرزا صادقخان سرتیپ مجیب السفراء

ادارهٔ تذکرهٔ کل ممالک محروسه

با میرزا جعفرخان نایب وزارت خارجه مدیر کل
میرزا رفیعخان سرتیپ ناظم تذکره و انطباعات
وزارت خارجه سرتیپ ممالک متنوعه میرزا
علیخان سرهنگ میرزا حسینخان سرهنگ
میرزا محمد میرزا عبدالله منشی مهرکنندهٔ
تذکرها و نفر

ادارهٔ ثبت و ضبط

با ممتحن الملک میرزا رضیخان نایب اول
وزارت خارجه مدیر دفتر میرزا حسینخان
ناظم صدیق الوزاره میرزا سید عبدالله
منشی میرزا علینقی میرزا اسدالله خان

ادارهٔ متعلقه بسفارت روس

با جناب مشیر الملک نایب اول وزارت خارجه
میرزا اسدالله خان سرتیپ منشی اول
وزارت خارجه میرزا حسنخان منشی وزارت
خارجه میرزا شفیعخان منشی میرزا احمد منشی

ادارهٔ متعلقه بسفارت عثمانی

با محمد آقای سرتیپ نایب وزارت خارجه میرزا
خلیل منشی وزارت خارجه

ادارهٔ متعلقه بسفارتخانهای دول غیر همجوار

با حاجی میرزا حسنخان سرتیپ نایب وزارت خارجه
میرزا احمدخان نوادهٔ مرحوم بدایع نگار
میرزا حسین منشی میرزا رضا منشی

ادارهٔ محاکمات تجارتی

با جناب حاجی نصیر الملک نایب اول وزارت خارجه
میرزا ابراهیم میرزا ابوالقاسم منشی
وزارت خارجه میرزا علیخان سرهنگ

ادارهٔ محاسبات وزارت خارجه

با میرزا محمد حسین مستوفی وزارت خارجه

میرزا علی اکبر عرب دفتر وزارت خارجه

ادارهٔ مکاتبات و فرامین و انشاء

با نامه نگار نایب اول وزارت خارجه میرزا
اسدالله خان منشی اول وزارت خارجه
میرزا نصرالله خان راقم فرامین منشی
وزارت خارجه

صاحب منصبان وزارت خارجه

جناب حاجی میرزا زمانخان عمدة الامراء العظام
اعتماد الوزاره سرتیپ اول نایب اول
وزارت خارجه مأمور بریاست مجلس کمیسیون
سرحدی میرزا عباسقلیخان سپهر نایب
اول وزارت خارجه و مستوفی دیوان اعلی
میرزا ابوالقاسمخان نایب اول وزارت خارجه
حاجی میرزا محمد حسین ملک الکتاب میرزا
عباسخان سرتیپ میرزا مهدیخان سرتیپ
مهندس میرزا موسی خان کارگذار سابق
گیلان میرزا موسیخان کارپرداز سابق
وان مأمور کمیسیون سرحدی ناظم الملک
میرزا جهانگیرخان سرتیپ میرزا اسدالله
خان سرتیپ کارگذار خارجه سابق دربحر
و کلات میرزا حسینخان سرتیپ کارگذار
خارجه سابق همدان میرزا هادیخان سرتیپ
نوادهٔ جناب جلالتمآب صدیق الملک
میرزا ابراهیمخان سرتیپ نوادهٔ مرحوم
عضد الملک میرزا حسنخان نایب
سابق سفارت وینه

کارگذاریهای داخله و مأمورین

ولایات ممالک محروسه

آذربایجان

جناب میرزا جوادخان مستشار الدوله
کارگذار حاجی محمد صادقخان سرتیپ
حاجی میرزا منصورخان میرزا اسمعیلخان

میرزا غلامعلیخان سرتیپ میرزا مهدیخان
سرهنگ میرزا حسینخان سرهنگ
میرزا محمودخان میرزا سعیدخان
میرزا رضاخان سرهنگ سالمودخان
سرهنگ مترجم میرزا محمدخان سرهنگ
ناظم دفتر میرزا هاشمخان میرزا ابو
القاسمخان اجودان میرزا جواد
اجودان علیخان اجودان

ادارهٔ تذکرهٔ آذربایجان

جناب مصباح الدوله رئیس امنای تذکرهٔ
سرحدات آذربایجان میرزا اسمعیل
خان امین تذکرهٔ تبریز میرزا احمدخان
امین تذکره

کارگذاری خراسان و سیستان

جناب میرزا زین العابدین خان نایب
الوزاره کارگذار میرزا حسینخان
سرتیپ معاون کارگذاری میرزا ابوالقاسم
خان سرتیپ نایب اول کارگذاری میرزا
علیخان میرزا ابراهیمخان سرهنگ امین
تذکره میرزا علیخان اجودان

کارگذاری بجنورد

میرزا محمد ولیخان سرتیپ نایب وزارت خارجه
کارگذار امین تذکره

قوچان

میرزا حسین ضیاء کارگذار

سرخس

حاجی میرزا سید رضی نایب اول وزارت خارجه
کارگذار

دره جز و کلات

میرزا احمدخان سرتیپ کارگذار

استرآباد

میرزا علی اشرفخان کارگذار

مازندران

کارگذار مازندران

میرزا موسی خان وقایع نگار میرزا علیرضا
خان میرزا فتح الله خان نایب کارگذاری
نوروزخان نایب کارگذاری هایخان
نایب کارگذاری

بندرجز

حاجی میرزا طاهر سرحددار علی اکبرخان امین تذکره
شکرالله خان نویسنده

کارگذاری فارس

جناب حاجی معززالملک کارگذار فارس
حاجی علیخان وکیل نایب اول کارگذاری
حاجی میرزا حسینخان نایب کارگذاری

کارگذاری بنادر فارس

حاجی میرزا عبدالله خان سرنایب اول کار
گذار بنادر فارس امین تذکره
محمره رحمت الله خان کارگذار

کارگذاری گیلان

میرزا علی اکبرخان سرنایب کارگذار میرزا
حسنخان نایب کارگذاری میرزا ابراهیم منشی

اداره تذکره گیلان

میرزا امان الله خان سرهنگ امین تذکره
میرزا نعمت الله خان نویسنده

کارگذاری کرمانشاهان

حاجی محمد صالح خان سرنایب و ... کار
گذار میرزا نصرالله خان نایب کارگذاری
میرزا فتح الله خان نایب کارگذاری

زهاب

علی اکبرخان سرحددار

بروجرد و لرستان

میرزا آقا خان سرنایب کارگذار

کردستان

عبدالله خان کارگذار علیخان امین تذکره

اصفهان

... جعفرخان سرنایب کارگذار عبد
الرحیم خان نایب کارگذاری

کرمان

میرزا حبیب الله خان سرپرست زردشتی
و یهود و هنود ملا کیخسرو کلانتر
ملا گشتاسب ریش سفید میرزا بهرام ریش سفید
ملا جمشید پسر ملا کیخسرو کلانتر

سفرا و مامورین دولت علیه

در ممالک خارجه تبعه جزو فتحی

دولت اطریش

جناب مجدت نصاب نریمانخان قوام السلطنه امیر تومان
وزیر مختار و ایلچی مخصوص

دولت آلمان

جناب جلالت نصاب میرزا رضا خان مؤید
السلطنه امیر تومان وزیر مختار و ایلچی مخصوص
مسیو هرمان کیلکا جنرال قونسول

دولت انگلیس

جناب جلالت نصاب علاء السلطنه
وزیر مختار و ایلچی مخصوص

بمبئی و هندوستان

حاجی میرزا حسینخان جنرال قونسول
بمبئی و هندوستان آقا عبدالحسین
ملک التجار حاجی محمد علی معتمد التجار

کلکته

رستمجی قونسول

حیدرآباد

آقا محمد علی شوشتری

بیرمان

حاجی میرزا احمد

دولت روس

جناب جلالت نصاب علاء الملک میرزا
محمود خان امیر تومان وزیر مختار و
ایلچی مخصوص میرزا اسحق خان شارژ
دافر میرزا فتح الله خان نایب سفارت

تفلیس و سایر خاک روسیه

معین الوزاره جنرال قونسول میرزا احمد
دفتردار جبار خان ویس قونسول
ویس قونسول بادکوبه

حاجی ترخان

میرزا سید محمد خان جنرال قونسول

دولت عثمانی

جناب جلالتمآب ناظم الدوله میرزا اسدالله
خان سفیر کبیر میرزا حسنخان سرنایب
اول شارژدفر میرزا اسمعیل خان
نایب اول میرزا حسینخان جنرال قونسول
میرزا باقرخان منشی اول میرزا سید
حسن میرزا هاشمخان منشی دوم
میرزا سعیدخان

مصر

جناب بنان الملک جنرال قونسول
میرزا امان الله خان ویس قونسول
اسکندریه جناب ... ترجمان اول

ارضروم

میرزا حسینخان جنرال قونسول

طرابزن

حاجی میرزا رضی خان جنرال قونسول

شام

میرزا علی اکبرخان کارپرداز

وان

میرزا حسینخان جنرال قونسول

جده

حاجی میرزا هاشمخان کارپرداز حلبی میرزا
علیخان ویس قونسول علی بیک باش ترجمان

حکاری

میرزا اسحق خان کارپرداز

حلب

میرزا عبدالله خان کارپرداز

ازمیر

اوانس خان کارپرداز

عراق عرب

میرزا علینقیخان جنرال قونسول بغداد
میرزا طهماسبقلی نایب اول میرزا ابوالقاسم
خان ترجمان ترکی حسن افندی کاتب ترکی
حاجی میرزا هادی امین التجار رئیس مجلس
تجارت کارپردازی **بصره**
حاجی محمد رضا خان سرتیپ دویم کارپرداز
سلیمانیه عباسقلی آقا کارپرداز **نجف اشرف**
میرزا اسمعیل نایب **کربلای معلی** محمد اسمعیل خان
کاظمین نصرالله بیک **بیت المقدس**
میرزا هادی **خانقین** عباسخان **منلیج**
دیار بکر میرزا اسمعیل **مسیب**
احمد بیک **عماره** علی بیک **سماوات**
حسین بیک **یعقوبیه** یوسفخان
حله حاجی عباسقلی **انطاکیه**
موسی بیک

دولت فرانسه

جناب مجامد نصاب نظر آقا وزیر مختار و امیر تومان
ایلچی مخصوص مسیو موزلیه حکیم
سفارت **بردو** مسیو کاردواسو قونسول
مارسیل مسیو سینیه هاو مسیو ادیسن
سفرای دول متحابه و صاحب منصبان
مقیمین دربار دولت علیه و لایات ممالک
محروسه بترتیب حروف تهجی

سفارت دولت اطریش و مجارستان

جناب مسیو ترکس تن بیل وزیر مقیم
مسیو نکس شارژدفر مسیو طبلر
انکلیسی میرزا ابوالقاسم منشی
بوشهر مسیو ملکم قونسول

جناب جلالتمآب مسیو نشنی وزیر مختار
و ایلچی مخصوص مسیو اپن هایم شارژ
دافر هنگام غیبت وزیر مختار میرزا
حسین منشی

سفارت دولت المان

جناب جلالتمآب بارون تسلک وزیر مختار
و ایلچی مخصوص
دکتر روزن
مترجم حاجی میرزا رضا خان منشی اول

سفارت دولت انکلیس

جناب جلالتمآب سیر فرنک لاسلیس
وزیر مختار و ایلچی مخصوص مسیو
کنیدی نایب اول جنرال کردون
آتشه نظامی مستر کلکین نایب دویم
مستر چرچیل نایب دویم شرقی نواب
میرزا حسینعلیخان نایب دویم شرقی
مستر کرنشه ف نایب سیم دکتر اودلینک
حکیم مستر فرنسر کرو ویس قونسول
مستر نواره محاسب سفارت عباس
قلیخان مترجم سفارت میرزا زین العابدین
خان منشی اول سفارت میرزا ابراهیم
منشی دویم میرزا یحیی خان منشی سیم

تبریز

کلنل استوارت قونسول جنرال

محمره

مستر مکداول ویس قونسول

بوشهر

کلنل طالبت قونسول جنرال مستر
ژارژ لوکس ویس قونسول

شیراز

حیدر علیخان نواب وکیل الدوله انکلیس

اصفهان و عراق و چهار محال
یزد و خوانسار
مستر پریس قونسول مستر آقانور
وکیل الدوله **همدان**
آقا سید حسین وکیل سفارت
کرمانشاهان حاجی حسنخان وکیل الدوله
رشت مستر هری چرچیل قونسول
میرزا جعفر منشی قونسولخانه رشت
استرآباد محمد تقی آقا وکیل قونسولگری

خراسان

مستر الیاس قونسول جنرال مستر
زیگلر طامسن ویس قونسول دکتر
دولبر حکیم قونسولخانه جنرال

سفارت دولت ایطالی

جناب مسیو لکنت دانو وزیر مقیم
میرزا طاطا وسخان منشی

سفارت دولت بلژیک

جناب مسیو بارن درپ وزیر مقیم
میرزا اسمعیل منشی مسیو هبن نایب قونسول

سفارت دولت روس

جناب جلالتمآب مسیو دبوتف وزیر
مختار و ایلچی مخصوص مسیو اشپیر
نایب اول مسیو غریغوریچ مترجم اول
مسیو فیلیپف نایب دویم مسیو لف
آتشه مسیو دانیلوف حکیم میرزا
مهدیخان منشی اول میرزا ابوالقاسم
خان منشی دویم

تبریز

مسیو پطروف قونسول جنرال کیناز داویژا
نایب مسیو جرکاوسکی مترجم

مشهد مقدس

مسیو لاصوف جنرال قونسول مسیو

موستبکوف نایب مسیو نیدلر آتشه

رشت

مسیو پاچیطونف قونسول مسیو پیر
نایب

استراباد

مسیو کانافسکی قونسول مسیو لونیکین
نایب مسیو دورلوف آتشه

سفارت دولت عثمانیه

جناب جلالتمآب نصوحی بک افندی سفیر
کبیر عرفان بک افندی مستشار که
فعلاً شارژدفراست حاجی راسم افندی
نایب اول احمد نصیب افندی نایب دویم
میرزا حسن خان شوکت منشی اول
طاهر افندی فخری آتشه

تبریز

حسنی احسان بک باش شهبندر
منشی ......

کردستان

بهاءالدین بک باش شهبندر منشی ...

کرمانشاهان

رسول افندی شهبندر منشی ....

همدان

حاجی محمد سعید وکیل شهبندر

ساوجبلاغ

کمال افندی شهبندر

شیراز

حاجی سید ابراهیم شهبندر میرزا سید محمد منشی

بوشهر

میرزا حسین وکیل شهبندر

سفارت دولت فرانسه

جناب جلالتمآب مسیو رنه دوبالوا وزیر
مختار وایلچی مخصوص مسیو بولاد
نایب اول مسیو اوی بر مترجم اول
مسیو مالیر توئی دفتردار و مترجم دویم
مسیو نیکلا آتشه مترجم سیم
میرزا ابراهیم منشی

تبریز

مسیو برنه ژنرال قونسول مسیو
رکفریه دفتردار میرزا محمد خان منشی

بوشهر

مسیو پاپن قونسول حاجی میرزا
حسین (رژان) منشی مترجم

سفارت دولت هلاند

جناب مسیو کنبل شارژدفر

بوشهر

مسیو گرنوك قونسول

ممالک خارجہ

اروپ

دولت استریا و مجارستان

امپراطور فرانسوا شارل ژزف در ۱۲۴۴ سنہ ہجری متولد شدہ ولیعہد فرانسوا فردیناند شارل لوئی ژزف مائی ہیجدہم ماہ دسامبر ۱۸۶۳ سنہ مسیحی متولد شدہ است پای تخت وینہ صدر اعظم وزیر دول خارجہ کنت کالنکی مذہب دولتی کاتولیک پروتستان ہم دارد جمعیت از قرار دو سال قبل تقریبًا ہشتاد و دو کرور

دولت اسپانیا

پادشاہ الفنس سیزدہم در ہفدہم ماہ مئی ۱۸۸۶ سنہ مسیحی متولد شدہ مذہب دولتی کاتولیک جمعیت تقریبًا سی و سہ کرور و چہار صد و چہل و چہار ہزار و ہفتصد و ہشتاد و شش نفر پای تخت مادرید

دول معتبرۂ المان

جمعیت کلیہ از قرار ۱۸۸۵ سنہ از نود و سہ کرور و سیصد و پنجاہ و هفت هزار و هفتصد و پنج نفر مذہب دولتی پروتستان و بعضے کاتولیک هستند

اوقلاباد

زمانفرما فردریک گیلیوم لوی سنش شصت و شش سال ولیعہد فردریک گیلیوم لوئی لیوپلد اگوست سنش سی و چہار سال پای تخت کارل سروهہ مذہب پروتستان

باویر

پادشاہ (اتون) تولدش را آوریل ۱۸۴۸ چون مریض است زمام سلطنت بدست پرنس رژان است ولیعہد پرنس لوی پای تخت مونیک مذہب کاتولیک

پروس

امپراطور المان و پادشاہ پروس گیلیوم دویم در بیست و ہفتم ژانویہ ۱۸۵۹ سنہ میلادی متولد شدہ و در پانزدہم ژوئن ۱۸۸۸ سنہ میلادی مطابق شوال ۱۳۰۵ سنہ ہجری بر سریر امپراطوری المان و پادشاہی پروس جلوس نمود ولیعہد پرنس فردریک گیلیوم در ششم ماہ مہ ۱۸۸۲ سنہ متولد شدہ سنش دہ سال وزیر اعظم جنرال کاپریوی مذہب دولتی پروتستان و بعضے هم کاتولیک هستند پای تخت برلن

دولت ساکس

شاہ آلبرت فردریک اگوست سنش شصت و چہار سال پای تخت درزد مذہب دولتی پروتستان و قدری کاتولیک

ورتمبرغ

شاہ گیلیوم شارل در ۱۸۹۱ سنہ جلوس نمودہ سنش چہل و چہار سال پای تخت اشتوتکارت مذہب دولتی پروتستان و قدری کاتولیک

دولت انگلستان و ارلند و اسکاتلند

پادشاہ ملکہ ویکتوریا الکساندرین در ۱۸۱۹ سنہ میلادی متولد شدہ اند ولیعہد پرنس آلبرت ملقب بہ پرنس دوگال سنش پنجاہ و یکسال وزیر اعظم مسیو گلادستون پای تخت لندن جمعیت تمام این مملکت از انگلیس و ارلند و اسکاتلند جزایر جرسی و حوش از قرار تحدید ۱۸۹۰ سنہ بعلاوہ سربازان و ملاحان کہ در مسافرت هستند هفتاد و هفت کرور و ہشتاد و سہ هزار و نہصد و پنجاہ و پنج نفر و جمعیت تمام ممالک متصرفہ انگلیس از هندوستان و غیرہ پانصد و نود کرور و یکصد و نود و سہ هزار و ہشتصد و بیست و دو نفر مذہب دولتی پروتستان و مذہب ارلند کاتولیک فرمانفرمای هندوستان مارکی دلانسداون

دولت ایطالیا

پادشاہ هومبر اول سنش چہل و هفت سال ولیعہد ویکتور امانوئل پرنس ناپل سنش بیست و سہ سال وزیر اعظم مسیو جیولیتی مذہب کاتولیک جمعیت از قرار ۱۸۹۰ سنہ شصت و یک کرور و چہار صد و چہل و هفت هزار و سیصد و شش نفر پای تخت رم

دولت بلژیک

پادشاہ لئوپلد دویم سنش پنجاہ و هفت سال پای تخت بروسل جمعیت از قرار ۱۸۸۹ سنہ دوازدہ کرور و نود و سہ هزار و هفتصد و نود و ہشت نفر مذہب دولتی کاتولیک

دولت پرتوغال

پادشاہ شارل اول در ۱۸۶۳ سنہ میلادی متولد شدہ ولیعہد لوی فلیپ تولدش ۱۸۸۷ سنہ پای تخت لیزبن جمعیت تقریبًا در اروپ نہ کرور و یکصد و هفتاد و دو هزار نفر خارج از اروپ شش کرور و دویست و ہشتاد و یک هزار نفر

دولت پایا

دولت پی با که هلاند نیز میکویند

پادشاه ویلهلمین دختر گیلیوم سیم در سنه ۱۸۸۰ میلادی متولد شده نایب السلطنه ایشان (آیما) والده ایشانست جمعیت از قرار سنه ۱۸۸۹ پنج کرور و چهل و هشت هزار و پانصد و نود و شش نفر مذهب دولتی پروتستان

دولت دانمارک

پادشاه کریستیان نهم سنش هفتاد و چهار سال ولیعهد کریستیان فردریک گیلیوم شارل سنش چهل و هفت سال پای تخت کپنهاک مذهب دولتی پروتستان جمعیت از قرار سنه ۱۸۸۰ کرور و دو بیست و نود و هشت هزار و سیصد و شصت و هفت نفر

دولت روس

امپراطور روس الکساندر سیم سنش چهل و هفت سال ولیعهد گراندوک نیکلا الکساندرویچ سنش بیست و چهار سال مسیو دوگیرس وزیر خارجه جمعیت کلیه ممالک روس و بیست و بیست و پنج کرور و چهارصد و سی و چهار هزار و پانصد و نود و نه نفر مذهب ارتودکس گرک و مذاهب متفرقه هم دارد پای تخت سنت پطرزبورغ

دولت رومانی

پادشاه شارل اول سنش پنجاه و سه سال پای تخت بوکارست جمعیت تقریباً پنج کرور و سیصد هفتاد و شش هزار نفر مذهب ارتودکس گرک

دولت سربی

پادشاه الکساندر اول سنش هفده سال پای تخت بلگراد جمعیت موافق سنه ۱۸۹۰ چهار کرور و نود و شش هزار و چهل و سه نفر مذهب کاتولیک گرک

دولت سوئد و نروژ

پادشاه اسکار دویم تولدش در سنه ۱۸۲۹ مسیحی ولیعهد اسکار گوستاو آدلف تولدش در سنه ۱۸۵۸ پای تخت استکهلم جمعیت سوئد و نروژ روی هم رفته سیزده کرور و هشتاد و یک هزار و سیصد و نه نفر

دولت سویس

رئیس جمهوری مسیو دنتربیه وزیر اول دکتر دزد پای تخت برن مذهب نصف پروتستان و نصف کاتولیک جمعیت پنج کرور و چهارصد و سی و چهار هزار و پنجاه و هفت نفر

دولت عثمانی

سلطان عبد الحمید خان سنش پنجاه و نه سال ولیعهد رشاد افندی صدر اعظم جواد پاشا پای تخت اسلامبول مذهب دولتی مسلمان سنی عیسوی و غیره هم دارد جمعیت شصت و هشت کرور و سیصد و بیست و دو هزار و هشت نفر که تقریباً نصف این جمعیت رعیت خود عثمانی و نصف دیگر در تحت تبعیت و حمایت عثمانی هستند

دولت فرانسه

رئیس جمهوری مسیو سادی کارنو رئیس شوری و وزیر جنگ مسیو فرسینه پای تخت پاریس مذهب عمومی کاتولیک جمعیت هفتاد و شش کرور و دو بیست و هیجده هزار و نهصد و سی نفر

ایالت منتنگرو

پرنس نیکلای اول سنش پنجاه و یکسال ولیعهد پرنس دانیلو سنش بیست و یکسال پای تخت چتینیه جمعیت دو بیست و سی و شش هزار نفر مذهب ارتودکس گرک کمی هم کاتولیک و مسلمان دارد

دولت یونان

پادشاه ژرژ اول سنش چهل و هفت سال ولیعهد قسطنطین در سنه ۱۸۶۸ مسیحی متولد شده مسیو دلی یانی رئیس شوری و وزیر داخله و جنگ پای تخت آتن جمعیت چهار کرور و دو صد و هشتاد و هفت هزار و دو بیست و هشت نفر مذهب عیسوی گرک

آسیا

دولت چین

امپراطور گوانک سو سنش بیست و یکسال وزیر دربار و در تیسل وزرا سه هزار دلی پای تخت پکن مذهب دولتی بودا مذهب

هستند مسلمان و غیره هم دارد جمعیت کلیه هشتصد و پنج کرور و دو بیست و سی و پنجهزار نفر که هفتصد و شصت و سه کرور و پنجاه و چهار هزار و نهصد و هفتاد و هفت نفر اهالی خود

چین وماچین متعلق بر مانچوری ونیت ومغول وسایر ممالک
تابعه هستند جمعیت هشتصد ونه کرور دو چهار صد
وچهل وشش هزار نفر جمعیتی کرز بر حمایت هستند پنجاه و
هفت کرور

دولت ژاپون

(میکادو) یعنی امپراطور) موتسو حیتو سنش چهل سال
ولیعهد ریوشی حیتو سنش سیزده سال رئیس شوری
پرنس سانجو پای تخت یدو مذهب بودا مذهب جمعیت

هفتاد ونه کرور ویکصد وهفت هزار ودویست وسی
وچهار نفر

دولت سیام

پادشاه سامیچ فرا پارامندما ماخولالونکرن در سنه ۱۸۵۳
میلادی متولد شده پای تخت بانکوک وزیر داخله وامور
خارجه (کرم لوانک نه اوونک سی نی دویراکا) مذهب
بودا مذهب جمعیت تخمینا از دوازده الی بیست وچهار
کرور نفر

افریقیه

ایالت تونس

در تحت نظارت وحمایت فرانسه والی سید علی بک ولیعهد سید
محمد تاشبک پای تخت تونس جمعیت سه کرور

دولت حبشستان

از قرار سنوات ماضیه امپراطور کرنگوس میا مندا اسمس منلیک
جمعیت دوازده کرور مذهب ولثی کاتولیک مسلمان وغیرهم
دارد

دولت زنکبار

از قرار سنوات سابقه در تحت حمایت دولت انکلیس
سلطان سید علی پای تخت بندر زنکبار جمعیت جزیره
زنکبار یکصد هزار نفر اما تمام جمعیت آن مملکت مشخص نیست اکثری
مذهب مسلمان

جزیرهٔ مادا گاسکار

در زیر حمایت ونظارت دولت فرانسه پادشاه ملکه (رانا وال
مانژاکا) سیم در سنه ۱۸۶۲ متولد شده جمعیت دو کرور پای تخت
انانا ریو

دولت مراکش

سلطان مولی حسن الحسینی العلوی پای تخت فاس جمعیت نفر تقریبا
شانزده کرور مذهب مسلمان

ایالت مصر که جزو سلطنت عثمانیست

خدیو عباس حلمی پاشا سنش هجده سال وزیر داخله مالیه رئیس
پای تخت قاهره مذهب اسلام سنی جمعیت تمام مصر
سیزده کرور وسیصد وهفده هزار ودویست وشصت وپنج نفر

امریکا

ینگی دنیای شمالی

جمهوری اتازونی

رئیس جمهوری ژنرال هاریسون پای تخت واشینگتن مذهب
اغلبی پروتستان وغیره جمعیت در سنه ۱۸۹۰ یکصد وبیست وچهار
کرور وچهارصد وهشتاد هزار وپانصد وچهل نفر

جمهوری مکسیک

رئیس جمهوری اسمش ژنرال پرفیر یو دیاز پای تخت مکسیکو
مذهب کاتولیک جمعیت موافق سنه ۱۸۸۹ بیست وسه کرور ویکصد و

یکهزار وسیصد وچهل وهفت نفر

ینگی دنیای مرکزی

جمهوری سان سالوادر

رئیس جمهوری ژنرال ازتا پای تخت سان سالوادر جمعیت یک
کرور ودوصد وشصت وسه هزار وششصد وسیزده نفر

جمهوری کوستاریکا

رئیس جمهوری دکتر رودریگز پای تخت سان ژوزه جمعیت در سنه ۱۸۸۹
دویست ونه هزار وششصد وچهل وچهار نفر بعلاوه هندیها

غیر هندیها

جمعیتش دویست و یازده هزار نفر

جمهوری گواتمالا

رئیس جمهوری ژنرال باریلاس پای تخت گواتمالا جمعیت دو کرور و چهار صد و شصت هزار و هفده نفر

جمهوری نیکاراگوا

رئیس جمهوری (ساکازا) جمعیتی دویست و هشتاد و دو هزار و هشتصد و چهل و پنج نفر و بعلاوه سی هزار نفر هم هندی غیر متمدن دارد پای تخت نیکاراگوا

جمهوری هوندوراس

رئیس جمهوری جنرال لبستا پای تخت کومایاکا

ینگی دنیای جنوبی

جمهوری ارژانتین

نایب رئیس جمهوری پلگرینی پای تخت بوئنس آیرس جمعیت شش کرور و دویست و سی هزار و هفتصد و بیست نفر

جمهوری اکواتر

رئیس جمهوری فلورس جمعیتی یک کرور و چهار هزار و ششصد و پنجاه و یک نفر پای تخت کوئیتو

جمهوری اوراگیه

رئیس جمهوری (هررا ای اوبس) پای تخت مونته ویدئو جمعیت ششصد و چهل و هشت هزار و دویست و نود و هفت نفر

برزیل

رئیس جمهوری   پای تخت ریودژانیرو جمعیت موافق سنه ۱۸۸۸ بیست و هشت کرور و دو هزار و سیصد و سی و پنج نفر بعلاوه ششصد هزار نفر هم هندی وحشی دارد

جمهوری بولیوی

رئیس جمهوری آریس پای تخت چوکیساکا جمعیت اهالی دو کرور و صد و هشتاد و نه هزار و هشتصد نفر هندیهای وحشی دویست و چهل و پنج هزار نفر

جمهوری پاراگیه

رئیس جمهوری گنزالس پای تخت آسمپسیون جمعیت از قرار سنه ۱۸۸۶ سیصد بیست و نه هزار و ششصد و هشتاد و هشت نفر بعلاوه شصت هزار نفر هندی نیم متمدن و هفتاد هزار نفر هندی وحشی و پانزده هزار نفر هم از اهالی خارجه در آنجا اقامت دارند

جمهوری پرو

رئیس جمهوری کلنل برمودس پای تخت لیما جمعیت پنج کرور مذهبا کاتولیک

جمهوری شیلی

رئیس جمهوری مونت

جمهوری دول متحدهٔ کولمبی

رئیس جمهوری رفائل نونز پای تخت بگتا جمعیت کل دول متحده کولمبی شش کرور و چهار صد و سه هزار و پانصد و سی و دو نفر

جمهوری ونزوئلا

رئیس جمهوری (رای موندو اندوک داپالاسیو) پای تخت کاراکاس جمعیت چهار کرور و دویست و سی و هشت هزار و نهصد و بیست و دو نفر

جزایر

جزیرهٔ ساندویچ

پادشاه ملکه لیلیوکالانی در سنه ۱۸۳۸ مسیحی متولد شده پای تخت هونولولو

جمهوری دومینیگن

رئیس جمهوری اولیز هرو پای تخت سن دومنگ جمعیت چهار صد و هفده هزار نفر

جزیرهٔ هایتی

رئیس جمهوری هیپولیت پای تخت پرت پرنس جمعیت نهصد و شصت هزار نفر

هو الله تعالی شأنه

جلد دوم کتاب درر التیجان

فی تاریخ بنی الأشکان از مصنفات

جلیله جناب جلالتمآب اجل اعتماد السلطنه محمد حسنخان وزیر

انطباعات و دار الترجمه و غیرها

دام اقباله العالی

سنه ۱۳۰۹ هجری

قیمت دوازده هزار